

5000

Essential Words For The SAT is essential for the students who aim to succeed on the SAT exams.

Rohollah Yousefi Ramandi

09100429554

09383171534

abase

v. To lower in position, estimation, or the like; degrade.

خوار و خفیف کردن، کوچک کردن، فروافکندن، پست کردن، تحقیر کردن، رو به پایین شدن، (به زیر) خمیدن، تحقیرنمودن، کم ارزش کردن

abbess

n. The lady superior of a nunnery.

سر راهبه، مادر روحانی، سرپرست صومعه، رئیس صومعه زنان تارک دنیا

abbey

n. The group of buildings which collectively form the dwelling-place of a society of monks or nuns.

دیر ، صومعه ، خانقاه ، نام کلیسای وست مینستر

abbot

n. The superior of a community of monks.

راهب بزرگ ، رئیس راهبان

abdicate

v. To give up (royal power or the like).

(از سلطنت) کناره گیری کردن، تفویض کردن، دست برداشتن، صرفنظر کردن، عاق کردن، از ارث محروم کردن، استعفا کردن یا دادن، (مسئولیت) سلب کردن، از عهده ی خود برداشتن، واگذار کردن، تفویض کردن، ترک گفتن، محروم کردن از ارک، کناره گیری کردن، استعفا دادن

abdomen

n. In mammals, the visceral cavity between the diaphragm and the pelvic floor; the belly.

شکم ، بطن

abdominal

n. Of, pertaining to, or situated on the abdomen.

شکمی، بطنی، مربوط به شکم، وریدهای شکمی، ماهیان بطنی

abduction

n. A carrying away of a person against his will, or illegally.

(زیست شناسی) دور سازی از محور بدن، ورابری، آدم ربایی، آدم دزدی، عمل ربودن زن و بچه و غیره، ربایش، دورشدگی، طب دوری از مرکز بدن، قیاسی

abed

adv. In bed; on a bed.

در بستر، در تختخواب، بستری، در رختخواب

aberration

n. Deviation from a right, customary, or prescribed course.

ابیراهی، بیراهی، کج راهی، گمراهی، انحراف، کج روی، ضلالت، نابهنجاری، غیر عادی یا غیر معمول بودن، نقص، اختلال، جنون، دیوانگی، عدم انطباق قانونی، طب عدم انطباق قانونی

abet

v. To aid, promote, or encourage the commission of (an offense).

شریک جرم کسی شدن، برانگیختن، تحریک به عمل بد کردن، به معاونت جرم واداشتن،
همدستی کردن، جرات دادن، تربیت کردن، تشویق به عمل بد کردن، معاونت کردن در جرم،
تقویت، ترغیب به کار بد

abeyance

n. A state of suspension or temporary inaction.

تعلیق، وقفه، سکون، (حقوق) بلا تکلیفی، بی تکلیفی

abhorrence

n. The act of detesting extremely.

تنفر، بیزاری، انزجار، وحشت

abhorrent

adj. Very repugnant; hateful.

تنفرآور، منزجر کننده، نفرت انگیز، فجیع، مشمئز کننده، مخالف، ضد، مغایر، برخلاف، متنفر،
بیمناک، ناسازگار، مکروه، زشت، شنیع

abidance

n. An abiding.

سکنی، ایستادگی، دوام، ثبات قدم، رفتار برطبق توافق

abject

adj. Sunk to a low condition.

ذلیل، سرافکنده، پست، خوار، خفیف، فرومایه، زبون، حقیر، حقیرانه، وابسته به پایین ترین درجه، مفرط، زیاده، نکبت بار، رقت انگیز، ناشی از حقارت، خفت آور، مطرود، روی برتافتن، پست کردن، کوچک کردن، تحقیر کردن

abjure

v. To recant, renounce, repudiate under oath.

منکر شدن، سوگند شکستن، نقض عهد کردن، مرتد کردن، (قول یا حرف خود را آشکارا) پس گرفتن، استغفار کردن، (عادت و غیره را) با سوگند ترک کردن، نق عهد کردن، برای همیشه ترک گفتن، مرتد شدن، رافضی شدن

able-bodied

adj. Competent for physical service.

خوش بنیه، قوی، سالم و آماده، دارای جسم توانا

ablution

n. A washing or cleansing, especially of the body.

وضو، غسل، آب دست، مایع مورد استعمال در غسل تعمید، آب تعمید، (انگلیس - جمع) حمام و مستراح سربازخانه، شستشو

abnegate

v. To renounce (a right or privilege).

به خود حرام کردن، ترک علاقه (از چیزهای دنیوی) کردن، پرهیز کردن، (از حقوق خود) چشم پوشیدن، ایثار کردن، ترک کردن، انکار کردن، بخود حرام کردن، کف نفس کردن

abnormal

adj. Not conformed to the ordinary rule or standard.

غیرطبیعی، ناهنجار، نابهنجار، غیرمعمولی، غیرعادی، افراط آمیز، بیش از حد، زیاده، (کودک) عقب افتاده، استثنایی

abominable

adj. Very hateful.

نفرت انگیز، منفور، کریه، مشمئز کننده، چندش آور، بسیار ناخوش آیند، بسیار بد، مزخرف، بیزار
کننده و چرند، مکروه، زشت، ناپسند

abominate

v. To hate violently.

ناپسند شمردن ، مکروه دانستن ، تنفر داشتن ، نفرت کردن

abomination

n. A very detestable act or practice.

حجت ، زشتی ، پلیدی ، نفرت ، کراهت ، نجاست ، عمل شنیع

aboriginal

adj. Primitive; unsophisticated.

بومی ، اصلی ، سکنه اولیه ، اهل یک اب و خاک

aborigines

n. The original of earliest known inhabitants of a country.

سکنه اولیه، جانوران و گیاهان بومی، بومیها، اهالی قدیم

aboveboard

adv. Without concealment, fraud, or trickery.

بی شیله پیله، بی شائبه، آشکارا، علنی، رک و راست، بدون پرده پوشی، روراست، صاف و پوست
کنده، بی حيله، پوست کنده

abrade

v. To wear away the surface or some part of by friction.

ساییدن، (معمولا در مورد پوست) خراشیدن، زدگی پیدا کردن، نخ نما شدن، آزدگی پیدا کردن،
ریش شدن یا کردن، رخنمون کردن یا شدن، خراشیدن زدودن، پاک کردن، حک کردن، سر
غیرت آوردن، بر انگیختن، تحریک کردن

abrasion

n. That which is rubbed off.

خراش، (بیشتر در مورد پوست بدن) خراشیدگی، ساییدگی، سایش، حک، نخ نماشدگی، زدگی،
آزدگی، رنجش، خوردگی پوست یا مخاط، فرسایش، ساب شست، شست و ساب، ریش شدن

abridge

v. To make shorter in words, keeping the essential features, leaning out minor particles.

تلخیص کردن، کوتاه کردن، خلاصه کردن، مختصر کردن، به اختصار بیان کردن، به صورت فشرده در آوردن، محروم کردن، کم کردن، (از قدرت یا اعتبار) کاستن، محدود کردن

abridgment

n. A condensed form as of a book or play.

کوتاهی اختصار، خلاصه، مجل

abrogate

v. To abolish, repeal.

لغو کردن، ملغی کردن، باطل کردن، فسخ کردن، بی اثر کردن، منسو، از میان برده، از میان بردن، منسو کردن

abrupt

adj. Beginning, ending, or changing suddenly or with a break.

بلامقدمه، ناغافل، ناگهان، آنی، بی خبر، بی تشریفات، غیرمنتظره، خشن، زننده، تند، گستاخ در سخن، حاضر جواب، خشن گفتار، شدیدالحن، خارج از نزاکت، بسیار سراشیب، پرتگاه مانند، تند (شیب)، درهم و برهم، نامربوط، پرتگاه دار، سراشیبی، ناگهانی، درشت، جداکردن

abscess

n. A Collection of pus in a cavity formed within some tissue of the body.

ورم چرکی ، ماده ، دمل ، ابرسه ، دنبل

abscission

n. The act of cutting off, as in a surgical operation.

قطع کردن (مثلا در جراحی)، بریدن و در آوردن، فرابرش، پیش بریدگی، (گیاه شناسی - جدایی و ریزش میوه یا برگ از تنه گیاه) ریزش، ریزش، برش، جدایی، دریدگی، قطع پوست و گوشت

abscond

v. To depart suddenly and secretly, as for the purpose of escaping arrest.

برای گریز از قانون یا به دلیل رودربایستی) ناپدید شدن، گریختن، فرار کردن، در رفتن، رو نشان (ندادن، روپنهان کردن، پنهان شدن

absence

n. The fact of not being present or available.

غیبت، غیاب، غایب بودن، نهستی (در برابر: presence)، نبود، فقدان، عدم، نبودن، پرتی (حواس)، پریشانی، حالت غیاب

absent- minded

adj. Lacking in attention to immediate surroundings or business.

بی حواس، حواس پرت، فراموشکار، پریشان حواس، سر به هوا، گیج، پریشان خیال، پریشان فکر

absolution

n. Forgiveness, or passing over of offenses.

بخشش (گناهان)، آمرزش، عفو، چشم پوشی، تبرئه، آمرزش گناه، بخشایش، بخشودگی، برائت، انصراف از مجازات، منع تعقیب کیفری

absolve

v. To free from sin or its penalties.

تبرئه کردن، آزاد کردن (از قید چیزی)، بخشودن، عفو کردن، بخشیدن، آمرزیدن، بخشیدن گناه، کسی را از گناه بری کردن، اعلام بی تقصیری کردن، بری الذمه کردن، کسی را از انجام تعهدی معاف ساختن، پاک کردن، مبرا کردن

absorb

v. To drink in or suck up, as a sponge absorbs water.

جذب کردن، درآشامیدن، درمکیدن، درکشیدن، به خود کشیدن، (توجه کسی را) جلب کردن،
مجذوب کردن، (نور و صدا را) خفه کردن، جذب کردن (بدون بازتاب یا پژواک)، فراگرفتن، مغروق
کردن، به عهده گرفتن (هزینه و مخارج)، (تکان یا ضربه را) تحمل کردن، فروبردن، جذب شدن
غدد، کاملاً فروبردن، تحلیل بردن، مستغرق بودن، مجذوب شدن در

absorption

n. The act or process of absorbing.

جذب، شیفتگی، دلبستگی، درآشامش، ربایش، درکشی، مجذوب شدگی، مجذوبیت، جلب توجه،
(زیست شناسی) جذب مواد غذایی و دارو، درآشامی، فریفتگی، انجذاب

abstain

v. To keep oneself back (from doing or using something).

پرهیز کردن، امتناع کردن، خودداری کردن (با: from)، رای ممتنع دادن، از دادن رای خودداری
کردن، خودداری کردن از، پرهیز کردن از، امتناع کردن از

abstemious

adj. Characterized by self denial or abstinence, as in the use of drink, food.

میانه رو (به ویژه در خورد و خوراک و لذت ها)، اعتدال گرا، پرهیزکار، پارسا، مرتاض منش،
مرتاضانه، ممسک در خورد و نوش و لذات، مخالف استعمال مشروبات الکلی، پارسامنش

abstinence

n. Self denial.

پرهیز، پارسایی، کف نفس، خویشتنداری، (در غذا و نوشیدنی ها) پرهیز کردن، میانه روی کردن،
(کاتولیک) خودداری از گوشت خواری در روزهای خاصی از هفته، خودداری، ریاضت، پرهیز از
استعمال مشروبات الکلی

abstruse

adj. Dealing with matters difficult to be understood.

مشکل، پیچیده، غامض، بفرنج، سخت آموز، مبهم، مغلق، ژرف، دشوار، پنهان

absurd

adj. Inconsistent with reason or common sense.

پوچ، ناپسند، یاهو، مزخرف، بی معنی، نامعقول، عبث، مضحک

abundant

adj. Plentiful.

فراوان، وافر، بسیار، سرشار، غنی، ثروتمند، پر نعمت

abusive

adj. Employing harsh words or ill treatment.

بد دهن، فحش آمیز، بد زبان، تند، زبان دراز، بد رفتار، فحاش، سو استفاده آمیز، اجحاف آمیز، سوء استفاده، سوء استعمال، شیادی، فریب، دشنام، بد زبانی، تجاوز به عصمت، تهمت، تعدی، ناسزاوار، توهین آمیز

abut

v. To touch at the end or boundary line.

مماس بودن، متصل بودن، مجاور بودن، تلاقی کردن، در یک انتها با چیزی تماس داشتن (با on)، یا روی چیزی قرار گرفتن (با upon)، هم مرز بودن، جفت بودن، نزدیک بودن، متصل بودن، یاشدن، خورد

abyss

n. Bottomless gulf.

بسیار عمیق، بی پایان، غوطه ورساختن، مفاک

academic

adj. Of or pertaining to an academy, college, or university.

تحصیلی، آموزشی، غیر عملی، نظری (academic) هم می گویند، معلم، مدرس، استاد دانشگاه، دانشجو، دانشگاهی، وابسته به مدرسه ی عالی یا تحصیلات عالی، فرهنگستانی، وابسته به فرهنگستان، آکادمیک، اهل مطالعه، درس خوان، علم دوست، محقق، علمی، مربوط به فرهنگستان ادبی یا انجمن علمی، عضوفرهنگستان، طرفدار حکمت و فلسفه افلاطون

academician

n. A member of an academy of literature, art, or science.

عضو فرهنگستان، عضو انجمن دانش، عضو اکادمی

academy

n. Any institution where the higher branches of learning are taught.

فرهنگستان، آکادمی، هنر سرا، هنرکده، دانشکده، مدرسه، مدرسه ی عالی، (امریکا) دبیرستان خصوصی، انجمن یا موسسه ی نویسندگان و هنرمندان، انجمن ادبی (یا هنری)، دانشگاه، آموزشگاه، مکتب، انجمن ادباء و علماء، انجمن دانش، نام باغی در نزدیکی اتن که افلاطون در آن تدریس میکرد است academy، مکتب و روش تدریس افلاطونی

accede

v. To agree.

(به مقامی) رسیدن، دست یافتن به، نائل شدن، وارث (مقامی) شدن، جلوس کردن، توافق کردن، تن در دادن، رضایت دادن، (معاهدات بین المللی) شرکت کردن، طرف قرارداد شدن یا بودن، رسیدن، راه یافتن، نزدیک شدن، موافقت کردن

accelerate

v. To move faster.

شتابیدن، تندتر رفتن، سریع شدن، شتاباندن، سرعت بخشیدن، تسریع کردن، بر سرعت افزودن، وقوع چیزی را تسریع کردن، (اتومبیل) گاز دادن، افزایش یافتن، جلو انداختن، بالا رفتن، تشدید کردن، تند کردن، شتاب دادن، بر سرعت چیزی افزودن، تند شدن، تندتر شدن

accept

v. To take when offered.

پذیرفتن، قبول کردن، رضایت دادن، توافق کردن، اذعان کردن، تصدیق کردن، قبول داشتن، باور داشتن، به عهده گرفتن، قبول شدن، پسندیدن

access

n. A way of approach or entrance; passage.

دسترس، دستیابی، نزدیک شدن به، راه رسیدن (به چیزی)، مدخل ورود، اجازه (برای دخول یا کاربرد)، دست یافتن، دسترسی داشتن به، (کامپیوتر) دسترسی داشتن، برداشت کردن، (بیماری) بروز، حمله، افزایش

accessible

adj. Approachable.

در دسترس، دست یافتنی، قابل دسترسی، قابل دخول، وارد شدنی، سهل الوصول، سهل آموز، قابل فهم، همه کس فهم، تاثیرپذیر، نفوذپذیر، خوش برخورد، دستیابی پذیر

accession

n. Induction or elevation, as to dignity, office, or government.

در مورد جاه و مقام به ویژه سلطنت) جلوس، نیل به مقام، رسیدن، کسب، تحصیل، بر لیست (موجودی ها افزودن، ملحق کردن، الحاق کردن، توافق، رضا، رضایت، (کتابخانه و موزه) افزون (بر نزدیکی، ورود، دخول، پیشرفت، نیل : متعلقات)، افزایش، افزوده، (حقوق) پیوستن به معاهده، بجاه و مقام بخصوص سلطنت، جلوس، طب شیوع، بروز، تملک نماء، شیء اضافه یا الحاق شده، نمائات حیوان و درخت، تابع وصول، الحاق حقوق، شرکت در مالکیت

accessory

n. A person or thing that aids the principal agent.

پیرامونی ، لوازم کمکی ، متعلقات ، معین ، همدست(حقوق) ، معاون ، شریک(جرم) ، نمائت و نتایج (در جمع) ، لوازم یدکی ، (حقوق) تابع ، لاحق ، فروع و ضمائم ، منضمت ، لوازم فرعی ،
دعوای فرعی

acclaim

v. To utter with a shout.

تحسین ، ادعا کردن ، افرین گفتن ، اعلام کردن ، جارکشیدن ، ندا دادن ، هلهله کردن ، فریاد
کردن ، کف زدن

accommodat

e

v. To furnish something as a kindness or favor.

وفق دادن ، سازگار کردن ، جور کردن ، هم ساز کردن ، تعدیل و منطبق کردن یا شدن ، در اختیار
(کسی) قرار دادن ، فراهم کردن ، آماده کردن ، تهیه کردن ، پذیرایی کردن ، جا دادن ، منزل دادن ،
همراهی کردن ، مساعدت کردن ، جا داشتن برای ، (اختلاف و غیره) برطرف کردن ، آشتی کردن ،
وفق دادن با ، تطبیق نمودن ، تصفیه کردن ، اصلاح کردن ، آماده کردن برای ، پول وام دادن بکسی

accompaniment

n. A subordinate part or parts, enriching or supporting the leading part.

(موسیقی) همنوازی، همراه نوازی، ساز جفت، هماهنگی، دم گیری، مشایع، ملازم، مصاحب،
ضمیمه، چیز فرعی، پیوست، هم دست، همراهی، مشایعت، ساز یا اواز همراهی کننده

accompanist

n. One who or that which accompanies.

(موسیقی) کسی که با نواختن ساز موسیقی (به ویژه پیانو) نوازنده یا خواننده را همراهی می کند،
همراهی کننده، همراهی کننده با اواز (هم می نویسند accompanyist) همنواز، هم نوازگر
یا سازی چون پیانو

accompany

v. To go with, or be associated with, as a companion.

همراهی کردن، همراه بودن، مشایعت کردن، در معیت رفتن، مصاحب بودن، توام کردن یا بودن،
(موسیقی) همنوازی کردن، هماهنگ شدن، همراه بودن با، سرگرم بودن با، مصاحبت کردن،
ضمیمه کردن، جفت کردن، دم گرفتن، صدا یا ساز راجفت کردن با

accomplice

n. An associate in wrong-doing.

شریک جرم، همدست، معاون جرم، شریک یا معاون جرم

accomplish

v. To bring to pass.

انجام دادن، به پایان رساندن، به نتیجه رساندن، اجرا کردن، برآوردن، نائل آمدن، رسیدن به، پیمودن، طی کردن، کامل کردن، تکمیل کردن، مجهز کردن، بانجام رساندن، وفا کردن به، صورت گرفتن

accordion

n. A portable free-reed musical instrument.

(مثل آکاردئون یا دم آهنگری) تا شونده، (مثل فانوس دوربین های عکاسی) جمع شونده، روی هم تا شونده، آکاردئون، اکوردئون

accost

v. To speak to.

به کسی نزدیک شدن، سر صحبت را با کسی باز کردن، مواجه شدن، در کنار چیزی واقع شدن، سر راه کسی سبز شدن، موی دماغ شدن، (به طمع چیزی) اول به کسی سلام کردن، مخاطب ساختن، مواجه شدن با، نزدیک شدن بهر منظوری، مشتری جلب کردن زنان بدکار در خیابان، نزدیک کشیدن، در امتداد چیزی حرکت کردن مثل کشتی

account

n. A record or statement of receipts and expenditures, or of business transactions.

به حساب آوردن، بر شمردن، شناختن، جبران کردن، تقاص پس دادن، حساب پس دادن، توضیح دادن، پاسخگو بودن، توجیه کردن، باعث شدن، موجب شدن، محاسبه، شمارش، بازگویه، صورت حساب، حساب نسبه (charge account هم می گویند)، ایاره، مشتری (که در بانک حساب دارد)، اهمیت، اعتبار، توجه، وقع، علت، دلیل، ارزش، داستان، شرح، وصف، روایت، نقل، بیان، دانستن، vt: شمردن، حساب کردن، محاسبه نمودن، حق حساب پس دادن، ذکر علت کردن، دلیل موجه اقامه کردن با for، تخمین زدن، نقل کردن، گزارش، بیان علت، سبب

accouter

v. To dress.

آماده ء جنگ کردن، مجهز کردن، ملبس کردن

accredit

v. To give credit or authority to.

نسبت دادن، منتسب کردن، منسوب کردن، اعتبارنامه دادن، جواز دادن، امتیاز یا اجازه دادن، استوارنامه دادن، اعتبار بخشیدن، مورد لطف قرار دادن، منصوب کردن (به سفارت)، اختیار دادن، معتبر شناختن، مسئول دانستن، اعتقاد داشتن، معتقد بودن، باور داشتن، اعتماد کردن، استوارنامه دادن به، معتبر ساختن، اطمینان کردن به، مورد اطمینان بودن یا شدن، برسمیت شناختن
موسسات فرهنگی

accumulate

v. To become greater in quantity or number.

انباشته شدن، افزوده شدن، (در یک جا) جمع شدن، توده شدن یا کردن، انباشتن، فراهم آوردن، روی هم رفتن، انبوه شدن یا کردن، ذخیره شدن، اندوختن، گردآوری کردن، جمع کردن، جمع شده، جمع شونده، رویهم انباشتن

accuracy

n. Exactness.

دقت و صحت، درجه دقت، درستی، صحت، دقت

accurate

adj. Conforming exactly to truth or to a standard.

دقیق، بی اشتباه، عاری از غلط، صحیح، بی خطا، مطابق معیار، کامل

accursed

adj. Doomed to evil, misery, or misfortune.

لعنتی، مستحق دشنام، منفور، ملعون (accurst هم می گویند)، نفرین شده، بدفرجام، ملعون و مطرود

accusation

n. A charge of crime, misdemeanor, or error.

تهمت، اتهام، کیفرخواست، شکایت، ادعاینامه، سرزنش، ملامت، حق تهمت

accusatory

adj. Of, pertaining to, or involving an accusation.

اتهام آور، متهم کننده، تهمت آمیز، ادعایی، مفعولی، اتهامی

accuse

v. To charge with wrong doing, misconduct, or error.

متهم کردن، اتهام وارد کردن، نسبت دادن، ملامت کردن، سرزنش کردن، مقصر دانستن، تهمت زدن، بهتان زدن

accustom

v. To make familiar by use.

عادت دادن، خو دادن، آموخته کردن، آشنا کردن، آشنا شدن، معتاد ساختن، معتاد شدن، خو گرفتن، انس گرفتن

acerbity

n. Sourness, with bitterness and astringency.

ترشی، دبشی، درشتی، تندی

acetate

n. A salt of acetic acid.

استات (ch_3coo نمک جوهر سرکه شامل ریشه ی یک ظرفیتی و منفی)، نمک جوهر سرکه

acetic

adj. Of, pertaining to, or of the nature of vinegar.

(شیمی) وابسته به اسید استیک، دارای سرکه یا جوهر سرکه، سرکه دار، ترش، سرکه مانند، جوهر سرکه ای

ache

v. To be in pain or distress.

درد، الم، درد مداوم، درد کردن یا داشتن (به طور مداوم)، احساس ترحم و همدردی کردن، بی تاب بودن، (عامیانه) آرزو کردن، دل کسی برای چیزی پر زدن، از ته دل خواستن، اشتیاق داشتن، دردوجع، دردگرفتن

achillean

adj. Invulnerable.

شکست ناپذیر، مغلوب نشدنی

achromatic

adj. Colorless,

عبور دهنده ی نور (بدون انکسار و تجزیه ی آن به رنگ های (در مورد عدسی و شیشه و غیره) مختلف)، نشان دهنده ی منظره بدون ایجاد نورهای منشوری، ساده، آکروماتیک، بی رنگ، بی فام، در رنگ کردن یاخته ها و غیره) رنگ ناپذیر، به سختی رنگ پذیر، ساخته شده - (زیست شناسی از کروماتین، رنگ ناپذیر، بدون ترخیم، بدون نیم پرده ء میان اهنک

acid

n. A sour substance.

ترشا ، ترش ، حامض ، سرکه مانند ، دارای خاصیت اسید ، جوهر اسید ، (مجازی) ترشرو ،
بداخلاق ، بدجنسی ، جوهر ، محک

acidify

v. To change into acid.

تبدیل به اسید کردن یا شدن، اسیدی کردن یا شدن، اسید کردن، ترش کردن، حام کردن

acknowledge

v. To recognize; to admit the genuineness or validity of.

اذعان کردن، اعتراف کردن، تصدیق کردن، اقرار کردن، رسید چیزی را اعلام کردن، (دریافت نامه
و غیره را) اعلام کردن، محل گذاشتن، اعتنا کردن، قدردانی کردن، تشکر کردن، سپاسگزاری
کردن، صحت یا قانونی بودن مدرکی را تصدیق کردن، تصدیق محضری کردن، جواب دادن،
آشنایی دادن، جواب سلام دادن

acknowledg ment

n. Recognition.

acme

n. The highest point, or summit.

اوج، بالاترین نقطه، قله، نهایت، ذروه، منتها درجه، مرتفعترین نقطه، طب بحران، نقطهء کمال

acoustic

adj. Pertaining to the act or sense of hearing.

وابسته به شناخت خواص صوتی در ساختمان (به ویژه از نظر انعکاس صدا)، پژواک شناختی، وابسته به صدا، اکوستیک، صداگیر، شنودشناختی، صوت شناختی، آوایی، صوتی، اوا شنودی، وابسته به شنوایی، مربوط به صدا، مربوط به سامعه

acquaint

v. To make familiar or conversant.

آشنا بودن یا کردن، آگاه کردن، آشنا ساختن، مطلع کردن، شناساندن، آگاهی دادن، (با شخص دیگری) آشنا کردن یا شدن، آشنایی پیدا کردن، شناسایی داشتن، آموختن، یاد دادن، آشنا کردن، مسبوق کردن

acquiesce

v. To comply; submit.

(با بی میلی) موافقت کردن، تن در دادن، راضی شدن، رضایت دادن، گردن نهادن، تسلیم شدن، موافقت کردن، آرام کردن

acquiescence

n. Passive consent.

(با بی میلی) موافقت، تن در دادن، تسلیم، سکوت، رضایت، موافقت

acquire

v. To get as one's own.

(با کوشش) به دست آوردن، تحویل کردن، سبک کردن، فرا گرفتن، آموختن، صاحب شدن، مالک شدن، اندوختن، یافتن، بدست آوردن، حاصل کردن، پیدا کردن

acquisition

n. Anything gained, or made one's own, usually by effort or labor.

به دست آوری، حصول، کسب، فراگیری، یابش، اکتساب، (چیز یا شخص) به دست آمده، افزوده شده، تملک یافته، استفاده، مالکیت

acquit

v. To free or clear, as from accusation.

تبرئه کردن، رفتار کردن، بری الذمه کردن، (از وظیفه یا تعهدی) معاف کردن، بخشودن، روسفید کردن، برطرف کردن، اداکردن، از عهده برآمدن، انجام وظیفه کردن، پرداختن و تصفیه کردن وام و ادعا، ادای دین نمودن، براءت ذمه کردن

acquittal

n. A discharge from accusation by judicial action.

تبرئه واریز، براءت ذمه، رو سفیدی

acquittance

n. Release or discharge from indebtedness, obligation, or responsibility.

ترک دعوا، بخشودگی، معافیت قانونی، براءت، مفاصا، رهایی، ترک دعوی، سند ترک دعوی

acreage

n. Quantity or extent of land, especially of cultivated land.

وسعت زمین برحسب آکر (جریب فرنگی)، وسعت زمین به جریب

acrid

adj. Harshly pungent or bitter.

گس، تلخ، تند و تیز، سوزش آور، (سخن) تند و زننده، دیش، سوزاننده، زننده، تند خو

acrimonious

adj. Full of bitterness.

(رفتار و سخن) نیش دار، تلخ، زننده، پرطعنه، تند، سوزان

acrimony

n. Sharpness or bitterness of speech or temper.

ترشرویی، تلخی، اوقات تلخی، خشونت، عصبانیت، نیش داری، تندی، زخم زبان، شدت، رنجش

actionable

adj. Affording cause for instituting an action, as trespass, slanderous words.

دعوی قابل رسیدگی، قابل اقامه ی دعوا، قابل تعقیب قانونی

actuality

n. Any reality.

واقعیت، امر مسلم، فعلیت، بودش، (جمع) هر چیز یا موقعیت واقعی، فعالیت

actuary

n. An officer, as of an insurance company, who calculates and states the risks and premiums.

(در شرکت های بیمه) احصاییه نویس، آمارگر، مامور احصاییه، آمارگیر، مامور احصائیه، دبیر، منشی

actuate

v. To move or incite to action.

به کار انداختن، به حرکت درآوردن، روشن کردن (موتور و غیره)، انگیختن، سوق دادن، وادار به کاری کردن، تحریک کردن، بکارانداختن، برانگیختن، نشان دادن

acumen

n. Quickness of intellectual insight, or discernment; keenness of discrimination.

فراست، سرعت و صحت در تصمیم گیری، ذکاوت، تیزفهمی، فکر سلیم، زیرکی، تیزهوشی، شم

acute

adj. Having fine and penetrating discernment.

تیزهوش، زیرک، حساس، دقیق، موشکاف، تیزبین، عمیق، شدید، تند، حاد، (پزشکی) بیماری شدید ولی زودگذر (در مقابل مزمن)، بحرانی، وخیم، مبرم، (هندسه) حاده، سرسوزنی، سوزن

مانند، نوک تیز، (صدا) زیر، گوشخراش، نشان اکسانتگو (در فرانسه)، تیزرو، طب حاد، تیزنظر، شدید مو، سلسله ء اعصاب حساس، تیز زاویه ء حاد، زاویه تند

adamant

n. Any substance of exceeding hardness or impenetrability.

سمج، پایدار، مقاوم، تسلیم ناپذیر، مصر، (قدیمی) ماده یا سنگ نشکن، سنگ خارا، (شعر قدیم) مستحکم، زوال ناپذیر، ناشکستنی، همیشه استوار، بسیار سخت، جسم جامد و سخت، یکدنده، تزلزل ناپذیر

addendum

n. Something added, or to be added.

چیز افزوده شده، (جمع) ملحقات، ذیل، افزایش، الحاق، مطالب اضافی آخر کتاب، پی نوشت، ضمیمه

addle

v. To make inefficient or worthless; muddle.

چرکی، باطلاق، کثافت، سختی، گرفتاری، آدم بی کله، گندیده، فاسد، ضایع کردن، فاسد کردن، ضایع شدن، فاسدشدن، رسیدن، عمل آمدن، گیج کردن، خرف کردن

adduce

v. To bring forward or name for consideration.

استشهاد کردن، شاهد آوردن، به عنوان دلیل ذکر کردن، برهان آوردن، برای اثبات ذکر کردن،
استناد کردن، برای مثال گفتن، اقامه ی دلیل کردن، اقامه ی دلیل کردن

adhere

v. To stick fast or together.

چسبیدن، وصل ماندن، پشلیدن، دوسیدن، برچسبیدن، (صمیمانه) پیروی کردن، وفادار ماندن،
رعایت کردن، اعتقاد داشتن، پیوستن، هواخواه بودن، طرفدار بودن، وفا کردن، توافق داشتن، متفق
بودن، جور بودن، بهم چسبیده بودن

adherence

n. Attachment.

چسبیدن، چسبش، پیروی، پایمردی، وفاداری، تبعیت، چسبندگی، الصاق، هواخواهی، دوسیدگی

adherent

adj. Clinging or sticking fast.

پیرو، وفادار، هوادار، طرفدار، چسبنده، چسبیده، (گیاه شناسی) به هم چسبیده، هم روی، بهم
چسبیده، تابع، هواخواه

adhesion

n. The state of being attached or joined.

چسبش، هم چسبی، به هم چسبیدگی، چسبیدگی، دوشش، برچسبیدگی، وفاداری، پیروی
صمیمانه، (پزشکی) به هم چسبیدگی اعضای مختلف، بافت های زائدی که اعضا را به طور
نابهنجاری به هم وصل می کنند، الصاق، طرفداری، رضایت، موافقت، طب اتصال و پیوستگی غیر
طبیعی سطوح در اماس، امیزش و بهم آمیختگی طبیعی قسمتهای مختلف، الحاق، انضمام، قبول
عضویت، همبستگی، توافق، الحاق دولتی به یک پیم

adieu

inter. Good-by; farewell.

خداحافظ، خدانگهدار، وداع، بدرود، بخدا سپردیم

adjacency

n. The state of being adjacent.

مجاورت، نزدیکی، همسایگی، در حوالی بودن، هم کناری، قرب جوار

adjacent

n. That which is near or bordering upon.

مجاور، نزدیک، در حوالی، جنب، هم کنار، هم جوار

adjudge

v. To award or bestow by formal decision.

(حقوق) داوری قانونی کردن، قضاوت کردن، حکم قانونی صادر کردن، (هزینه یا جریمه و غیره) به طور قانونی دادن، با حکم قضایی فیصل دادن، فتوی دادن در، داوری کردن، محکوم کردن، مقرر کردن داشتن، دانستن، فر

adjunct

n. Something joined to or connected with another thing, but holding a subordinate place.

الحاقی، اضافی، افزوده، هم بندیده، فرعی، ثانوی، ملازم، کمک، وردست، یاور، دستیار، معاون، ضمیمه، یار، کمک د، قسمت الحاقی، صفت فرعی

adjuration

n. A vehement appeal.

امر، دستور، تحلیف، سوگند، قسم، لابه، التماس

adjutant

adj. Auxiliary.

کمک، یاور، وردست، معاون، (ارتش) آجودان، یار، مساعد، اجودان، معین

administrato

r

n. One who manages affairs of any kind.

(حقوق) مدیر و مباشر امور و اموال شخص دیگر، امین ترکه، کارتراز، قیم، متولی، فرمدار، مدیر، اداره کننده، مجری، رییس، سرپرست، رئیس، مدیر تصفیه، وصی و مجری

admissible

adj. Having the right or privilege of entry.

پذیرفتنی، قابل پذیرش، قابل قبول، موجه، محکمه پسند، مجاز، روا، قابل تصدیق

admittance

n. Entrance, or the right or permission to enter.

دخول، ورود، راه یابی، پذیرش، هدایت ظاهری

admonish

v. To warn of a fault.

تذکر دادن، پند دادن، نصیحت کردن، متنبه کردن، برحذر داشتن، بازخواست کردن، (به طور ملایم) انتقاد کردن، آگاه کردن، وعظکردن

admonition

n. Gentle reproof.

پند، اندرز، نصیحت، سرزنش دوستانه، تذکر، راهنمایی

ado

n. unnecessary activity or ceremony.

هیاهو، قیل و قال، بیا و برو، هیجان، شر و شور، جنجال

adoration

n. Profound devotion.

ستایش ، پرستش ، عشق ورزی ، نیایش

adroit

adj. Having skill in the use of the bodily or mental powers.

زرنگ ، زبر دست ، زیرک ، ماهر ، چابک ، چالاک ، تردست ، چیره دست

adulterant

n. An adulterating substance.

ناسره ، چیز تقلبی ، مایه تقلب و فساد ، متقلب ، پست تر کننده ، استحاله دهنده

adulterate

v. To make impure by the admixture of other or baser ingredients.

تقلب کردن ، جازن ، قلبی ، زنازاده ، حرامزاده ، چیز تقلبی ساختن (مثل ریختن اب در شیر)

adumbrate

v. To represent beforehand in outline or by emblem.

مبهم کردن ، سایه افکندن بر ، طرح (چیزی را) نشان دادن

advent

n. The coming or arrival, as of any important change, event, state, or personage.

ظهور و ورود (چهار یکشنبه قبل از میلاد مسیح)

adverse

adj. Opposing or opposed.

مخالف ، مغایر ، ناسازگار ، مضر ، روبرو

adversity

n. Misfortune.

بدبختی ، فلاکت ، ادبار و مصیبت ، روزبد

advert

v. To refer incidentally.

advertisement عطف کردن ، توجه کردن ، مخفف تجارتي کلمه ء

advertiser

n. One who advertises, especially in newspapers.

اگاهی دهنده ، اعلان کننده ، اعلان

advisory

adj. Not mandatory.

مشورتي

advocacy

n. The act of pleading a cause.

مدافعه ، دفاع ، وکالت

advocate

n. One who pleads the cause of another, as in a legal or ecclesiastical court.

دفاع کردن ، طرفداری کردن ، حامی ، طرفدار ، وکیل مدافع

aerial

adj. Of, pertaining to, or like the air.

هوایی، بلند، رفیع، از طریق هوا یا هواپیما، مشتمل بر هوا، هوا مانند، سبک، تخیلی، غیر مادی، غیرواقعی، تصویری، (گیاه شناسی) هوازی، (ورزش های اکروباتیک) معلق زنی (بدون استفاده از دست ها)، آنتن، آنتن هوایی رادیو

aeronaut

n. One who navigates the air, a balloonist.

هوانورد، هوانورد، خلبان (امروزه کمتر به کار می رود)

aeronautics

n. the art or practice of flying aircraft

علم ساختن و پرواز هواپیماها، هوانوردی، دانش هوانوردی

aerostat

n. A balloon or other apparatus floating in or sustained by the air.

بالن یا سفینه فضائی

aerostatics

n. The branch of pneumatics that treats of the equilibrium, pressure, and mechanical properties.

مبحث مطالعه اجسام ساکن و مایعات و گازها در هوا

affable

adj. Easy to approach.

مهربان ، دلجو ، خوش برخورد ، خوشخو

affect

v. To act upon

عاطفه ، نتیجه ، احساسات ، برخورد ، اثر کردن بر ، تغییر دادن ، متاثر کردن ، وانمود کردن ، دوست داشتن ، تمایل داشتن(به) ، تظاهر کردن به

affectedation

n. A studied or ostentatious pretense or attempt.

وانمود ، تظاهر ، ظاهرسازی ، ناز ، تکبر

affiliate

n. Some auxiliary person or thing.

مربوط ساختن ، پیوستن ، اشناکردن ، درمیان خود پذیرفتن ، به فرزندی پذیرفتن ، مربوط ، وابسته

affirmative

adj. Answering yes; to a question at issue.

بله ، تصدیق امیز ، اظهار مثبت ، عبارت مثبت

affix

v. To fasten.

پیوستن ، ضمیمه کردن ، اضافه نمودن ، چسبانیدن

affluence

n. A profuse or abundant supply of riches.

فراوانی ثروت ، فراوانی ، وفور

affront

n. An open insult or indignity.

توهین کردن، (عمدا) رنجاندن، تحقیر کردن، خوار و خفیف کردن، خوار سازی، آبروریزی، بی حرمتی، اهانت، جلو (کسی) ایستادن، به مبارزه طلبیدن، مقابله کردن، رو در رو شدن، اشکارا توهین کردن، روبرو دشنام دادن، هتاکی، مواجهه، رودررویی

afire

adv. On fire, literally or figuratively.

شعله ور ، در حال سوختن

afoot

adv. In progress.

پیاده ، در جریان ، برپا

aforesaid

adj. Said in a preceding part or before.

از پیش اندیشیده، عمدی، پیش اندیشی، (حقوق) به اسبق تصمیم، فوق الذکر، گفته شده در بالا، مذکور، مذکور

afresh

adv. Once more, after rest or interval.

از نو، بار دیگر، دگر بار، دوباره

afterthought

n. A thought that comes later than its appropriate or expected time.

پس اندیشه، فکر کاهل، چاره اندیشی برای کاری پس از کردن آن

agglomerate

v. To pile or heap together.

همجوش آتشفشانی، توده کردن، همبسته، کلوخه، توده، انبوه، گرد کردن، جمع کردن، انباشتن، گرد آمدن، متراکم شدن، جوش آتشفشانی

aggrandize

v. To cause to appear greatly.

از نظر اندازه یا نیرو یا ثروت و غیره) بزرگ کردن، برافزودن، رشد کردن، (از آنچه که هست) خود را بزرگتر جلوه دادن، بزرگ کردن، افزودن

aggravate

v. To make heavier, worse, or more burdensome.

بدتر کردن ، اضافه کردن ، خشمگین کردن

aggravation

n. The fact of being made heavier or more heinous, as a crime , offense, misfortune, etc.

تبدیل به بدتر ، سخت کردن ، سختی ، شدت ، تهییج ، مایه تشدید جرم

aggregate

n. The entire number, sum, mass, or quantity of something.

مصالح دانه ای، مصالح دانه بندی، کلوخه، مصالح سنگی، ارقام کلی، مجموعه، جمع آمده، جمع شده، متراکم ساختن، (ج ش) بهم پیوسته، انبوه، تراکم، مجموع، جمع کردن، جمع شدن، توده کردن

aggress

v. To make the first attack.

نزدیک شدن، نزدیک کردن، حمله کردن (به)، مبادرت کردن (به)

aggression

n. An unprovoked attack.

تجاوز، حمله، تخطی

aggrieve

v. To give grief or sorrow to.

جور و جفا کردن، صدمه زدن (به اشخاص)، رنجه کردن، آزرده، غمگین کردن

aghast

adj. Struck with terror and amazement.

مبهوت (از شدت ترس) ، وحشت زده ، مات

agile

adj. Able to move or act quickly, physically, or mentally.

چابک ، زرنگ ، فرز ، زیرک ، سریع الانتقال

agitate

v. To move or excite (the feelings or thoughts).

بهم زدن ، بکارانداختن ، تحریک کردن ، تکاندادن ، اشفتن ، پریشان کردن ، سراسیمه کردن

agrarian

adj. Pertaining to land, especially agricultural land.

زمینی ، ملکی

aide-de-camp

n. An officer who receives and transmits the orders of the general.

اجودان مخصوص

ailment

n. Slight sickness.

بیماری مزمن ، درد ، ناراحتی

airy

adj. Delicate, ethereal.

هوایی ، هوا مانند ، با روح ، پوچ ، واهی ، خودنما

akin

adj. Of similar nature or qualities.

مانند، همانند، شبیه، مثل، یکسان، همجنس، مشابه، خویشاوند، هم نسب، منسوب، وابسته

alabaster

n. A white or delicately tinted fine-grained gypsum.

مرمر سفید ، رخام گچی

alacrity

n. Cheerful willingness.

چابکی ، نشاط

albeit

conj. Even though.

با این همه، با آنکه، به رغم، گرچه، ولو اینکه، هرچند که، گو اینکه، معهذا، اگرچه

albino

n. A person with milky white skin and hair, and eyes with bright red pupil and usually pink iris.

زال ، ادم سفید مو و چشم سرخ ، شخص فاقد مواد رنگ دانه

album

n. A book whose leaves are so made to form paper frames for holding photographs or the like.

جای عکس ، البوم

alchemy

n. Chemistry of the middle ages, characterized by the pursuit of changing base metals to gold.

علم کیمیا ، کیمیاگری ، ترکیب فلزی با فلز پست تر

alcohol

n. A volatile, inflammable, colorless liquid of a penetrating odor and burning taste.

نوشیدنی الکلی دار ، مشروب الکلی ، (از واژه عربی: الکحل)، الکلی

alcoholism

n. A condition resulting from the inordinate or persistent use of alcoholic beverages.

می بارگی ، میخوارگی ، اعتیاد به نوشیدن الکلی ، تاثیر الکلی در مزاج

alcove

n. A covered recess connected with or at the side of a larger room.

تورفتگی ، شاه نشین ، الاچیق

alder

n. Any shrub or small tree of the genus *Alumnus*, of the oak family.

توسه ، راز دار ، توسکا

alderman

n. A member of a municipal legislative body, who usually exercises also certain judicial functions.

کدیور ، عضو انجمن شهر ، کدخدا ، (انگلیس) نام قضات ، نام مستخدمین شهرداری ، عضو هیئت قانون گذاری یک شهر

alias

n. An assumed name.

(کامپیوتر) نام ساختگی ، اسم مستعار ، معروف به ، طور دیگر ، نام دیگر ، نام دروغین ، نام مستعار

alien

n. One who owes allegiance to a foreign government.

بیگانه ، خارجی ، (مجازی) مخالف ، مغایر ، غریبه بودن ، ناسازگار بودن

alienable

adj. Capable of being aliened or alienated, as lands.

قابل انتقال ، قابل فروش ، انتقالی

alienate

v. To cause to turn away.

انتقال دادن ، بیگانه کردن ، منحرف کردن

alienation

n. Estrangement.

ناهمبستگی (در امار) ، از خود بیگانگی (الیناسیون) ، انتقال مالکیت ، بیگانگی ، بیزاری

aliment

n. That which nourishes.

رزق ، قوت لایموت ، قوت دادن ، غذا دادن

alkali

n. Anything that will neutralize an acid, as lime, magnesia, etc.

قلیا ، ماده ای با خاصیت قلیایی مثل سودمحرق ، فلزقلیایی

allay

v. To calm the violence or reduce the intensity of; mitigate.

(در مورد درد) فروکش کردن، تسکین دادن، کم کردن، گساریدن، (در مورد ترس و اندوه) تسلی دادن، کاستن (ترس)، خواباندن، آرام کردن، از شدت چیزی کاستن

allege

v. To assert to be true, especially in a formal manner, as in court.

اقامه کردن ، دلیل آوردن ، ارائه دادن

allegory

n. The setting forth of a subject under the guise of another subject of aptly suggestive likeness.

تمثیل ، حکایت ، کنایه ، نشانه ، علامت

alleviate

v. To make less burdensome or less hard to bear.

سبک کردن ، آرام کردن ، کم کردن

alley

n. A narrow street, garden path, walk, or the like.

کوچه ، خیابان کوچک

alliance

n. Any combination or union for some common purpose.

پیوستگی ، اتحاد ، وصلت ، پیمان بین دول

allot

v. To assign a definite thing or part to a certain person.

تخصیص دادن ، معین کردن ، سهم دادن

allotment

n. Portion.

مستمری ، سهمیه ، منابع اختصاصی ، توزیع ، سهم ، جیره ، تسهیم ، پخش ، تقسیم ، تخصیص ،
سرنوشت ، تقدیر

allude

v. To refer incidentally, or by suggestion.

ذکر کردن، اشاره داشتن، اشاره کردن به، تلویحا گفتن، اظهار داشتن (به طور ضمنی)، اظهار
کردن، مربوط بودن به با to، گریز زدن به

allusion

n. An indirect and incidental reference to something without definite mention of
it.

گریز ، اشاره ، کنایه ، اغفال

alluvion

n. Flood.

آبرفت، ته نشین، برخورد موج با کناره، آب ریز شدن، سیل، بدست آوردن زمین از راه ته نشینی،
میل

ally

n. A person or thing connected with another, usually in some relation of helpfulness.

پیوستن ، متحد کردن ، هم پیمان ، دوست ، معین

almanac

n. A series of tables giving the days of the week together with certain astronomical information.

زیج ، سالنامه ، تقویم سالیانه ، تقویم نجومی ، نشریه ء اطلاعات عمومی

aloof

adv. Not in sympathy with or desiring to associate with others.

دور ، کناره گیر

altar

n. Any raised place or structure on which sacrifices may be offered or incense burned.

قربان گاه ، قربانگاه ، مذبح ، محراب ، مجمره

alter

v. To make change in.

تغییر دادن ، عوض کردن ، اصلاح کردن ، تغییر یافتن ، جرح و تعدیل کردن ، دگرگون کردن ،
دگرگون شدن

alteration

n. Change or modification.

تعویض کردن ، تغییر ، تبدیل ، دگرش ، دگرگونی

altercate

v. To contend angrily or zealously in words.

ستیزه کردن ، مشاجره کردن

alternate

n. One chosen to act in place of another, in case of the absence or incapacity of that other.

راه کار فرعی ، تعویض ، یک درمیان آمدن ، متناوب کردن ، متناوب بودن ، بنوبت انجام دادن ،
(هندسه) متبادل ، عوض و بدل

alternative

n. Something that may or must exist, be taken or chosen, or done instead of something else.

شق دیگر ، پیشنهاد متناوب ، تناوبی ، دیگر ، چاره

altitude

n. Vertical distance or elevation above any point or base-level, as the sea.

بلندی (از سطح دریا) ، ارتفاع از سطح دریا ، فرازا ، بلندی ، ارتفاع ، فراز ، منتها درجه ، مقام رفیع ، منزلت

alto

n. The lowest or deepest female voice or part.

صدای التو ، صدای اوج

altruism

n. Benevolence to others on subordination to self-interest.

خودنگهداری ، همگونه گرایی ، نوع دوستی ، بشردوستی ، غیرپرستی ، نوع پرستی

altruist

n. One who advocates or practices altruism.

نوعدوست

amalgam

n. An alloy or union of mercury with another metal.

الیاژ جیوه با چند فلز دیگر که برای پر کردن دندان و آینه سازی بکار میرود ، ترکیب مخلوط ،

ملقمه

amalgamate

v. To mix or blend together in a homogeneous body.

امیختن ، توام کردن (ملقمه فلزات با جیوه)

amateur

adj. Practicing an art or occupation for the love of it, but not as a profession.

غیرحرفه ای ، دوستدار هنر ، آماتور ، غیرحرفه ای ، دوستار

amatory

adj. Designed to excite love.

عاشقانه ، عشق انگیز

ambidextrous

S

adj. Having the ability of using both hands with equal skill or ease.

ماهر، تردست، چیره دست، قادر به استفاده از هر دودست، راست دست و چپ دست، ذوالیمنین، دودست توان

ambiguous

adj. Having a double meaning.

بابهام ، تاریک (از لحاظ مفهوم) ، دو پهلو ، مبهم

ambitious

adj. Eagerly desirous and aspiring.

جاه طلب ، بلند همت ، ارزومند ، نامجو

ambrosial

adj. Divinely sweet, fragrant, or delicious.

وابسته به خوراک خدایان، دارگونه پسند، دارگونه ای، بسیار مطبوع

ambulance

n. A vehicle fitted for conveying the sick and wounded.

بیمارستان سیار ، بوسیله امبولانس حمل کردن ، امبولانس

ambulate

v. To walk about

راه رفتن ، حرکت کردن ، در حرکت بودن

ambush

n. The act or state of lying concealed for the purpose of surprising or attacking the enemy.

کینگاه ، دام ، سربازانی که در کمین نشستند ، پناه گاه ، مخفی گاه سربازان برای حمله ، کمین کردن ، در کمین نشستن

ameliorate

v. To relieve, as from pain or hardship

بهبتر کردن ، اصلاح کردن ، چاره کردن ، بهتر شدن ، بهبودی یافتن

amenable

adj. Willing and ready to submit.

تابع ، رام شدنی ، قابل جوابگویی ، متمایل

americanism

n. A peculiar sense in which an English word or phrase is used in the United States.

رسوم و عقاید امریکایی، (زبان‌شناسی) واژه یا عبارت یا اصطلاح یا کاربردی که اصل آن از امریکا است (در این فرهنگ این گونه واژه‌ها با نشان ستاره: * مشخص شده‌اند)، اصطلاح امریکایی، رسم امریکایی

amicable

adj. Done in a friendly spirit.

دوستانه، با مهربانی، آشتی آمیز، مصالحه آمیز، باصلح و صفا، دوستوار، موافق

amity

n. Friendship.

رفاقت ، مودت ، روابط حسنه ، حسن تفاهم

amorous

adj. Having a propensity for falling in love.

عاشق ، شیفته ، عاشقانه

amorphous

adj. Without determinate shape.

بیشکل ، غیر بلوری ، پوک ، بینظم ، بی شکل ، بی نظم ، بدون تقسیم بندی ، غیر متبلور ، غیر شفاف ، (زیست شناسی) دارای ساختمان غیر مشخص

amour

n. A love-affair, especially one of an illicit nature.

ampere

n. The practical unit of electric-current strength.

آمپر (واحد شدت جریان برق).

ampersand

n. The character & and.

امپرسند ، نشانی به این شکل: که به جای and به کار می رود

amphibious

adj. Living both on land and in water.

امفی بی ، خاکی و آبی ، دوجنسه ، ذوحیاتین

amphitheater

n. An edifice of elliptical shape, constructed about a central open space or arena.

امفی تئاتر ، سالن ، تالار

amplitude

n. Largeness.

دامنه (نوسان) ، فزونی ، فراخی ، فراوانی ، استعداد ، میدان نوسان ، فاصله ء زیاد ، دامنه ، بزرگی ، درشتی ، انباشتگی ، سیری ، کمال

amply

adv. Sufficiently.

بطور فراوان ، بطور بیش از حد

amputate

v. To remove by cutting, as a limb or some portion of the body.

بریدن ، جدا کردن ، زدن ، قطع اندام کردن

amusement

n. Diversion.

سرگرمی ، تفریح ، گیجی ، گمراهی ، فریب خوردگی ، پذیرایی ، نمایش

anachronism

n. Anything occurring or existing out of its proper time.

بیموردی ، (در تاریخ نویسی) اشتباه در ترتیب حقیقی وقایع و ظهور اشخاص ، نابهنگامی

anagram

n. The letters of a word or phrase so transposed as to make a different word or phrase.

قلب ، تحریف ، (بدیع) مقلوب ، تشکیل لغت یا جمله ای از درهم ریختن کلمات یا لغات جمله ء دیگر

analogous

adj. Corresponding (to some other) in certain respects, as in form, proportion, relations.

مانند ، قابل مقایسه ، قابل قیاس ، مشابه ، متشابه

analogy

n. Reasoning in which from certain and known relations or resemblance others are formed.

همترائی ، تمثیل ، (منطق) قیاس ، مقایسه ، شباهت ، همانندی ، (ریاضی) تناسب ، توافق

analyst

n. One who analyzes or makes use of the analytical method.

تحلیل گر ، استاد تجزیه ، روانکاو ، فرگشا

analyze

v. To examine minutely or critically.

تجزیه کردن ، تحلیل کردن ، کاویدن ، (مجازی) موشکافی کردن ، جداکردن ، جزئیات را مطالعه کردن ، پاره پاره کردن ، تشریح کردن ، (شیمی) با تجزیه آزمایش کردن ، فرگشایی کردن

anarchy

n. Absence or utter disregard of government.

بی حکومتی ، بی قانونی ، هرج و مرج ، بی ترتیبی سیاسی ، بی نظمی ، اغتشاش ، خودسری مردم

anathema

n. Anything forbidden, as by social usage.

هرچیزی که مورد لعن واقع شود ، لعنت و تکفیر ، مرتد شناخته شده از طرف روحانیون

anatomy

n. That branch of morphology which treats of the structure of organisms.

اناتومی ، ساختمان ، استخوان بندی ، تجزیه ، مبحث تشریح ، کالبدشناسی

ancestry

n. One's ancestors collectively.

دودمان ، تبار

anecdote

n. A brief account of some interesting event or incident.

حکایت ، قصه ء کوتاه ، امثال ، ضرب المثل

anemia

n. Deficiency of blood or red corpuscles.

کم خونی ، فقرالدم

anemic

adj. Affected with anemia.

کم خون ، ضعیف

anemometer

n. An instrument for measuring the force or velocity of wind.

بادسنج

anesthetic

adj. Pertaining to or producing loss of sensation.

داروی بیهوشی ، بیهوشانه ، داروی بی هوشی ، بی هوش کننده ، کم کننده حس

anew

adv. Once more.

از نو، بار دیگر، دوباره، از سر، بطرز نوین

angelic

adj. Saintly.

فرشته ای ، وابسته به فرشته

anglophobia

n. Hatred or dread of England or of what is English.

بیزاری و ترس از انگلیسها

anglo-saxon

n. The entire English race wherever found, as in Europe, the United States, or India.

انگلساکسن ، نژاد انگلیسی و ساکنسونی

angular

adj. Sharp-cornered.

گوشه دار ، گوشه ای ، (مجازی) لاغر ، زاویه ای

anhydrous

adj. Withered.

بی آب

animadversio

n

n. The utterance of criticism or censure.

قوه ء ادراک ، ملاحظه ، مراقبت ، مشاهده ، اعتراض ، تذکر و اعلام خطر ، انتقاد

animadvert

v. To pass criticism or censure.

خرده گرفتن ، اعتراض کردن ، متوجه شدن ، تعیین تقصیر و مجازات (بوسیله ء دادگاه) نمودن

animalcule

n. An animal of microscopic smallness.

جانور ذره بینی ، جانور کوچک ، حیوانک

animate

v. To make alive.

سرزنده ، باروح ، جاندار ، روح دادن ، زندگی بخشیدن ، تحریک و تشجیع کردن ، جان دادن به

animosity

n. Hatred.

دشمنی ، عداوت ، شہامت ، جسارت ، کینہ

annalist

n. Historian.

سالنامه نویس ، مورخ ، وقایع نگار ، رویداد نگار ، تاریخچه نویس

annals

n. A record of events in their chronological order, year by year.

تاریخچه ، وقایع سالیانه ، سالنامه ، اخبار سال ، برنامه سالیانه ، عشاء ربانی

annex

v. To add or affix at the end.

پیوست (اداری) ، ضمیمه کردن ، پیوست ، پیوستن ، ضمیمه سازی

annihilate

v. To destroy absolutely.

نابود کردن ، از بین بردن ، خنثی نمودن

annotate

v. To make explanatory or critical notes on or upon.

حاشیه نوشتن ، یادداشت نوشتن ، تفسیر نوشتن ، (با on یا up) تفسیر کردن

annual

adj. Occurring every year.

سالانه ، یک ساله

annuity

n. An annual allowance, payment, or income.

مستمری سالیانه ، پرداختهای سالانه ، حقوق یا مقرری سالیانه ، گذراند

annunciation

n. Proclamation.

اگهی ، اعلام ، بشارت ، (با حرف بزرگ) عید تبشیر (عید ۲۵ مارس مسیحیان)

anode

n. The point where or path by which a voltaic current enters an electrolyte or the like.

قطب مثبت باطری ، اند (قطب مثبت) ، (برق) قطب مثبت (در پیل الکتریکی) ، الکتروود مثبت ، اند

anonymous

adj. Of unknown authorship.

بی نام ، دارای نام مستعار ، تخلصی ، لادری

antagonism

n. Mutual opposition or resistance of counteracting forces, principles, or persons.

مخالفت ، خصومت ، هم اوری ، اصل مخالف

antarctic

adj. Pertaining to the south pole or the regions near it.

جنوبگان ، مربوط به قطب جنوب ، قطب جنوبی ، قطب جنوب

ante

v. In the game of poker, to put up a stake before the cards are dealt.

بالا بردن ، نشان دادن ، توپ زدن ، پیشوندی است بمعنی " پیش " و " قبل از " و " در جلو "

antecedent

v. To precede.

سابق یا اسبق بودن ، (از لحاظ مکان و زمان و مقام) برتری جستن ، پیش رفتن ، جلوتر آمدن

antecedent

n. One who or that which precedes or goes before, as in time, place, rank, order, or causality.

پیشین ، پیشی ، سابق ، مقدم ، مقدمه ، سابقه ، (دستور زبان) مرجع ضمیر ، دودمان ، تبار

antechamber

n. A waiting room for those who seek audience.

اتاق کفش کن، پیش اتاقی، اتاق کفش کن، پیش اطاقی

antedate

v. To assign or affix a date to earlier than the actual one.

پیش از تاریخ حقیقی تاریخ گذاشتن ، پیش بودن (از) ، منتظر بودن ، پیش بینی کردن ، جلو انداختن ، سبقت

antediluvian

adj. Of or pertaining to the times, things, events before the great flood in the days of Noah.

وابسته به پیش از طوفان ، پیش از طوفان نوح ، ادم کهن سال ، ادم کهنه پرست

antemeridian

adj. Before noon.

پیش از نیمروز، قبل از ظهر، بامدادی، پیش از ظهری

antemundane

adj. Pertaining to time before the world's creation.

مربوط به پیش از آفرینش جهان ، پیش از جهانی

antenatal

adj. Occurring or existing before birth.

مربوط به قبل از تولد ، قبل از ولادتی

anterior

adj. Prior.

پیشین (قدامی) ، جلو(ی) ، قدامی

anteroom

n. A room situated before and opening into another, usually larger.

اتاق انتظار، پیش اتاقی، کفش کن، اتاق انتظار

anthology

n. A collection of extracts from the writings of various authors.

گلچین ادبی، منتخبات نظم و نثر، جنگ

anthracite

n. Hard coal.

ذغال سنگ خشک و خالص، انتراسیت

anthropology

n. The science of man in general.

علم انسان شناسی، مبحث روابط انسان با خدا

anthropomor phous

adj. Having or resembling human form.

دارای ظاهر انسانی، انسان نما، انسان دیس، دارای شکل ادم

antic

n. A grotesque, ludicrous, or fantastic action.

غریب و عجیب، بی تناسب، مسخره، وضع غریب و مضحک

antichrist

n. Any opponent or enemy of Christ, whether a person or a power.

ضد مسیح، دجال

anticlimax

n. A gradual or sudden decrease in the importance or impressiveness of what is said.

پاداوج ، بیان قهقرایی (مثل " زخم مرد ، مالم را بردند و سگم هم گم شد ") ، بیانی که هرچه پیش می رود اهمیتش کمتر میشود ، بیان قهقرایی نمودن

anticyclone

n. An atmospheric condition of high central pressure, with currents flowing outward.

واچرخه ، گردباد هوایی

antidote

n. Anything that will counteract or remove the effects of poison, disease, or the like.

تریاق ، پادزهر ، ضد سم ، پازهر

antilogy

n. Inconsistency or contradiction in terms or ideas.

تناقض مطالب

antiphon

n. A response or alteration of responses, generally musical.

سرودی که بوسیله سراینندگان کلیسا در جواب دسته ء دیگر خوانده میشود ، سرود برگردان

antiphony

n. An anthem or other composition sung responsively.

انعکاس یا جواب سرود و موسیقی ، تهلیل خوانی ، سرود تهلیلی ، جواب

antipodes

n. A place or region on the opposite side of the earth.

ساکنین نقاط متقاردر روی زمین

antiquary

n. One who collects and examines old things, as coins, books, medals, weapons, etc.

باستان جو ، عقیقه جو ، عتیقه شناس

antiquate

v. To make old or out of date.

کهنه کردن ، برانداختن ، منسوخ کردن ، از رسم روز بیرون انداختن

antique

adj. Pertaining to ancient times.

کهنه ، عتیقه ، باستانی

antiseptic

n. Anything that destroys or restrains the growth of putrefactive micro-organisms.

دوای ضد عفونی ، گندزدا ، ضد عفونی ، تمیز و پاکیزه ، مشخص ، پلشت بر ، جداگانه ، پادگند

antislavery

adj. Opposed to human slavery.

مخالف برده داری، برده داری ستیز، مخالف بردگی

antispasmodi

c

adj. Tending to prevent or relieve non-inflammatory spasmodic affections.

antistrophe

n. The inversion of terms in successive classes, as in “the home of joy” and “the joy of home”.

حرکت از چپ به راست دسته ی خوانندگان (chorus) در پاسخ به دسته ای که قبلا از سمت راست به چپ حرکت کرده است، سرودی که حین حرکت از چپ به راست خوانده می شود، در تراژدی های یونانی حرکت از چپ بر راست نمایشگران هنگام آواز دسته جمعی، صنعت تجنیس

antitoxin

n. A substance which neutralizes the poisonous products of micro-organisms.

مادهء ضدسم ، ضد زهرا به ، دفع سم

antonym

n. A word directly opposed to another in meaning.

کلمهء متضاد ، ضد و نقیض ، متضاد

anxious

adj. Distressed in mind respecting some uncertain matter.

دلوپس ، ارزومند ، مشتاق ، اندیشناک ، بیم ناک

apathy

n. Insensibility to emotion or passionate feeling.

بی حسی ، بی عاطفگی ، خون سردی ، بی علاقگی

aperture

n. Hole.

گشایش ، روزنه دید ، شکاف دید ، دهانه یا سوراخ ، روزنه ، گشادگی

apex

n. The highest point, as of a mountain.

نقطه اوج ، کاکل ، نوک سر ، نوک ، سر ، اوج ، راس زاویه ، تارک

aphorism

n. Proverb.

سخن کوتاه ، کلام موجز ، کلمات قصار ، پند و موعظه

apiary

n. A place where bees are kept.

کندوی عسل

apogee

n. The climax.

زاویه انحراف ثقل موشک ، (هندسه) اوج ، نقطه اوج ، ذروه ، اعلی درجه ، نقطه اوج کمال

apology

n. A disclaimer of intentional error or offense.

پوزش ، عذرخواهی (رسمی) ، اعتذار ، مدافعه

apostasy

n. A total departure from one's faith or religion.

رده ، ارتداد ، ترک ایین ، ترک عقیده ، برگشتگی از دین

apostate

adj. False.

مرتد، از دین برگشته، برگشته از مرام و عقیده ی خود، خائن

apostle

n. Any messenger commissioned by or as by divine authority.

فرستاده ، رسول ، پیغامبر ، حواری ، (در کلیسا) عالیترین مرجع روحانی

apothecary

n. One who keeps drugs for sale and puts up prescriptions.

داروگر ، داروساز ، داروفروش

apotheosis

n. Deification.

ستایش اغراق آمیز ، رهایی از زندگی خاکی و عروج باسمانها

appall

v. To fill with dismay or horror.

ترساندن ، وحشت زده شدن

apparent

adj. Easily understood.

ظاهری ، مشهود ، پیدا ، اشکار ، ظاهر ، معلوم ، وارث مسلم

apparition

n. Ghost.

صورت وهمی ، ظهور ، خیال ، روح ، تجسم ، شبح ، منظر

appease

v. To soothe by quieting anger or indignation.

استمالت کردن ، دلجویی کردن ، فرونشاندن ، آرام کردن ، ساکت کردن ، تسکین دادن ، خواباندن ،
خشنود ساختن

appellate

adj. Capable of being appealed to.

(حقوق) وابسته به پژوهش خواهی یا استیناف، تجدید نظری، استینافی

appellation

n. The name or title by which a particular person, class, or thing is called.

نام، اسم، لقب، نامگذاری، وجه تسمیه

append

v. To add or attach, as something accessory, subordinate, or supplementary.

افزودن، الحاق کردن، اویختن، پیوست کردن

appertain

v. To belong, as by right, fitness, association, classification, possession, or natural relation.

وابسته بودن، مربوط بودن، متعلق بودن، اختصاص داشتن (با to)

apposite

adj. Appropriate.

درخور ، مناسب ، بجا ، مربوط

apposition

n. The act of placing side by side, together, or in contact.

عطف بیان ، بدل ، کلمه ء وصفی

appraise

v. To estimate the money value of.

ارزیابی کردن ، برآورد کردن ، ارزشیابی کردن ، تقویم کردن ، ورنانداز کردن ، تخمین زدن

appreciable

adj. Capable of being discerned by the senses or intellect.

قابل تحسین ، قابل ارزیابی ، محسوس

apprehend

v. To make a prisoner of (a person) in the name of the law.

دستگیر کردن ، بازداشت ، دریافتن ، درک کردن ، توقیف کردن ، بیم داشتن ، هراسیدن

apprehensibl e

adj. Capable of being conceived.

قابل فهم

approbation

n. Sanction.

تصویب ، قبولی ، موافقت ، پسند

appropriate

adj. Suitable for the purpose and circumstances.

(بدون اجازه) برداشتن، تصاحب کردن، بالا کشیدن (اموال)، به جیب زدن، تخصیص دادن، اختصاص دادن، شایسته، درخور، مناسب، پسندیده، بجا، جایز، به خود اختصاص دادن، برای خود برداشتن، ضبط کردن، مقتضی

aqueduct

n. A water-conduit, particularly one for supplying a community from a distance.

پلی که روی آن جوی یا لوله ی آبرسانی قرار دارد) جوپل، آبگذر، آبرو، (کالبدشناسی) گذرگاه (کانال یا مجرا برای عبور عصب و رگ و غیره)، جوی یا لوله ی آب رسانی، مجرا، کاریز، آباره، آب بر، کانال یا مجرای آب، قنات

aqueous

adj. Of, pertaining to, or containing water.

آبگین، آبی، آبکی، آبدار، آبزا، آبوار، (به ویژه در مورد سنگ ها) رسوبی، آب آورد، آبزاد

arbiter

n. One chosen or appointed, by mutual consent of parties in dispute, to decide matters.

حکم ، داوری کردن ، قاضی ، داور

arbitrary

adj. Fixed or done capriciously.

بر پایه ی داوری و ترجیح فردی (نه بر پایه ی مقررات و قوانین و قراردادهای)، دلخواه، اختیاری، میلی، بوالهوسانه، الکی، همین جوری، دیمی، شکمی، بختکی، من درآوردی، خودسرانه، مستبدانه، با خودکامگی، مطلق، خودکامه، دلخواه، قراردادی

arbitrate

v. To act or give judgment as umpire.

داوری کردن ، حکمیت کردن (در) ، فیصل دادن ، فتوی دادن

arbor

n. A tree.

قانچاق ، محور ، چمن ، علفزار ، باغ میوه ، تاکستان

arboreal

adj. Of or pertaining to a tree or trees.

درختی ، داری

arborescent

adj. Having the nature of a tree.

درخت وار ، شاخه مانند

arboretum

n. A botanical garden or place devoted to the cultivation of trees or shrubs.

باغ ، کشاورزی

arboriculture

n. The cultivation of trees or shrubs.

پرورش گیاهان (برای پژوهش علمی)، گیاه ورزی، دارپروری، درخت پروری، درختکاری

arcade

n. A vaulted passageway or street; a roofed passageway having shops, etc., opening from it.

طاقگان ، دالان ، پیاده روی سرپوشیده ، گذرگاه طاقدار ، طاقهای پشت سرهم

archaeology

n. The branch of anthropology concerned with the systematic investigation of the relics of man.

باستان شناسی

archaic

adj. Antiquated

کهنه (منسوخ) ، کهنه ، قدیمی ، غیر مصطلح (بواسطه قدمت)

archaism

n. Obsolescence.

کهنگی ، قدمت ، انشاء یا گفتار یا اصطلاح قدیمی

archangel

n. An angel of high rank.

فرشته ء مقرب ، فرشته ء بزرگ

archbishop

n. The chief of the bishops of an ecclesiastical province in the Greek, Roman, and Anglican church.

مطران، اسقف اعظم، مطران (کلیسای کاتولیک و انگلیکان)

archdeacon

n. A high official administrator of the affairs of a diocese.

معاون اسقف

archetype

n. A prototype.

صورت ازلی ، طرح یا الگوی اصلی ، نمونه اولیه

archipelago

n. Any large body of water studded with islands, or the islands collectively themselves.

مجمع الجزایر

ardent

adj. Burning with passion.

گرم ، سوزان ، تند و تیز

ardor

n. Intensity of passion or affection.

گرمی ، حرارت ، تب و تاب ، شوق ، غیرت

arid

adj. Very dry.

کم اب ، خشک ، بایر ، لم یزرع ، خالی ، بیمزه ، بیروح ، بی لطافت

aristocracy

n. A hereditary nobility

نخبگان، بهسالاران، بهزادان، زبندگان، (در اصل) بهسالاری (حکومت خوب ترین افراد)، بهزاد سالاری، اشراف سالاری (حکومت اقلیت اشرافی که ثروت و مقام موروثی دارند)، کشوری که اشراف بر آن حاکم اند، کشور بهزاد سالاری، طبقه ی اشراف، نجیب زادگان، اعیان، نجبا، روح یا کیفیت اشرافی، حکومت اشرافی، طبقه ء اشراف

aristocrat

n. A hereditary noble or one nearly connected with nobility.

عضو دسته ء اشراف ، طرفدار حکومت اشراف ، نجیب زاده

armada

n. A fleet of war-vessels.

بحریه ، نیروی دریایی ، ناوگان

armful

n. As much as can be held in the arm or arms.

به اندازه ی یک بغل، (با) دست های پر، یک بغل، یک بسته، بار اغوش

armory

n. An arsenal.

تسلیمات، جنگ افزارگان، (در اصل) زره، تجهیزات زرهی، قورخانه، جنگ افزارگاه، اسلحه خانه، انبار تسلیمات، کارخانه ی جنگ افزار سازی، اسلحه سازی، زرادخانه، تخشایی، (امریکا) ساختمانی که ادارات پاسداران ملی در آن قرار دارد، کارخانه ء اسلحه سازی

aroma

n. An agreeable odor.

مادهء عطری ، بوی خوش عطر ، بو ، رایحه

arraign

v. To call into court, as a person indicted for crime, and demand whether he pleads guilty or not.

(حقوق)، خواندن متهم به دادگاه جهت شنیدن و پاسخگویی به کیفر خواست، به دادگاه احضار کردن، متهم کردن، احضار نمودن بمحکمه، با تنظیم کیفر خواست متهمی را بمحاکمه خواندن

arrange

v. To put in definite or proper order.

مرتب کردن ، ترتیب دادن ، اراستن ، چیدن ، قرار گذاشتن ، سازماندهی کردن

arrangement

n. The act of putting in proper order, or the state of being put in order.

ترتیب، سازواری، سازمندی، قرار، توافق، آرایش، پیرایش، هم آراست، (جمع) ترتیبات، مقدمات، (موسیقی) ارائه ی قطعه ی موسیقی با سازها یا آوازهایی که با اصلی ها فرق دارند، (موسیقی) اقتباس، دگرسان سازی، پرداخت، قطعه ی موسیقی دگرسان شده، نظم، تهیه مقدمات، تصفیه

arrant

adj. Notoriously bad.

بدترین ، بدنام ترین ، ولگرد ، اواره

arrear

n. Something overdue and unpaid.

بدهی معوق ، به عقب ، درپشت ، بدهی پس افتاده ، پس افت

arrival

n. A coming to stopping-place or destination.

حضور در خدمت ، فرستی ، ورود ، دخول

arrogant

adj. Unduly or excessively proud, as of wealth, station, learning, etc.

گردن فراز ، متکبر ، خودبین ، گستاخ ، پرنخوت

arrogate

v. To take, demand, or claim, especially presumptuously or without reasons or grounds.

غصب کردن، (به ناحق) تصاحب کردن، (به ناحق) ادعا کردن، (به خود یا به دیگری) بستن، منتسب کردن، ادعای بیجا کردن، بخود بستن

artesian well

n. A very deep bored well. water rises due to underground pressure

چاه ارتزین

artful

adj. Characterized by craft or cunning.

حیه گر ، نیرنگ باز ، ماهرانه ، صنعتی ، مصنوعی ، استادانه

arthurian

adj. Pertaining to King Arthur, the real or legendary hero of British poetic story.

افسانه آرتور

artifice

n. Trickery.

استادی ، مهارت ، هنر ، اختراع ، نیرنگ ، تزویر ، تصنع

artless

adj. Ingenuous.

بی هنر ، بی صنعت ، ساده ، بی تزویر ، غیر صنعتی

ascendant

adj. Dominant.

فراز جو ، فراز گرای ، صعودی ، بالا رونده ، (نجوم) سمت الراس ، نوک

ascension

n. The act of rising.

صعود ، عروج عیسی به آسمان ، معراج

ascent

n. A rising, soaring, or climbing.

سربالایی ، صعود ، ترقی ، عروج ، فرازروی

ascetic

adj. Given to severe self-denial and practicing excessive abstinence and devotion.

ریاضت کش ، مرتاض ، تارک دنیا ، زاهدانه

ascribe

v. To assign as a quality or attribute.

نسبت دادن ، اسناد دادن ، دانستن ، حمل کردن (بر) ، کاتب ، رونویس بردار

asexual

adj. Having no distinct sexual organs.

فاقد خاصیت جنسی ، غیر جنسی ، بدون عمل جنسی

ashen

adj. Pale.

دارای رنگ خاکستری ، شبیه خاکستر ، مربوط به چوب درخت زبان گنجشک

askance

adv. With a side or indirect glance or meaning.

چپ چپ ، کج ، از گوشه و چشم ، (مجازی) با چشم حقارت ، با نگاه رشگ امیز ، از روی سوءظن

asperity

n. Harshness or roughness of temper.

خشونت (در صدا) ، سختی ، ترشی (در مزه) ، تلخی و خشونت (در اخلاق) ، نامطبوعی

aspirant

n. One who seeks earnestly, as for advancement, honors, place.

جويا ، طالب ، داوطلب کار یا مقام ، ارزومند ، حروف حلقی

aspiration

n. An earnest wish for that which is above one's present reach.

آرمان، آرزو، دلخواست، کام، مراد دل، هدف یا چیز مورد دلخواه، استنشاق، دم فرو بردن، تو کشیدن هوا، درون دم، (پزشکی) برون مکیدن (آب یا گاز از اندام)، مکش، دم زنی، تنفس، عروج، تلفظ حرف h از حلق، شهيق

aspire

v. To have an earnest desire, wish, or longing, as for something high and good, not yet attained.

(از ته دل) خواستن، (سخت) آرزو کردن، رویا داشتن، آرزو داشتن، آرزو کردن، اشتیاق داشتن، بلند پروازی کردن، بالارفتن، فرو بردن، استنشاق کردن at یا for یا after هوش داشتن با

assailant

n. One who attacks.

حمله کننده

assassin

n. One who kills, or tries to kill, treacherously or secretly.

assassinate

v. To kill, as by surprise or secret assault, especially the killing of some eminent person.

به قتل رساندن ، کشتن ، بقتل رساندن ، ترور کردن

assassination

n. Murderer, as by secret assault or treachery.

ادمکشی ، قتل ، ترور

assay

n. The chemical analysis or testing of an alloy ore.

تحقیق و آزمایش کردن ، آزمایش فلز ، عیارگیری فلزات گران قیمت ، سنجش ، آزمایش ، امتحان ، عیارگری ، طعم و مزه چشی ، مززه ، سعی ، سنجیدن ، عیار گرفتن ، محک زدن ، کوشش کردن ، چشیدن ، بازجویی کردن ، تحقیق کردن

assent

v. To express agreement with a statement or matter of opinion.

موافقت کردن ، رضایت دادن ، موافقت ، پذیرش

assess

v. To determine the amount of (a tax or other sum to be paid).

برآورد کردن، ارزیابی کردن، مالیات بستن، تقویم کردن، بررسی کردن، سنجیدن، بر انداز کردن، تشخیص دادن، تعیین کردن، بستن، مالیات بستن بر، خراج گذاردن بر، جریمه کردن

assessor

n. An officer whose duty it is to assess taxes.

ارزیاب، برآوردگر، مقوم، خراج گذار

assets

n. pl. Property in general, regarded as applicable to the payment of debts.

مال و اموال ، مایملک ، مواد لازم ، وسایل ، ابزار ، دارائی ، موجودی شخص ورشکسته

assiduous

adj. Diligent.

دارای پشتکار ، ساعی ، مواظب

assignee

n. One who is appointed to act for another in the management of certain property and interests.

محل علیہ ، وکیل ، گماشته ، نماینده ، مامور ، عامل

assimilate

v. To adapt.

یکسان کردن ، هم جنس کردن ، شبیه ساختن ، در بدن جذب کردن ، تحلیل رفتن ، سازش کردن ، وفق دادن ، تلفیق کردن ، همانند ساختن

assonance

n. Resemblance or correspondence in sound.

شبهت صدا ، هم صدایی ، قافیه ، وزنی یا صدایی

assonant

adj. Having resemblance of sound.

هم صدا ، شبیه در صدا ، مشابه یا متجانس (در صدا)

assuage

v. To cause to be less harsh, violent, or severe, as excitement, appetite, pain, or disease.

فرونشاندن، تسکین دادن، آرام کردن، سیراب کردن، سیر کردن، تخفیف دادن

astriugent

adj. Harsh in disposition or character.

گس ، جمع کننده ، سفت ، داروی قابض ، سخت گیر ، دقیق ، طاقت فرسا ، شاق ، تند و تیز

astute

adj. Keen in discernment.

زیرک ، ناغلا ، دانا ، هوشیار ، محیل ، دقیق ، موشکاف

atheism

n. The denial of the existence of God.

انکار وجود خدا ، الحاد ، کفر

athirst

adj. Wanting water.

تشنه ، مشتاق

athwart

adv. From side to side.

به طور عرضی ، از این سو بان سو ، از طرفی بطرف دیگر ، از وسط ، (مجازی) برخلاف ، برضد

atomizer

n. An apparatus for reducing a liquid to a fine spray, as for disinfection, inhalation, etc.

اتم ساز ، پودر کننده ، سوخت افشان ، سوخت پاش ، دستگاهی که عناصری را به ذرات ریز تبدیل میکند مثل عطریپاش

atone

v. To make amends for.

کفاره دادن ، جبران کردن ، جلب کردن ، خشم (کسی را) فرونشاندن ، جلب رضایت کردن

atonement

n. Amends, reparation, or expiation made from wrong or injury.

کفارہ ، دیہ ، جبران ، اصلاح

atrocious

adj. Outrageously or wantonly wicked, criminal, vile, or cruel.

با شرارت بی پایان ، بیرحم ، ستمگر ، سبع

atrocities

n. Great cruelty or reckless wickedness.

سبعیت ، بیرحمی ، قساوت

attache

n. A subordinate member of a diplomatic embassy.

وابسته

attest

v. To certify as accurate, genuine, or true.

سوگند دادن ، گواهی دادن (با to) ، شهادت دادن ، سوگند یاد کردن ، تصدیق امضاء کردن

attorney- general

n. The chief law-officer of a government.

مدعی العموم، دادستان

auburn

adj. Reddish-brown, said usually of the hair.

بور ، طلایی ، قهوه ای مایل به قرمز ، رنگ قرمز مایل به زرد

audacious

adj. Fearless.

audible

adj. Loud enough to be heard.

قابل شنوایی ، تعویض مانور حمله یا دفاعی در مقابل حریف (فوتبال امریکایی) ، قابل شنیدن ، شنیدنی ، رسا ، مسموع ، سمعی

audition

n. The act or sensation of hearing.

شنوایی ، قدرت استماع ، استماع ، آزمایش هنرپیشه ، سامعه

auditory

adj. Of or pertaining to hearing or the organs or sense of hearing.

مربوط بشنوایی یا سامعه ، مربوط به ممیزی و حسابداری

augment

v. To make bigger.

غیر سازمانی ، لاحق ، اضافه کردن تقویت کردن ، تکمیل کردن ، افزودن ، زیاد کردن ، علاوه کردن ، زیاد شدن ، تقویت کردن

augur

v. To predict.

غیب گو ، فال بین ، فالگیر ، شگون ، پیش بینی کردن (باتفال)

aura

n. Pervasive psychic influence supposed to emanate from persons

پیش درامد (در صرع) ، نشئه و تجلی هر ماده (مثل بوی گل) ، رایحه ، تشعشع نورانی

aural

adj. Of or pertaining to the ear.

گوشی (مربوط به گوش) ، مربوط به گوش یا سامعه ، گوشه

auricle

n. One of the two chambers of the heart which receives the blood from the veins.

لاله گوش ، دهلیز قلب ، گوشک دل

auricular

adj. Of or pertaining to the ear, its auricle, or the sense of hearing.

وابسته بشنوایی ، گوشی ، سماعی ، تواتری ، دهلیزی

auriferous

adj. Containing gold.

زرخیز ، طلادار

aurora

n. A luminous phenomenon in the upper regions of the atmosphere.

سپیده دم ، فجر ، سرخی شفق ، آغاز

auspice

n. favoring, protecting, or propitious influence or guidance.

تطیر ، تفال از روی پر و از مرغان فال ، سایه حمایت ، توجهات ، حسن توجه

austere

adj. Severely simple; unadorned.

سخت ، تند و تلخ ، ریاضت کش ، تیره رنگ

autarchy

n. Unrestricted power.

کفایت ، لیاقت ، حکومت استبدادی ، حاکم مطلق ، جبار مطلق ، خودبسندگی

authentic

adj. Of undisputed origin.

صحیح ، معتبر ، درست ، موثق ، قابل اعتماد

authenticity

n. The state or quality of being genuine, or of the origin and authorship claimed.

اصالت، واقعی بودن (در مقابل بدلی یا تقلبی بودن)، اعتماد پذیری، معتبر و قانونی بودن، غیر جعلی بودن، اعتبار، سندیت، صحت

autobiograph

y

n. The story of one's life written by himself.

خودزیستنامه ، خود زندگی نامه ، نگارش شرح زندگی شخصی بوسیله خود او

autocracy

n. Absolute government.

اتو کراسی ، حکومت مطلق ، حکومت مستقل

autocrat

n. Any one who claims or wields unrestricted or undisputed authority or influence.

حاکم مطلق ، سلطان مستبد ، سلطان مطلق

automaton

n. Any living being whose actions are or appear to be involuntary or mechanical.

(انسان یا حیوان) دارای رفتار ماشینی و یکنواخت، آدمک برقی یا مکانیکی، آدم واره، آدم ماشینی، (کامپیوتر) دستگاهی که به طور خودکار و بنابر برنامه ای که قبلا به آن داده شده کاری را انجام می دهد، ادم مکانیکی، ماشینی که کارهای انسان را میکند، ادم بی اراده، الت دست

autonomous

adj. Self-governing.

خود مختار ، دارای حکومت مستقل ، خودمختار ، خودگردان ، (زیست شناسی) دارای زندگی مستقل

autonomy

n. Self-government.

خود مختاری ، استقلال داخلی ، خودمختاری ، حاکمیت ملی مبنی بر استقلال اقتصادی و سیاسی ، خودگردانی

autopsy

n. The examination of a dead body by dissection to ascertain the cause of death.

کالبد شکافی ، (مجازی) تشریح مرده ، تشریح نسج مرده (درمقابل) biopsy

autumnal

adj. Of or pertaining to autumn.

پاییزی

auxiliary

n. One who or that which aids or helps, especially when regarded as subsidiary or accessory.

کمک، بخش فرعی یا کمکی، یاور، شعبه، کمکی، فرعی، ثانوی، یدکی، اضافی، ذخیره، زاپاس، دارای موتور اضافی (در پیش بینی مخاطرات و غیره)، (نیروی دریایی) ناوگان تدارکاتی (مثل تانکرها و آذوقه برها و غیره)، کشتی امدادی، (ارتش - جمع) نیروهای امدادی برون مرزی (که از طرف متحدان کشور در حال جنگ به آن کشور گسیل می شوند)، همزمان برون مرزی، معین، کمک دهنده، امدادی

avalanche

n. The fall or sliding of a mass of snow or ice down a mountain-slope, often bearing with it rock.

نزول ناگهانی و عظیم هر چیزی، بشکل بهمن فرود آمدن

avarice

n. Passion for getting and keeping riches.

زیاده جویی، از، حرص، طمع

aver

v. To assert as a fact.

تاکید کردن، قویا اظهار کردن، به طور یقین گفتن، به طور حق به جانب گفتن، از روی یقین گفتن، بطور قطع اظهار داشتن، اثبات کردن، تصدیق کردن، بحق دانستن

averse

adj. Reluctant.

بیزار، مخالف، متنفر، برخلاف میل

aversion

n. A mental condition of fixed opposition to or dislike of some particular thing.

بیزاری، نفرت، مخالفت، ناسازگاری، مغایرت

avert

v. To turn away or aside.

برگرداندن، گردانیدن، دفع کردن، گذراندن، بیزار کردن، بیگانه کردن، منحرف کردن

aviary

n. A spacious cage or enclosure in which live birds are kept.

لانه مرغ ، مرغدانی ، محل پرندگان

avidity

n. Greediness.

اشتیاق ، از ، حرص ، آزمندی ، پر خوری ، طمع

avocation

n. Diversion.

پیشه ، کار فرعی ، کار جزیبی ، مشغولیت ، سرگرمی ، کار ، حرفه ، کسب

avow

v. To declare openly.

اعتراف کردن ، پیمان ، عهد ، قول ، شرط ، تعیین ، عزم ، تصمیم ، نذر کردن ، قسم خوردن ،
وقف کردن

awaken

v. To arouse, as emotion, interest, or the like.

بیدار کردن ، بیدار شدن

awry

adv.-&-adj. Out of the proper form, direction, or position.

منحرف ، غلط ، کج ، چپ چپ ، بدشکل ، بطور مایل ، زشت

aye

adv. An expression of assent.

بله ، اری ، رای مثبت

azalea

n. A flowering shrub.

گل آزالیا، آزاله، آچالیه، اچالید، نوعی بوته از جنس خلنگ

azure

n. The color of the sky.

رنگ نیل ، آسمان نیلگون ، لاجوردی ، سنگ لاجورد

bacterium

n. A microbe.

مفرد واژه ی: bacteria، میکروبهای گیاهی

badger

v. To pester.

دستفروش، دوره گرد، خرده فروش، (ج-ش) گورکن، خرسک، شغاره، سربسر گذاشتن، اذیت کردن، آزار کردن

baffle

v. To foil or frustrate.

دیوار آرام کننده ، سپر ، صفحه منعکس کننده ، صفحه انعکاس از پیشرفت بازداشتن ، تیغه بلندگو ، گیج یا گمراه کردن ، مغشوش کردن ، دستپاچه کردن ، بی نتیجه کردن ، پریشانی ، اهانت

bailiff

n. An officer of court having custody of prisoners under arraignment.

مباشر ، ناظر ، ضابط ، امین صلح یا قاضی ، نگهبان دژ سلطنتی

baize

n. A single-colored napped woolen fabric used for table-covers, curtains, etc.

ماهوت، ماهوت سبز (که میز بیلارد و غیره را با آن می پوشانند)، نوعی فلانل رومیزی

bale

n. A large package prepared for transportation or storage.

عدل ، لنگه ، تاچه ، مصیبت ، بلا ، رنج ، محنت ، رقصیدن

baleful

adj. Malignant.

محنت بار ، مصیبت بار ، غم انگیز

ballad

n. Any popular narrative poem, often with epic subject and usually in lyric form.

شعر افسانه ای ، (موسیقی) تصنیف ، اواز یکنفری که در ضمن آن داستانی بیان میشود ، یک
قطعه ء رومانیک

balsam

n. A medical preparation, aromatic and oily, used for healing.

بلسان ، درخت گل حنا

banal

adj. Commonplace.

پیش پا افتاده ، مبتذل ، معمولی ، همه جایی

barcarole

n. A boat-song of Venetian gondoliers.

سرود کرجی بان

baritone

adj. Having a register higher than bass and lower than tenor.

صدای بین بم و زیر(باریتون)

barograph

n. An instrument that registers graphically and continuously the atmospheric pressure.

فشار سنج ثبات

barometer

n. An instrument for indicating the atmospheric pressure per unit of surface.

فشارسنج هوا ، بارومتر ، فشارسنج ، هواسنج ، میزان الهواء ، فشار سنج (برای اندازه گیری فشارهوا)

barring

prep. Apart from.

بجز ، باستثناء

bask

v. To make warm by genial heat.

افتاب خوردن ، باگرمای ملایم گرم کردن ، حمام افتاب گرفتن

bass

adj. Low in tone or compass.

نوعی ماهی خارداردریایی ، (موسیقی) بم ، کسی که صدای بم دارد

baste

v. To cover with melted fat, gravy, while cooking.

چرب کردن (گوشت کباب) ، نم زدن ، (در گویش) شلاق زدن ، زخم زبان زدن ، کوک موقتی (بلباس)

baton

n. An official staff borne either as a weapon or as an emblem of authority or privilege.

عصا یا چوپ صاحب منصبان ، (موسیقی) چوب میزانه ، باتون یاچوب قانون ، عصای افسران

battalion

n. A body of infantry composed of two or more companies, forming a part of a regiment.

گردان ، (در جمع) نیروهای ارتشی

batten

n. A narrow strip of wood.

قاب نوسانی ماشین بافندگی ، تخته سقف ، زیرکوب ، زهوار ، زبانه ، پروار کردن ، چاق شدن ، حاصل خیز شدن ، نشو و نما کردن

batter

n. A thick liquid mixture of two or more materials beaten together, to be used in cookery.

خرد کردن ، داغان کردن ، پی در پی زدن ، خراب کردن ، خمیر(در آشپزی) ، خمیدگی پیدا کردن ، باخمیر پوشاندن ، خمیر درست کردن

bauble

n. A trinket.

چیزقشنگ و بی مصرف ، اسباب بازی بچه

bawl

v. To proclaim by outcry.

داد زدن ، فریاد زدن ، گریه (با صدای بلند)

beatify

v. To make supremely happy.

سعادت جاودانی بخشیدن ، امرزیدن ، مبارک خواندن

beatitude

n. Any state of great happiness.

سعادت جاودانی، برکت، خوشابحال

beau

n. An escort or lover.

کچ کلاه ، جوان شیک ، مردیکه خیلی بزن توجه دارد

becalm

v. To make quiet.

دریا نوردی) از پیشرفت بازداشتن (دراثر فقدان باد) ، آرام کردن ، تسلی دادن

beck

v. To give a signal to, by nod or gesture.

حرکت سر یا دست به منظور صدا زدن، اشاره، ایما، (قدیمی) احضار کردن، (با حرکت سر یا دست) فراخواندن، (شمال انگلیس) جوی، نهر (به ویژه اگر کف آن سنگلاخی باشد)، تکان سر یا دست، تعظیم کردن، باسرتصدیق کردن یا حالی کردن چیزی، سرتکان دادن

bedaub

v. To smear over, as with something oily or sticky.

الودن ، ملوث کردن ، اندودن ، رنگ کردن

bedeck

v. To cover with ornament.

بید (یزدان شناس و مورخ انگلیسی ملقب به: the venerable bede)، آذین کردن، تزیین کردن، آراستن، adorn : آرایش کردن، زینت دادن

bedlam

n. Madhouse.

تیمارستان ، وابسته به دیوانه ها یا دیوانه خانه

befog

v. To confuse.

بامه پوشیدن ، گیج کردن

befriend

v. To be a friend to, especially when in need.

دوستانه رفتار کردن ، همراهی کردن با

beget

v. To produce by sexual generation.

تولید کردن ، بوجود آوردن ، ایجاد کردن ، سبب وجود شدن

begrudge

v. To envy one of the possession of.

غرولند کردن ، غبطه خوردن ، مضایقه کردن

belate

v. To delay past the proper hour.

از موقع گذراندن، دیرکردن

belay

v. To make fast, as a rope, by winding round a cleat.

به لنگر بستن قایق ، حمایت (کوهنوردی) ، محکوم کردن ، عمل پیچیدن ، وسیله پیچیدن ، محاط کردن ، پوشاندن ، آماده کردن ، دستگیره ، جادستی

belie

v. To misrepresent.

دروغ درآوردن ، افترا زدن (به) ، بد وانمود کردن ، دروغ گفتن ، دروغگو درآوردن ، خیانت کردن به ، عوضی نشان دادن

believe

v. To accept as true on the testimony or authority of others.

باور کردن ، اعتقاد کردن ، گمان داشتن ، ایمان آوردن ، اعتقاد داشتن ، معتقد بودن

belittle

v. To disparage.

کسی را کوچک کردن ، تحقیر نمودن ، کم ارزش کردن

belle

n. A woman who is a center of attraction because of her beauty, accomplishments, etc.

زن زیبا ، دختر خوشگل ، دلارام

bellicose

adj. Warlike.

آماده جنگ ، جنگجو ، دعوایی

belligerent

adj. Manifesting a warlike spirit.

نیروی شورش‌ی ، ماجراجو ، متحارب ، متخاصم ، جنگجو ، داخل در جنگ

bemoan

v. To lament

سوگواری کردن (برای) ، گریه کردن (برای) ، افسوس خوردن (برای)

benediction

n. a solemn invocation of the divine blessing.

دعای خیر ، دعای اختتام ، برکت ، نیایش

benefactor

n. A doer of kindly and charitable acts.

صاحب خیر ، ولینعمت ، نیکوکار ، بانی خیر ، واقف

benefice

n. A church office endowed with funds or property for the maintenance of divine service.

درآمد کلیسایی ، لطف ، نیکی

beneficent

adj. Characterized by charity and kindness.

نیکوکار ، صاحب کرم ، منعم

beneficial

adj. Helpful.

سودمند ، مفید ، نافع ، پرمفعت ، بااستفاده

beneficiary

n. One who is lawfully entitled to the profits and proceeds of an estate or property.

موقوف علیه ، وظیفه خوار ، بهره بردار ، ذیحق ، ذینفع ، استفاده

benefit

n. Helpful result.

منفعت، استفاده، احسان، اعانه، نمایش برای جمع‌آوری اعانه، فایده رساندن، احسان کردن، مفید بودن، فایده بردن

benevolence

n. Any act of kindness or well-doing.

خیر خواهی، نیک خواهی، نوع پرستی، سخاوتمندی

benevolent

adj. Loving others and actively desirous of their well-being.

کریم، نیکخواه، خیراندیش

benign

adj. Good and kind of heart.

مهربان، ملایم، لطیف، (پزشکی) خوش خیم، بی خطر

benignant

adj. Benevolent in feeling, character, or aspect.

مهربان ، لطیف ، خوش خیم ، ملایم

benignity

n. Kindness of feeling, disposition, or manner.

مهربانی ، شفقت ، احسان ، خوش خیمی

benison

n. Blessing.

دعای خیر ، نعمت خدا داده ، سعادت جاودانی

bequeath

v. To give by will.

به ارث گذاشتن، (از طریق وصیت نامه) به کسی دادن، (مجازی - دانش و غیره) ارزانی داشتن، باقی گذاشتن، وقف کردن، تخصیص دادن به، از راه وصیت نامه بکسی واگذار کردن

bereave

v. To make desolate with loneliness and grief.

محروم کردن، بی بهره کردن، ماتم زده کردن، سوگوار کردن، محروم کردن، داغدیده کردن

berth

n. A bunk or bed in a vessel, sleeping-car, etc.

کسب عنوان ، جای خوابیدن در قایق ، اسکله ، پهلوگاه ، خوابگاه کشتی ، اطاق کشتی ، لنگرگاه ، پهلوگرفتن ، موقعیت ، جا

beseech

v. To implore.

درجستجوی چیزی بودن ، التماس کردن ، تقاضا کردن ، استدعا کردن

beset

v. To attack on all sides.

حمله کردن ، به ستوه آوردن ، احاطه کردن ، مزین کردن ، حمله کردن بر ، بستوه آوردن ، عاجز کردن

besmear

v. To smear over, as with any oily or sticky substance.

الودن ، اندودن ، ملوث کردن ، رنگ کردن ، کثیف کردن

bestial

adj. Animal.

دامی ، حیوانی ، شبیه حیوان ، جانور خوی

bestrew

v. To sprinkle or cover with things strewn.

پوشاندن ، ریختن (روی) ، پاشیدن ، افشاندن

bestride

v. To get or sit upon astride, as a horse.

باپاهای گشادنشستن یا ایستادن ، نگهداری و دفاع کردن از

bethink

v. To remind oneself.

اندیشه کردن ، بخود آمدن ، بیاد آوردن

betide

v. To happen to or befall.

روی دادن ، اتفاق افتادن

betimes

adv. In good season or time.

بهنگام ، بموقع ، صبح زود ، در اولین فرصت

betroth

v. To engage to marry.

نامزد کردن ، مراسم نامزدی بعمل آوردن

betrothal

n. Engagement to marry.

نامزدی

bevel

n. Any inclination of two surfaces other than 90 degrees.

کج کردن ، شیب دار کردن ، پخ کردن لبه گرفتن ، تیزی لبه را گرفتن ، مورب ، شیبدار ، پخ ، گونیا ، سطح اریب ، اریب کردن ، اریب وار بریدن یا تراشیدن ، رنده کردن

bewilder

v. To confuse the perceptions or judgment of.

گیج کردن ، سردرگم کردن ، گم کردن

bibliography

n. A list of the words of an author, or the literature bearing on a particular subject.

تاریخچه یا توضیح کتب ، فهرست کتب ، کتاب شناسی

bibliomania

n. The passion for collecting books.

جنون کتاب دوستی

bibliophile

n. One who loves books.

دوستدار کتاب ، کتاب جمع کن ، عاشق شکل و ظاهر کتب

bibulous

adj. Fond of drinking.

جاذب ، میگسار ، باده دوست ، باده نوش

bide

v. To await.

در انتظار ماندن ، درجایی باقی ماندن ، بکاری ادامه دادن ، تحمل کردن ، بخود هموار کردن

biennial

n. A plant that produces leaves and roots the first year and flowers and fruit the second.

دوساله، درخت دوساله

bier

n. A horizontal framework with two handles at each end for carrying a corpse to the grave.

تخت روان ، جای گذاردن تابوت در قبر ، جسد ، لاشه ، مقبره ، مزار

bigamist

n. One who has two spouses at the same time.

مرد دو زنه ، زنی که دو شوهر دارد

bigamy

n. The crime of marrying any other person while having a legal spouse living.

تعدد زوجات ، دو زن داری ، دو شوهری

bight

n. A slightly receding bay between headlands, formed by a long curve of a coastline.

حلقه طناب مضاعف قایق ، حلقه طناب دوبر (کوهنوردی) ، حلقه طناب ، پیچ و خم ، پیچ رودخانه ، خلیج کوچک ، باطناب بستن

bilateral

adj. Two-sided.

دو طرفه ، دو جانبه ، دو جانبی ، دوطرفه ، دوجانبه ، (گ) متقارن الطرفین ، دوکناری

bilingual

adj. Speaking two languages.

بدو زبان نوشته شده ، متلکم بدو زبان ، دوزبانی

biography

n. A written account of one's life, actions, and character.

زیستنامه ، بیوگرافی ، تاریخچه زندگی ، تذکره ، زندگینامه

biology

n. The science of life or living organisms.

علم الحيات ، زیست شناسی ، زندگی حیوانی و گیاهی هرناحیه

biped

n. An animal having two feet.

حیوان دوپا

birthright

n. A privilege or possession into which one is born.

حقوقی که در اثر تولد بخص تعلق می گیرد

bitterness

n. Acridity, as to the taste.

تلخی ، تندى

blase

adj. Sated with pleasure.

بیزار از عشرت در اثر افراط در خوشی

blaspheme

v. To indulge in profane oaths.

کفرگویی کردن ، به مقدسات بی حرمتی کردن

blatant

adj. Noisily or offensively loud or clamorous.

پرسروصدا ، شلوغ کننده ، خودنما ، خشن ، رسوا

blaze

n. A vivid glowing flame.

شعله درخشان یا آتش مشتعل ، (مجازی) رنگ یا نور درخشان ، فروغ ، درخشندگی ، جار زدن ،
باتصویر نشان دادن

blazon

v. To make widely or generally known.

اعلام کردن ، جلوه دادن ، منتشر کردن ، اراستن ، نشان خانوادگی ، سپر ، پرچم

bleak

adj. Desolate.

بی حفاظ ، در معرض باد سرد ، متروک ، غم افزا

blemish

n. A mark that mars beauty.

خسارت وارد کردن ، آسیب زدن ، لکه دار کردن ، بدنام کردن ، افترا زدن ، نقص

blithe

adj. Joyous.

خوش قلب ، خوش ، ادم شوخ ومهربان ، مهربانی ، دوستانه ، نرم وملایم ، شوخ ، شاددل

blithesome

adj. Cheerful.

خوشدل ، شوخ ، بشاش ، سرحال

blockade

n. The shutting up of a town, a frontier, or a line of coast by hostile forces.

بلوکه کردن ، راه بندان ، انسداد ، بستن ، محاصره کردن ، راه بند کردن ، سد راه ، سد راه کردن

boatswain

n. A subordinate officer of a vessel, who has general charge of the rigging, anchors, etc.

افسری که مسئول افراشتن بادبان و لنگر طناب های کشتی است

bodice

n. A women's ornamental corset-shaped laced waist.

پستان بند ، سینه بند (زنانه)

bodily

adj. Corporeal.

بدنی ، دارای بدن ، عملا ، واقعا ، جسمانی

boisterous

adj. Unchecked merriment or animal spirits.

خشن و زبر ، خشن و بی ادب ، قوی ، سترک ، شدید ، مفرط ، بلند و ناهنجار ، توفانی

bole

n. The trunk or body of a tree.

گل رس ، خاک رس ، گل مختوم

bolero

n. A Spanish dance, illustrative of the passion of love, accompanied by castanets and singing.

رقص زنده اسپانیایی

boll

n. A round pod or seed-capsule, as a flax or cotton.

حباب، برآمدگی مانند، قوزه پنبه، پیاز

bolster

v. To support, as something wrong.

کیسه یا توری حاوی سنگ شکسته که برای کنترل فرسایش بکار میرود ، متکا ، تیری که بطور عمودی زیر پایه گذارده شود ، بابالش نگهداشتن ، پشتی کردن ، تکیه دادن ، تقویت کردن

bomb

n. A hollow projectile containing an explosive material.

خرابی غیر عادی کامپیوتر ، شکست فاحش ، شوت دور ، محکم زدن گوی لاکراس پاس بلند که منجر به لمس گردد (فوتبال امریکایی) ، بمب ، نارنجک ، بمباران کردن ، (نفت) مخزن

bombard

v. To assail with any missile or with abusive speech.

گلوله باران ، بمباران کردن ، بتوپ بستن

bombardier

n. A person who has charge of mortars, bombs, and shells.

توپچی ، بمب افکن (شخص)

bombast

n. Inflated or extravagant language, especially on unimportant subjects.

کتان ، جنس پنبه ای (مجازی) گزافه گویی ، سخن بزرگ یا قلنبه ، مبالغه

boorish

adj. Rude.

خشن ، بی نزاکت ، دهاتی

bore

v. To weary by tediousness or dullness.

داخل را تراشیدن سوراخ ، اشترک ، لوله توپ ، گمانه ، سنبدن ، سفتن ، نقب زدن ، با مته تونل زدن (با through) ، خسته کردن ، موی دماغ کسی شدن ، خسته شدن ، منفذ ، مته ، وسیله سوراخ کردن ، کالیبر تفنگ ، (مجازی) خسته کننده

borough

n. An incorporated village or town.

آمریکایی) قصبه ، دهکده ، بخش ، (انگلیس) شهریا قصبه ای که وکیل به مجلس بفرستد یا انجمن شهرداری داشته باشد

bosom

n. The breast or the upper front of the thorax of a human being, especially of a woman.

بغل ، بر ، پیش سینه ، باغوش باز پذیرفتن ، دراغوش حمل کردن ، رازی رادرسینه نهفتن ، دارای پستان شدن (درمورد دختران)

botanical

adj. Connected with the study or cultivation of plants.

وابسته به گیاه شناسی ، ترکیب یامشتقی از مواد گیاهی و داروهای گیاهی

botanize

v. To study plant-life.

گیاه جمع کردن (برای مقاصد گیاه شناسی) ، تحقیقات گیاه شناسی بعمل آوردن

botany

n. The science that treats of plants.

کتاب گیاه شناسی ، گیاهان یک ناحیه ، زندگی گیاهی یک ناحیه

bountiful

adj. Showing abundance.

بخشنده ، سخی ، باسخت ، خوب ومهربان

bowdlerize

v. To expurgate in editing (a literary composition) by omitting words or passages.

تزکیه یاتصفیه کردن ، قسمت های خارج از اخلاق را حذف کردن از (کتاب وغیره)

bowler

n. In cricket, the player who delivers the ball.

قدح ساز ، نوعی کلاه لبه دار ، کسی که باگلوله یاگوی بازی میکند ، مشروب خوارافراطی ، دائم الخمر

boycott

v. To place the products or merchandise of under a ban.

تحریم کردن ، تحریم ، بایکوت

brae

n. Hillside.

ساحل ، دامنه ، سرازیری تپه ، تپه

braggart

n. A vain boaster.

لافزن ، گزافه گو ، رجز خوان

brandish

v. To wave, shake, or flourish triumphantly or defiantly, as a sword or spear.

زرق و برق دادن (شمشیر) ، با هتزاز در آوردن (شمشیر و تازیانه) ، تکان دادن سلاح (از روی

تهدید)

bravado

n. An aggressive display of boldness.

لاف دلیری ، خودستا ، پهلوان پنہ ، دلیر دروغی

bravo

interj. Well done.

مریزاد ، افرین ، براوو ، هورا

bray

n. A loud harsh sound, as the cry of an ass or the blast of a horn.

عرعر کردن ، عرعر

braze

v. To make of or ornament with brass.

لحیم کردن ، سخت کردن

brazier

n. An open pan or basin for holding live coals.

منقل (آتش)، آتشدان، مجمر، (فلزسازی) برنج ساز، برنج ریز، کسی که با برنج کار می کند، برنج سازی

breach

n. The violation of official duty, lawful right, or a legal obligation.

تجاوز به حقوق دیگران، نقض عهد نقض کردن، نفوذ کردن، رخنه کردن سوراخ کردن، نقض کردن، نقض عهد کردن، ایجاد شکاف کردن، رخنه کردن در

breaker

n. One who trains horses, dogs, etc.

موج بزرگی که بساحل خورده و درهم می شکند

breech

n. The buttocks.

کولاس (توپ)، محفظه کولاس، ته دار کردن، ته تفنگ، ته توپ، (در گویش) کفل

brethren

n. pl. Members of a brotherhood, guild, profession, association, or the like.

برادران

brevity

n. Shortness of duration.

کوتاهی (سخن و نگارش)، ایجاز، اختصار، کوتاه گویی، کوتاه نویسی، دقت (در گفتار و نوشتار)

bric-a-brac

n. Objects of curiosity or for decoration.

خرده ریز صنعتی

bridle

n. The head-harness of a horse consisting of a head-stall, a bit, and the reins.

بند چشمی ، افسار ، عنان ، قید ، دهه کردن، (مجازی) جلوگیری کردن از ، رام کردن ، کنترل

کردن

brigade

n. A body of troops consisting of two or more regiments.

تیپ ، دسته ، تشکیلات

brigadier

n. General officer who commands a brigade, ranking between a colonel and a major-general.

سرتیپ ، فرمانده تیپ

brigand

n. One who lives by robbery and plunder.

سارق مسلح ، راهزن ، یاغی

brimstone

n. Sulfur.

گوگرد

brine

n. Water saturated with salt.

آب نمک، آب پر نمک (که برای خیارشور خواباندن و غیره به کار می رود)، آب دریا، شورآب، شورآبه، دریا، اقیانوس، در آب نمک خواباندن، آب نمک زدن، نمک سود کردن، آب شور، اشک

bristle

n. One of the coarse, stiff hairs of swine: used in brush-making, etc.

موی زبر، موی سیخ، موی خوک، سیخ شدن، رویه تجاوزکارانه داشتن، آماده جنگ شدن

britannia

n. The United Kingdom of Great Britain.

بریتانی

briticism

n. A word, idiom, or phrase characteristic of Great Britain or the British.

واژه یا عبارت یا اصطلاحی که ویژه ی انگلستان باشد، واژه ی مصطلح در انگلستان، اصطلاحات خاص انگلیس

brittle

adj. Fragile.

ترد ، شکننده ، بی دوام ، زودشکن

broach

v. To mention, for the first time.

سوراخ شدن قایق ، سوراخ کردن قایق ، سنجاق کراوات ، برش ، شکل سیخ ، بشکل مته ، سوراخ کن ، سوراخ کردن ، نوشابه درآوردن (از چلیک) ، برای نخستین بار بازکردن ، بازکردن یامطرح نمودن ، بسیخ کشیدن ، تخلف کردن از

broadcast

adj. Disseminated far and wide.

پراکندگی ، انتشار ، پخش خبر کردن ، اعلام کردن ، منتشر کردن ، اشاعه دادن ، رساندن ، پخش کردن (از رادیو) ، سخن پراکنی ، پراکندن ، داده پراکنی

brogan

n. A coarse, heavy shoe.

پوتین ، چکمه سنگین پاشنه دار ، لهجه محلی ، کفش خشن و سنگین

brogue

n. Any dialectic pronunciation of English, especially that of the Irish people.

لهجه محلی

brokerage

n. The business of making sales and purchases for a commission; a broker.

حق دلالی ، کارمزد خرید سهام ، پول دلالی ، حق العمل ، مزد دلالی

bromine

n. A dark reddish-brown, non-metallic liquid element with a suffocating odor.

برم

bronchitis

n. Inflammation of the bronchial tubes.

برنشیت ، اماس نایژه

bronchus

n. Either of the two subdivisions of the trachea conveying air into the lungs.

ناپچه ، نایژه ، یکی از انشعابات فرعی نای یا قصبه الریه

brooch

n. An article of jewelry fastened by a hinged pin and hook on the underside.

گل سینه ، باسنجاق سینه مزین کردن ، باسنجاق اراستن

brotherhood

n. Spiritual or social fellowship or solidarity.

برادری، اخوت، انجمن (متشکل از کسانی که هدف های مذهبی یا اجتماعی مشترکی دارند)،

احساس محبت، انجمن برادری واخوت

browbeat

v. To overwhelm, or attempt to do so, by stern, haughty, or rude address or manner.

عتاب کردن ، تشر زدن ، نهیب زدن به

brusque

adj. Somewhat rough or rude in manner or speech.

خشن در رفتار ، بی ادب ، پیش جواب

buffoon

n. A clown.

لوده ، دلک ، مسخرگی کردن

buffoonery

n. Low drollery, coarse jokes, etc.

مسخرگی

bulbous

adj. Of, or pertaining to, or like a bulb.

پیازی ، پیازدار

bullock

n. An ox.

گوساله وحشی ، گاونر اخته

bulrush

n. Any one of various tall rush-like plants growing in damp ground or water.

نی ، بوریا ، جگن ، پیزر

bulwark

n. Anything that gives security or defense.

خاکریز ، بارو ، دیوار(ساحلی) ، دیواره سد ، موج شکن ، (مجازی) پناه ، سنگربندی ، حامی

bumper

n. A cup or glass filled to the brim, especially one to be drunk as a toast or health.

ضربه گیر ، سپراتومبیل ، ضرب خور ، چیز خیلی بزرگ

bumptious

adj. Full of offensive and aggressive self-conceit.

خودبین ، از خود راضی ، جسور

bungle

v. To execute clumsily.

سرهم بندی کردن ، سنبل کردن ، خراب کردن ، خام دستی

buoyancy

n. Power or tendency to float on or in a liquid or gas.

نیروی بالابر ، نیروی شناوری ، رانش ، سبکی ، شادابی روح ، خاصیت شناوری

buoyant

adj. Having the power or tendency to float or keep afloat.

شناور ، سبک ، سبکروح ، خوشدل

bureau

n. A chest of drawers for clothing, etc.

میز تحریر، میز کشودار یا خانه دار، (انگلیس) میز تحریر تاشو و کشودار، (بیشتر در امریکا و کانادا) نمایندگی، شعبه، آژانس، اداره، دفتر، اداره ی کل، دیوان، اشکاف یا کمد کشودار، گنجه ی کشودار، دفترخانه، دایره، گنجه جالباسی

bureaucracy

n. Government by departments of men transacting particular branches of public business.

دیوانسالاری، رعایت تشریفات اداری بحد افراط، تاسیسات اداری، حکومت اداری، مجموع گماشتگان دولتی، کاغذ پرانی، دیوان سالاری

burgess

n. In colonial times, a member of the lower house of the legislature of Maryland or Virginia.

شهرنشین، شهری، حاکم یا قاضی شهر

burgher

n. An inhabitant, citizen or freeman of a borough burgh, or corporate town.

burnish

v. To make brilliant or shining.

فشردن ، جلا دادن ، پرداخت کردن ، صیقل دادن ، جلا ، صیقل

bursar

n. A treasurer.

گنجور دانشکده ، صندوقدار ، خزانه دار

bustle

v. To hurry.

شلوغی ، هاپهو ، جنبش ، کوشش ، شلوغ کردن ، تقلا یا کشمکش کردن

butt

v. To strike with or as with the head, or horns.

خوردن ، از سر یا لب جفت شدن ، نوک ، لبه ، لولای فرنگی ، ضربه با سر به حریف ، سرشاخ
انتهای چوب هاکی ، قسمت انتهایی چوب گلف ، قسمت انتهایی راکت تنیس ، قسمت انتهایی

چوب بیلارد ، تپه یا برآمدگی پشت زمین هدف ، دسته چوب ماهیگیری ، پشته ، قنداق تفنگ ،
ته سیگار ، فیلتر سیگار کف ، شاخ زدن ، ضربه زدن ، پیش رفتن ، پیشرفتگی داشتن ، نزدیک
یامتصل شدن ، بشکه ، بیخ ، کپل ، ته درخت ، ته قنداق تفنگ ، هدف

butte

n. A conspicuous hill, low mountain, or natural turret, generally isolated.

تل یا تپه

buttress

n. Any support or prop.

شمع پشت بند ، دیوار پشت بند ، پشت بند ، جرز ، شمع پشتیبان دیوار ، نگهدار ، پایه ، شمع
زدن ، محکم بستن ، دارای شمع یا حائل

by-law

n. A rule or law adopted by an association, a corporation, or the like.

طبقه ایین نامه ، طبق مقررات

cabal

n. A number of persons secretly united for effecting by intrigue some private purpose.

دوز و کلک ، دسیسه و توطئه ، روایت ، راز ، سر ، دسیسه کردن

cabalism

n. Superstitious devotion to one's religion.

آیین نهان گرایي برخی یهودیان قرون وسطی، نهان گرایي، هر پنداره ی سری و رمزی، مکتب حروفیون

cabinet

n. The body of men constituting the official advisors of the executive head of a nation.

کابینه، هیئت وزیران، (امریکا - اغلب با C بزرگ) هیئت مشاوران رئیس جمهور، هیئت دولت، گروه مشاوران، وابسته به کابینه (یا هیئت مشاوران عالی)، (گنجه ی شیشه دار که در آن اشیای بهادار یا زیبا را قرار می دهند) هزار بیشه، بوفه، اشکاف، کمد، قفسه، جعبه ی رادیو (یا تلویزیون و غیره)، محفظه، وابسته به اشیای زینتی یا پر بها (که معمولا در قفسه یا ویتترین قرار داده می شوند)، (قدیمی) اتاق کوچک و خصوصی، خلوت گاه، وابسته به نجاری و کمدسازی، جعبه کشودار

cacophony

n. A disagreeable, harsh, or discordant sound or combination of sounds or tones.

صدای ناهنجار و خشن ، بدصدایی ، بداهنگی

cadaverous

adj. Resembling a corpse.

لاشه مانند ، دارای رنگ پریده و مرده ، جسدوار

cadence

n. Rhythmical or measured flow or movement, as in poetry or the time and pace of marching troops.

رژه با اهنگ قدم ، وزن ، اهنگ ، هم اهنگی ، افول

cadenza

n. An embellishment or flourish, prepared or improvised, for a solo voice or instrument.

موسیقی) اهنگ معترضه ای که طی اهنگ یا آوازی آورده شود ، قطعه آواز یکنفری

caitiff

adj. Cowardly.

پست و فرومایه، بزدل و پست فطرت، captive: اسیر، دستگیر، ترسو، نامرد

cajole

v. To impose on or dupe by flattering speech.

ریشخند کردن ، گول زدن ، چاپلوسی ، گول

cajolery

n. Delusive speech.

ریشخند ، گول ، دست بسر کردن

calculable

adj. That may be estimated by reckoning.

حساب کردنی ، برآورد کردنی ، قابل اعتماد

calculus

n. A concretion formed in various parts of the body resembling a pebble in hardness.

حساب دیفرانسیل و انتگرال ، جبر ، حساب جامعه و فاضله ، جامع و فاضل ، سنگ

callosity

n. The state of being hard and insensible.

سخت شدن یا پینه کردن پوست

callow

adj. Without experience of the world.

جوجه ای که هنوز پر درنیاورده ، شخص بی تجربه و ناشی

calorie

n. Amount of heat needed to raise the temperature of 1 kilogram of water 1 degree centigrade.

سنجه ای معادل یک کالری بزرگ که برای اندازه گیری میزان انرژی تولید شده توسط خوراک (به کار می رود) مقدار خوراکی که معادل یک کیلو کالری انرژی تولید نماید، (فیزیک) کالری (میزان گرمای لازم برای بالا بردن حرارت یک گرم آب به میزان یک درجه ی سانتی گراد

calumny

n. Slander.

بد نامی ، تهمت ، بدنامی ، رسوایی ، بهتان افترا

calvary

n. The place where Christ was crucified.

نام صلیب گاه حضرت عیسی ، نمایش صلیب کردن حضرت عیسی

came

n. A leaden sash-bar or grooved strip for fastening panes in stained-glass windows.

بتونه سربی (برای نگاهداری قاب شیشه) ، میله سربی ، بتونه سربی ، گذشته فعل آمدن

cameo

n. Any small engraved or carved work in relief.

برجسته کاری در جواهر و سنگ های قیمتی ، رنگ های مابین قرمز مایل به ابی یا قرمز مایل به زرد ، جواهر تراشی کردن

campaign

n. A complete series of connected military operations.

حمله ، صحنه نبرد ، رزم نبرد کردن ، زمین مسطح ، جلگه ، یک رشته عملیات جنگی ، لشکرکشی ، مبارزه انتخاباتی ، مسافرت در داخل کشور

canaanite

n. A member of one of the three tribes that dwelt in the land of Canaan, or western Palestine.

کنعانی

canary

adj. Of a bright but delicate yellow.

قناری ، رنگ زرد روشن ، شراب محصول جزایر کاناری

candid

adj. Straightforward.

راست ، صاف و ساده ، صادق ، بی تزویر ، منصفانه ، صاف و ساده

candor

n. The quality of frankness or outspokenness.

سفیدی ، خلوص ، صفا ، رک گوئی

canine

adj. Characteristic of a dog.

سگی ، وابسته به خانواده سگ ، سگ مانند

canon

n. Any rule or law.

تصویبنامه، تصمیم، حکم، قانون کلی، قانون شرع، مجموعه کتب، قانون گزاری کردن،
(=canyon) دره عمیق وباریک

cant

v. To talk in a singsong, preaching tone with affected solemnity.

کج کردن ، کج شدن ، سطح مایل ، کج گرفتن کمان ، پخ ، اوریب ، زاویه میل قبضیتن ،
اصطلاحات مخصوص یک صنف یا دسته ، زبان دزدها وکولی ها ، طرز صحبت ، زبان ویژه ، گوشه
دار ، وارونه کردن ، ناگهان چرخانیدن یا چرخیدن ، باناله سخن گفتن ، بالهجه مخصوصی صحبت
کردن ، خبرچینی کردن ، اواز خواندن ، مناجات کردن

cantata

n. A choral composition.

canto

n. One of the divisions of an extended poem.

سرود ، بند (شعر) ، قسمت ، فصل (کتاب)

cantonment

n. The part of the town or district in which the troops are quartered.

تعیین اقامتگاه موقت برای نظامیان، جا دهی، اردوگاه

capacious

adj. Roomy.

جادار ، گنجایش دار ، گشاد ، فراخ ، وسیع

capillary

n. A minute vessel having walls composed of a single layer of cells.

مویرگ ، موپی ، باریک ، ظریف ، عروق شعریه

capitulate

v. To surrender or stipulate terms.

تسلیم شدن

caprice

n. A whim.

هوس، دمدمی مزاجی، میل زود گذر، تسلیم شدن به هوی و هوس، خواب و خیال، بوالهوسی،
هوسبازی، تلون مزاج

caption

n. A heading, as of a chapter, section, document, etc.

حکم توقیف، گواهی مندرج در روی سند، توقیف، سرلوحه، عنوان دادن

captious

adj. Hypercritical.

ایرادگیر، فریبنده، عیب جو، حيله گر، وسیع

captivate

v. To fascinate, as by excellence. eloquence, or beauty.

شیفتن ، فریفتن ، اسیر کردن

carcass

n. The dead body of an animal.

لاشه ، مردار ، قالب ، اسکلت

cardiac

adj. Pertaining to the heart.

وابسته بدل ، قلبی ، فم المعدی

cardinal

adj. Of prime or special importance.

کاردینال ، عدد اصلی ، اعداد اصلی ، اصلی ، اساسی ، سهره کاکل قرمز امریکایی

caret

n. A sign (^) placed below a line, indicating where omitted words, etc., should be inserted.

نشانه " ^ " در فضای کلید کنترل، علامت [^]، هشتک

caricature

n. a picture or description in which natural characteristics are exaggerated or distorted.

کاریکاتور (تقلید غلو آمیز شکل یا سبک نگارش و غیره)، کاریکاتور درست کردن، کاریکاتور کشیدن، هنر کاریکاتور سازی، ادمک، کاریکاتور ساختن

carnage

n. Massacre.

لاشه ها ، کشتار ، قتل عام ، خونریزی ، قصابی

carnal

adj. Sensual.

جسمانی ، جسمی ، نفسانی ، شهوانی

carnivorous

adj. Eating or living on flesh.

حيوان گوشتخوار

carouse

v. To drink deeply and in boisterous or jovial manner.

میگساری کردن ، در مشروب افراط کردن ، عیاشی

carrion

n. Dead and putrefying flesh.

مردار ، لاشه ، گوشت گندیده

cartilage

n. An elastic animal tissue of firm consistence.

نرمه استخوان ، غضروف ، کرجن

cartridge

n. A charge for a firearm, or for blasting.

فشنگ ، گلوله ، کارتريج

caste

n. The division of society on artificial grounds.

طبقه منفصل ، طبقه ، صنف ، قبیله ، طبقات مختلف مردم هند

castigate

v. To punish.

تنبیه کردن ، شدیداً انتقاد کردن

casual

adj. Accidental, by chance.

اتفاقی ، غیر مهم ، غیر جدی

casualty

n. A fatal or serious accident or disaster.

صدمه ، خسارت ، تلفات و ضایعات ، تلفات ، تصادفات

cataclysm

n. Any overwhelming flood of water.

سیل بزرگ ، طوفان ، تحولات ناگهانی وعمده

cataract

n. Opacity of the lens of the eye resulting in complete or partial blindness.

(چشم پزشکی) آب مروارید، کاتاراکت، آبشار بزرگ، سیل، سیلاب، آبگرفت، طب اب مروارید، اب

اوردن چشم

catastrophe

n. Any great and sudden misfortune or calamity.

عاقبت داستان ، مصیبت ، بلای ناگهانی ، فاجعه

cathode

n. The negative pole or electrode of a galvanic battery.

کاتد ، الکتروود منفی ، قطب منفی

catholicism

n. The system, doctrine, and practice of the Roman Catholic Church.

اعتقادات و رسوم و سازمان کلیسای کاتولیک، کاتولیک گرای، مذهب کاتولیک، اصول مذهب کاتولیکی

catholicity

n. Universal prevalence or acceptance.

گسترده اندیشی، آزادگی، تنوع، دامنه ی وسیع، آزادی فکر، نظر بلندی

cat-o-nine-tails

n. An instrument consisting of nine pieces of cord, formerly used for flogging in the army and navy.

تازیانه نه تسمه ای

caucus

n. A private meeting of members of a political party to select candidates.

انجمن حزبی ، کمیته های پارلمانی ، نمایندگان حزب کارگر در پارلمان یا انجمن

causal

adj. Indicating or expressing a cause.

علی ، سببی ، علتی ، بیان کننده علت ، مبنی بر سبب

caustic

adj. Sarcastic and severe.

سوز آور، خورنده، خورگر، گزا، (در مورد سخن و نوشته) تند، نیشدار، سوزان، تلخ، پرکنایه، سود سوز آور (caustic soda هم می گویند)، ماده ی سوز آور، تند، تیز، هجو آمیز، سوزش آور

cauterize

v. To burn or sear as with a heated iron.

داغ کردن ، داغ زدن ، سوزاندن

cede

v. To pass title to.

واگذار کردن ، تسلیم کردن ، صرفنظر کردن از

censor

n. An official examiner of manuscripts empowered to prohibit their publication.

مامور سانسور ، بازرس مطبوعات و نمایشها

censorious

adj. Judging severely or harshly.

خرده گیر ، عیب جویانه

census

n. An official numbering of the people of a country or district.

آمارگیری ، سرشماری ، آمار ، احصائیه ، ممیزی مالیاتی

centenary

adj. Pertaining to a hundred years or a period of a hundred years.

صدساله ، جشن یا یادبود صد ساله ، سده

centiliter

n. A hundredth of a liter.

یک صدم لیتر، یک سانتی متر مکعب

centimeter

n. A length of one hundredth of a meter.

سانتی متر

centurion

n. A captain of a company of one hundred infantry in the ancient Roman army.

(در روم باستان) فرمانده ی صد نفر، یوزباشی، روم قدیم رئیس دسته صد نفر

cereal

adj. Pertaining to edible grain or farinaceous seeds.

غله ، گیاهان گندمی ، حبوبات ، غذایی که از غلات تهیه شده و با شیر بعنوان صبحانه مصرف میشود

ceremonial

adj. Characterized by outward form or ceremony.

مربوط به جشن ، تشریفات ، تشریفات ، اداب

ceremonious

adj. Observant of ritual.

پای بند تشریفات و تعارف ، رسمی

cessation

n. Discontinuance, as of action or motion.

تعطیل ، خاتمه دادن ، قطع کردن ، مهلت ، ایست ، توقف ، انقطاع ، پایان

cession

n. Surrender, as of possessions or rights.

واگذاری ، نقل وانتقال ، انتقال قرض یا دین

chagrin

n. Keen vexation, annoyance, or mortification, as at one's failures or errors.

سرافکندگی، آزرده‌گی خاطر، دلخوری، احساس شرم و دلزده‌گی (به خاطر شکست یا نومییدی یا نارو خوردن)، حسرت، تنگدلی، سرافکنده کردن، تنگدل شدن، غم و غصه، اندوه، الم، اندوهگین کردن، آزرده کردن

chameleon

adj. Changeable in appearance.

حرباء ، سوسمار کوچک ، ادم متلون المزاج ودمدمی

chancery

n. A court of equity, as distinguished from a common-law court.

مقام یا وظیفه صدارت عظمی، (انگلیس) مقام وزارت دارایی ، دفتر مهرداد سلطنتی

chaos

n. Any condition of which the elements or parts are in utter disorder and confusion.

درهم و برهمی، بی سامانی، هرج و مرج، ژولی، به هم ریختگی، ناآرامی، آشوب، ورطه، بی نظمی کامل، آشفتگی، (در اصل - توده ی بی شکل و درهم و برهم عوامل که پیش از آفرینش جهان را فرا گرفته بود) هاویه، شلوغی

characteristic

n. A distinctive feature.

صفت اختصاصی یا ممیز، نشان ویژه علامت مشخصه، منشی، خیمی، نهادی، نهادین، منش نما، نشان ویژه، صفت ممیزه، مشخصات، مشخصه

characterize

v. To describe by distinctive marks or peculiarities.

منش نمایی کردن، توصیف کردن، مشخص کردن، منقوش کردن

charlatan

n. A quack.

آدم حقه باز ، شارلاتان ، آدم زبان باز

chasm

n. A yawning hollow, as in the earth's surface.

رخنه ، شکاف ، وقفه ، (مجازی) فرق بسیار ، پرتگاه عظیم

chasten

v. To purify by affliction.

تصفیه و تزکیه کردن

chastise

v. To subject to punitive measures.

تنبيه کردن ، توبيخ و ملامت کردن

chastity

n. Sexual or moral purity.

عفت و عصمت ، پاکدامنی ، نجابت

chateau

n. A castle or manor-house.

کاخ دوره ملوک الطوائفی ، دژ ، قلعه ، قصر بیلاقی

chattel

n. Any article of personal property.

کالا ، مال منقول ، دارائی منقول

check

v. To hold back.

امتحان کردن بازرسی ، منع ، و شدن بوی شکار ، کم یا متوقف کردن سرعت بدن (ترامپولین) ، بازرسی کردن ، بازدید کردن ، رسیدگی کردن سر زدن ، بازداشت کردن ، دریچه تنظیم ، جلوگیری کردن از ، ممانعت کردن ، سرزنش کردن ، رسیدگی کردن ، مقابله کردن ، مقابله ، بررسی کردن ، تطبیق کردن ، نشان گذاردن ، چک بانک

chiffon

n. A very thin gauze used for trimmings, evening dress, etc.

تورنازک ، نوعی پارچه ابریشمی ، نوعی کیک

chivalry

n. The knightly system of feudal times with its code, usages and practices.

سلحشوری ، دلیری ، جوانمردی ، فتوت ، تعارف

cholera

n. An acute epidemic disease.

وبا، کلرا، مرگامرگ

choleric

adj. Easily provoked to anger.

سودایی مزاج ، عصبانی

choral

adj. Pertaining to, intended for, or performed by a chorus or choir.

وابسته بدسته سرودخوانان ، وابسته به اواز دسته جمعی

christ

n. A title of Jesus

عیسی، حضرت عیسی مسیح (نام کامل او: Jesus the Christ یا Jesus Christ)، مسیح

christen

v. To name in baptism.

نام گذاری کردن (هنگام تعمید)، تعمید دادن

christendom

n. That part of the world where Christianity is generally professed.

عالم مسیحیت، جامعه مسیحیت

chromatic

adj. Belonging, relating to, or abounding in color.

رنگی، پر رنگ، تصادفی، اتفاقی

chronology

n. The science that treats of computation of time or of investigation and arrangement of events.

ذکر رویدادها به ترتیب تاریخ وقوع) گاهشماری، گاهشناسی، رویداد نگاری، زمان بندی، تعیین (تاریخ رویداد چیزی، گاه فهرست، شرح وقایع بترتیب زمانی

chronometer

n. A portable timekeeper of the highest attainable precision.

کرونومتر ، ساعت شمار دقیق ، زمان سنج ، گاه شمار ، کرونومتر ، وقت نگار ، گاه نگار

cipher

v. To calculate arithmetically. (also a noun meaning zero or nothing)

صفر زنی ، عدد صفر ، حروف یا مهر رمزی ، حساب کردن (بارقام) ، صفر گذاردن ، برمز در آوردن ، صدر ، سری کردن

circulate

v. To disseminate.

دایر کردن ، منتشر کردن ، انتشار دادن ، رواج دادن ، بخشنامه کردن ، بدورمحور گشتن ، گردش
کردن ، به گردش در آوردن ، منتشر شدن

circumference

n. The boundary-line of a circle.

دور ، محیط دایره ، پیرامون

circumlocution

n. Indirect or roundabout expression.

طول وتفصیل در کلام ، بیان غیر مستقیم

circumnavigate

v. To sail quite around.

دورتادورگیتی یا اقلیمی کشتی رانی کردن ، زمین را دورزدن ، پیرامون پیمودن

circumscribe

v. To confine within bounds.

نوشتن در دور ، محدود و مشخص کردن

circumspect

adj. Showing watchfulness, caution, or careful consideration.

با احتیاط ، ملاحظه کار ، مال اندیش ، باتدبیر

citadel

n. Any strong fortress.

پاسگاه ، پایگاه ، مستحکم ارگ ، ارک ، دژ ، قلعه نظامی ، سنگر

cite

v. To refer to specifically.

ایراد کردن ، احضار کردن ، اظهار کردن ، ذکر کردن ، اتخاذ سند کردن ، گفتن

claimant

n. One who makes a claim or demand, as of right.

دادخواه ، شاکی ، طلب کننده ، مدعی ، مطالبه کننده

clairvoyance

n. Intuitive sagacity or perception.

غیب بینی ، روشن بینی ، بصیرت

clamorous

adj. Urgent in complaint or demand.

مصر ، خروشان ، پرخروش ، جیغ و دادکن ، پرسروصدا

clan

n. A tribe.

خاندان ، خانواده ، طایفه ، قبیله ، دسته

clandestine

adj. Surreptitious.

سازمان پنهانی ، سازمان زیرزمینی نهضت زیرزمینی ، مخفی ، غیرمشروع ، زیرجلی

clangor

n. Clanking or a ringing, as of arms, chains, or bells; clamor.

جرنگ جرنگ ، طنین ناقوس ها

clarify

v. To render intelligible.

تصفیه شدن ، صاف کردن یا شدن ، روشن کردن ، واضح کردن ، توضیح دادن

clarion

n. A small shrill trumpet or bugle.

شیپور بلند ، شیپورتیز ، شیپور

classify

v. To arrange in a class or classes on the basis of observed resemblance; and differences.

رده بندی کردن ، دسته بندی کردن ، طبقه بندی کردن

clearance

n. A certificate from the proper authorities that a vessel has complied with the law and may sail.

فضای بازی ، هوا ، تصفیه ، تهاتر ، ترخیص گمرکی ، تعیین صلاحیت کردن ، پاک سازی تایید صلاحیت ، تخلیه کردن ، اجازه ترخیص اجازه نامه ، تسویه حساب ، واریز حساب فاصله ازاد ، تولرانس ، برداشتن مانع ، گواهینامه یا کاغذ دال بر پاکی و بی عیبی ، ترخیص کالا از گمرک ، اختیار ، اجازه ، زدودگی

clemency

n. Mercy.

تخفیف ، بخشش ، بخشاینده ، بخشنده ، اعتدال عناصر

clement

adj. Compassionate.

بخشاینده ، رئوف ، رحیم ، مهربان ، رحمان ، ملایم

close-hauled

adj. Having the sails set for sailing as close to the wind as possible.

پیشروی قایق در مقابل باد

clothier

n. One who makes or sells cloth or clothing.

پوشاک فروش ، لباس فروش

clumsy

adj. Awkward of movement.

بدترکیب ، زمخت ، خام دست ، نازموده

coagulant

adj. Producing coagulation.

ماده هم‌آوری، ماده منعقد کننده

coagulate

v. To change into a clot or a jelly, as by heat, by chemical action, or by a ferment.

بستن ، دلمه کردن ، لخته شدن (خون)

coalescence

n. The act or process of coming together so as to form one body, combination, or product.

بهم آمیختگی ، انعقاد

coalition

n. Combination in a body or mass.

در ارتباطات بین المللی این کلمه به تجمع چند دولت به منظور وصول به هدف مشترک ، ائتلاف ، پیوستگی ، اتحاد موقتی

coddle

v. To treat as a baby or an invalid.

نیم پز کردن ، اهسته جوشاندن یا پختن ، بادقت زیاد بکاری دست زدن ، نازپرورده کردن ، نوازش کردن

codicil

n. A supplement adding to, revoking, or explaining in the body of a will.

(حقوق)، متمم، مکمل، پیوست، افزونه

coerce

v. To force.

بزور وادار کردن ، ناگزیر کردن

coercion

n. Forcible constraint or restraint, moral or physical.

تحمیل ، اضطرار ، تهدید و اجبار

coercive

adj. Serving or tending to force.

قادرانه، زورگویانه، سرکوب‌گرانه، قهرآمیز، از روی کره و اجبار، اجباری، قهری

cogent

adj. Appealing strongly to the reason or conscience.

متقاعد کننده، دارای قدرت و زور

cognate

adj. Akin.

خویشاوند، دارای اجداد مشترک، همنیا، همدودمان، (زبان شناسی) هم‌ریشه، هم‌ریشه، همجنس،

واژه هم‌ریشه

cognizant

adj. Taking notice.

دارای ادراک، آگاه، دارای معرفت، باخبر

cohere

v. To stick together.

چسبیدن ، رابطه خویشی داشتن

cohesion

n. Consistency.

همدوشی ، همچسبی ، پیوستگی ، چسبندگی ، هم بستگی ، جاذبه مولکولی

cohesive

adj. Having the property of consistency.

چسباننده ، چسبناک

coincide

v. To correspond.

همزمان بودن ، باهم رویدادن ، منطبق شدن ، دریک زمان اتفاق افتادن

coincidence

n. A circumstance so agreeing with another: often implying accident.

تطبیق ، هم ایندی ، تصادف ، توافق ، اقتران ، انطباق ، همرویداد

coincident

adj. Taking place at the same time.

همرویده ، واقع شونده در یک وقت ، منطبق ، متلاق

collaborate

v. To labor or cooperate with another or others, especially in literary or scientific pursuits.

همدستی کردن ، باهم کار کردن ، تشریک مساعی

collapse

v. To cause to shrink, fall in, or fail.

رمبش ، فروریختگی ، فروپاشی ، فروریختن ، متلاشی شدن ، دچار سقوط و اضمحلال شدن ،
غش کردن ، اوار

collapsible

adj. That may or can collapse.

فرو ریختنی ، له شدنی ، تا شو

colleague

n. An associate in professional employment.

همکار ، همقطار ، همال ، همپایه ، همگن ، هم پیشه

collective

adj. Consisting of a number of persons or objects considered as gathered into a mass, or sum.

دسته جمعی ، مشترک ، عمومی ، بهم پیوسته ، انبوه ، اشتراکی ، اجتماعی ، جمعی

collector

n. One who makes a collection, as of objects of art, books, or the like.

کلکتور ، راه اب زهکش ، کولکتور ، جاروی الکتریکی ، تحصیلدار ، جمع کننده ، فراهم آورنده ، گرد آورنده

collegian

n. A college student.

عضو دانشکده ، دانشجو

collide

v. To meet and strike violently.

تصادف کردن ، تصادم کردن ، بهم خوردن

collier

n. One who works in a coal-mine.

ذغال سنگ ، کشتی ، ذغال گیری

collision

n. Violent contact.

ضربه ، تصادف ، برخورد کردن ، تصادم ، برخورد

colloquial

adj. Pertaining or peculiar to common speech as distinguished from literary.

گفتگویی ، محاوره ای ، مصطلح ، اصطلاحی

colloquialism

n. Form of speech used only or chiefly in conversation.

عبارت مصطلح ، جمله مرسوم در گفتگو

colloquy

n. Conversation.

گفتگو ، صحبت ، محاوره

collusion

n. A secret agreement for a wrongful purpose.

ساخت و پاخت ، توافق میان فروشندگان یک کالا (یا کالاها) ، ساخت و پاخت ، تبانی ، سازش ، هم نیرنگ ، بست و بند

colossus

n. Any strikingly great person or object.

عظیم الجثہ ، چیز غول پیکر و گندہ

comely

adj. Handsome.

خوبرو ، خوش ایند ، خوش منظر

comestible

adj. Fit to be eaten.

خوردنی ، خوراکی (در جمع) ، قابل خوردن

comical

adj. Funny.

خندہ آور ، مضحک ، عجب ، شگفت انگیز

commemorate

v. To serve as a remembrance of.

مجلس یادآوری ، جشن گرفتن ، بیادگار نگاه داشتن

commentary

n. A series of illustrative or explanatory notes on any important work.

تفسیر ، سفرنگ ، تقریظ ، رشته یادداشت ، (در جمع) گزارش رویداد

commingle

v. To blend.

بهم امیختن ، بهم مخلوط کردن

commissariat

n. The department of an army charged with the provision of its food and water and daily needs.

(ارتش) اداره ی خواربار و تجهیزات، ذخیره ی غذایی، آذوقه، اداره کارپردازی و خواربار ارتش،
کلانتری

commission

v. To empower.

کمیسیون و کمیته ، ارتکاب ، حق العمل کاری ، امانت فروشی ، درگیر رزم کردن ، بکار بردن عده
ها عملیاتی کردن ، مامور کردن ، زیر امر قرار دادن ، ماموریت امریه ، کارمزد ، حق دلالی
، ماموریت ، تصدی ، حق العمل ، فرمان ، حکم ، هیئت ، مامورین ، کمیسیون ، انجام

commitment

n. The act or process of entrusting or consigning for safe-keeping.

التزام ، درگیر جنگ کردن ، تسلیم ، کاربرد نیرو یا قوا ، سرسپردگی ، ارتکاب ، حکم توقیف ،
تعهد ، الزام

committal

n. The act, fact, or result of committing, or the state of being

سرسپردگی ، ارتکاب ، حکم توقیف ، تعهد ، الزام

commodity

n. Something that is bought and sold.

محصول ، مواد اولیه ، کالای مصرفی ، وسیله مناسب ، متاع ، کالا ، جنس

commotion

n. A disturbance or violent agitation.

همهمه، سروصدا، در هم و برهمی، جنجال، هیاهو، شلوغی، آشوب، اغتشاش، (حرکات) تند و شدید، همه جنبی، (قدیمی) شورش مردم، اضطراب، جنبش

commute

v. To put something, especially something less severe, in place of.

تبدیل کردن ، مسافرت کردن با بلیط تخفیف دار ، هر روز از حومه بشهر و بالعکس سفر کردن

comparable

adj. Fit to be compared.

برابرکردنی ، قابلیت مقایسه ، قیاس پذیر ، قابل مقایسه ، مانند کردنی ، نظیر

comparative

adj. Relative.

تطبیقی ، مقایسه ای ، نسبی ، (دستور زبان) تفضیلی (بطور اسم) ، درجه تفضیلی ، صفت تفضیلی

comparison

n. Examination of two or more objects with reference to their likeness or unlikeness.

مقایسه ، همسنجی ، تطبیق ، سنجش ، برابری ، تشبیه

compensate

v. To remunerate.

خشی کردن ، تنظیم کردن ، توان دادن ، پاداش دادن ، عوض دادن ، جبران کردن

competence

n. Adequate qualification or capacity.

روح رقابت ، روح تلاش ، صلاحیت ، شایستگی ، کفایت ، سررشته

competent

adj. Qualified.

صلاحیت دار ، فنی ، صالح ، با کفایت ، لایق ، ذی صلاحیت ، شایسته ، دارای سر رشته

competitive

adj. characterized by rivalry.

مسابقه ای ، قابل رقابت ، رقابتی ، سبقت جو

competitor

n. A rival.

رقیب ، هم چشم ، حریف ، هم آورد ، همکار

complacence

n. Satisfaction with one's acts or surroundings.

خوشنودی از خود ، خود خوشنودی

complacent

adj. Pleased or satisfied with oneself.

(تداعی منفی) از خود راضی ، خود رضامند ، خود خشنود ، خودپسند ، از خود راضی ، عشرت طلب ، تن اساء ، خود خوشنود

complaisance

n. Politeness.

خوشخویی ، ادب

complaisant

adj. Agreeable.

مهربان ، خوشخو ، با ادب

complement

v. To make complete.

مکمل، کامل ساز، متمم، جور، مکمل بودن، کامل کردن، کمال بخشیدن، تکمیل کردن، همجور بودن، یک دسته ی کامل، یک جفت، (دستور زبان) مسند، (پزشکی - ایمنی شناسی) پادتن یار، (ریاضی) انجامنده، پرکن، متمم زاویه، عدد مکمل، (موسیقی) فرق بین فاصله ی زمانی بخصوص و یک اکتاو کامل، (کشتیرانی) خدمه، ناویان، تعارفات معمولی، ضمائم، تزئینی، متمم بودن

complex

adj. Complicated.

مجتمع، گروهه، مجموعه، عقده، آچار، هم‌تافت، پیچیده، مرکب از چند جزء، بغرنج، هم
تافت. پیچیده، مختلط

compliant

adj. Yielding.

قبول کننده ، موافق ، مطیع

complicate

v. To make complex, difficult, or hard to deal with.

پیچیده کردن ، پیچیدن ، بغرنج کردن

complication

n. An intermingling or combination of things or parts, especially in a perplexing manner.

پیچیدگی ، بغرنجی ، (پزشکی) عوارض ، عواقب

complicity

n. Participation or partnership, as in wrong-doing or with a wrong-doer.

همدستی در جرم ، شرکت در جرم

compliment

v. To address or gratify with expressions of delicate praise.

تعارف ، درود ، تعریف کردن از

component

n. A constituent element or part.

جزء سازنده ، عنصر ، قطعه ، جزء ساختمانی ، مولفه بردار ، سازنده ، جزء در شیمی ، سازا ،
جسمهای ترکیب کننده ، همبند ، جزء (ترکیب دهنده) ، قسمت ، عضو ، اجزاء ، ترکیب کننده ،
ترکیب دهنده ، جزء ، مولفه

comport

v. To conduct or behave (oneself).

سازش کردن ، جور بودن ، تحمل کردن ، دربرداشتن ، حامل بودن ، رفتار

composure

n. Calmness.

آرامی ، وقار ، خودداری ، خویشتن داری ، (روح و شخصیت) تعادل ، تسلط بر اعصاب ، آرامش ، تسلط
بر نفس ، خونسردی

comprehensi ble

adj. Intelligible.

دریافتنی ، قابل درک

comprehensi on

n. Ability to know.

دریافت ، قوه ادراک

comprehensi ve

adj. Large in scope or content.

جامع ، فرا گیرنده ، وسیع ، محیط ، بسیط

compress

v. To press together or into smaller space.

هم فشرده کردن ، بهم فشردن ، خلاصه شدن ، خلاصه کردن ، متراکم کردن

compressible

adj. Capable of being pressed into smaller compass.

بهم فشردنی ، خلاصه شدنی

compression

n. Constraint, as by force or authority.

هم فشارش ، بهم فشردگی ، متراکم سازی ، تراکم ، اختصار

comprise

v. To consist of.

شامل بودن ، دربرداشتن ، متشکل بودن (از)، تشکیل دادن

compulsion

n. Coercion.

اجبار، زور، واداری، فشار، واداشتگی، عنف، (روان شناسی) وسواس، جبرناخود آگاه، الزام، بی
اختیاری، انگیزه ی نیرومند، اضطراب

compulsory

adj. Forced.

اجباری، بایسته، قهری

compunction

n. Remorseful feeling.

پشیمانی، ندامت، رحم

compute

v. To ascertain by mathematical calculation.

محاسبه کردن، حساب کردن، تخمین زدن

concede

v. To surrender.

واگذار کردن ، دادن ، تصدیق کردن

conceit

n. Self-flattering opinion.

خودبینی ، غرور ، استعاره

conceive

v. To form an idea, mental image or thought of.

آبستن شدن، بارور شدن، گشن دادن، بسته شدن نطفه، به فکر خطور دادن، اندیشیدن، در فکر پروردن، (در مغز) تکوین یافتن، اندیش زایی کردن، تصور کردن، تخیل کردن، معتقد بودن، باور داشتن، درک کردن، فهمیدن، برداشت کردن، تصور کردن، بارگرفتن، بستن شدن، حمل گفتن

concerto

n. A musical composition.

(موسیقی) کنسرتو (قطعه ی معمولا دارای سه ((مومان)) برای ارکستر به همراهی یک یا چند تکنواز)، قطعه موسیقی

concession

n. Anything granted or yielded, or admitted in response to a demand, petition, or claim.

تصدیق، اعتراف، اذعان، پذیرش (استدلال یا حق و غیره)، امتیاز، امتیازنامه، (کانادا) اعطای زمین (از سوی دولت به شهرداری محل)، دکه، رستوران کوچک (در ورزشگاه و غیره)، (در مورد ادعا یا خواسته یا مذاکرات و غیره) تخفیف، گذشت، اعطاء، زمین یا اجازه ی بهره گیری (و غیره) که از طریق امتیازنامه به دست آید، اعطاء، امتیاز انحصاری

conciliate

v. To obtain the friendship of.

ساکت کردن ، آرام کردن ، مطالعه کردن ، اشتهی دادن

conciliatory

adj. Tending to reconcile.

آشتهی آمیز، آشتهی جویانه، مسالمت آمیز، دلجویانه، استمالت آمیز (conciliative) هم می گویند)، استمالت میز، صلح میز

conclusive

adj. Sufficient to convince or decide.

قطعی ، قاطع ، نهایی

concord

n. Harmony.

توافق ، مطابقت ، یکجوری ، پیمان ، قرار

concordance

n. Harmony.

فهرست الفبایی کلمات و عبارات در نوشته فهرست ، همشبیی ، کشف اللغات ، فهرست ، تطبیق
نامه ، راهنمای مطالب وموضوعات کتاب ، هم شبیی

concur

v. To agree.

موافقت کردن ، هم رای بودن ، دمساز شدن

concurrence

n. Agreement.

تلاقی دو نیرو در یک خط عملیات نقطه تلاقی ، موافقت ، توافق ، دمسازی ، رضایت ، تصادف

concurrent

adj. Occurring or acting together.

در یک وقت واقع شونده ، موافق ، متقارن ، همرو ، همزمان

concussion

n. A violent shock to some organ by a fall or a sudden blow.

صدمه و تکان مغز که منجر به بیهوشی میشود ، تصادم ، صدمه ، ضربت سخت

condensation

n. The act or process of making dense or denser.

میعان گازها ، غلظت ، انقباض ، تراکم ، ژاله زائی (هواشناسی) ، به هم فشردگی ، چگالش ، خلاصه ، جمع شدگی ، تکاثف ، تغلیظ

condense

v. To abridge.

ذخیره کردن ، منقبض کردن یا شدن غلیظ کردن ، هم چگال کردن ، همچگال ، متراکم کردن ، تغلیظ کردن ، منقبض کردن ، مختصرومفید کردن ، خلاصه کردن ، چگالیدن

condescend

v. To come down voluntarily to equal terms with inferiors.

تمکین کردن ، فروتنی کردن ، خود را پست کردن ، تواضع کردن

condolence

n. Expression of sympathy with a person in pain, sorrow, or misfortune.

دلداری (دادن)، (اظهار) همدردی، هم سوگی، تسلی، تسلیت (condolence) هم می گویند،
همدردی، اظهار تاسف

conduce

v. To bring about.

منتهی شدن به ، راهنمایی کردن ، رهبری کردن

conducive

adj. Contributing to an end.

موجب شونده ، سودمند ، مساعد ، منجر شونده

conductible

adj. Capable of being conducted or transmitted.

قابل انتقال ، قابل هدایت

conduit

n. A means for conducting something, particularly a tube, pipe, or passageway for a fluid.

لوله برگمن ، لوله سیم پوش ، کانال لوله ، لوله ، مجرای سیم ، مجرای اب ، ابگذر ، معبر ، کانال ، مجرا

confectionery

n. The candy collectively that a confectioner makes or sells, as candy.

صنعت شیرینی سازی ، قنادی

confederacy

n. A number of states or persons in compact or league with each other, as for mutual aid.

ایالات هم پیمان ، هم پیمانی ، اتفاق ، پیوند ، اتحادیه

confederate

n. One who is united with others in a league, compact, or agreement.

همدست (در آزمایشها) ، هم پیمان ، متحد ، موترف ، متفق کردن

confer

v. To bestow.

همرایزی کردن ، اعطاء کردن ، مشورت کردن ، مراجعه کردن

conferree

n. A person with whom another confers.

شرکت کننده در کنفرانس ، conferree مشاوره کننده ، همرایزن

confessor

n. A spiritual advisor.

معترف ، کسی که کیش خود را اشکارا اعتراف میکند ، اقرار آورنده

confidant

n. One to whom secrets are entrusted.

رازدار ، محرم اسرار ، دمساز

confide

v. To reveal in trust or confidence.

سپردن ، محرمانه گفتن (به) ، اطمینان کردن ، اعتماد داشتن به

confidence

n. The state or feeling of trust in or reliance upon another.

اعتماد، اطمینان، اعتماد به نفس (self-confidence هم می گویند)، در میان گذاری، رازگویی، محرم سازی، راز داری، محرمانه، اعتماد به راز نگهداری دیگری، محرمانه، سر، موضوع خصوصی، هرچیز محرمانه، (انجیل) چیز مورد اعتماد یا اطمینان، اعتقاد، صمیمیت

confident

adj. Assured.

مطمئن ، دلگرم ، بی پروا ، رازدار

confinement

n. Restriction within limits or boundaries.

تحدید حدود ، بازداشت ، حبس کردن ، تحدید ، زندان بودن ، زایمان ، بستری

confiscate

v. To appropriate (private property) as forfeited to the public use or treasury.

حراج ، ضبط کردن ، توقیف کردن ، مصادره کردن

conflagration

n. A great fire, as of many buildings, a forest, or the like.

آتش سوزی بزرگ، حریق خانمان سوز، همه سوزی، حریق مدهش

confluence

n. The place where streams meet.

برخوردگاه ، دواب ، پیوندگاه (هواشناسی) ، اتصال یا تلاقی دو نهر ، همریختنگاه ، همریزگاه

confluent

n. A stream that unites with another.

به هم برخوردنده ، همريز ، باهم جاري شونده ، متلاقي

conformable

adj. Harmonious.

قابل توافق ، منطبق شدي ، مطيع

conformance

n. The act or state of conforming.

پيروي ، متابعت ، همنوایی

conformation

n. General structure, form, or outline.

تطبيق ، برابري ، سازش ، توافق ، ساخت ، تركيب

conformity

n. Correspondence in form, manner, or use.

مطابقت ، هم‌رنگی با جماعت ، انطباق ، پیروی از رسوم یا عقاید ، هم‌نوايي

confront

v. To encounter, as difficulties or obstacles.

روبرو شدن با ، مواجهه دادن

congeal

v. To coagulate.

منجمد شدن یا کردن ، ماسیدن ، یخ بستن ، بستن ، منجمد شدن ، سفت کردن

congenial

adj. Having kindred character or tastes.

هم‌خو ، هم‌مشرّب ، دارای تجانس روحی ، هم‌سلیقه

congest

v. To collect into a mass.

انبوه شدن ، متراکم کردن ، گرفته کردن

congregate

v. To bring together into a crowd.

جمع شدن ، اجتماع کردن

coniferous

adj. Cone-bearing trees.

جوزاور - جوزدار - وابسته بخانواده کاج

conjecture

n. A guess.

ظن ، تخمین ، حدس زدن ، گمان بردن

conjoin

v. To unite.

پیوستن ، وصل کردن ، قرین شدن ، مقترن ، (حقوق) همسر ، زوج

conjugal

adj. Pertaining to marriage, marital rights, or married persons.

وابسته به زناشویی، ازدواجی، زن و شوهری، زناشویی، زفافی، نکاحی

conjugate

adj. Joined together in pairs.

صرف کردن ، درهم آمیختن ، توام

conjugation

n. The state or condition of being joined together.

دستور زبان) صرف ، پیوستگی ، ترکیب ، گشنگیری

conjunction

n. The state of being joined together, or the things so joined.

مقارنه ، اجتماع ، پیوستگی ، اتصال ، اقتران ، حرف ربط ، حرف عطف ، عطف ، ترکیب عطفی

connive

v. To be in collusion.

چشم پوشی کردن ، مسامحه کردن ، تجاهل کردن ، سر و سر داشتن

connoisseur

n. A critical judge of art, especially one with thorough knowledge and sound judgment of art.

خبیره

connote

v. To mean; signify.

دلالت ضمنی کردن بر ، اشاره ضمنی کردن

connubial

adj. Pertaining to marriage or matrimony.

وابسته به زناشویی

conquer

v. To overcome by force.

غلبه کردن ، پیروزی یافتن بر ، فتح کردن ، تسخیر کردن

consanguineo

us

adj. Descended from the same parent or ancestor.

بسته ، همخون ، صلبی

conscience

n. The faculty in man by which he distinguishes between right and wrong in character and conduct.

وجدان ، ضمير ، ذمه ، باطن ، دل

conscientious

adj. Governed by moral standard.

باوجدان ، وظیفه شناس

conscious

adj. Aware that one lives, feels, and thinks.

هوشیار ، بهوش ، آگاه ، باخبر ، ملتفت ، وارد

conscript

v. To force into military service.

به خدمت وظیفه احضار کردن ، سربازگیری کردن ، سرباز وظیفه ، مشمول نظام کردن

consecrate

v. To set apart as sacred.

(رسما) مقدس و متبرک اعلام کردن، (طی مراسم رسمی مذهبی) منصوب کردن، (مجازی) تقدیس کردن، تبرک کردن، وقف کردن، فدا کردن، (با از خود گذشتگی) دادن یا صرف کردن، اختصاص دادن، وقف شده، ویژه کردن، تخصیص دادن، تقدیس کردن

consecutive

adj. Following in uninterrupted succession.

پی در پی ، پشت سرهم ، (دستور زبان) نتیجه ای ، پیایی ، متوالی

consensus

n. A collective unanimous opinion of a number of persons.

اتفاق اراء ، اجتماع ، توافق عام ، رضایت وموافقت عمومی ، وفاق ، اجماع

conservatism

n. Tendency to adhere to the existing order of things.

محافظه کاری (در هر امری که باشد) ، محافظه گرایی ، سیاست محافظه کاری

conservative

adj. Adhering to the existing order of things.

conservatory

n. An institution for instruction and training in music and declamation.

(موسیقی و هنر) مدرسه ی عالی، هنرستان، هنرکده، کنسرواتوار، (نادر) حافظ، نگهدار، هنرستان
هنرهای زیبا بخصوص موسیقی

consign

v. To entrust.

سپردن چیزی به ، فرستادن ، سپردن ، تسلیم کردن ، امانت گذاردن ، ارسال کردن

consignee

n. A person to whom goods or other property has been entrusted.

مرسل الیه ، گیرنده امانت ، دریافت کننده محموله ، گیرنده کالا برای بارنامه ، کسی که جنس یا
مالی بعنوانش ارسال شده

consignor

n. One who entrusts.

، فرستنده (هم می گویند consigner) (بازرگانی) فرستنده ی کالا، سپارشگر، ارسال کننده
کالا، حمل کننده کالا

consistency

n. A state of permanence.

ثبات ، استحکام ، درجه غلظت ، توافق ، سازگاری

console

v. To comfort.

پایانه نمایش ، کنسول ، پایانه فرمان ، تیر یک طرف گیردار ، سگدست ، صفحه نشان دهنده
علایم دلداری دادن ، دلداری دادن ، تسلی دادن ، تسلیت دادن ، میز زیر رادیو یا تلویزیون یارگ
و پیانو ، پیشانه ، میزفرمان

consolidate

v. To combine into one body or system.

محکم کردن ، یکی کردن ، یک رقم کردن

consonance

n. The state or quality of being in accord with.

هم اهنگی ، هم صدایی ، توافق صدا

consonant

adj. Being in agreement or harmony with.

هم اهنگ ، حرف صامت ، حرف بی صدا ، همخوان

consort

n. A companion or associate.

همسر ، شریک ، مصاحب ، هم نشین شدن ، جور کردن

conspicuous

adj. Clearly visible.

برجسته ، واضح ، انگشت نما ، پدیدار ، اشکار ، توی چشم خور

conspirator

n. One who agrees with others to cooperate in accomplishing some unlawful purpose.

خیانتکار ، توطئه چی ، دسیسه کار ، شریک فتنه

conspire

v. To plot.

توطئه چیدن برای کار بد ، هم پیمان شدن ، در نقشه خیانت شرکت کردن

constable

n. An officer whose duty is to maintain the peace.

(در قرون وسطی) رئیس دربار، فرمانده گارد سلطنتی، فرمانده قلعه، دژدار، کوتوال، (انگلیس)
پاسبان

constellation

n. An arbitrary assemblage or group of stars.

علم نجوم ، صورت فلکی ، برج ، مجمع الكواكب

consternation

n. Panic.

بهت، آشفتگی، حیرت، بهت وحیرت

constituency

n. The inhabitants or voters in a district represented in a legislative body.

هیات موکلان یک حوزه (در انتخابات قوه مقننه)، هیئت موسسان، حوزه انتخاباتی

constituent

n. One who has the right to vote at an election.

ماده متشکله، جزء متشکله، سازه، جزء ترکیب کننده، سازا، جزء اصلی، انتخاب کننده، موکل، سازنده

constrict

v. To bind.

تنگ کردن، جمع کردن، منقبض کردن

consul

n. An officer appointed to reside in a foreign city, chiefly to represent his country.

نماینده ای است که از کشوری به کشور دیگر اعزام می شود تا مصالح و منافع شخصی و تجاری اتباع کشور متبوع خود را در کشور مرسل الیه حفظ کند، کنسول، قنصل

consulate

n. The place in which a consul transacts official business.

کنسولگری ، اداره کنسولی

consummate

v. To bring to completion.

بپایان رساندن ، انجام دادن ، عروسی کردن ، بوصول رسیدن ، رسیده ، تمام وکمال ، بحدکمال

consumption

n. Gradual destruction, as by burning, eating, etc., or by using up, wearing out, etc.

مصرف ، سوختن ، زوال ، (پزشکی) مرض سل

consumptive

adj. Designed for gradual destruction.

دچار مرض سل ، تحلیل رفته

contagion

n. The communication of disease from person to person.

واگیری ، سرایت ، ناخوشی واگیر

contagious

adj. Transmitting disease.

ساری، واگیر، واگیردار، مسری، پراکنده شونده، سرایت پذیر، واگیرگونه، وابسته به پرستاری از بیماران واگیرگر (دارای بیماری مسری)

contaminate

v. To pollute.

الوده کردن ، الودن ، ملوث کردن ، سرایت دادن

contemplate

v. To consider thoughtfully.

تفکر کردن ، در نظر داشتن ، اندیشیدن

contemporan eous

adj. Living, occurring, or existing at the same time.

مقارن، هم عصر، معاصر، هم زمان

contemporar y

adj. Living or existing at the same time.

معاصر ، همزمان ، هم دوره

contemptible

adj. Worthy of scorn or disdain.

قابل تحقیر ، خوار ، پست

contemptuous

S

adj. Disdainful.

تحقیرآمیز، نکوهش آمیز، بیزاری آمیز، اهانت آمیز، مغرورانه، قابل تحقیر

contender

n. One who exerts oneself in opposition or rivalry.

برنده احتمالی

contiguity

n. Proximity.

نزدیکی ، مجاورت ، برخورد ، تماس ، وابستگی ، ربط

contiguous

adj. Touching or joining at the edge or boundary.

پیوستگی ، نزدیک ، مجاور ، همجوار ، پیوسته ، متصل ، مربوط بهم

continence

n. Self-restraint with respect to desires, appetites, and passion.

خودداری ، خویشتن داری ، پرهیزگاری

contingency

n. Possibility of happening.

اتفاقی ، عملیات احتمالی ، وابستگی (در شرطی شدن) ، احتمال وقوع ، چیزی که در آینده ممکن است رخ دهد ، تصافی ، محتمل الوقوع

contingent

adj. Not predictable.

موکول یا موقوف به (با on یا upon) ، وابسته ، محتمل الوقوع ، تصادفی ، مشروط ، موکول

continuance

n. Permanence.

تمدید یا تجدید وقت دادگاه ، دوام ، ادامه ، تناوب بدون انقطاع

continuation

n. Prolongation.

ادامه، پایستگی، استمرار، تداوم، از سرگیری، دنباله، بخش بعدی، متمم، مکمل، پس آیند، مداومت، تعقیب، تمديد

continuity

n. Uninterrupted connection in space, time, operation, or development.

پیوستگی، اتصال، استمرار، تسلسل، دوام

continuous

adj. Connected, extended, or prolonged without separation or interruption of sequence.

پیوسته، مداوم، متوالی

contort

v. To twist into a misshapen form.

(به ویژه چهره و اندام) کج و معوج کردن یا شدن، به هم چلانیدن، کج و کوله کردن، پیچاندن، از شکل انداختن، کج کردن

contraband

n. Trade forbidden by law or treaty.

غير مجاز ، كالای قاچاق ، تجارت قاچاق ياممنوع ، قاچاق

contradiction

n. The assertion of the opposite of that which has been said.

نقض ، تكذيب ، انكار ، تضاد ، مخالف ، تناقض ، رد ، ضد گویی ، خلاف گویی ، مغایرت

contradictory

adj. Inconsistent with itself.

متضاد ، متناقض ، مخالف ، متباين ، (منطق) ضد و نقيض ، مغاير

contraposition

n

n. A placing opposite.

contravene

v. To prevent or obstruct the operation of.

تخلف کردن از ، نقض کردن ، تخطی کردن

contribution

n. The act of giving for a common purpose.

جبران ضرر وارده به یکی از شرکا به وسیله سایرین ، اعانه دادن ، پولی که برای مصارف عام
المنفعه بدهند شرکت ، سهمیه ، سهم ، اعانه ، هم بخشی ، همکاری و کمک

contributor

n. One who gives or furnishes, in common with others, for a common purpose.

شرکت کننده ، اعانه دهنده ، هم بخشگر

contrite

adj. Broken in spirit because of a sense of sin.

پشیمان ، توبه کار ، از روی توبه و پشیمانی

contrivance

n. The act planning, devising, inventing, or adapting something to or for a special purpose.

تدبیر، طرح ریزی، ساختن، تعبیه، ابداع، ماشین، دستگاه، دست ساخت، هرچیزی که با مهارت و ابتکار درست شده باشد، اختراع، تمهید، اسباب

contrive

v. To manage or carry through by some device or scheme.

تعبیه کردن ، طرح ریزی کردن ، تدبیر کردن

control

v. To exercise a directing, restraining, or governing influence over.

بازرسی کردن ، کنترل کردن فرمان ، اختیار ، بازرسی نظارت ، جلوگیری ، سیستم کنترل شبکه دستگیره کنترل ، مهار ، کنترل کردن ، نظارت کردن ، تنظیم کردن ، بازرسی ، کنترل ، بازبینی ، کاربری

controller

n. One who or that which regulates or directs.

کنترل شده ، تنظیم کننده ، کنترلر ، رگولاتور ، بازرس ، حسابدار ممیز ، ناظر ، کنترل کننده

contumacious

S

adj. Rebellious.

سرکش ، خودسر ، سرپیچ ، متمرّد ، یاغی

contumacy

n. Contemptuous disregard of the requirements of rightful authority.

سرکشی ، امتناع از حضور در دادگاه ، تمرّد

contuse

v. To bruise by a blow, either with or without the breaking of the skin.

کوفتن ، ضربت زدن ، کوفته کردن ، له کردن

contusion

n. A bruise.

خون مردگی ، (پزشکی) کوفتگی ، ضرب ، ضربت ، کوفتگی انساج ، ضغطه

convalesce

v. To recover after a sickness.

بهگراشدن ، بهبودی یافتن ، دوره نقاهت را گذراندن

convalescenc

e

n. The state of progressive restoration to health and strength after the cessation of disease.

بهگرایی ، دوره نقاهت

convalescent

adj. Recovering health after sickness.

بهگرا

convene

v. To summon or cause to assemble.

گردامدن ، دورهم جمع شدن ، جمع کردن ، تشکیل جلسه دادن ، هم ایش کردن

convenience

n. Fitness, as of time or place.

اسودگی ، راحتی ، (در جمع) تسهیلات

converge

v. To cause to incline and approach nearer together.

تقارت پیدا کردن ، به هم جمع شدن ، توجه بیک نقطه یا یک مقصد مشترک ، (ریاضی) تقارب
خطوط ، وجود تشابه ، همگراشدن ، همگرا بودن

convergent

adj. Tending to one point.

خطوط متقارب و متلاقی ، همگرا

conversant

adj. Thoroughly informed.

آشنا (به کار یا چیزی)، وارد، آگاه، بصیر، با with وارد، متبحر

conversion

n. Change from one state or position to another, or from one form to another.

تبدیل، تقلیب، برگردان، واگرد، وارون سازی، واگردانی، برگردانی، دگرش، تغییر مذهب، نو کیشی، ایمان آوری، گروش (به دین یا آیین دیگر)، (اقتصاد و بانکداری) تسعیر، تبدیل یک نوع پول یا سهام یا اوراق بهادار (و غیره) به نوعی دیگر، مبادله، معاوضه، صرف، گهولش، (منطق) وارون سازی اجزای قضیه، (روانکاوی) تبدیل، (حقوق) استفاده ی غیرقانونی از مال دیگری، (به ویژه هنگام اجرای وصیت نامه) تبدیل ملک به دارایی منقول، (ریاضی) تعویض، واگردانش، قلب نسبت، محاسبه، (فوتبال امریکایی و راگبی) اولین بازی بعد از گل زدن

convertible

adj. Interchangeable.

قابل تسعیر و تبدیل، قابل تبدیل، تغییر پذیر، قابل تسعیر

convex

adj. Curving like the segment of the globe or of the surface of a circle.

برآمده ، برجسته ، محدب ، کوژ ، گرده ماهی

conveyance

n. That by which anything is transported.

نقل ، انتقال نامه ، حمل ، واگذاری ، سند انتقال ، وسیله نقلیه

convivial

adj. Devoted to feasting, or to good-fellowship in eating or drinking.

جشنی ، اهل کیف و خوشگذرانی ، وابسته به جشن و عشرت

convolution

n. A winding motion.

پیچیدگی ، پیچ ، حلقه

convolve

v. To move with a circling or winding motion.

بهم پیچیدن ، پیچیدن ، تاب دادن ، بهم پیچیده شدن

convoy

n. A protecting force accompanying property in course of transportation.

کاروان دریایی ، قافله ، کاروان ، همراه رفتن ، بدرقه کردن

convulse

v. To cause spasms in.

تکان دادن ، دچار تشنج کردن

convulsion

n. A violent and abnormal muscular contraction of the body.

تشنج ، پرش ، تکان ، اشوب

copious

adj. Plenteous.

فراوان ، مفصل ، زیاد ، خیلی

coquette

n. A flirt.

لوند ، عشوه گری ، طنازی کردن ، زن عشوه گر ، زن لاسی ، لوند

cornice

n. An ornamental molding running round the walls of a room close to the ceiling.

گلویی ، پیش آمدگی ، قرنیز ، رخبام ، قرنیس ، کتیبه ، گچ بری بالای دیوار زیر سقف

cornucopia

n. The horn of plenty, symbolizing peace and prosperity.

شاخ یا شاخ وفور نعمت ، ظرفی شبیه بشاخ یا قیف

corollary

n. A proposition following so obviously from another that it requires little demonstration.

پیامد، هوده، نتیجه، برآمد، (منطق - قضیه ای که از قضیه ی دیگری که قبلا اثبات شده است منتج شود) قضیه ی تبعی (یا فرعی)، گزاره ی پیامد، پیامد منطقی، لازمه، همرو، استنتاج، نتیجه گیری، فرع، همروند

coronation

n. The act or ceremony of crowning a monarch.

تاج گذاری

coronet

n. Inferior crown denoting, according to its form, various degrees of noble rank less than sovereign.

تاج (کوچک) ، نیم تاج ، پیشانی بند

corporal

adj. Belonging or relating to the body as opposed to the mind.

موشک کورپورال (درجه قدیمی) ، بدنی ، جسمی ، (علوم نظامی) سرجوخه

corporate

adj. Belonging to a corporation.

صنفي ، يكي شده ، داراي شخصيت حقوقی ، بصورت شرکت درآمدہ

corporeal

adj. Of a material nature; physical.

جسمانی ، جسمی ، مادی ، بدنی ، دارای ماده

corps

n. A number or body of persons in some way associated or acting together.

هیات ، لشکر (در اصطلاح نظامی) ، جسد ، هیئت ، گروه ، دسته ، م عده ، لشکر ، سپاه

corpse

n. A dead body.

لاش ، جسد ، نعش ، مردار ، جنازه ، (مهجور) تن ، بدن ، پیکر ، جثه ، لاشه

corpulent

adj. Obese.

فربه ، تنومند ، گوشتالو ، جسیم

corpuscle

n. A minute particle of matter.

تنیزه، ذره، جسمک، گویچه (سفید یا سرخ خون و بافت های غضروفی و غیره)، گلبول

correlate

v. To put in some relation of connection or correspondence.

همبسته بودن ، قرین ، وابسته ، همبستگی داشتن ، مرتبط کردن

correlative

adj. Mutually involving or implying one another.

بهم پیوسته ، لازم و ملزوم ، وابسته بهم ، جفتی ، لازم و ملزوم

corrigible

adj. Capable of reformation.

اصلاح پذیر، تصحیح پذیر، اصلاح شدنی، قابل اصلاح، بهساز پذیر، درست شدنی

corroborate

v. To strengthen, as proof or conviction.

تایید کردن ، تقویت کردن ، اثبات کردن

corroboration

n

n. Confirmation.

تایید ، تقویت ، تاکید ، تثبیت

corrode

v. To ruin or destroy little by little.

خوردن (اسیدوفلزات) ، پوسیدن ، زنگ زدن (فلزات) -

corrosion

n. Gradual decay by crumbling or surface disintegration.

کندوساب ، رفتگی ، زنگ خوردگی ، فرسودگی ، خورده شدن ، خوردگی (عمل شیمیایی) ،
تحلیل ، فساد تدریجی ، زنگ زدگی

corrosive

n. That which causes gradual decay by crumbling or surface disintegration.

ماده خورنده ، خورنده ، تباہ کننده ، فاسد کننده ، ماده اکاله ، موجد زنگ (در فلز و گیاه)

corruptible

adj. Open to bribery.

رشوه گیر ، رشوه خوار ، گمراه شدنی ، فساد پذیر

corruption

n. Loss of purity or integrity.

تحریف ، رشوه ، ارتشاء ، تباہی ، فساد ، انحراف

cosmetic

adj. Pertaining to the art of beautifying, especially the complexion.

آرایشی، زیباساز، بزکی، اسباب توالت، ابزار آرایش، اسباب بزک، (جمع) لوازم آرایشی، عیب زدا،
لکه زدا، وابسته به لوازم آرایش، وابسته به بزک، وسیله آرایش، فن آرایش و تزئین

cosmic

adj. Pertaining to the universe.

وابسته بگیتی ، کیهانی ، مربوط بعالم هستی

cosmogony

n. A doctrine of creation or of the origin of the universe.

خلقت وپیدایش عالم وجود ، کیهان شناسی

cosmography

n. The science that describes the universe, including astronomy, geography, and geology.

شرح گیتی ، شرح جهان ، گیتی شناسی

cosmology

n. The general science of the universe.

عالمشناسی ، کیهان شناسی ، فلسفه انتظام گیتی ، نظام عالم وجود

cosmopolitan

adj. Common to all the world.

جهانی، جهان شهری، (شخص - غیر محدود به سنت ها و عقاید محلی و ملی) جهان بین، گسترده اندیش، جهان میهن، جهان دیده، دنیا دیده، (گیاه و جانور - گسترده در بیشتر جهان) همه جا زی، هر جا زی، وابسته به همه جهان، بین المللی

cosmopolitan ism

n. A cosmopolitan character.

سیستم "جهان وطنی"، بین المللی بودن، جهانشهر گرایی

cosmos

n. The world or universe considered as a system, perfect in order and arrangement.

کیهان، گیتی و نظام آن، نظام عالم وجود

counteract

v. To act in opposition to.

متقابلاً "تأثیر گذاشتن ، بی اثر کردن ، خنثی کردن ، عمل متقابل کردن

counterbalance

v. To oppose with an equal force.

متعادل کردن ، بالاست ، موازنه کردن ، وزنه تعادل ، پارسنگ ، (مجازی) برابری کردن ، خنثی کردن

countercharge

v. To accuse in return.

تهمت متقابل

counter- claim

n. A cross-demand alleged by a defendant in his favor against the plaintiff.

دعوی متقابل

counterfeit

adj. Made to resemble something else.

ساختگی ، تقلبی ، جعلی ، قلب ، بدلی ، جعل کردن

counterpart

n. Something taken with another for the completion of either.

انباز ، شریک ، نقطه مقابل ، قرین ، همکار ، رونوشت ، همتا

countervail

v. To offset.

خنثی کردن ، برابری کردن با ، جبران کردن

counting- house

n. A house or office used for transacting business, bookkeeping, correspondence, etc.

دفترخانه

countryman

n. A rustic.

هم میهن، هموطن، روستایی، دهاتی، دهگان (دهقان)

courageous

adj. Brave.

دلیر ، باجرات

course

n. Line of motion or direction.

مسیر رفت و برگشت ، پیست مسابقه ، لایه ، طبقه ، قشر ، راه ، مسیر حرکت ، مسیر هواپیما ، دوره مسیر تیراندازی ، مسیر مسابقه ، دوره آموزش ، میدان تیر ، خط سیر (در نقشه برداری) ، دوره ، مسیر ، روش ، جهت ، جریان ، (با) in در طی ، در ضمن ، بخشی از غذا ، آموزه ، آموزگان ، دنبال کردن ، سرعت حرکت دادن ، چهار نعل رفتن

courser

n. A fleet and spirited horse.

(اسب) تندرو، تیز پای، بادپا، (جانورشناسی) تیزبال (انواع پرندگان کرانه زی افریقا و آسیای شرقی)

courtesy

n. Politeness originating in kindness and exercised habitually.

نزاکت ، ادب و مهربانی ، تواضع

covenant

n. An agreement entered into by two or more persons or parties.

شرط ، عقد منجز ، منشور عقد بستن ، تعهد کردن ، در CL عبارت است از عقدی که بر مبنای قرارداد کتبی مهر و امضا شده ، که بین طرفین مبادله می گردد ، عهد ، پیمان بستن ، میثاق بستن

covert

adj. Concealed, especially for an evil purpose.

مخفی ، پنهانی ، سری ، مخفیانه ، نهان ، راز ، پناهگاه ، پوشیده ، پوشپر

covey

n. A flock of quails or partridges.

پرندگان به ویژه کبک و بلدرچین) دسته، دسته ی کوچک، یکدسته کبک، گروه، گله)

cower

v. To crouch down tremblingly, as through fear or shame.

(از سرما یا ترس) خود را جمع کردن، کز کردن، چندیدن، ترسیدن و لرزیدن، ترس و لرز نشان دادن، احساس چندیدن کردن، از ترس دولاشدن، چندیدن

coxswain

n. One who steers a rowboat, or one who has charge of a ship's boat and its crew under an officer.

مباشر کشتی ، پیشکار کارکنان کشتی ، سکان گیر

crag

n. A rugged, rocky projection on a cliff or ledge.

پرتگاه ، کمر ، تخته سنگ

cranium

n. The skull of an animal, especially that part enclosing the brain.

کاسه سر ، جمجمه

crass

adj. Coarse or thick in nature or structure, as opposed to thin or fine.

زمخت ، درشت ، کودن

craving

n. A vehement desire.

میل شدید و پایدار، ویار، غنج زدن، عطش شدید، ولع، تاسه، تالواسه، نیاز شدید، رزواشتیاق

creak

n. A sharp, harsh, squeaking sound.

صدای غوک درآوردن ، شکوه و شکایت کردن ، غژغژ کردن ، صدای لولای روغن نخورده ،
جیرجیرکفش

creamery

n. A butter-making establishment.

کارخانه کره گیری ، لبنیاتی

creamy

adj. Resembling or containing cream.

خامه ای ، سرشیردار

credence

n. Belief.

باور، اعتقاد (به حرف یا گواهی دیگری)، اعتماد

credible

adj. Believable.

معتبر (در اسناد) ، معتبر ، باور کردنی ، موثق

credulous

adj. Easily deceived.

زودباور ، ساده لوح

creed

n. A formal summary of fundamental points of religious belief.

کیش ، عقیده

crematory

adj. A place for cremating dead bodies.

کوره ای که لاشه مرده یا اشغال را در آن می سوزانند

crevasse

n. A deep crack or fissure in the ice of a glacier.

جر ، شکاف عمیق ، شکاف زدن ، رخنه کردن ، نفوذ کردن ، کافت

crevice

n. A small fissure, as between two contiguous surfaces.

شکاف سنگ ، درز ، شکاف

criterion

n. A standard by which to determine the correctness of a judgment or conclusion.

ملاک ، میزان ، مقیاس ، معیار ، نشان قطعی ، محک ، ضابطه

critique

n. A criticism or critical review.

تجدید نظر کردن در ، فن انتقاد ، مقاله انتقادی

crockery

n. Earthenware made from baked clay.

سفالینه ، بدل چینی ، ظروف گلی ، کاسه های سفالی

crucible

n. A trying and purifying test or agency.

بوته اهنگری ، ظرف مخصوص ذوب فلز ، امتحان سخت

crusade

n. Any concerted movement, vigorously prosecuted, in behalf of an idea or principle.

جنگ صلیبی ، جنگ مذهبی ، نهضت ، جهاد کردن

crustacean

adj. Pertaining to a division of arthropods, containing lobsters, crabs, crawfish, etc.

خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان

crustaceous

adj. Having a crust-like shell.

خانواده خرچنگ ، رده سخت پوستان

cryptogram

n. Anything written in characters that are secret or so arranged as to have hidden meaning.

آنچه که به رمز نگاشته شده است) رمز نگاشت، نهان نوشته، نامه ی رمزی، پیام رمزی، رمز، (نوشته رمزی

crystallize

v. To bring together or give fixed shape to.

متبلور کردن ، متشکل کردن ، شکل دادن

cudgel

n. A short thick stick used as a club.

چوب زدن ، چماق زدن

culinary

adj. Of or pertaining to cooking or the kitchen.

مربوط به آشپزخانه ، آشپخانه ای ، پختنی

cull

v. To pick or sort out from the rest.

گلچین کردن ، جمع اوری کردن

culpable

adj. Guilty.

مقصر ، مجرم ، سزاوار سرزنش ، قابل مجازات

culprit

n. A guilty person.

متهم ، مقصر ، ادم خطا کار یا مجرم

culvert

n. Any artificial covered channel for the passage of water through a bank or under a road, canal.

پل کوچک ، پلک ، ابگذر ، مجرای سر پوشیده ، اب گذر ، نهر سرپوشیده ، مجرای اب زیر جاده ، لوله مخصوص کابل برق زیر زمینی

cupidity

n. Avarice.

حرص واز برای بدست آوردن مال

curable

adj. Capable of being remedied or corrected.

علاج پذیر

curator

n. A person having charge as of a library or museum.

کتابدار ، موزه دار ، نگهبان ، متصدی

curio

n. A piece of bric-a-brac.

تحفه ، سوقات ، چیزغریب ، عتیقه

cursive

adj. Writing in which the letters are joined together.

پیوسته ، روان ، خط شکسته

cursory

adj. Rapid and superficial.

سرسری ، از روی سرعت وعجله ، باسرعت وبیدقتی

curt

adj. Concise, compressed, and abrupt in act or expression.

کوتاه ومختصر ، اجمالی

curtail

v. To cut off or cut short.

محروم کردن ، کوتاه کردن ، مختصر نمودن

curtsy

n. A downward movement of the body by bending the knees.

(فقط در مورد بانوان) کرنش کردن، تعظیم کردن، سر فرود آوردن، (در مورد دختران و زنان - خم کردن سر و زانو به نشان احترام) تعظیم، کرنش

cycloid

adj. Like a circle.

سیکلوئید ، شبیه دایره ، منحنی

cygnet

n. A young swan.

جوجه قو ، بچه قو

cynical

adj. Exhibiting moral skepticism.

بدگمان نسبت به درستی و نیکوکاری بشر ، غرغرو ، عیبجو ، کلبی

cynicism

n. Contempt for the opinions of others and of what others value.

دژمانی، دژآگاهی، بدگمانی، بدبینی، (C بزرگ) فلسفه ی کلبی، فلسفه ی کلبیون، فلسفه مکتب کلبیون

cynosure

n. That to which general interest or attention is directed.

دب اصغر ، مرکز جاذبه یا توجه

daring

adj. Brave.

بی باک، بی پروا، نترس، متهور، وقیح، گستاخ، بی ادب، شجاعانه، دلیرانه، بیباکانه، متهورانه، شجاعت، بی باکی، بی پروایی، دلیری، تهور، پر جرات، یارایی، جسور، جرات، شهامت، پردلی

darkling

adv. Blindly.

در تاریکی ، در تیرگی ، (در شعر)

darwinism

n. The doctrine that natural selection has been the prime cause of evolution of higher forms.

فرضیه ی داروین، دیدمان داروین، داروین باوری

dastard

n. A base coward.

ادم دون و پستی که از خطر می گریزد ، نامرد ، جبون

datum

n. A premise, starting-point, or given fact.

یک واحد داده ، پایه ، سطح اب دریا ، سطح مبنای ارتفاع در نقشه برداری سطح مبنای مختصات ، ماخذ ، اطلاع ، داده

dauntless

adj. Fearless.

بی پروا، بی باک

dead-heat

n. A race in which two or more competitors come out even, and there is no winner.

مسابقه‌ای که در آن چند نفر برنده می شوند

dearth

n. Scarcity, as of something customary, essential, or desirable.

کمیابی و گرانی، قحط و غلا، کمبود

death's-head

n. A human skull as a symbol of death.

جمجمه مرده (که نشانه فنا و مرگ است)

debase

v. To lower in character or virtue.

مقام کسی را پایین بردن ، پست کردن

debatable

adj. Subject to contention or dispute.

قابل بحث ، قابل مناظره ، مورد دعوا ، قابل گفتگو

debonair

adj. Having gentle or courteous bearing or manner.

مودب ، متمدن ، خوشرفتار ، شاد

debut

n. A first appearance in society or on the stage.

آغاز کار ، نخستین مرحله دخول در بازی یا جامعه ، شروع بکار کردن

decagon

n. A figure with ten sides and ten angles.

شکل ده ضلعی و ده زاویه ای ، ده پهلو

decagram

n. A weight of 10 grams.

ده گرم

decaliter

n. A liquid and dry measure of 10 liters.

ده لیتر، پیمانہ ده لیتری

decatalogue

n. The ten commandments.

احکام دهگانه موسی

decameron

n. A volume consisting of ten parts or books.

داستان نامه ، صد قصه (کتابی که توسط نویسنده ی ایتالیایی بوکاچو boccaccio در ۱۳۵۳ نوشته شده است)

decameter

n. A length of ten meters.

ده متر ، شعر ده وتدی

decamp

v. To leave suddenly or unexpectedly.

خیمه بر بستن ، رخت بر بستن ، کوچ کردن ، هزیمت کردن

decapitate

v. To behead.

سراز تن جدا کردن ، گردن زدن

decapod

adj. Ten-footed or ten-armed.

ده پا، خرچنگ ده پا

decasyllable

n. A line of ten syllables.

شعر ده هجایی

deceit

n. Falsehood.

تقلب ، گول ، فریب ، حيله ، خدعه

deceitful

adj. Fraudulent.

مقلب ، فریب امیز ، مزور ، فریب امیز ، پرنیرنگ

deceive

v. To mislead by or as by falsehood.

فريب دادن حريف (شمشيربازى)، گول زدن، فريفتن، فريب دادن، گول زدن، اغفال كردن،
مغبون كردن

decency

n. Moral fitness.

انطباق بامورد، شايستگى، محجوبيت، نجابت

decent

adj. Characterized by propriety of conduct, speech, manners, or dress.

درخور، شايسته، مناسب، نجيبانه، نجابت آميز، پاکنهاد، فرامايه، مودبانه، با معرفت، با نزاکت، به
قاعده، آبرومند(انه)، محترمانه، با بزرگواری، خوب، معقولانه، (عاميانه) پوشيده، با حجاب، با عفت،
اراسته، محجوب

deciduous

adj. Falling off at maturity as petals after flowering, fruit when ripe, etc.

گياهی که در زمستان برگ ميريزد، برگريز

decimal

adj. Founded on the number 10.

دهگانی ، رقم ددهی ، اعشاری ، دهگان

decimate

v. To destroy a measurable or large proportion of.

لت و پار کردن، کشت و کشتار کردن، تلفات سنگین وارد کردن، (در اصل) طبق قرعه از هر ده نفر یکی را کشتن، یکدهی کشتن، (مهجور) یک دهم چیزی را برداشتن، عشر کردن، یکدهی کردن، از هرده نفر یکی را کشتن، تلفات زیاد وارد کردن

decipher

v. To find out the true words or meaning of, as something hardly legible.

ماشین کشف پیام ، کشف رمز نمودن ، کشف کردن ، گشودن سر ، فاش کردن سر

decisive

adv. Conclusive.

قطعی ، قاطع

declamation

n. A speech recited or intended for recitation from memory in public.

دکلماسیون

declamatory

adj. A full and formal style of utterance.

وابسته به دکلمه ، مربوط به قرائت مطلبی با صدای بلند و غرا

declarative

adj. Containing a formal, positive, or explicit statement or affirmation.

اظهاری، اخباری، (وجه) بیانی، اعلانی

declension

n. The change of endings in nouns and

صرف کلمات ، عدم قبول چیزی بطورمودبانه

decorate

v. To embellish.

آذین کردن، تزیین کردن، زیبیدن، پیراستن، آراستن، چراغانی کردن، مدال دادن، نشان افتخار به سینه زدن، (رنگ یا مبیل یا ترتیب چیزی را) آرایش دادن، زیبگری کردن، رنگ زدن (یا کاغذ دیواری چسباندن)، آرایش دادن، زینت کردن، نشان یا مدال دادن به

decorous

adj. Suitable for the occasion or circumstances.

با نزاکت، ادب مند، مودب، آداب دان و خوش سلیقه، آراسته، زینت دار

decoy

n. Anything that allures, or is intended to allures into danger or temptation.

پیاده رونده دور شطرنج، ادمک، هدف مصنوعی، طعمه یا دام یا توری برای گرفتن اردک و مرغان دیگر، (مجازی) تله، وسیله تطمیع، بدام انداختن، فریفتن

decrepit

adj. Enfeebled, as by old age or some chronic infirmity.

سالخورده و فرتوت، ضعیف و ناتوان، خیلی پیر

dedication

n. The voluntary consecration or relinquishment of something to an end or cause.

فداکاری، ایثارگری، جانفشانی، از خودگذشتگی، گشایش، افتتاح (به ویژه طی مراسم مذهبی یا رسمی)، تقدیم نامه (آنچه روی کتاب می نویسند و آن را به کسی تقدیم می کنند)، اهداء، تخصیص

deduce

v. To derive or draw as a conclusion by reasoning from given premises or principles.

استنتاج کردن، نتیجه گیری کردن، پیامدیابی کردن، برداشت کردن، به قیاس آوردن، استنباط کردن، دریافتن، نتیجه گرفتن، کم کردن، تفریق کردن

deface

v. To mar or disfigure the face or external surface of.

بدشکل کردن، از شکل انداختن، محو کردن

defalcate

v. To cut off or take away, as a part of something.

کسر کردن (از پول یا حساب) ، اختلاس کردن ، دستبرد زدن (به پول)

defamation

n. Malicious and groundless injury done to the reputation or good name of another.

توهین ، افترا ، بدگویی ، تهمت ، بدنامی و رسوایی

defame

v. To slander.

بدنام کردن

default

n. The neglect or omission of a legal requirement.

قصور کردن ، عدم پرداخت بدهی (اصل و فرع وام) ، کوتاهی ، قصور ، غفلت ، نکول کردن ، قراردادی

defendant

n. A person against whom a suit is brought.

خوانده ، دفاع کننده ، (حقوق) مدافع ، مدعی علیه

defensible

adj. Capable of being maintained or justified.

پدافندپذیر ، دفاع کردنی ، دفاع پذیر ، قابل دفاع

defensive

adj. Carried on in resistance to aggression.

منطقه دفاع ، تدافعی ، پدافندی ، دفاعی ، تدافی ، حالت تدافع ، مقام تدافع

defer

v. To delay or put off to some other time.

عقب انداختن ، بتعویق انداختن ، تاخیر کردن ، تسلیم شدن ، احترام گذاردن

deference

n. Respectful submission or yielding, as to another's opinion, wishes, or judgment.

تن دردهی ، تسلیم ، تمکین ، احترام(گذاری)

defiant

adj. Characterized by bold or insolent opposition.

بی اعتناء ، بدگمان ، جسور ، مظنون ، مبارز ، معاند ، مخالف

deficiency

n. Lack or insufficiency.

عیب ، کسری ، فقدان ، نقص ، کمی ، کمبود ، کسر ، ناکارایی

deficient

adj. Not having an adequate or proper supply or amount.

ناقص ، معیوب ، ناکامل ، کمبوددار ، کاستین ، انسان (یا چیز) کمبوددار ، عیب دار ، (مقدار و چگونگی)

ناکافی ، نابسنده ، دارای کمبود ، ناکارا

definite

adj. Having an exact signification or positive meaning.

محکم ، معین ، قطعی ، تصریح شده ، صریح ، روشن ، معلوم

deflect

v. To cause to turn aside or downward.

منحرف شدن ، کج کردن ، منحرف کردن ، منکسر کردن ، شکستن

deforest

v. To clear of forests.

درختان جنگل را قطع کردن ، ازحالت جنگل خارج کردن ، جنگل تراشی کردن

deform

v. To disfigure.

زشت کردن ، کج و معوج کردن ، بدشکل کردن ، از شکل انداختن ، دشدیسسه کردن

deformity

n. A disfigurement.

بدشکلی ، دشدیسگی ، نقص خلقت

defraud

v. To deprive of something dishonestly.

فريب ، گول زدن ، كلاهبرداری کردن

defray

v. To make payment for.

پرداختن ، متحمل شدن ، تسويه کردن

degeneracy

n. A becoming worse.

چند حالتی بودن ، هم ترازى ، تباهيدگى ، فساد ، انحطاط

degenerate

v. To become worse or inferior.

هم ارزى ، چند حالتى ، هم تراز ، تباه ، روبه انحطاط گذاردن ، فاسد شدن ، منحط

degradation

n. Diminution, as of strength or magnitude.

تنزل (رتبه یا شان یا وضع)، فروزینگی، فروداشت، پستی، خواری، خفت، دونی، فساد، ضلالت، گمراهی، دژخویی، (زمین شناسی) فروسایی، فروسایش، نهشت بری (کم شدن بلندی زمین در اثر فرسایش)

degrade

v. To take away honors or position from.

پایین دادن ، تنزیل رتبه ، تنزل کردن ، تنزل دادن ، پست کردن ، خفت دادن ، تنزل رتبه دادن ، منحت کردن

dehydrate

v. To deprive of water.

آب زدایی کردن، (خوراک) خشک کردن، آب زدایی شدن، خشک شدن، آب از دست دادن، آب چیزی را گرفتن، بی آب کردن، پسایش داشتن، وابشت کردن

deify

v. To regard or worship as a god.

خدا دانستن ، پرستیدن ، مقام الوهیت قائل شدن (برای)

deign

v. To deem worthy of notice or account.

لطفا پذیرفتن ، تمکین کردن

deist

n. One who believes in God, but denies supernatural revelation.

خداپرست ، خداگرای

deity

n. A god, goddess, or divine person.

خدا

deject

v. To dishearten.

محزون کردن، سرافکنده و دلسرد کردن، اندوهگین کردن، مغموم کردن، adj : پژمان کردن، افسردن، دل شکسته کردن، نژند، افسرده، محزون ومغموم

dejection

n. Melancholy.

پژمانی ، افسردگی ، سرافکندگی ، دلمردگی

delectable

adj. Delightful to the taste or to the senses.

خوشگوار ، لذیذ

delectation

n. Delight.

خوشی ، لذت ، صفا ، حظ نفس

deleterious

adj. Hurtful, morally or physically.

زیان اور ، اسیب رسان

delicacy

n. That which is agreeable to a fine taste.

ظرافت ، دقت ، نازک بینی ، خوراک لذیذ

delineate

v. To represent by sketch or diagram.

مشخص کردن ، ترسیم نمودن ، معین کردن

deliquesce

v. To dissolve gradually and become liquid by absorption of moisture from the air.

آب شدن (و از بین رفتن)، (زیست شناسی) هرز شدن (در اثر رشد از بین رفتن مانند برخی بخش های قارچ)، چند شاخه شدن، پراکنش یافتن (مانند رگبرگ ها)

delirious

adj. Raving.

هذیانی ، پرت گو

delude

v. To mislead the mind or judgment of.

فريب دادن ، اغفال کردن

deluge

v. To overwhelm with a flood of water.

سيل ، غرق کردن ، طوفان ايجاد کردن

delusion

n. Mistaken conviction, especially when more or less enduring.

فريب ، اغفال ، پندار بيهوده ، وهم

demagnetize

v. To deprive (a magnet) of magnetism.

زدودن مغناطيس

demagogue

n. An unprincipled politician.

ادم عوام فریب، هوچی

demeanor

n. Deportment.

رفتار ، سلوک ، وضع ، حرکت

demented

adj. Insane.

دیوانه ، مجنون

demerit

n. A mark for failure or bad conduct.

عدم لیاقت ، ناشایستگی ، ناسزاواری ، سرزنش

demise

n. Death.

فوت ، مرگ ، موت ، واگذار کردن ، انتقال دادن مال ، مردن ، وفات یافتن ، انتقال دادن

demobilize

v. To disband, as troops.

(ارتش) از خدمت مرخص کردن، پایان خدمت دادن به، از حالت بسیج بیرون آوردن، بحالت صلح درآوردن، دموبیلیزه کردن

demolish

v. To annihilate.

تخریب کردن ، ویران کردن ، خراب کردن

demonstrable

adj. Capable of positive proof.

قابل شرح یا اثبات

demonstrate

v. To prove indubitably.

نمایش دادن ، ثابت کردن ، اثبات کردن (با دلیل) ، نشان دادن ، شرح دادن ، تظاهرات کردن

demonstrative

e

adj. Inclined to strong exhibition or expression of feeling or thoughts.

تظاهر کننده، هنگامه گر، نشان دهنده، نمایش دهنده (به شرکت کننده در تظاهرات عمومی)
ویژه کسی که طرز کار چیزی را به منظور فروش عرضه می کند، بازنما، دستیار آزمایشگاه، اثبات کننده، حالی کننده، معترض

demonstrator

n. One who proves in a convincing and conclusive manner.

تظاهر کننده، هنگامه گر، نشان دهنده، نمایش دهنده (به شرکت کننده در تظاهرات عمومی)
ویژه کسی که طرز کار چیزی را به منظور فروش عرضه می کند، بازنما، دستیار آزمایشگاه، اثبات کننده، حالی کننده، معتر

demulcent

n. Any application soothing to an irritable surface

تسکین دهنده ، مرهم

demurrage

n. the detention of a vessel beyond the specified time of sailing.

بیکار و معطل نگهداشتن کشتی بیش از مدتی که جهت بارگیری یا تخلیه یا طی مسافت مبداء به مقصد لازم است ، جریمه تاخیر ، هزینه معطلی در حمل با قطار یا کشتی ، خسارت بیکار ماندگی ، کرایه معطلی (در راه آهن و کشتی) ، تاخیر کردن ، نگاهداشتن ، حق باراندازی گرفتن

dendroid

adj. Like a tree.

بشکل درخت ، درخت مانند ، شجری

dendrology

n. The natural history of trees.

درخت شناسی ، شجرشناسی

denizen

n. Inhabitant.

ساکن، مقیم، نشیمن، باشند، اهل (خانه یا محل یا شهر)، رفت و آمد کننده (به جای خصوصی)،
(انگلیس) بیگانه ای که به او حق شهروندی داده شده باشد، نوشهروند، (انگلیس) تبعه کردن،
نوشهروند کردن، ساکن کردن

denominate

v. To give a name or epithet to.

نامیدن ، معین کردن ، تخصیص دادن به

denominatio

n

n. A body of Christians united by a common faith and form of worship and discipline.

نام گذاری ، تسمیه ، لقب یا عنوان ، طبقه بندی ، مذهب ، واحد جنس ، پول

denominator

n. Part of a fraction which expresses the number of equal parts into which the unit is divided.

برخه نام ، تقسیم کننده ، مشتق کننده ، مقسوم علیه ، مخرج

denote

v. To designate by word or mark.

مشخص کردن ، تفکیک کردن ، علامت گذاردن ، علامت بودن ، معنی دادن

denouement

n. That part of a play or story in which the mystery is cleared up.

نتیجه نمایش ، پایان نمایش ، نتیجه عمل

denounce

v. To point out or publicly accuse as deserving of punishment, censure, or odium.

متهم کردن ، علیه کسی اظهاری کردن ، کسی یا چیزی را ننگین کردن ، تقبیح کردن

dentifrice

n. Any preparation used for cleaning the teeth.

گرد دندان ، خمیر دندان

denude

v. To strip the covering from.

برهنه کردن ، عاری ساختن

denunciation

n. The act of declaring an action or person worthy of reprobation or punishment.

اعلان الغاء یا خاتمه ، نقض ، بدگویی ، عیبجویی ، اتهام ، شکایت ، چغلی

deplete

v. To reduce or lessen, as by use, exhaustion, or waste.

تقلیل درآمد ملی ، تهی کردن ، خالی کردن ، به ته رسانیدن

deplorable

adj. Contemptible.

مايه دلسوزى ، رقت انگيز ، اسفناک ، زار

deplore

v. To regard with grief or sorrow.

دلسوزى کردن بر ، رقت آوردن بر

deponent

adj. Laying down.

در ظاهر مجهول و در معنی معلوم ، گواهی نویس

depopulate

v. To remove the inhabitants from.

کم جمعیت کردن ، از آبادی انداختن

deport

v. To take or send away forcibly, as to a penal colony.

تبعید کردن ، حمل ، اخراج

deportment

n. Demeanor.

رفتار، سلوک، طرز برخورد، اخلاق، وضع

deposition

n. Testimony legally taken on interrogatories and reduced to writing, for use as evidence in court.

ته نشست ، گواهی کتبی ، استشهادیه ، گواهی ، نوشته ، ورقه استشهاد ، خلع ، عزل

depositor

n. One who makes a deposit, or has an amount deposited.

امانتگذار ، ودیعه گذار ، امانت گذار ، صاحب سپرده ، کسیکه پول در بانک میگذارد

depository

n. A place where anything is kept in safety.

خزانه ، بایگانی مدارک ، انبار ، مخزن ، امانت دار

deprave

v. To render bad, especially morally bad.

تباه کردن ، فاسد کردن

deprecate

v. To express disapproval or regret for, with hope for the opposite.

بد دانستن ، قبیح دانستن ، ناراضی بودن از

depreciate

v. To lessen the worth of.

کم بها کردن ، مستهلک کردن

depreciation

n. A lowering in value or an underrating in worth.

افت بها ، کاهش بها ، تنزل ، استهلاک ، ناچیزشماری

depress

v. To press down.

گود کردن ، پایین دادن لوله ، دلتنگ کردن ، دژم کردن ، افسرده کردن ، فرو بردن ، (م) کم بها کردن ، از ارزش انداختن

depression

n. A falling of the spirits.

تورفتگی ، کم شدگی ، فرو رفتگی موضعی ، فروبار ، گودشدگی ، پایین دادن ، گودی ، رکود ، تورفتگی ، گود شدگی ، فرودافت ، کسادگی ، تنزل ، افسردگی ، پریشانی

depth

n. Deepness.

ژرفا، ژرفی، عمق، گودی، (سکوت یا احساسات یا اندیشه) شدت، فرط، بحبوحه، شور، (در) وسط، (معمولا جمع) در ته و تو (ی چیزی)، اندرونگاه، ژرفنا، پستی، فلاکت، (تیم های ورزشی و غیره -

تعداد افراد ذخیره یا رزرو) ژرفای گروه، (عقل و دانش و غیره) زیادی، (رنگ) سیری، تیرگی،
(صدا) بمی، قعر

derelict

adj. Neglectful of obligation.

کشتی رها شده، متروک، ترک شده بوسیله مالک یا قیم، بی سرپرست، کشتی متروکه

deride

v. To ridicule.

تمسخر کردن، بکسی خندیدن، استهزاء کردن

derisible

adj. Open to ridicule.

شایسته ریشخند

derision

n. Ridicule.

تمسخر، خندیدن به (از روی تحقیر)، ریشخند، استهزاء، مچل کردن، استهزاء، مایه خنده و تمسخر

derivation

n. That process by which a word is traced from its original root or primitive form and meaning.

اشتقاق، شاخه گیری، ریشه گیری از، فراگرد، اصل، نسب، تبار، مبدا، سرچشمه، ماخذ، خواستگاه، مشتق، هرچیز اشتقاق یافته، (زبان شناسی) ریشه یابی، واجریشه شناسی، واژه شناسی (etymology هم می گویند)، اقتباس، استنسا، استخراج

derivative

adj. Coming or acquired from some origin.

مبدل (در روانکاوی)، اشتقاقی، مشتق، فرعی، گرفته شده، ماخوذ

derive

v. To deduce, as from a premise.

ناشی شدن، مشتق شدن، اشتقاق یافتن، فرآمد شدن، فراگرد کردن یا شدن، (از راه استدلال به نتیجه رسیدن) استنباط کردن، استنتاج کردن، پی بردن، نتیجه گیری کردن، وجه اشتقاق چیزی را نشان دادن، (واژه) ریشه یابی کردن، واجریشه یابی کردن، نتیجه گرفتن، ناشی شدن از

dermatology

n. The branch of medical science which relates to the skin and its diseases.

مبحث امراض پوستی

derrick

n. An apparatus for hoisting and swinging great weights.

دریک ، دکل کشتی ، برج چاه کنی ، با جرثقیل حمل کردن

descendant

n. One who is descended lineally from another, as a child, grandchild, etc.

نواده ، نوه ، نسل ، زاده (در جمع) اولاد ، زادگان

descendent

adj. Proceeding downward.

نسل ، زاده (در جمع) اولاد ، زادگان

descent

n. The act of moving or going downward.

توارث ، وراثت ، نسب ، نژاد ، نزول ، هبوط

descry

v. To discern.

دیدن ، تشخیص دادن ، فاش کردن

desert

v. To abandon without regard to the welfare of the abandoned

بیابان، دشت، صحرا، شایستگی، استحقاق، سزاواری، ول کردن، ترک کردن، گریختن

desiccant

n. Any remedy which, when applied externally, dries up or absorbs moisture, as that of wounds.

هر ماده ای که سخت جاذب آب باشد و برای خشک سازی به کار رود (خشکساز، درآشام، خشک کننده)

designate

v. To select or appoint, as by authority.

نمایش دادن، نشان دادن، تخصیص دادن، در نظر گرفتن، تعیین کردن، انتخاب کردن، علامت گذاری کردن، معین کردن، گماشتن، گماردن، مشخص کردن

desist

v. To cease from action.

بازایستادن ، دست برداشتن از ، دست کشیدن

desistance

n. Cessation.

ترک مقاومت

despair

n. Utter hopelessness and despondency.

نومیدی ، یاس ، مایوس شدن

desperado

n. One without regard for law or life.

جنایت کار ، از جان گذشته

desperate

adj. Resorted to in a last extremity, or as if prompted by utter despair.

بی امید ، بیچاره ، از جان گذشته ، بسیار سخت ، بسیار بد

despicable

adj. Contemptible.

پست ، خوار ، زبون ، نکوهش پذیر ، مطرود

despite

prep. In spite of.

با وجود ، بااینکه ، کینه ورزیدن

despond

v. To lose spirit, courage, or hope.

تنگدل شدن ، دلسرد شدن ، افسرده شدن ، مایوس شدن ، یاس

despondent

adj. Disheartened.

دلمرده، اندوهگین، نومید و مرعوب، افسرده، محزون، دلسرد

despot

n. An absolute and irresponsible monarch.

حاکم مطلق، سلطان مستبد، ستمگر، ظالم

despotism

n. Any severe and strict rule in which the judgment of the governed has little or no part.

حکومت استبدادی، حکومت مطلقه (بدون پارلمان)، ستمگری، بیداد، مردم آزاری، خودسری، خودکامگی، استبداد

destitute

adj. Poverty-stricken.

غیر ملی، بینوا، بیچاره، خالی، تهی (با Of)، نیازمند

desultory

adj. Not connected with what precedes.

بی قاعده ، پرت ، بی ترتیب ، درهم و برهم ، بی ربط

deter

v. To frighten away.

بازداشتن ، ترساندن ، تحذیر کردن

deteriorate

v. To grow worse.

وخیم شدن ، بدتر کردن ، خراب کردن ، روبزوال گذاشتن

determinate

adj. Definitely limited or fixed.

معلوم ، معین ، تعیین شده ، محدود ، مستقر شده

determination

n

n. The act of deciding.

تعیین، معین سازی، گماردش، پیش گذاشت، تصمیم، اراده، عزم، عزم راسخ، اراده ی محکم،
تعیین، قصد

deterrent

adj. Hindering from action through fear.

مانع شونده ، منع کننده ، بازدارنده ، ترساننده

detest

v. To dislike or hate with intensity.

نفرت کردن ، تنفر داشتن از ، بیزار بودن از

detract

v. To take away in such manner as to lessen value or estimation.

کاستن ، کاهیدن ، کم کردن ، کسر کردن ، گرفتن

detriment

n. Something that causes damage, depreciation, or loss.

گزند ، زیان ، ضرر ، خسارت

detrude

v. To push down forcibly.

بزور پیش بردن ، فرو کردن ، دفع کردن

deviate

v. To take a different course.

برگشتن ، منحرف شدن ، کجرو شدن ، انحراف ورزیدن ، غیر سالم

devilry

n. Malicious mischief.

عمل شیطانی ، دو بهم زنی ، فتنه انگیزی

deviltry

n. Wanton and malicious mischief.

عمل شیطانی ، دو بهم زنی ، فتنه انگیزی

devious

adj. Out of the common or regular track.

بی راهه ، کج ، غیر مستقیم ، منحرف ، گمراه

devise

v. To invent.

تدبیر کردن ، درست کردن ، اختراع کردن ، تعبیه کردن ، وصیت نامه ، ارث بری ، ارث گذاری

devout

adj. Religious.

دیندار ، پارسا منش ، مذهبی ، عابد

dexterity

n. Readiness, precision, efficiency, and ease in any physical activity or in any mechanical work.

زبردستی ، تردستی ، سبکدستی ، چابکی ، چالاکی

diabolic

adj. Characteristic of the devil.

شیطانی ، اهریمنی

diacritical

adj. Marking a difference.

متمایز کننده، مشخص نما، شناسانگر، جداگر، نشان تشخیص، تفکیک کننده

diagnose

v. To distinguish, as a disease, by its characteristic phenomena.

تشخیص دادن ، برشناخت کردن

diagnosis

n. Determination of the distinctive nature of a disease.

تشخیص ، تشخیص ناخوشی ، عیب شناسی

dialect

n. Forms of speech collectively that are peculiar to the people of a particular district.

لهجه ، زبان محلی ، گویش

dialectician

n. A logician.

منطق دان ، منطقی ، اهل مناظره ، پیرو منطق استدلالی

dialogue

n. A formal conversation in which two or more take part.

مکالمه ، دو نفری ، مکالمات ادبی و دراماتیک ، گفتگو ، صحبت ، گفت و شنود ، هم سخنی ،
مجاوره

diaphanous

adj. Transparent.

روشن ، شفاف

diatomic

adj. Containing only two atoms.

دارای دو جوهر فرد ، دواتمی ، دارای دو اتم در هر مولکول

diatribe

n. A bitter or malicious criticism.

سخن سخت ، انتقاد تلخ ، زخم زبان

dictum

n. A positive utterance.

حکم ، قرار ، رای ، گفته ، اظهار نظر قضایی

didactic

adj. Pertaining to teaching.

آموزشی ، تعلیمی ، یاد دهنده ، ادبی

difference

n. Dissimilarity in any respect.

فرق ، اختلاف ، (ریاضی) تفاوت ، تفاضل

differentia

n. Any essential characteristic of a species by reason of which it differs from other species.

علامت ، وزن ، وجه امتیاز

differential

adj. Distinctive.

تفاضلی ، افتراقی ، تشخیص دهنده ، (مکانیک) دیفرانسیل ، (ریاضی) مشتقه ، دارای ضریب متغیر

differentiate

v. To acquire a distinct and separate character.

دیفرانسیل گرفتن ، تمیز دادن ، متمایز کردن ، مشتق گرفتن ، فرق گذاشتن ، فرق قائل شدن ،
دیفرانسیل تشکیل دادن

diffidence

n. Self-distrust.

عدم اعتماد به نفس ، کم رویی ، ترس بیم از خود

diffident

adj. Affected or possessed with self-distrust.

دارای عدم اتکاء بنفس ، محجوب

diffusible

adj. Spreading rapidly through the system and acting quickly.

پاشیده شدنی ، قابل انتشار

diffusion

n. Dispersion.

انتشار نور ، تخلیه کردن با فشار ، کم کردن از قدرت ، تخلیه فشار ، پراکندگی ، ریزش ، افاضه ،
(مجازی) انتشار ، پخش شدگی

dignitary

n. One who holds high rank.

شخص بزرگ ، عالی مقام

digraph

n. A union of two characters representing a single sound.

دو حرف یک صدا

digress

v. To turn aside from the main subject and for a time dwell on some incidental matter.

پرت شدن (از موضوع) ، گریز زدن ، منحرف شدن

dilapidated

pa. Fallen into decay or partial ruin.

درب و داغون، شکسته پکسته، مخروبه، ویران، آوار، خرابه، زهوار در رفته، قراضه، کلنگی، فکسنی

dilate

v. To enlarge in all directions.

فراخیدن، فراخ شدن یا کردن، گشاد شدن یا کردن، کش آمدن یا آوردن، متسع شدن، اتساع یافتن، منبسط شدن، (سخن و نگارش) شرح و بسط دادن، وارد جزئیات شدن (با: on یا upon)، اتساع دادن، گشاد کردن، بزرگ کردن

dilatory

adj. Tending to cause delay.

اتساعی، ورمی، تاخیری، کند، بطی

dilemma

n. A situation in which a choice between opposing modes of conduct is necessary.

مسئله غامض، معمای غیر قابل حل، وضع دشوار

dilettante

n. A superficial amateur.

ناشی، دوستدار تفنی صنایع زیبا، غیر حرفه

diligence

n. Careful and persevering effort to accomplish what is undertaken.

کوشش پیوسته ، سعی و کوشش ، پشت کار

dilute

v. To make more fluid or less concentrated by admixture with something.
diminution

رقیق کردن ، ابکی کردن

dimly

adv. Obscurely.

بتاریکی ، بتیرگی

diphthong

n. The sound produced by combining two vowels in to a single syllable or running together the sounds.

(آوا شناسی) واکه ی مرکب، دو واک، مصوت مرکب، مصوت دو آوا، ادغام، اتحاد دو صوت، صدای ترکیبی

diplomacy

n. Tact, shrewdness, or skill in conducting any kind of negotiations or in social matters.

دیپلماسی ، سیاست ، سیاستمداری

diplomat

n. A representative of one sovereign state at the capital or court of another.
diplomatic

سیاستمدار ، رجل سیاسی ، دیپلمات

diplomatist

n. One remarkable for tact and shrewd management.

سیاستمدار ، دیپلمات ، دیپلمات ، ادم زرنگ

disagree

v. To be opposite in opinion.

نا هم‌رای بودن ، موافق نبودن ، مخالف بودن ، ناسازگار بودن ، نساختن با ، مخالفت کردن با ،
مغایر بودن

disallow

v. To withhold permission or sanction.

رد کردن ، نپذیرفتن ، روا نداشتن ، قائل نشدن

disappear

v. To cease to exist, either actually or for the time being.

ناپدید شدن ، غایب شدن ، پیدا نبودن

disappoint

v. To fail to fulfill the expectation, hope, wish, or desire of.

مایوس کردن ، ناکام کردن ، محروم کردن ، نا امید کردن

disapprove

v. To regard with blame.

قبول نکردن ، ناپسند شمردن ، رد کردن ، تصویب نکردن

disarm

v. To deprive of weapons.

خلع سلاح شدن یا کردن، جنگ افزار زدایی کردن، اسلحه (ی خود را) زمین گذاشتن، زراد زدایی کردن، بی زیان کردن، بی آزار کردن، آسیب زدایی کردن، بی ضرر کردن، تحبیب کردن، خلع سلاح کردن، به حالت اشتهی درامدن

disarrange

v. To throw out of order.

به هم زدن ، بی ترتیب کردن ، مختل کردن ، بر هم زدن

disavow

v. To disclaim responsibility for.

مسئولیت یا اطلاع قبلی یا توافق قبلی و غیره) انکار کردن، حاشا کردن، ارندان کردن، انکار، (نفی، رد کردن

disavowal

n. Denial.

انکار ، رد

disbeliever

n. One who refuses to believe.

بی ایمان

disburden

v. To disencumber.

بار از دوش برداشتن ، آسوده کردن ، سبکبال کردن

disburse

v. To pay out or expend, as money from a fund.

پرداختن ، خرج کردن ، خرج ، پرداخت کردن

discard

v. To reject.

قسمت وازده ، دور انداختن ، رد کردن ، دور انداختن ، دست کشیدن از ، متروک ساختن ، ول کردن

discernible

adj. Perceivable.

تشخیص دادنی ، قابل تشخیص ، مشاهده کردنی

disciple

n. One who believes the teaching of another, or who adopts and follows some doctrine.

شاگرد ، مرید ، حواری ، پیرو ، هواخواه

disciplinary

adj. Having the nature of systematic training or subjection to authority.

اهل انضباط ، نظم دهنده ، انضباطی ، انتظامی ، تادیبی ، وابسته به تربیت

discipline

v. To train to obedience.

نظم دادن ، ادب کردن تربیت کردن ، انضباط ، انتظام ، تحت نظم و ترتیب در آوردن ، تادیب کردن

disclaim

v. To disavow any claim to, connection with, or responsibility to.

رد کردن ، انکار کردن ، قبول نکردن ، ترک دعوا کردن نسبت به ، منکر ادعایی شدن ، از خود سلب کردن

discolor

v. To stain.

تغییر رنگ دادن ، بی رنگ کردن

discomfit

v. To put to confusion.

خنثی کردن ، ایجاد اشکال کردن ، دچار مانع کردن ، ناراحت کردن ، بطلان

discomfort

n. The state of being positively uncomfortable.

ناراحتی ، رنج ، زحمت ، ناراحت کردن

disconnect

v. To undo or dissolve the connection or association of.

منفصل کردن ، جدا کردن ، گسستن ، قطع کردن

disconsolate

adj. Grief-stricken.

پریشان ، دلشکسته ، تسلی ناپذیر

discontinuan ce

n. Interruption or intermission.

discord

n. Absence of harmoniousness.

ناسازگاری ، اختلاف ، دعوا ، نزاع ، نفاق ، ناجور بودن ، ناسازگار بودن

discountenance

v. To look upon with disfavor.

نپسندیدن ، تصویب نکردن ، بد دانستن

discover

v. To get first sight or knowledge of, as something previously unknown or unperceived.

پی بردن ، دریافتن ، یافتن ، پیدا کردن ، کشف کردن ، مکشوف ساختن

discredit

v. To injure the reputation of.

بی اعتباری ، بدنامی ، بی اعتبار ساختن

discreet

adj. Judicious.

با احتیاط ، دارای تمیز و بصیرت ، باخرد

discrepant

adj. Opposite.

متناقض، متفاوت، ناهمگن، ناجور، کیاگن، مختلف، مخالف

discriminate

v. To draw a distinction.

تبعیض قائل شدن ، با علائم مشخصه ممتاز کردن

discursive

adj. Passing from one subject to another.

نامربوط، بی ترتیب، پراکنده، استدلالی، فرنودی، برهانی، سرگردان (سخن یا اندیشه یا نگاشته)

discussion

n. Debate.

بحث ، مذاکره ، مباحثه ، گفتگو ، مناظره

disengage

v. To become detached.

خلاص کردن ، از گیر در آوردن ، از قید رها کردن ، باز کردن

disfavor

n. Disregard.

ناخشنودی (از کسی)، سو نظر (نسبت به کسی)، نظر نامساعد، دژدید، از چشم کسی افتادن، از چشم افتادگی، مغضوب شدن، مورد خشم قرار گرفتن، از سرسیری رفتار کردن، تحقیرآمیز رفتار کردن، تحقیر کردن، پسند نکردن، از نظر افتادگی، بی اعتباری، مغضوبیت

disfigure

v. To impair or injure the beauty, symmetry, or appearance of.

از شکل انداختن، بی ریخت کردن، بد شکل کردن، بدنما کردن، زشت کردن، بدریخت کردن، خراب کردن

dishabille

n. Undress or negligent attire.

جامه خانگی ، حالت خودمانی و بی رودربایستی

dishonest

adj. Untrustworthy.

نادرست ، متقلب ، تقلب امیز ، دغل ، فاقد امانت

disillusion

v. To disenchant.

رهایی از شیفتگی ، وارستگی از اغفال ، بیداری از خواب و خیال ، رفع اوهام

disinfect

v. To remove or destroy the poison of infectious or contagious diseases.

ضد عفونی کردن ، ضد عفونی کردن ، گندزدایی کردن

disinfectant

n. A substance used to destroy the germs of infectious diseases.

داروی ضد عفونی ، ماده گندزدا

disinherit

v. To deprive of an inheritance.

از ارث محروم کردن، از حقوق و امتیازات خود محروم کردن، از ارک محروم کردن، عاق کردن

disinterested

adj. Impartial.

بی علاقه ، بی غرض ، بی طرف ، بی طمع ، بی غرضانه

disjunctive

adj. Helping or serving to disconnect or separate.

فصلی (انفصالی) ، جداسازنده ، فاصل ، حرف عطفی که بظاهر پیوند می دهد و در معنی جدا میسازد (مثل but) ، دارای دو شق مختلف ، فصلی

dislocate

v. To put out of proper place or order.

بر هم زدن ، جابجا کردن ، از جادر رفتن (استخوان)

dismissal

n. Displacement by authority from an office or an employment.

(از کار) برکناری، اخراج، عزل، انفصال، رد سازی، مردود شمردن ، مرخص سازی، راهی سازی،
مرخصی، برکناری

dismount

v. To throw down, push off, or otherwise remove from a horse or the like.

دیسمانت ، پیاده کردن یا شدن ، پیاده کردن قطعات و وسایل ، پیاده کردن ، از اسب پیاده شدن

disobedience

n. Neglect or refusal to comply with an authoritative injunction.

نشوز ، تمرد ، سرپیچی ، نافرمانی ، عدم اطاعت

disobedient

adj. Neglecting or refusing to obey.

نافرمان ، سرکش ، نامطیع ، گردنکش ، متمرد

disown

v. To refuse to acknowledge as one's own or as connected with oneself.

مالکیت چیزی را انکار کردن ، رد کردن ، از خود ندانستن ، شناختن ، عاق کردن

disparage

v. To regard or speak of slightly.

عدم وفق ، انکار فضیلت چیزی را کردن ، کم گرفتن ، بی قدر کردن ، پست کردن ، بی اعتبار کردن

disparity

n. Inequality.

ناجوری ، بی شباهتی ، عدم توافق ، اختلاف

dispel

v. To drive away by or as by scattering in different directions.

برطرف کردن ، دفع کردن ، طلسم را باطل کردن

dispensation

n. That which is bestowed on or appointed to one from a higher power.

عافیت ، بخش ، توزیع ، تقسیم ، اعطا ، تقدیر ، وضع احکام دینی در هر دوره و عصر ، عدم شمول

displace

v. To put out of the proper or accustomed place.

جابجا کردن ، جابجا شدن ، جابجا کردن ، جانشین(چیزی)شدن ، جای چیزی را عوض کردن ، تبعید کردن

dispossess

v. To deprive of actual occupancy, especially of real estate.

خلع ید کردن ، از تصرف محروم کردن ، بی بهره کردن ، محروم کردن ، دور کردن ، بیرون کردن ، رها کردن

disputation

n. Verbal controversy.

مباحثه ، ستیزه ، منازعه ، مناظره ، بحث و جدل

disqualify

v. To debar.

محرومیت ، اخراج ، سلب صلاحیت کردن از ، شایسته ندانستن ، مردود کردن

disquiet

v. To deprive of peace or tranquility.

بی آرام کردن ، ناراحت کردن ، اسوده نگذاشتن ، اشفتن ، مضطرب ساختن ، بی قراری ، نارامی

disregard

v. To take no notice of.

نادیده گرفتن ، اعتنا نکردن ، عدم رعایت

disreputable

adj. Dishonorable or disgraceful.

بدنام ، بی اعتبار مایه رسوایی

disrepute

n. A bad name or character.

بی ابرویی ، بدنامی ، رسوایی ، بی احترامی

disrobe

v. To unclothe.

لباس درآوردن ، برهنه کردن

disrupt

v. To burst or break asunder.

(از هم) پاره کردن، درهم دریدن، چند تکه کردن، لخت کردن، (جلسه و مذاکره و غیره) مختل کردن، به هم زدن، منقطع کردن، درهم گسیختن

dissatisfy

v. To displease.

ناخرسند کردن ، ناراضی کردن ، ناخشنود کردن ، رنجانیدن

dissect

v. To cut apart or to pieces.

کالبدشکافی کردن ، تشریح کردن ، (مج) موشکافی کردن

dissection

n. The act or operation of cutting in pieces, specifically of a plant or an animal.

کالبد شکافی ، تشریح ، کالبدشکافی ، قطع ، برش ، تجزیه

dissemble

v. To hide by pretending something different.

تلبیس کردن ، تدلیس کردن ، پنهان کردن ، وانمود کردن ، بهانه کردن ، نادیده گرفتن

disseminate

v. To sow or scatter abroad, as seed is sown.

منتشر کردن، اشاعه دادن، (تخم) پاشیدن، پراکندن، افشاندن، پراشیدن، تخم کاشتن

disension

n. Angry or violent difference of opinion.

عدم توافق، اختلاف عقیده، ناهمسازی، مناقشه، نفاق، تفرقه، ناهم اندیشی، شقاق

dissent

n. Disagreement.

اختلاف عقیده داشتن با، ناهم اندیش بودن، (عقاید و رسوم کلیسای خود را) رد کردن، از دین برگشتن، مخالفت (عقیدتی و مذهبی)، (حقوق - بیان عقیده ی اقلیت در مورد به خصوص) دگراندیشی، (مذهب) ناهم رایبی، ناهم اندیشی، اختلاف عقیده داشتن، جداشدن، نفاق داشتن

dissentient

n. One who disagrees.

مخالف عقیده اکثریت، مخالف، معاند

dissentious

adj. Contentious.

ستیزه گر ، نزاع جو ، موردنزاع

dissertation

n. Thesis.

مقاله ، رساله ، بحث ، پایان نامه ، تز

disservice

n. An ill turn.

زیان ، آسیب ، لطمه ، کار زیان بخش ، بدخدمتی ، آزار ، بدی ، صدمه

dissever

v. To divide.

جداکردن ، بریدن ، جداشدن

dissimilar

adj. Different.

ناجور ، بی شباهت ، غیرمشابه ، مختلف ، دگرگون ، ناهمسان ، ناهمانند

dissipate

v. To disperse or disappear.

پراکندگی کردن ، ازهم پاشیدن ، اسراف کردن

dissipation

n. The state of being dispersed or scattered.

تفریط ، اسراف ، پراکندگی ، عیاشی ، اتلاف

dissolute

adj. Lewd.

هرزه ، فاجر ، بداخلاق ، ازروی هرزگی ، فاسد

dissolution

n. A breaking up of a union of persons.

فروپاشی، انحلال، زوال، فسخ، حل، وشایش، وارفتگی، پراکاو، تجزیه، فساد، از هم پاشیدگی

dissolve

v. To liquefy or soften, as by heat or moisture.

آبگونه شدن، به صورت مایع درآمدن یا درآوردن، آب شدن یا کردن، حل شدن یا کردن، وارفتن، از هم پاشیدن، فروپاشیدن، متلاشی شدن، از بین رفتن یا بردن، منحل شدن یا کردن، فسخ کردن یا شدن، دستخوش (چیزی) شدن، برطرف کردن، زایل کردن یا شدن، از میان رفتن، ناپدید کردن یا شدن، آب کردن، حل کردن، گداختن، فس کردن، منحل کردن

dissonance

n. Discord.

ناهمگنی، اختلاف، ناسازگاری، (موسیقی) ناهم خوانی، ناسازی، ناهمسازی، تنافر، ناموزونی (در مقابل: consonance)، اختلاط اصوات و اهنگ های ناموزون، ناجوری، ناهنجاری

dissonant

adj. Harsh or disagreeable in sound.

dissuade

v. To change the purpose or alter the plans of by persuasion, counsel, or pleading.

منصرف کردن ، بازداشتن (کسی از امری) ، دلسرد کردن

dissuasion

n. The act of changing the purpose of or altering the plans of through persuasion, or pleading.

منع ، بازداشت ، انصراف ، دلسردسازی ، بازداری

distemper

n. A disease or malady.

کج خلقی ، ناراحت کردن ، مرض هاری

distend

v. To stretch out or expand in every direction.

باد کردن ، بزرگ کردن ، متورم شدن

distensible

adj. Capable of being stretched out or expanded in every direction.

بادکردنی ، انبساط پذیر

distill

v. To extract or produce by vaporization and condensation.

تقطیرشدن ، عرق گرفتن از ، چکاندن

distillation

n. Separation of the more volatile parts of a substance from those less volatile.

تقطیر ، عرق کشی ، شیره کشی ، عصاره گیری

distiller

n. One occupied in the business of distilling alcoholic liquors.

عرق کش ، تقطیرکننده ، دستگاه تقطیر

distinction

n. A note or designation of honor, officially recognizing superiority or success in studies.

تمیز ، فرق ، امتیاز ، برتری ، ترجیح ، رجحان ، تشخیص

distort

v. To twist into an unnatural or irregular form.

شکسته شدن ، خمیدن ، بد شکل کردن ، کج کردن ، تحریف کردن ، از شکل طبیعی انداختن

distrain

v. To subject a person to distress.

گروکشیدن ، فشاردادن ، توقیف کردن ، ضبط اموال

distrainor

n. One who subjects a person to distress.

ضبط کننده

distraught

adj. Bewildered.

پریشان حواس ، شوریده ، ناراحت

distrust

n. Lack of confidence in the power, wisdom, or good intent of any person.

بی اعتمادی ، بدگمانی ، سوءظن ، اعتماد نداشتن

disunion

n. Separation of relations or interests.

جدایی ، جداشدگی ، انفصال ، نفاق ، عدم اتفاق

disyllable

n. A word of two syllables.

کلمه یاقافیه دوهجایی

diurnal

adj. Daily.

روزانه ، مربوط به روز ، جانورانی که در روز فعالیت دارند

divagation

n. Digression.

سرگردانی ، پریشان گویی

divergent

adj. Tending in different directions.

واگرا ، متباعد ، انشعاب پذیر ، منشعب ، (مجازی) مختلف

diverse

adj. Capable of various forms.

متضاد ، متنوع ، مخالف ، گوناگون ، مختلف ، متغیر ، متمایز

diversion

n. Pastime.

تغییر مسیر، تغییر جهت، واسویی، دگرسویی، انحراف، وراهی، وراهگی، (به ویژه ارتش) منحرف سازی توجه، اغفال دشمن، وانمود، سرگرمی، وسیله ی تفریح و تنوع، تفریح، عمل پی گم کردن، انحراف از جهتی

diversity

n. Dissimilitude.

تنوع ، گوناگونی ، تفاوت

divert

v. To turn from the accustomed course or a line of action already established.

منحرف شدن ، منحرف کردن ، متوجه کردن ، معطوف داشتن

divest

v. To strip, specifically of clothes, ornaments, or accouterments or disinvestment.

بی بهره کردن ، محروم کردن ، عاری کردن

divination

n. The pretended forecast of future events or discovery of what is lost or hidden.

غیب گوئی ، پیش گوئی ، فال گیری ، تفال ، حدس درست

divinity

n. The quality or character of being godlike.

خدا ، الوهیت ، الهیات

divisible

adj. Capable of being separated into parts.

قابل تقسیم ، قابل قسمت ، بخش پذیر

divisor

n. That by which a number or quantity is divided.

ریاضی) مقسوم علیه ، بخشی

divulge

v. To tell or make known, as something previously private or secret.

فاش کردن ، افشاء کردن ، بروز دادن

divulgence

n. A divulging.

افشاگری، فاش سازی، آشکارسازی، پرده دری (divulgement هم می گویند)، افشاء

docile

adj. Easy to manage.

رام ، سر براه ، تعلیم بردار ، مطیع

docket

n. The registry of judgments of a court.

دفتر اوقات محکمه ، دفتر تعیین وقت دادگاه ، فهرست محتوی بسته ارسالی ، لیست محتوای بسته بندی ، دفتر ثبت دعاوی حقوقی ، ثبت کردن

doe

n. The female of the deer.

گوزن ماده ، خرگوش ماده

dogma

n. A statement of religious faith or duty formulated by a body claiming authority.

عقیده دینی ، اصول عقاید ، عقاید تعصب آمیز

dogmatic

adj. Making statements without argument or evidence.

جزمی ، متعصب ، کوتاه فکر

dogmatize

v. To make positive assertions without supporting them by argument or evidence.

امرانه اظهار عقیده کردن ، مقتدرانه سخن گفتن ، تعصب مذهبی نشان دادن

doleful

adj. Melancholy.

اندوهناک، ماتم زده، سوگوار، غم انگیز، اندوهبار (نادر: dolesome هم می گویند)، مغموم، محزون

dolesome

adj. Melancholy.

اندوهناک، غمگین

dolor

n. Lamentation.

مرض دردناک ، ناله ، اندوه ، پریشانی

dolorous

adj. Expressing or causing sorrow or pain.

ماتم انگیز، سوگ انگیز، اندوهگین، اندوه زده، غم زده، محنت زا، دردناک

domain

n. A sphere or field of action or interest.

ملک ، زمین ، قلمرو ، حوزه ، دایره ، املاک خالصه

domesticity

n. Life in or fondness for one's home and family.

حالت اهلی ، زندگانی خانگی ، رام شدگی

domicile

n. The place where one lives.

منزل ، اقامتگاه ، محل اقامت ، مقر ، خانه ، مسکن دادن

dominance

n. Ascendancy.

تسلط ، نفوذ ، غلبه

dominant

adj. Conspicuously prominent.

حاکم ، حکم فرما ، سلطه گر ، چیره ، مسلط ، حکمفرما ، نافذ ، غالب ، برجسته ، نمایان ، عمده ، مشرف ، متعادل ، مقتدر ، مافوق ، برتر

dominate

v. To influence controllingly.

چیره شدن ، حکمفرما بودن ، تسلط داشتن ، تفوق یافتن

domination

n. Control by the exercise of power or constituted authority.

سلطه ، تسلط ، غلبه ، استیلا ، تفوق ، تحکم ، چیرگی

domineer

v. To rule with insolence or unnecessary annoyance.

سلطه جویی کردن ، تحکم کردن ، مستبدانه حکومت کردن

donate

v. To bestow as a gift, especially for a worthy cause.

بخشیدن ، هبه کردن ، هدیه دادن ، اهداء کردن

donator

n. One who makes a donation or present.

اهدا کننده

donee

n. A person to whom a donation is made. donor

متهب ، گیرنده هدیه ، گیرنده هبه ، موهب الیه

dormant

adj. Being in a state of or resembling sleep. doublet

خوابیده، خسبیده، در خواب، تعطیل، ناکنش ور، غیرفعال، (به ویژه در مورد آتش فشان و گیاه و بیماری) خفته، خاموش، در کمون، نهفته، (نشان های نجات خانوادگی) غنوده، (مجازی) پنهان، (جانورشناسی) زمستان خواب، در حال خواب زمستانی، آرمیده، ساکت، در حال کمون

doubly

adv. In twofold degree or extent.

به طور دوگانه، دو بار، دوباری، دو تایی، مضاعفا

dowry

n. The property which a wife brings to her husband in marriage.

جهاز، جهیزیه، (م) کابین، مهریه

drachma

n. A modern and an ancient Greek coin.

درهم، پول نقره یونان باستان

dragnet

n. A net to be drawn along the bottom of the water.

تور یا دام (مثل تور ماهیگیری)

dragoon

n. In the British army, a cavalryman.

سواره نظام، سواره نظام را هدایت کردن، بزور شکنجه بکاری واداشتن

drainage

n. The means of draining collectively, as a system of conduits, trenches, pipes, etc.

خشک اندازی، زهکشی، زیر آب زنی

dramatist

n. One who writes plays.

نمایش نامه نویس، نمایش پرداز

dramatize

v. To relate or represent in a dramatic or theatrical manner.

بشکل درام یا نمایش درآوردن

drastic

adj. Acting vigorously.

موثر ، قوی ، جدی ، عنیف ، کاری ، شدید

drought

n. Dry weather, especially when so long continued as to cause vegetation to wither.

خشکی ، خشک سالی ، تنگی ، (ک) تشنگی

drowsy

adj. Heavy with sleepiness.

خواب الود ، چرت زن ، کسل کننده

drudgery

n. Hard and constant work in any menial or dull occupation.

جان کنی ، کارپر زحمت

dubious

adj. Doubtful.

مبهم، پوشیده، ناآشکار، سربسته، مشکوک، اندیدمند، دو دل، مردد، بدبین، بدگمان، شک دار،
(نتیجه) نامعلوم، ناهویدا، ندانستی، dubitable : مورد شک

duckling

n. A young duck.

جوجه اردک ، بچه اردک

ductile

adj. Capable of being drawn out, as into wire or a thread.

لوله شو ، نرم ، قابل انبساط ، هادی ، مجرای

duet

n. A composition for two voices or instruments.

(موسیقی) قطعه موسیقی یا آواز دو نفری ، دو نفری خواندن ، دو نفری نواختن

dun

v. To make a demand or repeated demands on for payment.

(رنگ) قهوه ای مایل به خاکستری، (اسب) کهر، سمند، (ماهی گیری با قلاب) طعمه ی مصنوعی
قهوه ای رنگ، (مکررا و با سماجت) طلبکاری کردن، (مرتباً) آزار دادن، اذیت کردن، به ستوه
آوردن یا آمدن، رنگ قهوه ای کمرنگ، خاکی، سماجت کردن، آزار دادن

duplex

adj. Having two parts.

دو رشته ای ، مدار دو طرفه یا دوسیمه ، مدار دوپلکس مدار دوجزئی ، مضاعف ، دورشته ای ،
دولایی ، دوتایی ، دوستی ، خانه دوخانواری

duplicity

n. Double-dealing.

دورویی ، دورنگی ، تزویر ، ریا ، دولایی

durance

n. Confinement.

حبس ، محبوسیت ، توقیف

duration

n. The period of time during which anything lasts.

مدت ادامه ، مدت ، استمرار ، طی ، سختی ، بقاء

duteous

adj. Showing submission to natural superiors.

گماشت شناس ، وظیفه شناس ، مطیع ، فروتن ، حلیم

dutiabale

adj. Subject to a duty, especially a customs duty.

گمرک بردار

dutiful

adj. Obedient.

گماشت شناس ، وظیفه شناس

dwindle

v. To diminish or become less.

رفته رفته کوچک شدن ، تدریجاً کاهش یافتن ، کم شدن ، تحلیل رفتن

dyne

n. The force which, applied to a mass of one gram for 1 second, would give it a velocity of 1 cm/s.

دین (واحد نیرو) -

earnest

adj. Ardent in spirit and speech.

جدی ، دلگرم ، با حرارت ، مشتاق ، صمیمانه ، سنگین ، علاقه شدید به چیزی ، وثیقه ، بیعانه

earthenware

n. Anything made of clay and baked in a kiln or dried in the sun.

سفالین ، سفال ، ظروف گلی ، گل سفالی

eatable

adj. Edible.

خوردنی ، ماکول

ebullient

adj. Showing enthusiasm or exhilaration of feeling.

احساساتی ، پر هیجان ، با حرارت ، گرم ، جوشان

eccentric

adj. Peculiar.

خارج از مرکز ، مختلف المرکز ، برون مرکزی ، خروج از مرکز

eccentricity

n. Idiosyncrasy.

لنگی ، گریز یا خروج از مرکز ، خروج از مرکز ، دوری از مرکز ، گریز از مرکز ، غرابت ، بی قاعدگی

eclipse

n. The obstruction of a heavenly body by its entering into the shadow of another body.

گرفتگی ، گرفت ، کسوف یا خسوف ، تحت الشعاع قرار دادن

economize

v. To spend sparingly.

صرفه جویی کردن ، رعایت اقتصاد کردن

ecstasy

n. Rapturous excitement or exaltation.

وجد ، خلسه ، حظ یا خوشی زیاد

ecstatic

adj. Enraptured.

نشئه شده ، بوجد آمده ، نشئه ای ، جذبه ای

edible

adj. Suitable to be eaten.

خوردنی ، ماکول ، چیز خوردنی ، خوراکی

edict

n. That which is uttered or proclaimed by authority as a rule of action.

فرمان ، حکم ، قانون

edify

v. To build up, or strengthen, especially in morals or religion.

تهذیب کردن ، اخلاق آموختن ، تقدیس کردن ، تقویت کردن

editorial

n. An article in a periodical written by the editor and published as an official argument.

سرمقاله

educe

v. To draw out.

در کشیدن از، (اطلاع یا واکنش و غیره) کسب کردن، استخراج کردن، استنتاج کردن، استنباط کردن، گرفتن

efface

v. To obliterate.

امحاء ، پاک کردن ، محو کردن ، ستردن ، زدودن

effect

n. A consequence.

اثر، تاثیر، هنایش، گرش، کاری بودن، نتیجه، پی آمد، پی آیند، بازمانه، فایده، معنی، فحوا، باره، مضمون، (تحت تاثیر قرار گیری یا قراردعی) تاثیر، برگیری، جلوه، نمایش، پدیده ی علمی، معلول (در برابر: علت **cause**)، انگیخته، (جمع) اموال، اسباب، چیزها، لوازم، موجب شدن، باعث شدن، به وجود آوردن، ایجاد کردن، مفهوم، نیت، مفید، کارموثر، اجراکردن، عملی کردن

effective

adj. Fit for a destined purpose.

سرباز آماده به خدمت ، مفید ، کارگر ، کاری ، عامل موثر ، قابل اجرا

effectual

adj. Efficient.

کاری، موثر، برگر، مفید، ثمربخش، برآور، واقعی، موجود، (دارای (تولید کننده ی اثر دلخواه)
ارزش قانونی) معتبر، قانونی، قابل اجرا، انجام شدنی

effeminacy

n. Womanishness.

زن صفتی

effeminate

adj. Having womanish traits or qualities.

زن صفت ، نرم ، سست ، بیرنگ ، نامرد

effervesce

v. To bubble up.

جوشیدن ، کف کردن ، جوش زدن ، گازدار کردن (مشروبات وغیره)

effervescent

adj. Giving off bubbles of gas.

گازدار

effete

adj. Exhausted, as having performed its functions.

(گیاه یا جاندار) نازا، عقیم، نابارور، بی حال، از کار افتاده، وامانده، ناتوان (در اثر عیاشی و خوش گذرانی)، فرسوده، نیروی خود را از دست داده

efficacious

adj. Effective.

(دارای تاثیر دلخواه) ثمربخش، سودآور، نتیجه بخش، موثر، مفید

efficacy

n. The power to produce an intended effect as shown in the production of it.

(تاثیر دلخواه) اثر، فایده، ثمربخشی، اثر، سودمندی، درجه تاثیر

efficiency

n. The state of possessing adequate skill or knowledge for the performance of a duty.

ضریب انتفاع ، درجه تاثیر ، اثر بخشی ، کارایی وسیله یا نفر شایستگی ، قابلیت ، کارامدی ، کفایت ، عرضه ، میزان لیاقت ، تولید ، کارایی ، فعالیت مفید ، بازده ، بهره وری ، راندمان

efficient

adj. Having and exercising the power to produce effects or results.

بهره ور ، موثر ، کارآمد ، با کفایت ، کارا

efflorescence

n. The state of being flowery, or a flowery appearance.

شوره زدگی ، شکوفایی ، شکفتگی ، شوره زنی

efflorescent

adj. Opening in flower.

متبلورشونده ، پوشیده از گرداملح ، شوره زده

effluvium

n. A noxious or ill-smelling exhalation from decaying or putrefying matter.

جریان (درالکتریسته و نور و مغناطیس) ، پخش بخارج ، هوای گرفته و خفه ، استشمام هوای خفه و گرفته

effrontery

n. Unblushing impudence.

جسارت ، گستاخی ، بیشرمی ، چیرگی

effulgence

n. Splendor.

تابش ، درخشندگی ، شکوه

effuse

v. To pour forth.

بیرون ریختن از ، ریختن (خون) پاشیدن ، پخش کردن ، پراکنده و متفرق

effusion

n. an outpouring.

برون ریزی ، نشد ، ریزش ، (مجازی) اضافه ، جریان بزور ، تظاهر ، فوران

egoism

n. The theory that places man's chief good in the completeness of self.

اگوئیسم ، خودپرستی ، خودخواهی

egoist

n. One who advocates or practices egoism.

خودپرست

egotism

n. Self-conceit.

خودپرستی ، منت ، خودستایی ، خود بینی ، خودپسندی

egotist

n. One given to self-mention or who is constantly telling of his own views and experiences.

خودپرست

egregious

adj. Extreme.

فاحش ، بزرگ ، برجسته ، نمایان ، انگشت نما

egress

n. Any place of exit.

خروج ، خروجی ، دررو ، خارج شدن

eject

v. To expel.

بیرون کردن ، پس زدن ، بیرون راندن ، بیرون انداختن ، دفع کردن ، معزول کردن

elapse

v. To quietly terminate: said of time.

فوت شدن ، گذشتن ، منقضی شدن ، سپری شدن ، سقوط

elasticity

n. That property of matter by which a body tends to return to a former shape after being changed.

الاستیسیته ، برجهندگی ، جهمندی ، کشسانی ، کشواری ، نوانی ، جهندگی ، خاصیت فنری ، قابلیت ارتجاع و خم شدن ، کشش ، قابلیت ارتجاعی

electrolysis

n. The process of decomposing a chemical compound by the passage of an electric current.

تجزیه الکتریکی ، تجزیه جسمی بوسیله جریان برق

electrotype

n. A metallic copy of any surface, as a coin.

چاپ برقی ، چاپ بوسیله برق ، گراورسازی برقی ، بوسیله برق چاپ کردن ، برق نگاری

elegy

n. A lyric poem lamenting the dead.

مرثیه، نوحه، سوگنامه، ژخ، سوگچامه، سوگ شعر

element

n. A component or essential part.

عامل اصلی، جزء، المان، عنصر عملیاتی، رکن، سازه برقی، عنصر (شیمیایی)، جسم بسیط، جوهر فرد، عنصر، اساس، اصل، محیط طبیعی، اخشیج، عامل

elicit

v. To educe or extract gradually or without violence.

بیرون کشیدن، استخراج کردن، استنباط کردن

eligible

adj. Qualified for selection.

شایسته انتخاب، قابل انتخاب، واجد شرایط، مطلوب

eliminate

v. To separate and cast aside.

زدودن ، حذف کردن ، محو کردن ، (از معادله) بیرون کردن ، رفع کردن ، برطرف کردن

elizabethan

adj. Relating to Elizabeth, queen of England, or to her era.

مربوط به بدوره ملکه الیزابت

elocution

n. The art of correct intonation, inflection, and gesture in public speaking or reading.

شیوه سخنوری ، حس تقریر ، سخن سرایی

eloquent

adj. Having the ability to express emotion or feeling in lofty and impassioned speech.

فصیح ، شیوا ، سخنور ، سخن ارا

elucidate

v. To bring out more clearly the facts concerning.

روشن کردن ، توضیح دادن ، شفاف ، روشن

elude

v. To evade the search or pursuit of by dexterity or artifice.

گریختن (با حيله يا سرعت و غيره)، فرار کردن، جيم شدن، گير نيافتادن، به ياد نياوردن، به خاطر
خطور نکردن، اجتناب کردن از، طفره زدن، دوری کردن از

elusion

n. Evasion.

گریز ، طفره ، اغفال ، اجتناب

emaciate

v. To waste away in flesh.

لاغر کردن ، نزار کردن ، بی قوت کردن ، تحلیل رفتن

emanate

v. To flow forth or proceed, as from some source.

ساطع شدن ، ناشی شدن ، سرچشمه گرفتن ، بیرون آمدن ، جاری شدن ، تجلی کردن

emancipate

v. To release from bondage.

از قید رها کردن ، از زیر سلطه خارج کردن

embargo

n. Authoritative stoppage of foreign commerce or of any special trade.

توقیف کردن ، توقیف کشتی در بندر ، ممنوعیت ، تحریم ، مانع ، محظور

embark

v. To make a beginning in some occupation or scheme.

سوار کردن وسایل و بار در کشتی یا خودرو سوار شدن ، درکشتی سوار کردن ، درکشتی گذاشتن ، عازم شدن ، شروع کردن

embarrass

v. To render flustered or agitated.

دست پاچه کردن ، براشفتن ، خجالت دادن ، شرمسار شدن

embellish

v. To make beautiful or elegant by adding attractive or ornamental features.

آذین کردن، تزیین کردن، آراستن، زیبا ساختن، زیباسازی کردن، مزین کردن، (گزارش یا شرح را با افزودن جزئیات اضافی و معمولا ساختگی) دستکاری کردن، دارای آب و تاب کردن، بهسازی کردن، پیراستن، (موسیقی - با افزودن جزئیات و نت های اضافی) آهنگ را زیباتر کردن، آوا افزایشی کردن، آرایش کردن، آرایش دادن، زینت دادن، زیبا کردن

embezzle

v. To misappropriate secretly.

اختلاس کردن، به جیب زدن، (پول) بلند کردن، دستبرد زدن به، حیف و میل کردن، دزدیدن، بالا کشیدن

emblazon

v. To set forth publicly or in glowing terms.

بانسانهای نجابت خانوادگی اراستن ، تعريف كردن

emblem

n. A symbol.

نشانه ، علامت ، شعار ، (ك) تمثيل ، با علايم نشان دادن

embody

v. To express, formulate, or exemplify in a concrete, compact or visible form.

جسم دادن (به) ، مجسم كردن ، دربرداشتن ، متضمن بودن

embolden

v. To give courage to.

تشجيع كردن ، جسور كردن

embolism

n. An obstruction or plugging up of an artery or other blood-vessel.

انسداد جريان خون ، بستگي راه رگ

embroil

v. To involve in dissension or strife.

به نزاع انداختن ، میانه برهم زدن ، دچار کردن ، اشفته کردن

emerge

v. To come into view or into existence.

پدیدار شدن ، بیرون آمدن

emergence

n. A coming into view.

امر فوق العاده و غیره منتظره ، حتمی ، ناگه آینده ، اورژانس

emergent

adj. Coming into view.

بیرون آینده ، طالع ، (مجازی) براینده ، ناشی ، مبرم ، مضر ، اثرات ناشیه ، معلول

emeritus

adj. Retired from active service but retained to an honorary position.

شاینده ، متقاعد ، افتخارا از خدمت معاف شده ، بازنشسته

emigrant

n. One who moves from one place to settle in another.

مهاجر، برون کوچگر، کوچ کننده

emigrate

v. To go from one country, state, or region for the purpose of settling or residing in another.

(immigrate از داخل به خارج از کشور مهاجرت کردن نه بالعکس - واروی: درون کوچ کردن)

برون کوچ کردن، برون کوچیدن، مهاجرت کردن، بکشور دیگر رفتن

eminence

n. An elevated position with respect to rank, place, character, condition, etc.

عالی رتبه ، عالیجناب ، (پزشکی) برآمدگی ، بزرگی ، جاه ، مقام ، تعالی ، بلندی ، برجستگی

eminent

adj. High in station, merit, or esteem.

برجسته ، بلند ، متعال ، (مجازی) بزرگ ، والا مقام ، هویدا

emit

v. To send or give out.

تشعشع کردن ، ساطع کردن ، بیرون دادن ، خارج کردن ، بیرون ریختن ، انتشار نور ، منتشر کردن

emphasis

n. Any special impressiveness added to an utterance or act, or stress laid upon some word.

تاکید ، اهمیت ، قوت ، تکیه

emphasize

v. To articulate or enunciate with special impressiveness upon a word, or a group of words.

باقوت تلفظ کردن ، تایید کردن (در) ، اهمیت دادن ، نیرو دادن به

emphatic

adj. Spoken with any special impressiveness laid upon an act, word, or set of words.

موکد ، تاکید شده ، باقوت تلفظ شده

employee

n. One who works for wages or a salary.

کارگر ، مستخدم زن ، کارمند

employer

n. One who uses or engages the services of other persons for pay.

کارفرما ، استخدام کننده

emporium

n. A bazaar or shop.

بازار بزرگ ، جای بازرگانی ، مرکز فروش

empower

v. To delegate authority to.

صاحب اختیار و قدرت کردن ، قدرت دادن ، اختیار دادن ، وکالت دادن

emulate

v. To imitate with intent to equal or surpass.

هم چشمی کردن با ، رقابت کردن با ، برابری جستن با ، پهلو زدن ، تقلید کردن

enact

v. To make into law, as by legislative act.

بصورت قانون درآوردن ، وضع کردن (قانون) تصویب کردن ، نمایش دادن

enamor

v. To inspire with ardent love.

شیفته کردن ، شیفتن

encamp

v. To pitch tents for a resting-place.

خیمه سرا برپا کردن، اردوزدن، اردوگاه ساختن، در اردوگاه (یا خیمه سرا) جادادن، در اردوگاه مستقر شدن، چادر زدن، خیمه برپا کردن، منزل دادن

encomium

n. A formal or discriminating expression of praise.

ثنا ، ستایش

encompass

v. To encircle.

دورگرفتن ، احاطه کردن ، حلقه زدن ، دارا بودن ، شامل بودن ، دربرگرفتن ، محاصره کردن

encore

n. The call for a repetition, as of some part of a play or performance.

درموسیقی) دوباره بنوازد

encourage

v. To inspire with courage, hope, or strength of mind.

ترغیب کردن ، تشویق کردن ، دلگرم کردن ، تشجیح کردن ، تقویت کردن ، پیش بردن ، پروردن

encroach

v. To invade partially or insidiously and appropriate the possessions of another.

تجاوز و تخطی کردن ، دست اندازی کردن ، دست درازی کردن ، تخطی کردن ، تجاوز کردن

encumber

v. To impede with obstacles.

سنگین کردن ، اسباب زحمت شدن ، دست و پای (کسی را) گرفتن ، باز داشتن

encyclical

adj. Intended for general circulation.

بدست چند نفر گشته ، عمومی ، وابسته به بخشنامه پاپ

encyclopedia

n. A work containing information on subjects, or exhaustive of one subject.

دایره المعارف ، دایره العلوم ، دانش جنگ

endanger

v. To expose to peril.

به مخاطره انداختن ، در معرض خطر گذاشتن

endear

v. To cause to be loved.

گران کردن ، عزیز کردن

endemic

adj. Peculiar to some specified country or people.

مختص یک دیار ، بیماری همه گیربومی ، مخصوص اب و هوای یک شهر یا یک کشور

endue

v. To endow with some quality, gift, or grace, usually spiritual.

ارزانی داشتن به، بخشیدن به، اعطا کردن به، وادار کردن، بخشیدن به

endurable

adj. Tolerable.

تحمل پذیر

endurance

n. The ability to suffer pain, distress, hardship, or stress of any kind without succumbing.

حداکثر، برد عملیاتی، استقامت، تحمل، پایداری

energetic

adj. Working vigorously.

پرتکاپو، کارمایه ای، جدی، کاری، فعال، دارای انرژی

enervate

v. To render ineffective or inoperative.

سست کردن ، بی رگ کردن ، بی حال کردن ، جسما ضعیف کردن ، ناتوان کردن ، بی اثر کردن

enfeeble

v. To debilitate.

سست کردن ، ضعیف کردن

enfranchise

v. To endow with a privilege, especially with the right to vote.

حق رای دادن به ، (از حقوق شهروندی) بهره مند کردن ، (از بردگی یا قید و محصور و غیره) رهانیدن ، آزاد کردن ، از بندگی رهانندن ، معاف کردن ، حقوق مدنی اعطا کردن به

engender

v. To produce.

تولید نسل کردن ، ابستن شدن (زن) ، ایجاد کردن ، بوجود آمدن

engrave

v. To cut or carve in or upon some surface.

قلم زدن ، گراور کردن ، قلم زدن ، کنده کاری کردن در ، حکاکی کردن ، گراور کردن ، نقش کردن ، منقوش کردن

engross

v. To occupy completely.

درشت نوشتن ، جلب کردن ، اشغال کردن ، احتکار کردن ، مشغول ، مجذوب

enhance

v. To intensify.

کمک کردن ، تسهیل کردن ، بالا بردن ، افزودن ، زیاد کردن ، بلند کردن

enigma

n. A riddle.

معما ، چیستان ، لغز ، رمز ، بیان مبهم

enjoin

v. To command.

سفارش کردن به ، امر کردن ، مقرر داشتن ، بهم متصل کردن

enkindle

v. To set on fire.

روشن شدن ، گرفتن ، برافروختن

enlighten

v. To cause to see clearly.

روشن فکر کردن ، روشن کردن ، تعلیم دادن

enlist

v. To enter voluntarily the military service by formal enrollment.

(برای خدمت نظام) نام نویسی کردن، ثبت نام کردن، به خدمت نظام رفتن یا درآوردن، (کمک یا شرکت جستن در، برای (in: حمایت و غیره ی دیگران را) جلب کردن، بهره گرفتن از، (با سربازی گرفتن، نام نویسی کردن، کمک طلب کردن از، در فهرست نوشتن

enmity

n. Hatred.

عدوان ، دشمنی ، خصومت ، عداوت ، نفرت ، کینه

ennoble

v. To dignify.

شریف گردانیدن ، شرافت دادن ، بلند کردن ، تجلیل کردن

enormity

n. Immensity.

غیرعادی ، عظمت ، شرارت زیاد ، ستمگری ، شناعت ، وقاحت ، تجاوز فاحش ، هنگفتی

enormous

adj. Gigantic.

بزرگ ، عظیم ، هنگفت

enrage

v. To infuriate.

خشمگین کردن ، عصبانی کردن

enrapture

v. To delight extravagantly or intensely.

بوجد آوردن ، از خود بیخود کردن ، در حال جذبه انداختن

enshrine

v. To keep sacred.

در زیارتگاه گذاشتن ، تقدیس کردن ، ضریح ساختن (مج) مقدس و گرامی داشتن

ensnare

v. To entrap.

بدام انداختن ، بغرنج کردن ، گوریده شدن ، خشمگین کردن

entail

v. To involve; necessitate.

مستلزم بودن ، شامل بودن ، فراهم کردن ، متضمن بودن ، دربرداشتن ، حمل کردن بر ، حبس
یاوقف کردن ، موجب شدن

entangle

v. To involve in difficulties, confusion, or complications.

گرفتار کردن ، گرفتار کردن ، گیرانداختن ، پیچیده کردن

enthrall

v. To bring or hold under any overmastering influence.

بنده کردن ، بگلامی درآوردن ، شیفته کردن ، اسیر کردن ، مفتون ساختن

enthrone

v. To invest with sovereign power.

برتخت سلطنت نشانیدن ، بلند کردن ، بالا بردن

enthruse

v. To yield to or display intense and rapturous feeling.

احساسات را بر انگیختن ، غیرت کسی را بخوش آوردن ، جسور و متهور ساختن

enthusiastic

adj. Full of zeal and fervor.

شورمند، پر ذوق، پر اشتیاق، پر شور، وابسته به ذوق و شوق، شورمندانه، مشتاق، علاقه مند

entirety

n. A complete thing.

تمامیت ، جمع کل ، چیزدرست ودست نخورده

entomology

n. The branch of zoology that treats of insects.

علم حشره شناسی

entrails

n. pl. The internal parts of an animal.

درونه، امعاء و احشاء، دل و روده، احشاء و امعاء، اندرونه

entreaty

n. An earnest request.

التماس، استدعا، تمنا، بیش خواهش، یوبه، یوزه

entree

n. The act of entering.

دخول، مدخل، اجازه، ورود، غذای اصلی

entrench

v. To fortify or protect, as with a trench or ditch and wall.

سنگر کردن، به سنگر رفتن، تجاوز کردن به، خندق کردن، در سنگر قرار دادن

entwine

v. To interweave.

بهم پیچیدن ، بهم پیچاندن ، (مج) بافتن ، مثل طناب تابیدن ، دراغوش گرفتن

enumerate

v. To name one by one.

شمردن ، برشمردن ، شماره گذاری کردن ، یک یک نام بردن

epic

n. A poem celebrating in formal verse the mythical achievements of great personages, heroes, etc.

حماسی ، شعر رزمی ، حماسه ، رزم نامه

epicure

n. One who cultivates a delicate taste for eating and drinking.

پیرو عقیده اپیکور ، ادم خوش گذران وعیاش ، ابیقوری ، شکم پرست

epicurean

adj. Indulging, ministering, or pertaining to daintiness of appetite.

عیاش ، ابيقوری

epicycle

n. A circle that rolls upon the external or internal circumference of another circle.

دایره ای که مرکزش روی محیط دایره بزرگتری است و در مدار دایره بزرگتری حرکت میکند

epicycloid

n. A curve traced by a point on the circumference of a circle which rolls upon another circle.

برون چرخزاد، برون چرخنما

epidemic

n. Wide-spread occurrence of a disease in a certain region.

همه گیر ، مسری ، واگیر ، بیماری همه گیر ، عالمگیر ، جهانی

epidermis

n. The outer skin.

روپوست ، پوست برونی ، بشره ، جلد

epigram

n. A pithy phrasing of a shrewd observation.

مضمون ، لطیفه ، سخن نیشدار ، قطعه هجایی

epilogue

n. The close of a narrative or dramatic poem.

سخن اخر ، ختم مقاله ، بخش اخر کتاب یا مقاله

epiphany

n. Any appearance or bodily manifestation of a deity.

تجلی، ظهور، ظهور و تجلی عیسی

episode

n. An incident or story in a literary work, separable from yet growing out of it.

حادثه ضمنی ، حادثه معترضه ، داستان فرعی ، فقره

epitaph

n. An inscription on a tomb or monument in honor or in memory of the dead.

(نوشته ی روی سنگ قبر) سنگ نبشته ی گور، گور نگاشت، وفات نامه، نوشته روی سنگ قبر

epithet

n. Word used adjectivally to describe some quality or attribute of its objects, as in
"Father Aeneas."

صفت ، لقب ، عنوان ، کنیه ، اصطلاح

epitome

n. A simplified representation.

خلاصه، مختصر، خلاصه رعوس مطالب

epizootic

adj. Prevailing among animals.

منتشر شونده در میان جانوران ، ناخوشی همه گیر حیوانی ، بیماری

epoch

n. A interval of time, memorable for extraordinary events.

مبدا تاریخ ، آغاز فصل جدید ، دوره ، عصر تاریخی ، حادثه تاریخی

epode

n. A species of lyric poems.

بخش سوم غزل یا قصیده ، ورد ، افسونگری

equalize

v. To render uniform.

مساوی و مانند کردن ، همسانی ، تعدیل ، مساوی کردن ، متحدالشکل کردن

equanimity

n. Evenness of mind or temper.

متانت ، خودداری ، ملایمت ، آرامی ، قرار ، قضاوت منصفانه ، تعادل فکری ، انصاف ، عدالت

equestrian

adj. Pertaining to horses or horsemanship.

مربوط به اسب سواری ، اسب سوار ، چابک سوار

equilibrium

n. A state of balance.

(فیزیک) هم سنگی، تعادل، هم تراز، هم ایستایی، ترازمندی، موازنه، هم وزنی، هم ترازویی، تعادل جسمی، تعادل روحی، تن تراز، روان تراز، آرامش، سکون

equitable

adj. Characterized by fairness.

منصفانه، آزمانه، دادورانه، برابر نگرانه، با انصاف، آزرمین، (حقوق) وابسته به قوانین انصاف (رجوع شود به: equity)، وابسته به دادگاه انصاف، متساوی

equity

n. Fairness or impartiality.

حق صاحبان شرکت ، دارایی شرکاء ، سرمایه ، دارائی خالص ، قاعده انصاف ، انصاف بی غرضی ،
تساوی حقوق

equivalent

adj. Equal in value, force, meaning, or the like.

برابری ، مساوی ، معادل ، هم بها ، برابر ، مشابه ، هم قیمت ، مترادف ، هم معنی ، همچند ، هم
ارز

equivocal

adj. Ambiguous.

دارای دو معنی ، دارای ابهام ، دو پهلو ، نامعلوم

equivocate

v. To use words of double meaning.

دو پهلو حرف زدن ، زبان بازی کردن ، ابهام بکاربردن ، دروغ گفتن

eradicate

v. To destroy thoroughly.

قلع و قمع کردن ، از ریشه کردن

errant

adj. Roving or wandering, as in search of adventure or opportunity for gallant deeds. erratic

عیار ، اواره ، سرگردان ، حادثه جو ، کمراه ، منحرف ، بدنام

erroneous

adj. Incorrect.

فادرسآ ، پراز غلط ، غلط ، اشتباه ، مغلوآ

erudite

adj. Very-learned.

فرآاد ، اموزنده ، عالم ، مآبآر ، دانشمندانه

erudition

n. Extensive knowledge of literature, history, language, etc.

فضل و دانش ، دانشوری

eschew

v. To keep clear of.

دوری کردن (از چیز ناخوشایند یا بد)، احتراز کردن، اجتناب کردن، پرهیزیدن، پرهیز کردن

espy

v. To keep close watch.

جاسوسی کردن ، دیده بانی کردن ، جاسوس بودن ، بازرسی کردن ، تشخیص دادن

esquire

n. A title of dignity, office, or courtesy.

اقا ، عنوان روی نامه و امثال آن برای مردهاعنوانی که یکدرجه پایین تر از " شوالیه " بوده ، مالک زمین ، ارباب

essence

n. That which makes a thing to be what it is.

فروهر ، هستی ، وجود ، ماهیت ، گوهر ، ذات ، اسانس

esthetic

adj. Pertaining to beauty, taste, or the fine arts.

زیبایی شناختی

estimable

adj. Worthy of respect.

تخمین پذیر ، قابل برآورد کردن

estrangle

v. To alienate.

دلسرد کردن ، بیگانه کردن ، دور کردن

estuary

n. A wide lower part of a tidal river.

کشندان ، مصب ، دهانه رودخانه بزرگی که شتکیل خلیج کوچکی دهد ، مدخل

et cetera

Latin. And so forth.

و غیره ، و مانند ان ، وقس علیهذا ، الی اخر

eugenic

adj. Relating to the development and improvement of race.

وابسته به به نژادی ، صحیح النسب ، از نژاد یانسب خوب ، اصلاح نژادی

eulogize

v. To speak or write a laudation of a person's life or character.

ستودن ، ستایش کردن ، مدح کردن ، مداحی کردن ، تشویق کردن

eulogy

n. A spoken or written laudation of a person's life or character.

ستایش ، مداحی ، مدح ، ستایشگری ، تشویق

euphemism

n. A figure of speech by which a phrase less offensive is substituted.

حسن تعبیر ، استعمال کلمهء نیکو و مطلوبی برای موضوع یا کلمهء نامطلوبی

euphonious

adj. Characterized by agreeableness of sound.

خوش صدا ، دلپذیر

euphony

n. Agreeableness of sound.

خوش آهنگی کلمات ، سهولت ادا ، عدم تنافر ، صدای دلپذیر

eureka

Greek. I have found it.

یافتم!، پیداش کردم!، من کشف کردم؛، ابراز پیروزی از اکتشاف

evade

v. To avoid by artifice.

گریز از دشمن، طفره زدن از، گریز زدن از، ازسربازکردن، تجاهل کردن

evanesce

v. To vanish gradually.

کم کم ناپدید شدن، بتدریج محو و ناپدید شدن (مانند بخار)، (ریاضی) بطرف صفر میل کردن

evanescent

adj. Fleeting.

متمایل به محو شدن مانند بخار یا ابر) محوپذیر، ناپدیدشونده، گریزا، زودگذر، ناپایدار، کوتاه (عمر، ناپایا، گذرا، ساختمان یا بافت یا شکل و غیره) ظریف، لطیف، سبک و نازک (مانند برخی پارچه های توری)، فرانما، (قدیمی) بسیار کوچک، ریزه، غیر محسوس، محو شونده

evangelical

adj. Seeking the conversion of sinners.

انجیلی ، پروتستان ، پیرو این عقیده که رستگاری و نجات در اثرايمان به مسیح بدست میاید نه
دراثر کردار و اعمال نیکو ، مژده دهنده

evangelist

n. A preacher who goes from place to place holding services.

انجیل نویس ، صاحب انجیل ، مژده رسان ، واعظ بی مواج

evasion

n. Escape.

شانه خالی کردن، گریز (از مسئولیت یا کار و غیره)، طفره، از زیر چیزی در رفتن، تجاهل، اجتناب،
قصور (عمدی)، گریزگری، بهانه، حيله، گریز زنی

eventual

adj. Ultimate.

احتمالی ، موکول بانجام شرطی ، شرطی ، مشروط

evert

v. To turn inside out.

برگرداندن ، پشت و رو کردن

evict

v. To dispossess pursuant to judicial decree.

فیصله دادن ، مسترد داشتن ، بیرون کردن ، خارج کردن ، خلع ید کردن

evidential

adj. Indicative.

وابسته به گواه (یا شهادت)، متکی به مدرک و دلیل، دارای شاهد و مدرک، مدرکی، شهادتی

evince

v. To make manifest or evident.

نشان دادن ، معلوم کردن ، ابراز داشتن ، موجب شدن ، برانگیختن

evoke

v. To call or summon forth.

با خواندن دعا و غیره روح یا شیاطین و غیره را) فراخواندن، احضار کردن، (واکنش یا خاطره یا تصویر ذهنی و غیره را) ایجاد کردن، بازآوردن، انگیزاندن، برانگیختن، متوسل شدن (به ویژه به نام کسی)، یادآور شدن، فراخواندن، برگرداندن، بیرون کشیدن

evolution

n. Development or growth.

فرضیه سیرتکامل ، سیر تکاملی ، تغییرشکل ، تحول ، تکامل تدریجی ، چرخش ، حرکت دورانی ، فرگشت

evolve

v. To unfold or expand.

بازکردن ، گشادن ، بیرون دادن ، در آوردن ، استنتاج کردن ، نمودن

exacerbate

v. To make more sharp, severe, or virulent.

بدرکردن ، تشدید کردن ، برانگیختن

exaggerate

v. To overstate.

اغراق آمیز کردن ، بیش از حد واقع شرح دادن ، مبالغه کردن در ، گزافه گویی کردن

exasperate

v. To excite great anger in.

استثنایی، مگری، عالی، ابرروال، فوق العاده، مهست، شگرف، بهمند

excavate

v. To remove by digging or scooping out.

گودبرداری ، کاویدن ، حفر کردن ، از خاک درآوردن ، حفاری کردن

exceed

v. To go beyond, as in measure, quality, value, action, power, skill, etc.

متجاوز بودن از ، متجاوز شدن از ، تجاوز کردن ، متجاوز بودن ، تجاوز کردن از ، بالغ شدن بر ،
قدم فراتر نهادن ، تخطی کردن از ، عقب گذاشتن

excel

v. To be superior or distinguished.

برتری داشتن بر ، بهتر بودن از ، تفوق جستن بر

excellence

n. Possession of eminently or unusually good qualities.

شگرفی ، مزیت ، برتری ، خوبی ، تفوق ، رجحان ، فضیلت

excellency

n. A title of honor bestowed upon various high officials.

جناب آقای ، عالیجناب(با حرف بزرگ) ، برتری ، خوبی ، علو

excellent

adj. Possessing distinguished merit.

عالی ، ممتاز ، بسیار خوب ، شگرف

excerpt

n. An extract or selection from written or printed matter.

برگزیدن و جداکردن ، گلچین کردن ، قطعه ء منتخب

excess

n. That which passes the ordinary, proper, or required limit, measure, or experience.

افزونی ، اضافی ، فزونی ، زیادتی ، زیادی ، افراط ، بی اعتدالی ، اضافه

excitable

adj. Nervously high-strung.

قابل تحریک ، قابل تهییج ، برانگیختنی

excitation

n. Intensified emotion or action.

برانگیزش ، انتشار امواج مخابراتی ، برانگیختگی ، القاء ، هیجان ، تحریک ، برانگیختن ، برآشفتگی

exclamation

n. An abrupt or emphatic expression of thought or of feeling.

فریاد ، بانگ ، علامت تعجب ، حرف ندا

exclude

v. To shut out purposely or forcibly.

محروم کردن ، راه ندادن به ، بیرون نگاه داشتن از ، مانع شدن ، مستثنی کردن

exclusion

n. Non-admission.

اکسکلود ، دفع ، استثناء ، اخراج ، محروم سازی ، ممانعت ، محرومیت

excrecence

n. Any unnatural addition, outgrowth, or development.

رویش ناهنجار

excretion

n. The getting rid of waste matter.

دفع ، مدفوع

excruciate

v. To inflict severe pain or agony upon.

(دچار درد شدید کردن) دردمند کردن، (از درد) بی تاب کردن، (دچار ناراحتی یا زجر شدید فکری کردن) عذاب روحی دادن، (روحا) زجر دادن، معذب کردن، آزار دادن، (قدیمی) شکنجه کردن، شکنجه کردن، برصلیب اویختن

excursion

n. A journey.

گشت ، سیر ، گردش بیرون شهر

excusable

adj. Justifiable.

قابل بخشش و معافیت ، بخشیدنی ، معاف شدنی

execrable

adj. Abominable.

ملعون ، مکروه ، نفرت انگیز ، زشت

execration

n. An accursed thing.

تنفر ، نفرین ، لعنت ، مایهٔ نفرت ، زشتی

executor

n. A person nominated by the will of another to execute the will.

مجری ، مامور اجرا ، وصی ، قیم

exegetics

n. Biblical exposition or interpretation.

تفسیر ، تفسیرمتون مذهبی از لحاظ ادبی و فقهی و شرعی و قضایی

exemplar

n. A model, pattern, or original to be copied or imitated.

نمونه ، سرمشق ، نظیر ، مانند ، مثال ، مثل ، نسخه

exemplary

adj. Fitted to serve as a model or example worthy of imitation.

شایان تقلید ، ستوده ، نمونه و سرمشق

exemplify

v. To show by example.

بامثال فهمانیدن ، بانمونه نشان دادن

exempt

adj. Free, clear, or released, as from some liability, or restriction affecting others.

بخشوده ، آزاد ، مستثنی ، معاف کردن

exert

v. To make an effort.

اعمال کردن ، بکار بردن ، اجرا کردن ، نشان دادن

exhale

v. To breathe forth.

بیرون دادن ، زفير کردن ، دم برآوردن

exhaust

v. To empty by draining off the contents.

تخلیه کردن ، لوله اگزوز ، خروج گاز یا بخار ، تمام شدن انرژی ، اگزوز ، خروج (بخار) ، در رو ، مفر ، تهی کردن ، نیروی چیزی را گرفتن ، خسته کردن ، ازپای در آوردن ، تمام کردن ، بادقت بحث کردن

exhaustible

adj. Causing or tending to cause exhaustion.

خالی کردنی ، بیرون کشیدنی ، تمام کردنی ، تمام شدنی

exhaustion

n. Deprivation of strength or energy.

خستگی ، فرسودگی

exhaustive

adj. Thorough and complete in execution.

فراگیر، جامع، فرسا، فراشده، کامل

exhilarate

v. To fill with high or cheerful spirits.

سرحال آوردن، کیفور کردن، سرکیف آوردن، کیف دادن یا داشتن، دلشاد کردن، به وجد آوردن، (بسیار) خوشحال کردن، سرخوش کردن، نشاط دادن، شادمان کردن، روح بخشیدن

exhume

v. To dig out of the earth (what has been buried).

از گور درآوردن، نبش قبر کردن، گورشکافی کردن، گور به گور کردن، آشکار کردن، عیان کردن، نمایان کردن، احیا کردن، از خاک در آوردن

exigency

n. A critical period or condition.

وضع اضطراری، حالت فوق العاده، اورژانس، ابرروالی، حیاتی و مماتی بودن، ناگہ آئند (ی)، ناگہ آمد، احتیاجات حیاتی، الزامات اساسی (exigence ہم می نویسند)، ایجاب، لزوم، ضرورت، اضطرار، پیشامد

exigent

adj. Urgent.

ضروری، مبرم، محتاج به اقدام یا کمک فوری، فشار اور، بحرانی، مصر، تحمیلی

existence

n. Possession or continuance of being.

هستی، زیست، موجودیت، زندگی، بایش

exit

n. A way or passage out.

عزیمت، مرگ، بیرون رفتن، خروج بازیگر از صحنه، نمایش، دررو، مخرج، خارج شدن

exodus

n. A going forth or departure from a place or country, especially of many people.

مهاجرت بنی اسرائیل از مصر به کنعان ، خروج ، مهاجرت دسته جمعی

exonerate

v. To relieve or vindicate from accusation, imputation, or blame.

تبرئه کردن ، روسفید کردن ، مبرا کردن

exorbitance

n. Extravagance or enormity.

(قدیمی) قانون شکنی، یاغی گری ، بیش از حد بودن، فراروایی، مفرط (بودن)، (قیمت) گزافی،

زیادی، افراط، گزافی (درخواست و غیره)

exorbitant

adj. Going beyond usual and proper limits.

گراف

exorcise

v. To cast or drive out by religious or magical means.

اخراج کردن ارواح پلید، تطهیر کردن، دفع کردن

exotic

adj. Foreign.

نابومی ، بیگانه ، عجیب و غریب ، مرموز ، خوش رنگ

expand

v. To increase in range or scope.

بسط یافتن ، منبسط شدن ، منبسط کردن ، توسعه دادن ، بسط دادن ، پهن کردن ، به تفصیل شرح دادن

expanse

n. A continuous area or stretch.

پهنا ، وسعت ، فضای زیاد ، بسط و توسعه ، گسترش

expansion

n. Increase of amount, size, scope, or the like.

وسعت ، واتنش ، افزایش ، گسترش ، توسعه ، بسط ، انبساط

expatriate

v. To drive from one's own country.

از کشور خود راندن ، تبعید کردن ، ترک کردن میهن ، تبعیدی

expect

v. To look forward to as certain or probable.

پیش بینی کردن ، چشم داشتن ، انتظار داشتن ، منتظر بودن ، حامله بودن

expectancy

n. The act or state of looking forward to as certain or probable.

انتظار ، امید ، توقع ، احتمال ، پیش بینی ، حاملگی ، بارداری

expectorate

v. To cough up and spit forth.

تف کردن، آب دهان انداختن، از سینه بیرون کردن، از شش خارج کردن، مواد بلغمی دفع کردن

expediency

n. Fitness to meet the requirements of a particular case.

شتاب ، عجله ، کارمهم ، اقدام مهم ، اقتضاء

expedient

adj. Contributing to personal advantage.

مقتضی ، مصلحت ، مناسب ، تهورامیز

expedite

v. To hasten the movement or progress of.

سرعت بخشیدن ، تسریع کردن در ، پیش بردن ، شتابان

expeditious

adj. Speedy.

از روی عجله ، ضروری

expend

v. To spend.

هزینه کردن ، خرج کردن ، مصرف کردن

expense

n. The laying out or expending of money or other resources, as time or strength.

برآمد ، هزینه ، خرج ، (مخارج) مصرف ، فدیة

expiate

v. To make satisfaction or amends for.

کفاره دادن ، پاک کردن ، جبران کردن

explicate

v. To clear from involvement.

تفسیر کردن ، تاویل کردن ، توضیح دادن ، روشن کردن ، ظاهر کردن

explicit

adj. Definite.

صریح ، روشن ، واضح ، اشکار ، صاف ، ساده

explode

v. To cause to burst in pieces by force from within.

منفجر شدن یا منفجر کردن ، محترق شدن ، منفجر شدن ، ترکیدن ، منبسط کردن ، گسترده کردن

explosion

n. A sudden and violent outbreak.

انفجار ، پکش ، ترکش ، فrazد ، دژپران ، تراکش ، صدای انفجار ، بیرون زدن ناگهانی هر چیز ، رشد سریع ، بیرون ریزی ، سروصدا ، هیاهو

explosive

adj. Pertaining to a sudden and violent outbreak.

قابل احتراق ، یورش ناگهانی ، قابل انفجار ، سوختار ، منفجر شونده

exposition

n. Formal presentation.

شرح ، بیان ، تفسیر ، عرضه ، نمایشگاه

expository

adj. Pertaining to a formal presentation.

توضیحی ، تفسیری ، نمایشی

expostulate

v. To discuss.

سرزنش دوستانه کردن ، عتاب کردن

exposure

n. An open situation or position in relation to the sun, elements, or points of the compass.

پرتوگیری ، در معرض دید قرار گرفتن ، ظاهر شدن ظهور ، کشف شدن ، پیدا شدن ، در معرض گذاری ، اشکاری ، افشاء ، نمایش ، ارائه

expressive

adj. Full of meaning.

گویا ، رسا ، پرمعنی ، حاکی ، اشاره کننده ، مشعر

expulsion

n. Forcible ejection.

اخراج ، برون راند ، به زور بیرون کردن ، دفع (از بدن یا موتور و غیره) ، برون فرست ، راندگی ، بیرون شدگی ، تبعید

extant

adj. Still existing and known.

دارای هستی ، (ک) پدیدار ، باقی مانده ، نسخه موجود و باقی (از کتاب و غیره)

extemporane ous

adj. Done or made without much or any preparation.

فی البداهه، بی آمادگی، فی المجلس، ارتجالی، بی اندیشه، موقتی، سردستی، زودانداز

extempore

adv. Without studied or special preparation.

بطور فی البدیہه

extensible

adj. Capable of being thrust out.

قابل تمدید ، منبسط شدنی ، توسعه پذیر ، قابلیت تمدید ، قابل تعمیم

extension

n. A reaching or stretching out, as in space, time or scope.

انبساط ، امتداد دادن ، طولانی کردن ، اتصالی شعبه فروشگاه یا اداره ، ملحقات ، امتداد ،
گسترده ، اضافی ، الحاقی ، کشش ، توسعه ، تمديد ، تعميم ، تلفن فرعی ، بسط ، توسعه ،
گسترش

extensive

adj. Extended widely in space, time, or scope.

شدید ، زیاد ، پهن ، عریض ، گسترده ، پهناور ، وسیع ، بزرگ ، بسیط ، کشیده

extensor

n. A muscle that causes extension.

عضله ، منبسط ، ماهیچه ، بازکننده

extenuate

v. To diminish the gravity or importance of.

رقیق کردن ، تخفیف دادن ، کاستن از ، کم کردن ، کوچک کردن ، نازک کردن ، کم
تقصیر قلمداد کردن ، کم ارزش قلمداد کردن

exterior

n. That which is outside.

external

n. Anything relating or belonging to the outside.

ظاهری ، پدیدار ، صوری ، خارج ، بیرون ، ظاهر ، سطح ، ظواهر ، بیرونی ، خارجی

extinct

adj. Being no longer in existence.

معدوم ، از بین رفته ، منقرض ، تمام شده ، مرده ، منسوخه ، خاموش شده ، نایاب

extinguish

v. To render extinct.

مستهلك کردن ، خاموش کردن ، خفه کردن ، فرونشاندن ، کشتن ، منقرض کردن

extol

v. To praise in the highest terms.

بلند کردن ، ارتقاء دادن ، اغراق گفتن ، ستودن

extort

v. To obtain by violence, threats, compulsion, or the subjection of another to some necessity.

به زور یا حيله یا تهديد گرفتن ، بزور گرفتن ، بزور تهديد یا شکنجه گرفتن ، اخاذی کردن ، زیاد ستاندن

extortion

n. The practice of obtaining by violence or compulsion.

به زور ستانی، اخاذی، درکشیدن، به زورگیری، اجحاف، گزاف فروشی، فروش به بهای غیر منصفانه، اخذ بزور و عنف، زیاده ستانی

extradite

v. To surrender the custody of.

مقصرین را پس دادن ، مجرمین مقیم کشور بیگانه را به کشور اصلیشان تسلیم کردن

extradition

n. The surrender by a government of a person accused of crime to the justice of another government.

استرداد مجرم (از یک کشور یا حوزه ی قضایی به کشور یا حوزه ی قضایی دیگر)، بزهکار دهی،
بزهکارستانی، استرداد محرمین بدولت متبوعه، اصل استرداد مجرمین

extrajudicial

adj. Happening out of court.

خارج از موضوع مطرح شده در دادگاه ، غیررسمی ، خارج از صلاحیت قضایی

extraneous

adj. Having no essential relation to a subject.

خارجی ، خارج از قلمرو چیزی ، غیراصلی ، تصادفی ، فرعی

extraordinary

y

adj. Unusual.

فوق العاده ، غیرعادی ، شگفت اور

extravagance

n. Undue expenditure of money.

افراط ، گزافگری ، زیاده روی ، بی اعتدالی

extravagant

adj. Needlessly free or lavish in expenditure.

افراطی، بیشرو، فزون رو، فزونکار، گزافکار، افراط آمیز، پر تجمل، گزافکارانه، هرزگسار(انه)، عاری از تکلف، جلف و پر زرق و برق، مسرف، اسراف آمیز، مسرفانه، باد دست، ولخرج، پر ریخت و پاش، (به طور نامعقول) گران، (در اصل) وابسته به تجاوز یا از حد گذاری، وابسته به ولگردی، گزافگر، غیرمعقول، عجیب، غریب، مفرط

extremist

n. One who supports extreme measures or holds extreme views.

افراطی، افراط کار

extremity

n. The utmost point, side, or border, or that farthest removed from a mean position.

نهایت ، حدنهایی ، سر ، ته ، انتها ، مضيقه ، شدت

extricate

v. Disentangle.

رها کردن ، خلاصی بخشیدن ، آزاد کردن

extrude

v. To drive out or away.

بیرون انداختن ، از داخل حدیده یا قالب بیرون کشیدن اشترانق پرسه ، بیرون انداختن ، تبعید کردن ، دفع کردن ، بیرون آمدن ، از قالب درآوردن

exuberance

n. Rich supply.

فراوانی ، بسیاری ، وفور ، فرط فیض ، کثرت

exuberant

adj. Marked by great plentifulness.

فراوان ، پرپشت ، فیض بخش ، پربرکت

fabricate

v. To invent fancifully or falsely.

سوار کردن ، ساختن ، بافتن ، از کار در آوردن ، تقلید کردن ، جعل کردن

fabulous

adj. Incredible.

افسانه ای ، افسانه وار ، مجهول ، شگفت اور

facet

n. One of the small triangular plane surfaces of a diamond or other gem.

صورت کوچک ، سطوح کوچک جواهر و سنگهای قیمتی ، تراش ، شکل ، منظر ، بند ، مفصل

facetious

adj. Amusing.

شوخ ، لوس ، اهل شوخی بیجا

facial

adj. Pertaining to the face.

وابسته به صورت، سیمایی، رخساری، چهری، چهره ای، رخی، مربوط به صورت مثل عصب صورت

facile

adj. Not difficult to do.

(با تداعی منفی) آسان، سهل، گواشمه، سهل الوصول، (گفتار یا نوشتار) روان (ولی سطحی)، کم محتوا، توام با سهل انگاری، سرسری، (کسی که کار را به آسانی انجام می دهد) آسان ...، آسان، باسانی، باسانی قابل اجرا، سهل الحصول

facilitate

v. To make more easy.

تسهیل کردن، آسان کردن، گره گشایی کردن، بشولیدن، گشایش دادن، کمک کردن

facility

n. Ease.

جا، ساختمان، سهولت، وسیله تسهیل، روانی، تردستی، امکان، وسیله

facsimile

n. An exact copy or reproduction.

فاکس ، نمابرد ، رونوشت گرفتن ، عکس رادیویی ، رونوشت عینی ، رونوشت ، گروار ، کلیشه عین
متن اصلی

faction

n. A number of persons combined for a common purpose.

نزاع ، مخالفت ، دسته بندی ، حزب ، انجمن ، فرقه ، نفاق

factionous

adj. Turbulent.

دو دستگی انگیز ، چند دستگی انگیز ، نفاق انگیز ، تفرقه انگیز ، ستیزه انگیز ، ستیزه جوی ، دعوایی ،
اهل دسته بندی (باند بازی) ، نفاق افکن

fallacious

adj. Illogical.

مغالطه امیز ، غلط ، سفسطه امیز

fallacy

n. Any unsound or delusive mode of reasoning, or anything based on such reasoning.

مغالطه ، دلیل سفسطه امیز ، استدلال غلط

fallible

adj. Capable of erring.

جایز الخطا ، اشتباه کننده

fallow

n. Land broken up and left to become mellow or to rest.

زرد کمرنگ ، غیره مزروع (زمین) ، زمین شخم شده و نکاشته ، بایر گذاشته ، ایش کردن شخم کردن

famish

v. To suffer extremity of hunger or thirst.

گرسنگی دادن ، گرسنگی کشیدن

fanatic

n. A religious zealot.

شخص متعصب ، دارای احساسات شدید(مذهبی و غیره) ، دارای روح پلید ، دیوانه

fancier

n. One having a taste for or interest in special objects.

خیال باف ، خیال باز

fanciless

adj. Unimaginative.

عاری از وهم ، عاری از تصور ، ساده ، بی هوس

fastidious

adj. Hard to please.

سخت گیر ، باریک بین ، مشکل پسند ، بیزار

fathom

n. A measure of length, 6 feet.

واحد عمق پیمایی برابر با ۶ پا ، بغل (یکای عمق برابر ۸۲/۱ متر) ، فاتوم ، فادم ، قولاج (واحد عمق پیمایی دریایی) اندازه گرفتن ، عمق پیمایی کردن ، درک کردن

fatuous

adj. Idiotic

بی شعور، خر، ابله، گول، نفهم، احمق

faulty

adj. Imperfect.

معیوب ، عیبناک ، ناقص ، مقصر ، نکوهیده

faun

n. One of a class of deities of the woods and herds represented as half human, with goats feet.

(اسطوره ی رومی) فان (دارگونه ای که بدن انسان و پاها و شاخ ها و گوش های آهو دارد)، افسانه روم رب النوع مزارع وگله کوسفند

fawn

n. A young deer.

اهوبره ، رشا ، حنایی ، بچه زاییدن (اهو یا گوزن) ، اظهار دوستی کردن ، تملق گفتن

fealty

n. Loyalty.

(قرون وسطی) وظیفه ی رعیت نسبت به ارباب یا تیول دار ، سوگند پایبندی به این وظیفه ، بیعت ، وفاداری ، وظیفه شناسی

feasible

adj. That may be done, performed, or effected; practicable.

شدنی ، عملی ، امکان پذیر ، میسر ، ممکن ، محتمل

federate

v. To league together.

متحد کردن ، وابسته ، هم پیمان ، هم عهد کردن ، متعهد کرد ، تشکیل کشورهای متحد دادن

feint

n. Any sham, pretense, or deceptive movement.

فریفتن با حرکت دروغین ، حرکت از میله بالا به میله پایین ، نوعی درو در خرک ، حمله ظاهری یا دروغین ، ظاهرسازی کردن در عملیات ، تظاهر به عملیات ، تظاهرات ، حرکت فریبنده ، نمایش دروغی ، تظاهر ، فریب ، (علوم نظامی) حمله خدعه امیز ، وانمود کردن

felicitate

v. To wish joy or happiness to, especially in view of a coming event.

تبریک و تهنیت گفتن ، مبارک باد گفتن

felicity

n. A state of well-founded happiness.

خوشی ، سعادت ، برکت ، اقتضاء ، مناسبت

felon

n. A criminal or depraved person.

تبهکار ، بزهکار ، گناهکار ، جانی ، جنایت کار

felonious

adj. Showing criminal or evil purpose.

جنایت آمیز ، بزهکارانه ، تبه کارانه

felony

n. One of the highest class of offenses, and punishable with death or imprisonment.

جرم جنائی ، بزه ، تبه کاری ، جنایت ، بدکاری ، خیانت ، شرارت

feminine

adj. Characteristic of woman or womankind.

مربوط به جنس زن ، مونث ، مادین ، زنان

fernery

n. A place in which ferns are grown.

سرخستان ، کرف زار

ferocious

adj. Of a wild, fierce, and savage nature.

وحشی، سبع، درنده، ددمنش، درنده خو، ظالم، سنگدل، وحشیانه، (عامیانه) بسیار (بد)، شدید

ferocity

n. Savageness.

درنده خویی، وحشی گری، سبعت، ستمگری

fervent

adj. Ardent in feeling.

با حرارت، باحمیت، پرشور و شغف، ملتهب

fervid

adj. Intense.

سوزان، مشتاق

fervor

n. Ardor or intensity of feeling.

حرارت شدید ، اشتیاق شدید ، گرمی ، التهاب

festal

adj. Joyous.

عیدی ، جشنی ، وابسته به عید ، خوش

festive

adj. Merry.

بزمی ، جشنی ، شاد

fete

n. A festival or feast.

عید ، سرور ، جشن گرفتن

fetus

n. The young in the womb or in the egg.

جنين ، رويان

feudal

adj. Pertaining to the relation of lord and vassal.

اقطاعدار ، تيولدار ، تيول گراي ، تيولي ، ملوک الطوايفی ، وابسته به تيول ، فئودال

feudalism

n. The feudal system.

سيستم تيولداري ، سيستم اقطاعداري اصول ملوک الطوايفی ، نظام زمينداري ، تيول گرايي ، فئوداليسم ، ملوک الطوايفی

fez

n. A brimless felt cap in the shape of a truncated cone, usually red with a black tassel.

فينه ، کلاه قرمز منگوله دار ، فس

fiasco

n. A complete or humiliating failure.

شکست مفتضحانه ، ناکامی ، بطری شراب

fickle

adj. Unduly changeable in feeling, judgment, or purpose.

متلون ، دمدمی ، بی ثبات ، بی وفا

fictitious

adj. Created or formed by the imagination.

مجعول ، جعلی ، ساختگی ، موهوم

fidelity

n. Loyalty.

درستی ، وفاداری ، راستی ، صداقت

fiducial

adj. Indicative of faith or trust.

امانتی ، اعتمادی ، معتمد ، (نجوم) ثابت ، وابسته به امین ترکه

fief

n. A landed estate held under feudal tenure.

تیول ، ملک

filibuster

n. One who attempts to obstruct legislation.

آمریکایی) کسی که قانونگذاری مجلس را با اطاله کلام و وسایل دیگر بتاخیر می اندازد

finale

n. Concluding performance.

بخش آخر ، (موسیقی) اهنگ نهایی ، آخر ، عاقبت

finality

n. The state or quality of being final or complete.

اعتقاد بعثت نهایی در گیتی ، قطعیت ، پایان

finally

adv. At last.

بالاخره ، عاقبت ، سرانجام

financial

adj. Monetary.

مالی

financier

n. One skilled in or occupied with financial affairs or operations.

کارشناس علم مالیه ، تامین اعتبار کننده ، متخصص مالی ، سرمایه دار ، سرمایه گذار

finery

n. That which is used to decorate the person or dress.

چیز تجملی، (جمع) تجملات (لباس فاخر و جواهر و غیره)، (فلز کاری) پالایشگاه، ساختن آهن و پولاد خم پذیر (قابل انعطاف و شکل پذیری)، زیور، ارایش، زر و زیور، جامه پر زرق و برق، کارخانه تصفیه فلزات

finesse

n. Subtle contrivance used to gain a point.

ظرافت ، نکته بینی ، دقت ، زیرکی بکار بردن

finite

adj. Limited.

کراندار (محدود) ، متناهی ، محدود

fiscal

adj. Pertaining to the treasury or public finances of a government.

مربوط به مالی یا مالیه ، مالی ، مالیاتی ، محاسباتی

fishmonger

n. One who sells fish.

ماهی فروش

fissure

n. A crack or crack-like depression.

ترک ، شکاف

fitful

adj. Spasmodic.

حمله ای ، غشی ، متغیر ، هوس پرست ، دمدمی

fixture

n. One who or that which is expected to remain permanently in its position.

چفت و بست ، ادوات ، منضمت ملک طلق ، چیز ثابت ، (در جمع) اثاثه ثابت ، لوازم نصب کردنی

flag-officer

n. The captain of a flag-ship.

امیر ، افسر پرچم ، افسر پرچمدار ، افسر دریایی ، دریاسالار ، دریادار ، دریابان

flagrant

adj. Openly scandalous.

بسیار بد، زننده، شرم آور، وقیح (وقیحانه)، قبیح (قبیحانه)، شنیع، فاحش، اشکار، برملا، انگشت
نما، رسوا، زشت

flamboyant

adj. Characterized by extravagance and in general by want of good taste.

شعله دار ، زرق و برق دار ، وابسته به مکتب معماری گوتیگ ، شعله مانند

flatulence

n. Accumulation of gas in the stomach and bowels.

بادشکم ، نفخ شکم ، (مجازی) باد ، لاف ، طمطراق

flection

n. The act of bending.

خمیدگی ، کجی ، خم سازی ، انحناء ، تصریف

fledgling

n. A young bird.

جوجه تازه پر وبال دراورده ، نوچه

flexible

adj. Pliable.

خمش پذیر ، انعطاف پذیر ، خم شو ، تاشو ، نرم ، قابل انعطاف ، قابل تغییر

flimsy

adj. Thin and weak.

سست ، بی دوام ، شل و ول ، ناک

flippant

adj. Having a light, pert, trifling disposition.

پرحرف ، گستاخ

floe

n. A collection of tabular masses of floating polar ice.

تخته یخ شناور

flora

n. The aggregate of plants growing without cultivation in a district.

فلور ، کلیه گیاهان یک سرزمین ، گیاه نامه ، الهه گل ، گیا

floral

adj. Pertaining to flowers.

گلداری

florid

adj. Flushed with red.

پوشیده از گل ، پرگل ، سلیس و شیوا ، گلگون

florist

n. A dealer in flowers.

گفروش ، گلکار

fluctuate

v. To pass backward and forward irregularly from one state or degree to another.

نوسان داشتن ، نوسان کردن ، بالا و پایین رفتن ، ثابت نبودن ، موج زدن ، بی ثبات بودن

fluctuation

n. Frequent irregular change back and forth from one state or degree to another.

افت و خیز ، ترقی و تنزل ، ترقی و تنزیل ، نوسان ، تغییر

flue

n. A smoke-duct in a chimney.

گرہ رو ، تنورہ ، دودکش ، لولہ اب گرم ، لولہ بخار ، انفلوانزا

fluent

adj. Having a ready or easy flow of words or ideas.

روان ، سلیس ، فصیح

flux

n. A state of constant movement, change, or renewal.

تراوش ، فلوی الکتریکی ، فلوی مغناطیسی شار الکتریکی یا مغناطیسی ، مادہ گدازاور ، تغییرات پی در پی ، روان ساز ، سیلان ، سیل ، سرعت جریان ، گداختگی ، گداز ، تغییرات پی در پی ، اسهال ، خون ریزش ، جاری شدن ، گداختن ، اب کردن ، شار

foggy

adj. Obscure.

مات ، مانند مه ، مه الود ، تیره وتار

foible

n. A personal weakness or failing.

نقطه ضعف ، صعف اخلاقی ، ضعف ، تیغه شمشیر

foist

v. To palm off.

چیزی را بجای دیگری جا زدن ، جیب بری کردن ، بقالب زدن (چیز تقلبی)

foliage

n. Any growth of leaves.

برگ درختان ، شاخ و برگ

folio

n. A sheet of paper folded once, or of a size adapted to folding once.

برگ ، صفحه ، دفتر یادداشت ، پوشه یا کارتن کاغذ ، کتاب ورق بزرگ

folklore

n. The traditions, beliefs, and customs of the common people.

رسوم اجدادی ، معتقدات واداب ورسوم قدیمی و اجدادی ، افسانه های قومی و اجدادی ، فولکلور

fondle

v. To handle tenderly and lovingly.

(از روی محبت یا عشق) دست مالیدن به، نوازش کردن، دست ورزی کردن، نوازیدن، ناز و نیاز کردن

foolery

n. Folly.

مسخره بازی، لوده گری، دلچک بازی، ابله‌ی، حماقت، کار ابلهانه، مسخرگی

foot-note

n. A note of explanation or comment at the foot of a page or column.

پی نوشت ، پانوشت

foppish

adj. Characteristic of one who is unduly devoted to dress and the niceties of manners.

جلف ، خود نما

forbearance

n. Patient endurance or toleration of offenses.

خودداری ، شکیبایی ، تحمل ، امساک ، مدارا

forby

adv. Besides.

نزدیک ، از نزدیک ، از پهلو ، جز ، سوا ، بعلاوه

forcible

adj. Violent.

قوی ، موثر ، شدید ، اجباری

forebode

v. To be an omen or warning sign of, especially of evil.

پیش گویی کردن ، تفال بد زدن ، قبلا بدل کسی اثر کردن

forecast

v. To predict.

پیش بینی وضع هوا یا حوادث ، پیش بینی کردن ، از پیش آگاهی دادن یا حدی زدن

forecastle

n. That part of the upper deck of a ship forward of the after fore-shrouds.

قسمت جلو عرشه کشتی

foreclose

v. To bar by judicial proceedings the equitable right of a mortgagor to redeem property.

فروختن وثیقه وام بعلت عدم بازپرداخت وام ، مسدود کردن ، محروم کردن ، سلب کردن

forecourt

n. A court opening directly from the street.

جلو خان

forefather

n. An ancestor.

نیا (نیاکان) ، جد (اجداد) ، سلف ، (اسلاف)

forego

v. To deny oneself the pleasure or profit of.

پیش رفتن ، پیش از چیزی واقع شدن ، مقدم بودن بر

foreground

n. That part of a landscape or picture situated or represented as nearest the spectator.

پیش صحن ، پیش صحن ، پیش نما ، نزدیک نما (در برابر دور نما) ، منظره جلو عکس ، زمین جلو عمارت

forehead

n. The upper part of the face, between the eyes and the hair.

پیشانی

foreign

adj. Belonging to, situated in, or derived from another country.

خارجہ ، توقیف اموال مدیون غایب ، بیگانہ ، خارجی ، بیرونی ، ناجور ، نامناسب

foreigner

n. A citizen of a foreign country.

بیگانہ ، اجنبی ، غریبہ

forejudge

v. To judge of before hearing evidence.

قضاوت عجولانہ کردن، پیش داوری کردن، (حقوق) اخراج یا خلع ید کردن (طبق دستور دادگاه)،
از پیش قضاوت کردن، تبعی قائل شدن

foreknowledg

e

n. Prescience.

علم غیب، پیش دانی، آگاهی از پیش

foreman

n. The head man.

سرکارگر، سرعمله، مباشرت کردن

foreordain

v. To predetermine.

از پیش مقرر کردن، مقدر کردن، مشیت (الهی) بودن، تقدیر کردن

forepeak

n. The extreme forward part of a ship's hold, under the lowest deck.

(در درون کشتی) در جهت جلوی کشتی، به سوی سینه، مخزن جلو وپایین کشتی

forerun

v. To go before as introducing or ushering in.

پیش از کسی رفتن ، پیشرو بودن

foresail

n. A square sail.

بادبان عمده دگل جلو کشتی ، بادبان پایین

foresee

v. To discern beforehand.

قبلا تهیه دیدن ، پیش بینی کردن ، از پیش دانستن

foreshore

n. That part of a shore uncovered at low tide.

لب دریا، حاشیه ی ساحل (و آب)، مرز آب، کنار ساحل، کنار آب، موج شکن، کنار دریا

foresight

n. Provision against harm or need.

مگسک تفنگ ، پیش بینی ، دور اندیشی ، مال اندیشی ، بصیرت

foretell

v. To predict.

پیشگویی کردن ، ازپیش آگاهی دادن ، از پیش خبر دادن ، نبوت کردن

forethought

n. Premeditation.

دور اندیشی ، مال اندیشی ، احتیاط ، اندیشه قبلی

forfeit

v. To lose possession of through failure to fulfill some obligation.

جریمه کردن ، محرومیت ، ضبط کردن ، بطور جریمه یا تاوان گرفتن ، فقدان ، زیان ، ضبط شده
خطا کردن ، جریمه دادن ، هدر کردن

forfend

v. To ward off.

دفع کردن ، منع کردن ، ممانعت کردن ، حفظ کردن

forgery

n. Counterfeiting.

صورت سازی ، سند سازی ، جعل اسناد ، امضاء سازی ، سند جعلی

forgo

v. To deny oneself.

چشم پوشیدن از ، صرفنظر کردن از ، رها کردن

formation

n. Relative disposition of parts.

صورت بندی ، فرم ، زیرگاه ، آرایش جنگی ، آرایش یکان ترتیب نیرو ، سازمان دادن نیرو تشکیل دادن ، شکل گیری ، تکوین ، آرایش ، شکل ، ساختمان ، تشکیلات ، احداث ، صف آرای ، تشکیل ، رشد ، ترتیب قرارگرفتن

formidable

adj. Difficult to accomplish.

ترسناک ، سخت ، دشوار ، نیرومند ، قوی ، سهمگین

formula

n. Fixed rule or set form.

فرمول ، دستور ، قاعده رمزی ، ورد

forswear

v. To renounce upon oath.

سوگند دروغ خوردن ، باسوگند انکار کردن ، انکار کردن

forte

n. A strong point.

هنر ، جنبه قوی ، لبه تیز شمشیر ، (موسیقی) بلند ، موسیقی بلند

forth

adv. Into notice or view.

نوعی برنامه نویسی جهت استفاده در برنامه نویسی وظیفه ای ، از حالا ، دور از مکان اصلی ، جلو ، پیش ، پس ، این کلمه بصورت میشوند نیز بامعانی فوق بکارمیرود ، تمام کردن ، بیرون از ، مسیر ازاد

forthright

adv. With directness.

رک ، سراسر ، مستقیما ، بیمحابا ، بیدرنگ

fortify

v. To provide with defensive works.

مستحکم کردن ، دارای استحکامات کردن ، تقویت کردن ، نیرومند کردن

fortitude

n. Patient courage.

پایمردی ، شهامت اخلاقی ، شکیبایی ، بردباری ، ثبات

foursome

adj. Consisting of four.

مسابقه بین دو تیم دو نفره گلف ، چهارتایی (در بازی)، بازی گلف چهار نفری

fracture

n. A break.

خرد کردن ، انکسار ، شکست ، ترک ، شکاف ، شکستن ، شکافتن ، گسیختن ، شکستگی (استخوان)

fragile

adj. Easily broken.

شکننده ، ترد ، نازک ، لطیف ، زودشکن ، ضعیف

frailty

n. Liability to be broken or destroyed.

سستی ، ضعف اخلاق ، نحیفی ، خطایی که ناشی از ضعف اخلاقی باشد ، بیماریگی ، ناستواری

frankincense

n. A gum or resin which on burning yields aromatic fumes.

کندر ، بوته کندر ، درخت کندر سرخ ، کندر هندی ، درخت مرمکی

frantic

adj. Frenzied.

بی عقل ، اتشی ، عصبانی ، از کوره در رفته

fraternal

adj. Brotherly.

دوستانه ، برادرانه ، برادر وار ، ائتلافی ، اتحادی

fraudulence

n. Deceitfulness.

کلاه برداری

fraudulent

adj. Counterfeit.

شیاد ، کلاهبردار ، متقلب ، کلاه بردار ، گول زن ، حيله گر ، فریب امیز

fray

v. To fret at the edge so as to loosen or break the threads.

ترس ، وحشت ، غوغا ، نبرد ، نزاع ، ترساندن ، هراسانیدن ، جنگ کردن ، ساییدن ، فاقدنیرو
کردن ، ضعیف کردن ، فرسوده شدن

free trade

n. Commerce unrestricted by tariff or customs.

تجارت آزاد ، قاچاق

freemason

n. A member of an ancient secret fraternity originally confined to skilled artisans.

عضو فراموش خانه ، فراماسیون

freethinker

n. One who rejects authority or inspiration in religion.

کسی که دارای فکر آزاد است و بمذهب کاری ندارد ، بیدین ، آزاد فکر

frequency

n. The comparative number of any kind of occurrences within a given time or space.

تعداد پریودها ، پریودیسیته و فور ، تواتر ، کثرت وقوع ، زمان تناوب زمان تکرار ، فراوانی (درامار) ، بسامد ، تکرار ، فرکانس ، تناوب ، فراوانی

fresco

n. The art of painting on a surface of plaster, particularly on walls and ceilings.

نقاشی ابرنگی کردن ، نقاشی ابرنگی روی گچ

freshness

n. The state, quality, or degree of being fresh.

طراوت ، تازگی ، شیرینی ، بی نمکی ، خنکی ، بی تجربگی

fretful

adj. Disposed to peevishness.

نق نقو، بد خلق، جوشی، بی تاب، بی قرار، اخمو، ناراحت

frightful

adj. Apt to induce terror or alarm.

وحشتناک

frigid

adj. Lacking warmth.

سردمزاج (در زنان)، بسیار سرد، منجمد، دارای اندکی تمایل جنسی

frivolity

n. A trifling act, thought, saying, or practice.

سبکی، پوچی، بیهودگی، بی معنایی، هرزه درایی

frivolous

adj. Trivial.

سبک رفتار ، سبک ، پوچ ، بیهوده وبیمعنی ، سبکسر ، احمق

frizz

v. To give a crinkled, fluffy appearance to.

جعد و شکن گیسو ، فر زدن ، جلز و ولز (در موقع سرخ کردن غذا)

frizzle

v. To cause to crinkle or curl, as the hair.

جلزو وولز ، غذا را سرخ کردن ، جز جز کردن ، فر زدن ، فر

frolicsome

adj. Prankish.

خوش ، شوخ ، شادمان ، بذله گو

frontier

n. The part of a nation's territory that abuts upon another country.

سرحد ، خط فاصل ، مرزی ، صف جلو لشکر

frowzy

adj. Slovenly in appearance.

بدبو ، (مجازی) شلخته ، چرک ، پلید ، پوسیده ، ترشیده

frugal

adj. Economical.

صرفه جو ، مقتصد ، با صرفه ، اندک ، میانه رو ، ساده

fruition

n. Fulfillment.

باروری ، برخورداری ، تمتع ، میوه اوری ، پایان ، استنتاج

fugacious

adj. Fleeting.

زود گذر ، ناپایدار ، بی دوام ، زودریز ، اواره

fulcrum

n. The support on or against which a lever rests, or the point about which it turns.

نقطه دوران ، نقطه اتکاء ، شاهین ترازو ، اهرم ، دارای نقطه اتکاء کردن ، تکیه گاه ساختن پایه دار کردن

fulminate

v. To cause to explode.

رعد و برق زدن ، غریدن ، منفجر شدن ، محترق شدن ، با تهدید سخن گفتن ، داد و بیداد راه انداختن ، اعتراض کردن

fulsome

adj. Offensive from excess of praise or commendation.

فراوان ، مفصل ، فربه ، شهوانی ، تهوع آور ، زننده ، اغراق آمیز ، غلیظ ، زیاد ، زشت ، پلید

fumigate

v. To subject to the action of smoke or fumes, especially for disinfection.

بخار دادن ، دود دادن ، ضد عفونی کردن

functionary

n. An official.

مامور ، کارگذار

fundamental

adj. Basal.

بنیادی، اساسی، پایه ای، اولیه، مقدماتی، ابتدایی، زیرین، اصلی، اهم، مهمترین، مهند، (موسیقی) زیرترین آوا یا آهنگ یک آکورد، آهنگ بنیادی، (فیزیک) زیرترین بسامد هر چیز (مثلا تار ویولن یا ستونی از هوا)

fungible

adj. That may be measured, counted, or weighed.

عوض دار ، قابل تعویض ، اموال مثلی

fungous

adj. Spongy.

قارچی ، سماروغی ، اسفنجی ، (مجازی) زود گذر

fungus

n. A plant destitute of chlorophyll, as a mushroom.

گیاه قارچی ، قارچ ، سماروغ

furbish

v. To restore brightness or beauty to.

پرداخت کردن ، پاک کردن ، جلا دادن ، تجدید کردن ، صورت تازه دادن به ، تجدید نظر کردن در

furlong

n. A measure, one-eighth of a mile.

واحد درازا مساوی با یک هشتم میل

furlough

n. A temporary absence of a soldier or sailor by permission of the commanding officer.

مرخصی سرباز ، حکم مرخصی ، مرخصی دادن به ، مرخص کردن

furrier

n. A dealer in or maker of fur goods.

تاجر خز ، خزدوز ، خز فروش ، پوست فروش

further

adj. More distant or advanced.

بیشتر ، دیگر ، مجدد ، اضافی ، زائد ، بعلاوه ، بعدی ، دوتر ، جلوتر ، پیش بردن ، جلو بردن ، ادامه

دادن ، پیشرفت کردن ، کمک کردن به

furtherance

n. Advancement.

پیشرفت ، تهیه وسایل ، پیش بردن ، کمک ، تقویت

furtive

adj. Stealthy or sly, like the actions of a thief.

دزدکی ، زیر جلی ، پنهان ، نهانی ، مخفی ، رمزی

fuse

v. To unite or blend as by melting together.

روان شدن ، (علوم نظامی) فتیله مواد منفجره ، فتیله گذاشتن در ، سیم گذاشتن ، فیوزدار کردن ،
امیختن ، ترکیب کردن یا شدن ، ذوب شدن ، گداختن

fusible

adj. Capable of being melted by heat.

گداختنی ، زود گداز

futile

adj. Of no avail or effect.

بیهوده ، پوچ ، بی فایده ، باطل ، عبث ، بی اثر

futurist

n. A person of expectant temperament.

کسیکه منتظرووقع پیش گویی های کتاب مقدس میباشد، آخرت بین

gaiety

n. Festivity.

سبک روحی ، شادی ، شادمانی ، بشاشت ، خوشدلی

gaily

adv. Merrily.

با خوشحالی ، با سرور ، با نشاط ، شوخ و شنگ ، پر جلوه ، پر زرق و برق ، با روح

gait

n. Carriage of the body in going.

خرامش ، راه رفتن ، (در اسب) یورتمه روی ، گام برداشتن ، قدم زدن ، خرامیدن

gallant

adj. Possessing a brave or chivalrous spirit.

نگهبان ، دلیر ، شجاع ، عالی ، خوش لباس ، جنتلمن ، زن نواز ، متعارف و خوش زبان درپیش
زنان ، دلاوری کردن ، زن بازی کردن ، ملازمت کردن

galore

adj. Abundant.

فراوان ، بسیار ، سرشار

galvanic

adj. Pertaining or relating to electricity produced by chemical action.

برقی (گالوانیکی) ، مربوط به جریان برق ، کهربائی

galvanism

n. Current electricity, especially that arising from chemical action.

جریان مستقیم برق ، الکتریسیته شیمیایی ، معالج با جریان برق مستقیم ، تماس برق با بدن

galvanize

v. To imbue with life or animation.

سفید کردن ، با برق اب طلا یا نقره دادن به ، اب فلزی دادن ، ابکاری فلزی کردن

gamble

v. To risk money or other possession on an event, chance, or contingency.

برد و باخت ، قمار کردن ، شرط بندی کردن ، قمار

gambol

n. Playful leaping or frisking.

جست و خیز ، ورجه ورجه (در رقص) ، جست و خیز کردن ، پرش کردن

gamester

n. A gambler.

قمار باز ، ادم شوخ ، ورزشکار ، هرزه و مهمل

gamut

n. The whole range or sequence.

موسیقی) هنگام ، گام ، حدود ، حیطة ، وسعت ، رسایی

garnish

v. In cookery, to surround with additions for embellishment.

پارچه سفید ، علامت محل عبور سیم مسلح کردن ، توقیف کردن ، ارایش دادن ، چاشنی زدن
(بخوراک) ، چاشنی زدن به ، ارایش

garrison

n. The military force stationed in a fort, town, or other place for its defense.

محصور کردن ، پادگان ، ساخلو ، مقیم کردن ، مستقر کردن

garrote

v. To execute by strangling.

خفه سازی بطرز اسپانیولی ، اسباب ادم خفه کنی ، راهزنی بوسیله خفه کردن مردم ، شریان بند

garrulous

adj. Given to constant trivial talking.

پر حرف

gaseous

adj. Light and unsubstantial.

سست ، گازی ، بخاری ، لطیف ، گازدار ، دو آتشف

gastric

adj. Of, pertaining to, or near the stomach.

وابسته به معده، معدی، شکمی، داخل معده، نزدیک معده، گواره ای

gastritis

n. Inflammation of the stomach.

اماس معده ، التهاب معده ، ورم معده

gastronomy

n. The art of preparing and serving appetizing food.

علم اغذیه لذیذه ، خوش گذرانی ، پر خوری

gauge

n. An instrument for measuring.

سنجیدن ، نمونه ، گیج ، درجه ، مقیاس ، معیار ، ضخامت ورق فلزی یا قطر سیم و غیره ، پیمانہ کردن ، آزمایش کردن ، اندازه گیر ، اندازه گرفتن

gendarme

n. In continental Europe, particularly in France, a uniformed and armed police officer.

ژاندارم ، امنیه ، پلیس ، پاسبان

genealogist

n. A tracer of pedigrees.

شجره شناس

genealogy

n. A list, in the order of succession, of ancestors and their descendants.

نسبنامه ، شجره النسب ، شجره نامه ، نسب ، سلسله ، دودمان

generality

n. The principal portion.

کلیات ، ابهام ، عمومیت ، اظهار عمومی ، نکته کلی ، اصل کلی

generalize

v. To draw general inferences.

بطور عام گفتن ، عمومیت دادن (به) ، عمومی کردن ، تعمیم دادن ، کلیت بخشیدن

generally

adv. Ordinarily.

بطور کلی ، عموماً ، معمولاً

generate

v. To produce or cause to be.

گسترش یافتن ، افریدن ، ساختن ، زادن ، زاییدن ، تولید کردن ، احداث کردن ، بوجود آوردن ،
تناسل کردن ، حاصل کردن ، تولید نیرو کردن

generic

adj. Noting a genus or kind; opposed to specific.

نوعی ، جنسی ، عمومی ، عام ، کلی ، وابسته به تیره

generosity

n. A disposition to give liberally or to bestow favors heartily.

بخشش ، سخاوت ، خیر خواهی ، گشاده دستی

genesis

n. Creation.

پیغایش ، پدیدایی ، تکوین ، تولید ، طرز تشکیل ، کتاب پیدایش (تورات) ، پسوند بمعنی ایجاد
کننده

geniality

n. Warmth and kindness of disposition.

خوش مشربی ، خوش معاشرتی

genital

adj. Of or pertaining to the animal reproductive organs

مربوط به توالد و تناسل ، مربوط به دستگاه تناسلی

genitive

adj. Indicating source, origin, possession, or the like.

حالت اضافه ، حالت مالکیت ، حالت مضاف الیه ، ملکی مضاف الیهی

genteel

adj. Well-bred or refined.

اقا منش ، اصیل ، نجیب ، تربیت شده

gentile

adj. Belonging to a people not Jewish.

غير كلیمی ، کسی که نه مسیحی و نه کلیمی باشد

geology

n. The department of natural science that treats of the constitution and structure of the earth.

ساختمان پوسته ی زمین در هر ناحیه، (دانشی که ماهیت کره ی زمین و تاریخ آن و ساختمان پوسته ی آن و اجزای درون آن و انواع سنگ ها و سنگواره ها را بررسی می کند) زمین شناسی، زمین شناسی، دانش زمین شناسی

germane

adj. Relevant.

وابسته ، مربوط ، منتسب ، خویش و قوم

germinate

v. To begin to develop into an embryo or higher form.

جوانه زدن ، شروع به رشد کردن ، سبز شدن

gestation

n. Pregnancy.

بارداری، حمل در زهدان (از هنگام انعقاد نطفه تا زایمان)، (دوره ی) آبستنی، حاملگی، آبستنی، وابسته بدوران رشد تخم یانطفه

gesticulate

v. To make gestures or motions, as in speaking, or in place of speech.

با سر و دست اشاره کردن، ضمن صحبت اشارات سر و دست بکار بردن، باژست فهماندن

gesture

n. A movement or action of the hands or face, expressive of some idea or emotion.

حرکت بدن یا هریک از اعضای آن برای بیان احساسات یا اندیشه (جنبش اندام، تکان دادن) دست و سر و غیره (به منظور بیان چیزی)، با سر و دست (و حرکات صورت) اشاره کردن، با ایما و اشاره بیان کردن، ایما و اشاره، علامت، نشان، ادا، اشاره، اشارات و حرکات در موقع سخن گفتن، وضع، رفتار، ژست، قیافه

ghastly

adj. Hideous.

ترسناک ، هولناک ، مخوف ، شوم ، رنگ پریده

gibe

v. To utter taunts or reproaches.

سخن طعنه امیز گفتن ، طنز گفتن ، دست انداختن ، باطعنه استهزاء کردن

giddy

adj. Affected with a whirling or swimming sensation in the head.

گیج ، بی فکر ، مبتلا به دوار سر ، متزلزل

gigantic

adj. Tremendous.

غول پیکر

giver

n. One who gives, in any sense.

دهنده

glacial

adj. Icy, or icily cold.

وابسته به یخ‌رود، وابسته به دوران یخ‌رودی، یخ دورانی، سرد، یخبندان، منجمد، سرد و غیر
دوستانه، (مثل حرکت یخ‌رود) آهسته، خیلی یواش، یخ مانند، یخرفت مانند، یخ‌رودی

glacier

n. A field or stream of ice.

کوه یخ، توده یخ غلطان، یخ رود، برف رود، توده یخ غلتان، رودخانه یخ، یخچال طبیعی

gladden

v. To make joyous.

خوشنود کردن، خرسند کردن، خوشحال کردن، شاد شدن

glazier

n. One who cuts and fits panes of glass, as for windows.

شیشه بر، شیشه گر

glimmer

n. A faint, wavering, unsteady light.

نور کم ، درک اندک ، خرده ، تکه ، کور کوری کردن ، سوسو زدن ، با روشنایی ضعیف تابیدن

glimpse

n. A momentary look.

نگاه کم ، نگاه انی ، نظر اجمالی ، نگاه سریع ، اجمالا دیدن ، بیک نظر دیدن ، اتفاقا دیدن

globose

adj. Spherical.

گرد یا کروی

globular

adj. Spherical.

کروی ، گرد ، گوی مانند ، گلوبولوار

glorious

adj. Of excellence and splendor.

مجلل ، عظیم ، با شکوه ، خیلی خوب

glutinous

adj. Sticky.

چسبناک ، لزج ، چسبنده ، سریشمی

gluttonous

adj. Given to excess in eating.

پر خور

gnash

v. To grind or strike the teeth together, as from rage.

دندان قرچه کردن ، دندان بهم فشردن (از خشم) ، بهم فشردن ، بهم ساییدن

Gordian knot

n. Any difficulty the only issue out of which is by bold or unusual manners.

گره‌ی گوردیان گوردیوس ، مسئله‌ی گیج‌کننده، مشکل معما مانند

gosling

n. A young goose.

جوجه غاز ، شخص نا بالغ و خام ، احمق

gossamer

adj. Flimsy.

بند شیطان ، لعاب خورشید ، لعاب عنکبوت ، پارچه بسیار نازک ، تنزیب ، نازک ، لطیف ، سبک

gourd

n. A melon, pumpkin, squash, or some similar fruit having a hard rind.

کدوی قلیایی ، گرداب

gourmand

n. A connoisseur in the delicacies of the table.

صاحب سر رشته در خوراک ، شکم پرست

graceless

adj. Ungracious.

بی نزاکت ، هرزه ، فاسد ، عاری از فریبندگی ، بی ملاحظت

gradation

n. A step, degree, rank, or relative position in an order or series.

ارتقای درجه ، ترفیع درجه گرفتن ، درجه بندی ، سلسله ، درجه ، تدریج ، (در هنرهای زیبا)
انتقال تدریجی ، ارتقاء

gradient

adj. Moving or advancing by steps.

گرادیان ، شیبدار ، نشیب ، میزان شیب ، درصد شیب ، خیز ، سطح شیب دار ، در خور راه رفتن ،
شیب دار ، سالک ، افت حرارت ، مدرج ، متحرک

granary

n. A storehouse for grain after it is thrashed or husked.

ناحیه ی حاصلخیز، ناحیه ی غله خیز، انبار غله، انبار دانه، جای غله خیز

grandeur

n. The quality of being grand or admirably great.

بزرگی ، عظمت ، شکوه ، شان ، ابهت ، فرهی

grandiloquen

t

adj. Speaking in or characterized by a pompous or bombastic style.

قلنبه نویس ، گزاف گوی

grandiose

adj. Having an imposing style or effect.

بزرگ نما ، عالی نما ، پر اب و تاب ، بلند

grantee

n. The person to whom property is transferred by deed.

صاحب امتیاز ، انتقال گیرنده

grantor

n. The maker of a deed.

(حقوق) اهدا کننده، دهنده، اعطا کننده، اهداء کننده

granular

adj. Composed of small grains or particles.

بلوری ، دانه دانه ، دارای دانه های ریز

granulate

v. To form into grains or small particles.

چکش کاری کردن ، تیشه ای کردن ، دانه دانه کردن ، دارای ذرات ریز کردن

granule

n. A small grain or particle.

دانه ریز، جودانه، گرده، (داروسازی) دانه، حب و کپسولی که باقند و شکرپوشیده باشد

grapple

v. To take hold of.

چنگ ، قلاب ، گلاویزی ، دست بگریبانی ، دست بگریبان شدن ، گلاویز شدن

gratification

n. Satisfaction.

خشنودی ، لذت ، سر بلندی

gratify

v. To please, as by satisfying a physical or mental desire or need.

خشنود و راضی کردن ، لذت دادن(به) ، مفتخر کردن ، جبران کردن

gratuitous

adj. Voluntarily.

غير معوض ، رایگان ، مفت ، بیخود ، بلاعوض

gratuity

n. That which is given without demand or claim. Tip.

پاداش ، انعام ، التفات ، سپاسگزاری ، رایگانی

gravity

n. Seriousness.

گرانی ، گرانش ، سنگینی ، ثقل ، جاذبه زمین ، درجه کشش ، وقار ، اهمیت ، شدت ، جدیت ، دشواری وضع

gregarious

adj. Not habitually solitary or living alone.

گروده دوست ، جمعیت دوست ، گروه جو ، گروهی ، اجتماعی دسته ای ، گله ای

grenadier

n. A member of a regiment composed of men of great stature.

(در اصل) سرباز پیاده ی مامور حمل و پرتاب نارنجک، نارنجک انداز، (ارتش انگلیس) سرباز گارد (گرنادیر) حراست کاخ های سلطنتی رابه عهده دارند

grief

n. Sorrow.

غم ، اندوه ، غصه ، حزن ، رنجش

grievance

n. That which oppresses, injures, or causes grief and at the same time a sense of wrong.

تظلم ، نارضایی ، شکایت

grievous

adj. Creating affliction.

شدید ، دردناک ، تالم اور ، اندوه اورد

grimace

n. A distortion of the features, occasioned by some feeling of pain, disgust, etc.

(به منظور لودگی یا تمسخر) شکلک در آوردن، دهن کجی کردن، (از شدت درد یا تنفر و غیره) قیافه ی خود را در هم کشیدن، صورت خود را معوج کردن، سگرمه های (کسی) در هم رفتن، اخم، اخم و تخم، عبوسی، ادا و اصول، شکلک، نگاه ریایی، تظاهر

grindstone

n. A flat circular stone, used for sharpening tools.

سنگ آسیاب ، سنگ سمباده ، سنگ چاقو تیز کنی

grisly

adj. Fear-inspiring.

وحشتناک، ترسناک، مخوف، هولناک، چنندش آور، دهشتناک، مهیب

grotesque

adj. Incongruously composed or ill-proportioned.

غریب و عجیب ، بی تناسب ، مضحک ، تناقض دار

grotto

n. A small cavern.

سرداب، غار زیرزمینی

ground

n. A pavement or floor or any supporting surface on which one may walk.

زمین کردن ، کف زمین ، عرصه ، جهت ، سبب ، تماس دادن توپ با زمین (رگبی) ، خاک (کشتی) ، به گل نشانیدن ناو ، کار گذاشتن یا مستقر کردن ، محوطه ، اتصال زمین ، اتصال منفی ، اتصال بدنه ، قطب منفی ، اتصال به زمین ، زمین ، خاک ، میدان ، زمین ، زمین ، عنوان ، کف دریا ، اساس ، پایه ، بنا کردن ، برپا کردن ، بگل نشانیدن ، اصول نخستین را یاد دادن (به) ، فرودامدن ، بزمین نشستن ، اساسی ، زمان ماضی فعل grind

guess

n. Surmise.

گمان ، ظن ، فرض ، حدس زدن ، تخمین زدن

guile

n. Duplicity.

حيله ، مكر ، دستان و تزوير ، تلبيس ، روباه صفتي ، خيانت ، دورويي

guileless

adj. Frank.

بي حيله و تزوير ، بي تزوير

guinea

n. An English monetary unit.

کشور گينه در افريقا ، (انگليس ۲۱) شيلينگ

guise

n. The external appearance as produced by garb or costume.

ظاهر ، ماسک ، تغيير قيافه ، لباس مبدل

gullible

adj. Credulous.

گول خور

gumption

n. Common sense.

(در اصل) شعور، درایت، فراست، زرنگی، ابتکار، عقل سلیم

gusto

n. Keen enjoyment.

ذوق ، درک ، احساس ، مزه ، طعم ، لذت

guy

n. Stay-rope.

سیم بکسل ، ریسمان ، شخص ، مرد ، یارو ، فرار ، گریز ، با طناب نگه داشتن ، با تمثال نمایش دادن ، استهزاء کردن ، جیم شدن

guzzle

v. To swallow greedily or hastily; gulp.

بلعیدن ، حریصانه خوردن ، سرکشیدن

gynecocracy

n. Female supremacy.

حکومت زنان ، حکومت نسوان

gynecology

n. The science that treats of the functions and diseases peculiar to women.

زنانه (پزشکی) مبحث بیماری های زنانه، زن پزشکی، دانش امرا

gyrate

v. To revolve.

دایره ای ، حلقه ای ، چرخ زدن ، دوران داشتن

gyroscope

n. An instrument for illustrating the laws of rotation.

گردش بین ، گردش نما ، ژيروسکوپ

habitable

adj. Fit to be dwelt in.

مسکونی ، قابل سکونی

habitant

n. Dweller.

ساکن

habitual

adj. According to usual practice.

معتاد ، شخص دائم الخمر ، عادی ، همیشگی

habitude

n. Customary relation or association.

خصلت، منش، سرشت، خلق و خو، نهاد، طبع، آداب، روش، شیوه، عادت م، مرسوم، عادت روزانه

hackney

v. To make stale or trite by repetition.

اسب کالسکه و سواری (ولی نه اسب مسابقه یا تندرو)، کالسکه ی کرایه ای، (مهجور) آدم خرکار، خرچمال، (مهجور) اجیر، کرایه ای، مزدور، پیش پا افتاده، عادی، (نادر) کرایه دادن یا کردن، اسب سواری، درشکه کرایه، اسب کرایه، فعله، فاحشه، مبتذل کردن، زیاداستعمال شده

haggard

adj. Worn and gaunt in appearance.

نحیف ، دارای چشمان فرو رفته ، رام نشده

halcyon

adj. Calm.

مرغ افسانه ای که دریا را آرام میکند ، ایام خوب گذشته ، روز آرام

hale

adj. Of sound and vigorous health.

خوش بنیه ، نیرومند ، بی نقص ، سالم ، کشیدن ، سوی دیگر بردن ، روانه کردن

handwriting

n. Penmanship.

دستخط ، خط

hanger-on

n. A parasite.

وابسته ، متکی بر ، انگل ، موی دماغ ، مفت خور

happy-go-lucky

adj. Improvident.

الله بختی ، بر حسب تصادف ، لاقید ، لا ابالی ، اسان گذران ، بیمار

harangue

n. A tirade.

رجز خوانی ، باصدای بلند نطق کردن ، نصیحت

harass

v. To trouble with importunities, cares, or annoyances.

ایذا کردن دشمن ، به ستوه آوردن اذیت کردن ، بستوه آوردن ، عاجز کردن ، اذیت کردن ، (علوم نظامی) حملات پی در پی کردن ، خسته کردن

harbinger

n. One who or that which foreruns and announces the coming of any person or thing.

پیشرو ، منادی ، جلودار ، قاصد

hard-hearted

adj. Lacking pity or sympathy.

سنگدل

hardihood

n. Foolish daring.

جسارت ، بی باکی ، سرسختی ، نیرومندی

harmonious

adj. Concordant in sound.

خوش اهنگ ، موزون ، سازگار موافق

havoc

n. Devastation.

غارت و ویرانی ، خرابی ، غارت ، ویران کردن

hawthorn

n. A thorny shrub much used in England for hedges.

خفچه ، کیالک ، درخت کویچ ، ولیک

hazard

n. Risk.

امتیاز با به کیسه انداختن هر کدام از گویهای بلیارد ، ناراحتی ، ضرر ، قمار ، اتفاق ، در معرض
مخاطره قرار دادن ، بخطر انداختن

head first

adv. Precipitately, as in diving.

باکله ، سربجلو ، از سر ، سراسیمه

heartrending

adj. Very depressing.

جانگداز، جانسوز، سوزناک، دل آزار، دل خون کننده، ریش ریش کننده ی قلب *

heathenish

adj. Irreligious.

کافروار

heedless

adj. Thoughtless.

بی پروا

heifer

n. A young cow.

گوساله مادہ ، مادہ گوساله

heinous

adj. Odiously sinful.

زشت ، شنیع ، شریر ، ظالم ، فجیح ، تاثر اور

hemorrhage

n. Discharge of blood from a ruptured or wounded blood-vessel.

خون روی ، خون ریزی ، خون ریزش

hemorrhoids

n. pl. Tumors composed of enlarged and thickened blood-vessels, at the lower end of the rectum.

ہواسیر

henchman

n. A servile assistant and subordinate.

پیرو ، هواه خواه سیاسی ، نوکر

henpeck

v. To worry or harass by ill temper and petty annoyances.

سعی کردن برای تفوق یافتن (در مورد زوجه نسبت به شوهر خود) ، کوشش در مداخلات جزئی
(در کارهای شوهر) کردن ، عیبجویی کردن

heptagon

n. A figure having seven sides and seven angles.

هفت گوش ، هفت گوشه ، هفت ضلعی ، هفت پهلویی ، هفت ماهه

heptarchy

n. A group of seven governments.

حکومت هفت نفری ، ولایات هفت گانه

herbaceous

adj. Having the character of a herb.

گیاه مانند ، گیاهی

herbarium

n. A collection of dried plants scientifically arranged for study.

مجموعه گیاهان خشک گیاه دان (اطاق یا جعبه)

herbivorous

adj. Feeding on herbs or other vegetable matter, as animals.

گیاه خواری

hereditary

adj. Passing naturally from parent to child.

ارثی، برماندی، مانداکی، وراثتی، آبا واجدادی، نیائی، نیاکانی، قابل ارث بری، مرده ریگی، وانهادنی،

موروثی

heredity

n. Transmission of physical or mental qualities, diseases, etc., from parent to offspring.

وراثت، برماند، مانداک، همه ی ویژگی های ارثی یک نفر، انتقال موروثی، رسیدن خصوصیات جسمی و روحی بارک، تمایل برگشت باصل، توارک

heresy

n. An opinion or doctrine subversive of settled beliefs or accepted principles.

کفر ، ارتداد ، الحاد ، بدعتکاری ، فرقه ، مسلک خاص

heretic

n. One who holds opinions contrary to the recognized standards or tenets of any philosophy.

رافضی ، فاسد العقیده ، بدعت گذار ، مرتد

heritage

n. Birthright.

مال موروث ، میراث ، ارثیه ، ارث ، ماترک ، ترکه غیر منقول ، مرده ریگ ، سهم موروثی ، (مجازی) بخش

hernia

n. Protrusion of any internal organ in whole or in part from its normal position.

فتق ، مرض فتق ، غری

hesitancy

n. A pausing to consider.

درنگ ، دودلی ، تردید

hesitant

adj. Vacillating.

دودل ، مردد ، درنگ کننده ، تامل کننده

hesitation

n. Vacillation.

تامل ، درنگ ، دودلی

heterodox

adj. At variance with any commonly accepted doctrine or opinion.

دارای مذهب و عقایدی مخالف عقاید عمومی ، مرتد ، گمراه ، زندیق

heterogeneity

n. Unlikeness of constituent parts.

غیر یکنواختی ، ناهماهنگی ، عدم تجانس ، ناجوری

heterogeneous

S

adj. Consisting of dissimilar elements or ingredients of different kinds.

غیریکنواخت ، ناجور ، ناهمگن ، غیر متجانس ، متباین

heteromorph ic

adj. Deviating from the normal form or standard type.

جور بجور شونده ، دارای شکل های گوناگون ، جانوران دگردیس

hexagon

n. A figure with six angles.

شش ضلعی ، مسدس ، (هندسه) شش گوش ، شش گوشه ، شش بر ، شش پهلو

hexangular

adj. Having six angles.

شش گوشه

hexapod

adj. Having six feet.

hiatus

n. A break or vacancy where something necessary to supply the connection is wanting.

(در متن کتاب و غیره) افتادگی، حذف شدگی، جای خالی، زدش، محو شدگی، (تداوم وزمان) وقفه، درنگ، بازایستی، ایستش، ایستایی، رکود، شکاف، (کالبدشناسی - مجرا یا سوراخی که اندام دیگری از آن عبور می کند مانند سوراخ حجاب حاجز که لوله ی مری از آن رد می شود) گذرگاه، دهانه، گسستگی، وقفه، فاصله، التقای دو حرف با صدا

hibernal

adj. Pertaining to winter.

زمستانی

hibernian

adj. Pertaining to Ireland, or its people.

ایرلندی ، ساکن ایرلند ، ایرلندی زبان

hideous

adj. Appalling.

زشت ، زنده ، شنيع ، وقیح ، سهمگين ، ترسناک ، مهيب ، مخوف

hilarious

adj. Boisterously merry.

خنده دار ، مضحک

hillock

n. A small hill or mound.

تپه کوچک ، برآمدگی در سطح صاف ، پشته ، گریوه ، (علوم نظامی) پرنده

hinder

v. To obstruct.

بازداشتن ، ممانعت کردن ، جلوگیری از ضربه زدن حریف ، پسین ، عقبی ، واقع در عقب ، پشتی ،
عقب انداختن ، پاگیرشدن ، بازمانده کردن ، مانع شدن ، بتاخیر انداختن

hindmost

adj. Farthest from the front.

hindrance

n. An obstacle.

پاگیری ، بازماندگی ، اذیت ، ازار ، مانع ، سبب تاخیر

hirsute

adj. Having a hairy covering.

پرمو ، مویی ، پشمالو

hoard

v. To gather and store away for the sake of accumulation.

اندوخته ، ذخیره کردن (بیشتر با up) ، احتکار کردن ، انباشتن ، گنج

hoarse

adj. Having the voice harsh or rough, as from a cold or fatigue.

خشن ، گرفته ، خرخری (در مورد صدا)

homage

n. Reverential regard or worship.

اعلام رسمی بیعت از طرف متحد یا متفقی نسبت به پادشاه ، تجلیل ، بیعت

homogeneity

n. Congruity of the members or elements or parts.

هم جنسی، یکجوری

homogeneous

adj. Made up of similar parts or elements.

همگن ، متجانس ، (زیست شناسی) مقاربت کننده باهم جنس خود ، متوافق ، هم جنس ، یکجور ، مشابه

homologous

adj. Identical in nature, make-up, or relation.

زیست شناسی - مشابه و ناشی از یک تبار یا اصل) هم ساخت، هم اصل، همتا، (شیمی) همانند، (متشابه، نظیر، هم زنجیره، هم‌رده، (از نظر ساختمان و جا و نهاد همانند هم) هم نهاد

homonym

n. A word agreeing in sound with but different in meaning from another.

متشابه ، کلمه ای که تلفظ آن با کلمه دیگر یکسان ولی معنی آن دگرگون باشد

homophone

n. A word agreeing in sound with but different in meaning from another.

هم آوا وات، (حرف الفبا) هم آوا، در کلمات متشابه الصوت، دارای تشابه صوتی، همصدا

honorarium

n. A token fee or payment to a professional man for services.

حق الوکاله ، حق یا مزد آموزگار

hoodwink

v. To deceive.

چشم بندی کردن ، فریب دادن ، اغفال کردن

horde

n. A gathered multitude of human beings.

قبیله ی مغولی، ایل مغولان، (گروه بزرگ و در حال حرکت) اردو، انبوه، گله، توده، فوج، (عامیانه) یک عالمه، (از ریشه ی تاتار)، طایفه ی بیابان گرد، عشیره، قبیله ی چادرنشین، مشتق از کلمه ترکی اردو ایل وتبار، گروه بیشمار، دسته، گروه ترکان ومغولان

hosiere

n. A stocking.

جامه کش باف ، جوراب بافی

hospitable

adj. Disposed to treat strangers or guests with generous kindness.

مهمان نواز، غریب نواز، مهمان نوازانه

hospitality

n. The practice of receiving and entertaining strangers and guests with kindness.

مهمان نوازی، مهماندوستی، بیگانه نوازی، غریب نوازی، وابسته به هتل داری (یا مسافرخانه یا مهمانسرا داری)

hostility

n. Enmity.

ضدیت ، دشمنی ، عداوت ، خصومت ، عملیات خصمانه

huckster

n. One who retails small wares.

دوره گرد ، دست فروش ، ادم مزدور ، ادم پست و خسیس ، چک وچانه زدن

humane

adj. Compassionate.

مهرامیز ، بامروت ، رحیم ، مهربان ، باشفقت ، تهذیبی

humanitaria

n

n. A philanthropist.

بشر دوستانه ، کسی که نوع پرستی را کیش خود میداند ، نوع پرست ، بشر دوست ، وابسته به
بشر دوستی

humanize

v. To make gentle or refined.

انسانی کردن ، انسان شدن ، واجد صفات انسانی شدن ، با مروت کردن ، نرم کردن

humbug

n. Anything intended or calculated to deceive or mislead.

حیله ، گول ، شوخی فریب آمیز ، فریب دادن ، بامبول زدن

humiliate

v. To put to shame.

پست کردن ، تحقیر کردن ، اهانت کردن به

hussar

n. A light-horse trooper armed with saber and carbine.

سرباز سواره نظام سبک اسلحه

hustle

v. To move with haste and promptness.

هل دادن ، فشار دادن ، تکان دادن ، بزور وادار کردن ، پیش بردن ، فریفتن ، گول زدن ، تکان ، شتاب ، عجله ، فشار ، زور

hybrid

adj. Cross-bred.

دورگه، آمیزتبار، پیوندی، دگرگشنگیری شده، (هرچیز که منشا آن چندتایی باشد یا اجزای آن یکجور نباشند) مختلط، چندگانه، چندنژاد، چندتبار، چندسرشت، چند بیخ، نایکدست، چندبنیادی، جانور دورگه چون قاطر، گیاه پیوندی، چیزی که از چند جزء ناجورساخته شده باشد کلمه ای که اجزاء آن از زبان های مختلف تشکیل شده باشد، دورگه

hydra

n. The seven- or nine-headed water-serpent slain by Hercules.

شجاع ، (افسانه یونان) مار ۹ سری که بدست هرکول کشته شده ، (مجازی) چیزی که برانداختن آن دشوار است ، مار ابی

hydraulic

adj. Involving the moving of water, of the force exerted by water in motion.

روغنی ، ابی ، وابسته به نیروی محرکه اب ، هیدرولیک ، وابسته به مبحث خواص اب در حرکت

hydrodynamics

n. The branch of mechanics that treats of the dynamics of fluids.

علم نیرو و جنبش ابگونه ها

hydroelectric

adj. Pertaining to electricity developed water or steam.

وابسته به تولید نیروی برق بوسیله اب یا بخار

hydromechanics

n. The mechanics of fluids.

با فعل مفرد - بخشی از فیزیک که با قوانین حرکت و همسنجی آنگونه ها سروکار دارد) (هیدرومکانیک، آب افزارگان شناسی

hydrometer

n. An instrument for determining the density of solids and liquids by flotation.

رطوبت سنج ، الت سنجش وزن ویژه مایعات ، چگالی سنج

hydrostatics

n. The branch of science that treats of the pressure and equilibrium of fluids.

علم تعادل مایعات

hydrous

adj. Watery.

ابداری ، نمناک ، محتوی آب

hygiene

n. The branch of medical science that relates to improving health.

علم بهداشت ، بهداشت ، حفظ الصحه

hypercritical

adj. Faultfinding.

عیب جو، ایرادگیر، ایرادی، نق نقو، خردہ گیر، موشکاف، بیش از حد خردہ گیر

hypnosis

n. An artificial trance-sleep.

ہیپنوتیسزم ، خواب ہیپنوتیزم ، خواب در اثر تلقین

hypnotic

adj. Tending to produce sleep.

ہیپنوتیسمی ، خواب اور (در داروہا) ، خواب اور ، منوم ، تولیدکنندہ خواب ، ہیپنوتیزم ، مولد خواب مصنوعی

hypnotism

n. An artificially induced somnambulistic state in which the mind readily acts on suggestion.

علم ہیپنوتیزم یا طریقہ خواب اوری مصنوعی

hypnotize

v. To produce a somnambulistic state in which the mind readily acts on suggestions.

خواب هیپنوتیزم کردن ، بطور مصنوعی خواب کردن ، (مجازی) مسحور و مفتون کردن

hypocrisy

n. Extreme insincerity.

دورویی ، ریا ، ریاکاری ، دو رنگی ، وانمود سازی ، زرق ، سالوس

hypocrite

n. One who makes false professions of his views or beliefs.

ریا کار ، با ریا ، ادم ریاکار ، ادم دو رو ، زرق فروش ، سالوس ، متصنع

hypodermic

adj. Pertaining to the area under the skin.

زیرپوستی ، تحت الجلدی ، (پزشکی) تزریق زیر جلدی ، سوزن مخصوص تزریق زیر جلد

hypotenuse

n. The side of a right-angled triangle opposite the right angle.

وتر (در مثلث قائم الزاویه) ، (هندسه) زه ، وتر مثلث قائم الزاویه

hypothesis

n. A proposition taken for granted as a premise from which to reach a conclusion.

فرض ، فرضیه ، قضیه فرضی ، نهشته ، برانگاشت

hysteria

n. A nervous affection occurring typically in paroxysms of laughing and crying.

تشنج ، غش یا بیهوشی و حمله در زنان ، هیجان زیاد ، هیستری ، حمله عصبی

ichthyic

adj. Fish-like.

وابسته به ماهی ، ماهی وار

ichthyology

n. The branch of zoology that treats of fishes.

ماهی شناسی

icily

adv. Frigidly.

بطور سرد ، یخ مانند

iciness

n. The state of being icy.

حالت یخی ، سردی

icon

n. An image or likeness.

نماد تصویری ، نشان ، نشانه ، شمایل ، تمثال ، تندیس ، پیکر ، تصویر حضرت مسیح یامریم
ویامقدسین مسیحی

iconoclast

n. An image-breaker.

بت شکن

idealize

v. To make to conform to some mental or imaginary standard.

بصورت ایده ال در آوردن ، صورت خیالی و شاعرانه دادن (به) ، دلخواه سازی

idiom

n. A use of words peculiar to a particular language.

تعبیر ویژه ، لهجه ، زبان ویژه ، اصطلاح

idiosyncrasy

n. A mental quality or habit peculiar to an individual.

حال مخصوص ، طبیعت ویژه ، طرز فکر ویژه ، شیوه ویژه هنرنویسنده ، خصوصیات اخلاقی

idolize

v. To regard with inordinate love or admiration.

بت ساختن ، صنم قرار دادن ، پرستیدن ، بحد پرستش دوست داشتن

ignoble

adj. Low in character or purpose.

ناکس ، فرومایه ، پست ، بد گوهر ، ناجنس ، نا اصل

ignominious

adj. Shameful.

مفتضح ، موجب رسوایی ، ننگ اور

iliad

n. A Greek epic poem describing scenes from the siege of Troy.

ایلیاد ، داستان حماسی منسوب به هومر

illegal

adj. Not according to law.

غیرقانونی ، غیر قانونی ، نامشروع ، حرام ، غیرمجاز

illegible

adj. Undecipherable.

ناخوانا، بدخط، نخواندنی، لایقرا

illegitimate

adj. Unlawfully begotten.

نامشروع ، ولدالزنا ، حرامزاده ، غیر مشروع ، ناروا

illiberal

adj. Stingy.

بی گذشت ، کوتاه فکر ، متعصب ، مخالف اصول آزادی

illicit

adj. Unlawful.

قاچاقی ، ممنوع ، قاچاق ، نامشروع ، مخالف مقررات

illimitable

adj. Boundless.

بی پایان ، بیحد ، نامحدود ، محدود نشدنی

illiterate

adj. Having little or no book-learning.

بی سواد ، عامی ، درس نخوانده

ill-natured

adj. Surly.

بد طبیعت ، بد باطن ، بد اخلاق ، عبوس ، ترشرو ، بد سرشت ، نامطبوع

illogical

adj. Contrary to the rules of sound thought.

غیر منطقی ، نا حسابی ، زور

illuminant

n. That which may be used to produce light.

منبع نور ، روشن کننده ، منور ، روشنائی بخش

illuminate

v. To supply with light.

چراغانی کردن ، روشن کردن منطقه ، درخشان ساختن ، زرنا کردن ، چراغانی کردن ، موضوعی را روشن کردن ، روشن (شده) ، منور ، روشن فکر

illumine

v. To make bright or clear.

روشن کردن

illusion

n. An unreal image presented to the senses.

عرب ، فریب ، گول ، حيله ، خيال باطل ، وهم

illusory

adj. Deceptive.

گمراه کننده ، مشتبه سازنده ، وهمی ، غير واقعی

illusory

adj. Deceiving or tending to deceive, as by false appearance.

گمراه کننده ، مشتبه سازنده ، وهمی ، غير واقعی

imaginable

adj. That can be imagined or conceived in the mind.

تصور کردنی ، قابل تصور ، انگاشتنی ، قابل درک ، وابسته به تصورات و پندارها ، تصویری

imaginary

adj. Fancied.

انگاری ، مقدار موهومی ، انگاشتی ، پنداری ، وهمی ، خیال ، خیالی ، تصویری

imbibe

v. To drink or take in.

نوشیدن ، اشباع کردن ، جذب کردن ، خیساندن ، تحلیل بردن ، فرو بردن ، در کشیدن

imbroglio

n. A misunderstanding attended by ill feeling, perplexity, or strife.

درهم و برهم ، قطعه موسیقی درهم امیخته و نامرتب ، مسئله غامض ، سوء تفاهم

imbrue

v. To wet or moisten.

اغستن ، الوده کردن ، تر کردن ، خیساندن ، مرطوب کردن ، اشباع کردن ، جذب کردن

imitation

n. That which is made as a likeness or copy.

بدل ، شبیه ، پیروی ، چیز تقلیدی ، بدلی ، ساختگی ، جعلی

imitator

n. One who makes in imitation.

مقلد

immaculate

adj. Without spot or blemish.

معصوم

immaterial

adj. Of no essential consequence.

غیر مادی ، مجرد ، معنوی ، جزئی ، بی اهمیت

immature

adj. Not full-grown.

ناتمام ، نیم ساخته ، نارسیده ، نابالغ ، نارس ، رشد نیافته ، نابهنگام ، بی تجربه

immeasurabl

e

adj. Indefinitely extensive.

بی اندازه ، پیمایش ناپذیر ، بیکران ، بی قیاس

immense

adj. Very great in degree, extent, size, or quantity.

بی اندازه ، گزاف ، بیکران ، پهناور ، وسیع ، کلان ، بسیار خوب ، ممتاز ، عالی

immerse

v. To plunge or dip entirely under water or other fluid.

فرو بردن ، زیر آب کردن ، پوشاندن ، غوطه دادن ، غسل ارتماسی دادن (برای تعمیر)

immersion

n. The act of plunging or dipping entirely under water or another fluid.

شناوری ، فروبری ، غوطه وری ، غوطه ور شدن ، پوشیدگی ، غسل ، غوطه وری

immigrant

n. A foreigner who enters a country to settle there.

پناهنده ، مهاجر ، تازه وارد ، غریب ، کوچ نشین ، اواره

immigrate

v. To come into a country or region from a former habitat.

مهاجرت کردن (بکشور دیگر) ، میهن گزیدن ، توطن اختیار کردن ، آوردن ، نشاندن ، کوچ کردن

imminence

n. Impending evil or danger.

نزدیکی ، مشرف بودن ، قرابت ، وقوع خطر نزدیک

imminent

adj. Dangerous and close at hand.

نزدیک ، قریب الوقوع ، حتمی

immiscible

adj. Separating, as oil and water.

امیخته نشدنی ، آمیزش ناپذیر ، نادر هم آمیختنی ، مخلوط نشدنی

immoral

adj. Habitually engaged in licentious or lewd practices.

بد سیرت ، بد اخلاق ، زشت رفتار ، هرزه ، فاسد

immortalize

v. To cause to last or to be known or remembered throughout a great or indefinite length of time.

جاوید کردن ، شهرت جاویدان دادن به

immovable

adj. Steadfast.

غیر منقول ، استوار ، ثابت

immune

adj. Exempt, as from disease.

ایمن، مصون، مستثنی، معاف، بخشوده، به کنار، (معمولا با: against یا from) در پناه، در امان، مورد حراست، ناشنوا (نسبت به التماس و غیره)، نفوذ ناپذیر، آزاد، مقاوم در برابر مر بر اثر تلقیح واکسن، دارای مصونیت قانونی و پارلمانی، مصون کردن، محفوظ کردن

immutable

adj. Unchangeable.

تغییر ناپذیر ، پابرجا

impair

v. To cause to become less or worse.

آسیب رساندن، ناقص کردن، معیوب کردن، ضعیف کردن، خراب کردن، زیان رساندن

impalpable

adj. Imperceptible to the touch.

لمس نشدنی ، غیر محسوس

impartial

adj. Unbiased.

بی طرف ، بیطرف ، بیغرض ، راست بین ، عادل ، منصفانه

impassable

adj. That can not be passed through or over.

غیر قابل عبور ، صعب العبور ، بی گذار ، نا گذرا

impassible

adj. Not moved or affected by feeling.

بی حس ، فاقد احساس ، بیدرد

impassive

adj. Unmoved by or not exhibiting feeling.

تالم ناپذیر ، بیحس ، پوست کلفت ، بی عاطفه ، خونسرد

impatience

n. Unwillingness to brook delays or wait the natural course of things.

بی تابی ، بی صبری ، ناشکیبایی ، بی حوصلگی ، بی طاقتی

impeccable

adj. Blameless.

بی عیب و نقص

impecunious

adj. Having no money.

بی پول ، تهیدست

impede

v. To be an obstacle or to place obstacles in the way of.

بازداشتن ، مانع شدن ، ممانعت کردن

impel

v. To drive or urge forward.

وادار کردن ، بر آن داشتن ، مجبور ساختن

impend

v. To be imminent.

مشرف بودن ، اویزان کردن ، در شرف وقوع بودن ، محتمل الوقوع بودن

imperative

adj. Obligatory.

امرانه ، حاکم ، لازم الاجرا ، دستور بی چون و چرا ، امری ، دستوری ، حتمی ، الزام اور ، ضروری

imperceptible

adj. Indiscernible.

دیده نشدنی ، غیر قابل مشاهده ، جزئی ، غیر محسوس ، تدریجی ، نفهمیدنی ، درک نکردنی

imperil

v. To endanger.

در مخاطره انداختن ، بخطر انداختن

imperious

adj. Insisting on obedience.

امرانه ، تحکم امیز ، مبرم ، امر ، متکبر

impermissibl

e

adj. Not permissible.

ممنوع ، غیر مجاز ، ناروا

impersonal

adj. Not relating to a particular person or thing.

غیر شخصی ، فاقد شخصیت ، بی فاعل

impersonate

v. To appear or act in the character of.

جعل هویت کردن ، خود را بجای دیگری جا زدن

impertinence

n. Rudeness.

imperturbabl

e

adj. Calm.

تزلزل ناپذیر ، آرام ، خونسرد ، ساکت

impervious

adj. Impenetrable.

مانع دخول (اب) ، تاثر ناپذیر ، غیر قابل نفوذ

impetuosity

n. Rashness.

بی پروایی ، تہور ، تندی ، حرارت

impetuous

adj. Impulsive.

بی پروا ، تند و شدید

impetus

n. Any impulse or incentive.

نیروی جنبش ، عزم ، انگیزه

impiety

n. Irreverence toward God.

بی دینی ، نا پرهیزکاری ، بی تقوایی ، بی ایمانی ، بد کیشی

impious

adj. Characterized by irreverence or irreligion.

ناپرهیزکار ، بی دین ، خدا شناس ، کافر ، بد کیش

implausible

adj. Not plausible.

نامحتمل ، غیرمحتمل ، غیرمقبول ، ناپسند

implicate

v. To show or prove to be involved in or concerned

دلالت کردن بر ، گرفتار کردن ، مشمول کردن ، بهم پیچیدن ، مستلزم بودن

implicit

adj. Implied.

تلویحی ، ضمنی ، التزامی ، مجازی ، اشاره شده ، مفهوم ، تلویحا فهمانده شده ، مطلق ، بی شرط

imply

v. To signify.

دلالت داشتن ، مطلبی را رساندن ، ضمنا فهماندن ، دلالت ضمنی کردن بر ، اشاره داشتن بر ، اشاره کردن ، رساندن

impolitic

adj. Inexpedient.

مخالف مصلحت ، مخالف رویه صحیح ، بیجا

importation

n. The act or practice of bringing from one country into another.

ورود ، واردات

importunate

adj. Urgent in character, request, or demand.

سمج ، مبرم ، عاجز کننده ، سماجت امیز ، مزاحم

importune

v. To harass with persistent demands or entreaties.

مصرانه خواستن ، اصرار کردن به ، عاجز کردن ، سماجت کردن ، ابرام کردن ، مصرانه

impotent

adj. Destitute of or lacking in power, physical, moral, or intellectual.

عنین (ناتوان جنسی) ، دارای ضعف قوه بقاء ، ناتوان ، اکار

impoverish

v. To make indigent or poor.

فقیر کردن ، بی نیرو کردن ، بی قوت کردن ، بی خاصیت کردن

impracticabl

e

adj. Not feasible.

اجراء نشدنی ، غیر عملی ، بیهوده

impregnable

adj. That can not be taken by assault.

غیر قابل تسخیر ، رسوخ ناپذیر

impregnate

v. To make pregnant.

اشباع کردن، (کاملاً) پر کردن، مالمال کردن، سرشار کردن، آغستن، (با: **with** - احساس یا عقیده و غیره را) القا کردن، تلقین کردن، نیوشاندن، آبتن کردن، (تخم را با جفتگیری) بارور کردن، گشنیدن، (با کود و غیره) زمین را حاصلخیز کردن، بارآور کردن، فرآور کردن، گشنیده، بارور (شده)، آغشته، لقاح کردن

impromptu

n. Anything done or said on the impulse of the moment.

بداهتا، تصنیف، کاری که بی مطالعه و بمقتضای وقت انجام دهند، بالبداهه حرف زدن

improper

adj. Not appropriate, suitable, or becoming.

معیوب، غلط، ناشایسته، نامناسب، بیجا، خارج از نزاکت

impropriety

n. The state or quality of being unfit, unseemly, or inappropriate.

ناشایستگی، بی مناسبتی

improvident

adj. Lacking foresight or thrift.

بی احتیاط ، لاابالی

improvise

v. To do anything extemporaneously or offhand.

بالبداهه ساختن ، انا ساختن ، تعبیه کردن

imprudent

adj. Heedless.

بی احتیاط ، بی تدبیر

impudence

n. Insolent disrespect.

گستاخی ، چشم سفیدی ، خیره سری

impugn

v. To assail with arguments, insinuations, or accusations.

رد کردن ، اعتراض کردن (به) ، تکذیب کردن ، عیب جویی کردن ، مورد اعتراض قرار دادن

impulsion

n. Impetus.

پیش رانش، هل، درون رانش، نیروی پیش رانش

impulsive

adj. Unpremeditated.

کسیکه از روی انگیزه انی و بدون فکر قبلی عمل میکند

impunity

n. Freedom from punishment.

بخشودگی ، معافیت از مجازات ، معافیت از زیان

impure

adj. Tainted.

ژیژ ، ناپاک ، چرک ، کثیف ، ناصاف ، ناخالص ، نادرست

impute

v. To attribute.

نسبت دادن ، بستن ، اسناد کردن ، دادن ، تقسیم کردن ، متهم کردن

inaccessible

adj. Difficult of approach.

دور از دسترسی ، حصول ناپذیر ، دست نیافتنی ، عدم دسترسی ، خارج از دسترس ، منیع

inaccurate

adj. Not exactly according to the facts.

غلط ، نادرست

inactive

adj. Inert.

غیرفعال ، ناکنش ور ، بی کاره ، غیر فعال ، سست ، بی حال ، بی اثر ، تنبل ، بی جنبش ، خنثی ، کساد

inadequate

adj. Insufficient.

ناکافی ، کسری ، غیر کافی ، نابسند

inadmissible

adj. Not to be approved, considered, or allowed, as testimony.

ناروا ، غیر جایز ، ناپسندیده ، تصدیق نکردنی

inadvertent

adj. Accidental.

بی ملاحظه ، سهو ، غیر عمدی

inadvisable

adj. Unadvisable.

غیر مقتضی ، دور از صلاح ، مضر ، بی صرفه ، دور از مصلحت ، ناروا ، مخالف

inane

adj. Silly.

تهی ، بی مغز ، پوچ ، چرند ، فضای نامحدود ، احمق

inanimate

adj. Destitute of animal life.

روح دادن ، انگیختن ، بیجان ، غیر ذیروح

inapprehensi ble

adj. Not to be understood.

غیرقابل ادراک ، نامفهوم ، غیرقابل احساس

inapt

adj. Awkward or slow.

بی استعداد ، ناشایسته ، بی مهارت ، نامناسب ، بیجا

inarticulate

adj. Speechless.

وابسته به بی مفصلان ، بی بند ، بی مفصل ، ناشمرده ، درست ادا نشده ، غیر ملفوظ

inaudible

adj. That can not be heard.

غیر قابل شنیدن ، غیر قابل شنوایی ، نارسا ، شنیده نشده ، غیر مسموع

inborn

adj. Implanted by nature.

درون زاد ، نهادی ، موروثی ، جبلی ، ذاتی ، فطری

inbred

adj. Innate.

ذاتی ، جبلی ، فطری ، غریزی ، ایجاد شده بر اثر تخم کشی از موجودات هم تیره

incandescenc

e

n. The state of being white or glowing with heat.

روشنایی سیمایی ، نور سفید دادن ، افروختگی

incandescent

adj. White or glowing with heat.

گداخته ، دارای نور سیمایی ، تابان

incapacitate

v. To deprive of power, capacity, competency, or qualification.

ناقابل ساختن ، سلب صلاحیت کردن از ، بی نیرو ساختن ، از کار افتادن ، ناتوان ساختن ، محجور کردن

incapacity

n. Want of power to apprehend, understand, and manage.

حجر ، فقدان اهلیت ، عجز ، عدم صلاحیت

incarcerate

v. To imprison.

در زندان نهادن ، زندانی کردن ، حبس کردن

incendiary

n. Chemical or person who starts a fire-literally or figuratively.

وابسته به آتش زدن عمدی مال و ملک) آتش افروزی، آتش افروزانه، آتشنا (مانند بمب و مواد)
محرکه، نفاق انداز، آشوب انگیز، فتنه انگیز

incentive

n. That which moves the mind or inflames the passions.

محرک ، انگیزه ، فتنه انگیز ، آتش افروز ، موجب ، مشوق

inception

n. The beginning.

آغاز ، شروع ، درجه گیری ، اصل ، اکتساب ، دریافت ، بستن نطفه

inceptive

adj. Beginning.

آغازین ، ابتدایی ، مقدماتی ، تکوینی ، ابتدائی

incessant

adj. Unceasing.

لاینقطع ، پیوسته ، پی در پی ، بی پایان

inchmeal

adv. Piecemeal.

خرد خرد ، رفته رفته ، بتدریج ، کم کم

inchoate

adj. Incipient.

آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، تازه بوجود آمده ، نیمه تمام

inchoative

n. That which begins, or expresses beginning. incidence

بدوی ، تازه آغاز شده ، آغازی ، ابتدائی

incident

n. A happening in general, especially one of little importance.

رویداد ، ماقع ، لازم ، فرعی ، تصادم یکانها ، ناگهان اتفاق افتادن ظهور کردن ، حادثه عملیاتی ، شایع ، روی داد ، واقعه ، حادثه ، ضمنی ، حتمی وابسته ، تابع

incidentally

adv. Without intention.

برحسب اتفاق ، پیشامدوار ، ضمنا ، اتفاقا ، لزوما ، بطور لزوم

incinerate

v. To reduce to ashes.

خاکستر کردن ، سوزاندن ، با آتش سوختن

incipience

n. Beginning.

وضع مقدماتی ابتدایی، حالت نخستین

incipient

adj. Initial.

نخستین ، بدوی ، اولیه ، مرحله ابتدایی

incisor

n. A front or cutting tooth.

دندان پیشین ، ثنایا

incite

v. To rouse to a particular action.

انگیختن ، باصرار وادار کردن ، تحریک کردن

incitement

n. That which moves to action, or serves as an incentive or stimulus.

تحریم ، تحریک ، تہییج ، انگیزش

incoercible

adj. Incapable of being forced, constrained, or compelled.

انقباض ناپذیر ، بدون کرہ و اجبار ، بی اختیار

incoherence

n. Want of connection, or agreement, as of parts or ideas in thought, speech, etc.

گسستگی ، عدم ربط ، عدم چسبندگی ، ناجوری ، عدم تطابق ، ناسازگاری ، تناقض

incoherent

adj. Not logically coordinated, as to parts, elements, or details.

نامنسجم ، گسسته (از ہم) ، ناهمدوس ، متنافر ، ناسامان مند ، پرت و پلا ، ناسازوار ، نامفہوم ، متناق ،

بی ربط

incombustible

adj. That can not be burned.

غیر قابل احتراق، ناسوختار، ناآتشگیر، نسوز، نسوختنی

incomparable

adj. Matchless.

غیر قابل قیاس ، بی مانند ، بی نظیر ، بی همتا ، بی رقیب ، غیر قابل مقایسه

incompatible

adj. Discordant.

منافی ، ناسازگار ، ناموافق ، ناجور ، نامناسب ، (پزشکی) غیر قابل استعمال با یکدیگر

incompetence

n. General lack of capacity or fitness.

نا شایستگی ، بی کفایتی ، نادرستی ، نارسایی ، نقص ، (حقوق) عدم صلاحیت

incompetent

adj. Not having the abilities desired or necessary for any purpose.

نا مناسب ، غیر کافی ، ناشایسته ، بی کفایت ، نالایق

incomplete

adj. Lacking some element, part, or adjunct necessary or required.

ناتمام ، نا تمام ، ناقص ، انجام نشده ، پر نشده ، معیوب

incomprehen sible

adj. Not understandable.

incompressible

adj. Resisting all attempts to reduce volume by pressure.

تراکم ناپذیر ، تراکم ناپذیر ، فشار ناپذیر ، خلاصه نشدنی ، کوچک نشدنی ، غیر قابل تلخیص ،
فشرده نشدنی

inconceivable

adj. Incomprehensible.

تصور نکردنی ، غیر قابل ادراک ، باور نکردنی

incongruous

adj. Unsuitable for the time, place, or occasion.

ناهمخوان ، ناهمراز ، ناهماهنگ ، نامتوافق ، ناسازگار ، ناهمگن ، نامناسب ، ناجور ، ناشایسته ، بی
مناسبت ، نامتجانس

inconsequential

adj. Valueless.

ناپی ایند ، غیر منطقی ، نامربوط ، بی اهمیت ، ناچیز

inconsiderable

adj. Small in quantity or importance.

ناچیز ، جزئی ، بی اهمیت ، خرد ، ناقابل

inconsistent

adj. Contradictory.

متناقض ، ناجور

inconstant

adj. Changeable.

بی ثبات ، بی وفا

incontrovertible

adj. Indisputable.

غیر قابل بحث ، بدون مناقشہ ، بی چون و چرا ، بدون مباحثہ ، مسلم

inconvenient

adj. Interfering with comfort or progress.

زحمت آور، اسباب زحمت، مصدع، ناراحت کننده، دردسر آور، بی موقع، ناجور

indefensible

adj. Untenable.

غیرقابل دفاع ، غیرقابل اعتذار ، تصدیق نکردنی

indefinitely

adv. In a vague or uncertain way.

بطور نامحدود ، بطور نامعین ، بطور نامعلوم ، برای یک مدت نامحدود

indelible

adj. That can not be blotted out, effaced, destroyed, or removed.

پاک نشدنی ، محو نشدنی ، ماندگار ، ثابت

indescribable

adj. That can not be described.

وصف ناپذیر ، شرح ندادنی ، غیرقابل توصیف ، توصیف ناپذیر ، نامعلوم

indestructibl

e

adj. That can not be destroyed.

فنا ناپذیر ، از میان نرفتنی ، نابود نشدنی

indicant

adj. That which points out.

شاخص ، نمایگر ، نمایه ، اشاره نما ، نماینده ، نشان دهنده ، دلالت کننده

indicator

n. One who or that which points out.

نمایشگر ، عقربه ، نشان دهنده ، علامت خط نشانه ، نشانگر ، اندیکاتور ، نماینده ، شاخص ، اندازه ، مقیاس ، فشار سنج

indict

v. To find and declare chargeable with crime.

متهم کردن کسی بر مبنای تشخیص هیات منصفه دادگاه جنایی ، (حقوق) علیه کسی ادعا نامه تنظیم کردن ، اعلام جرم کردن ، متهم کردن ، تعقیب قانونی کردن

indigence

n. Poverty.

تنگدستی ، نداری ، تهیدستی ، بی چیزی ، فقر

indigenous

adj. Native.

بومی ، طبیعی ، ذاتی ، مکنون ، فطری

indigent

adj. Poor.

تهیدست ، تهی ، خالی ، تنگدست

indigestible

adj. Not digestible, or difficult to digest.

بد گوار ، غیر قابل هضم

indigestion

n. Difficulty or failure in the alimentary canal in changing food into absorptive nutriment.

بدگوارگی ، بد گوارگی ، سوء هاضمه ، رودل ، دیر هضمی

indignant

adj. Having such anger and scorn as is aroused by meanness or wickedness.

اوقات تلخ ، متغیر ، رنجیده ، خشمگین ، ازردہ

indignity

n. Unmerited contemptuous conduct or treatment.

بی احترامی ، توہین ، خوارداشت ، تحقیر ، ہتک ابرو

indiscernible

adj. Not perceptible.

دیدہ نشدنی ، غیرقابل مشاہدہ غیرقابل تشخیص

indiscreet

adj. Lacking wise judgment.

فاقد حس تشخیص ، بی تمیز ، بی احتیاط ، بی ملاحظہ

indiscriminat

e

adj. Promiscuous.

ناشی از عدم تبعیض ، خالی از تبعیض ، یکسره

indispensable

adj. Necessary or requisite for the purpose.

واجب ، حتمی ، چاره نا پذیر ، ضروری ، ناگزیر ، صرفنظر نکردنی ، لازم الاجرا

indistinct

adj. Vague.

نا معلوم ، تیره ، غیر روشن ، درهم ، اهسته ، ناشنوا

indivertible

adj. That can not be turned aside.

انحراف نا پذیر ، منحرف نکردنی ، غیر قابل انحراف

indivisible

adj. Not separable into parts.

غیر قابل تقسیم

indolence

n. Laziness.

فرویش ، رخوت ، سستی ، تنبلی ، تن اسایی ، راحت طلبی

indolent

adj. Habitually inactive or idle.

سست ، تنبل

indomitable

adj. Unconquerable.

رام نشدنی ، سرکش ، سخت ، غیر قابل فتح ، تسخیر نا پذیر ، تسلط ناپذیر

induct

v. To bring in.

برقرار کردن ، مستقر کردن ، دریافت کردن ، فهمیدن ، درک کردن ، استنباط کردن ، وارد کردن ، گماشتن بر ، آشنا کردن ، القاء کردن

indulgence

n. The yielding to inclination, passion, desire, or propensity in oneself or another.

لطف کردن ، از راه افراط بخشیدن ، ولخرجی کردن ، غفو کردن ، زیاده روی ، افراط

indulgent

adj. Yielding to the desires or humor of oneself or those under one's care.

بخشنده ، زیاده رو

inebriate

v. To intoxicate.

مست کردن ، سرمست کردن ، سرشاد کردن ، سرخوش کردن ، آدم مست ، کیف دادن

inedible

adj. Not good for food.

نخوردنی ، ناخوردنی ، غیر قابل خوردن

ineffable

adj. Unutterable.

شخص غیر قابل توصیف ، نگفتنی

inefficiency

n. That which does not accomplish an intended purpose.

بی کفایتی ، بی عرضگی ، عدم کاردانی ، بی ظرفیتی

inefficient

adj. Not accomplishing an intended purpose.

کم بازده، کم بهر، غیر موثر

ineligible

adj. Not suitable to be selected or chosen.

غیر مشمول ، شامل نشدنی ، نا شایسته برای انتخاب ، فاقد شرایط لازم ، غیر قابل قبول

inept

adj. Not fit or suitable.

بی عرضه ، نا شایسته ، ناجور ، بی معنی ، بی منطق ، نادان

inert

adj. Inanimate.

بی حرکت ، بی اثر ، خنثی ، نا کار ، فاقد نیروی جنبش ، بیروح ، بیجان ، ساکن ، راکد

inestimable

adj. Above price.

فوق العاده ، گرانبها ، تخمین نا پذیر ، بی بها

inevitable

adj. Unavoidable.

نا چار ، نا گزير ، اجتناب نا پذير ، چاره نا پذير ، غير قابل امتناع ، حتما ، حتمی الوقوع ، بدیهی

inexcusable

adj. Not to be justified.

عذر نا پذير ، بدون بهانه ، نبخشيدنی ، غير معذور

inexhaustible

adj. So large or furnishing so great a supply as not to be emptied, wasted, or spent.

خستگی نا پذير ، پایان نا پذير ، تهی نشدنی ، پایدار

inexorable

adj. Unrelenting.

نرم نشدنی ، سخت ، سنگدل ، بی شفقت ، تسلیم نشدنی

inexpedient

adj. Unadvisable.

غير مقتضى

inexpensive

adj. Low-priced.

ارزان، کم بها، کم هزینه، کم خرج، معقول، صرفه جو، ساده

inexperience

n. Lack of or deficiency in experience.

نا ازمودگی، بی تجربگی، خامی، خام دستی

inexplicable

adj. Such as can not be made plain.

غير قابل توضیح، روشن نکردنی، دشوار

inexpressible

adj. Unutterable.

غیر قابل اظہار ، نا گفتنی ، غیر قابل بیان

inextensible

adj. Of unchangeable length or area.

تمدید نا پذیر ، بسط نا پذیر ، منقرض نکردنی

infallible

adj. Exempt from error of judgment, as in opinion or statement.

لغزش ناپذیر ، مصون از خطا ، منزہ از گناہ

infamous

adj. Publicly branded or notorious, as for vice, or crime.

محروم از حقوق مدنی ، ترذیلی (مجازات) ، زشت ، بد نام ، مفتضح ، پست ، نفرت انگیز شنیع ، رسوایی اور ، ننگین ، بدنام

infamy

n. Total loss or destitution of honor or reputation.

رسوایی ، بدنامی ، افتضاح ، سابقه بد ، ننگ

inference

n. The derivation of a judgment from any given material of knowledge on the ground of law.

استنباط، برداشت، دریافت، نتیجه گیری، (منطق) استنتاج

infernal

adj. Akin to or befitting hell or its occupants.

دوزخی ، دیو صفت ، شیطان صفت ، شریر

infest

v. To be present in such numbers as to be a source of annoyance, trouble, or danger.

هجوم کردن در ، فراوان بودن در ، ول نکردن

infidel

n. One who denies the existence of God.

کافر ، بیدین ، بی ایمان ، شخص غیر مومن

infidelity

n. Disloyalty.

کفر ، (در زناشویی) خیانت

infinite

adj. Measureless.

نامحدود ، بی نهایت ، بیکران ، لایتناهی ، نامحدود ، بی اندازه ، سرمد

infinity

n. Boundless or immeasurable extension or duration.

بینهایت ، بیشمار

infirm

adj. Lacking in bodily or mental strength.

ناتوان ، ضعیف ، علیل ، رنجور ، ناستوار

infirmary

n. A place for the reception or treatment of the sick.

درمانگاه یا بیمارستان کوچک ، درمانگاه

infirmity

n. A physical, mental, or moral weakness or flaw.

ضعف ، ناتوانی

inflammable

adj. Easily set on fire or excited.

اتشگیر، شعله ور، التهاب پذیر، تند

inflammation

n. A morbid process in some part of the body characterized by heat, swelling, and pain.

اماس ، التهاب ، شعله ور سازی ، احتراق

inflexible

adj. That can not be altered or varied.

سخت ، انحناء ناپذیر

influence

n. Ability to sway the will of another.

اعتبار ، برتری ، تفوق ، توانایی ، تجلی ، نفوذ کردن بر ، تحت نفوذ خود قرار دادن ، تاثیر کردن بر ، وادار کردن ، ترغیب کردن

influential

adj. Having the power to sway the will of another.

موثر، پر اثر، هنیانگر، هنیانده، پر نفوذ، ذی نفوذ، قدرتمند، دارای نفوذ و قدرت

influx

n. Infusion.

نفوذ ، رخنه ، تاثیر ، ورود ، هجوم ، ریزش

infrequency

n. Rareness.

کمیابی ، ندرت

infrequent

adj. Uncommon.

کم ، نادر ، کمیاب

infringe

v. To trespass upon.

نقض کردن ، تخلف کردن از ، تجاوز کردن از ، تعدی

infuse

v. To instill, introduce, or inculcate, as principles or qualities.

ریختن ، دم کردن ، القاء کردن ، برانگیختن

infusion

n. The act of imbuing, or pouring in.

دم کرده ، ریزش ، ریختن ، پاشیدن ، القاء ، تزریق ، الهام

ingenious

adj. Evincing skill, originality, or cleverness, as in contrivance or arrangement.

دارای قوه ابتکار ، مبتکر ، دارای هوش ابتکاری ، با هوش ، ناشی از زیرکی ، مخترع

ingenuity

n. Cleverness in contriving, combining, or originating.

قوه ابتکار ، نبوغ ، هوش (اختراعی) ، آمادگی برای اختراع ، مهارت ، استعداد ، صفا

ingenuous

adj. Candid, frank, or open in character or quality.

صاف و ساده ، بی تزویر ، رک گو ، (م.ل.) اصیل

inglorious

adj. Shameful.

شرم اور ، ننگین ، افتضاح اور ، گمنام

ingraft

v. To set or implant deeply and firmly.

رنگ زدن ، رنگ ثابت زدن ، (مجازی) اسقاء کردن ، اشباع کردن ، در جسم چیزی فروکردن ، در
ذهن جانشین کردن

ingratiate

v. To win confidence or good graces for oneself.

خود شیرینی کردن ، مورد لطف و عنایت قرار دادن ، طرف توجه قرار دادن ، ارضاء کردن ، داخل
کردن

ingratitude

n. Insensibility to kindness.

ناسپاسی ، نمک ناشناسی ، ناشکری ، نمک بحرامی

ingredient

n. Component.

جزء ترکیبی ، (در جمع) اجزاء ، ذرات ، داخل شونده ، عوامل ، عناصر

inherence

n. The state of being permanently existing in something.

چسبیدگی ، لزوم ذاتی ، ذاتی بودن ، اصلیت ، جبری

inherent

adj. Intrinsic.

ذاتی ، اصلی ، چسبنده

inhibit

v. To hold back or in.

باز داشتن و نهی کردن ، منع کردن ، مانع شدن ، از بروز احساسات جلوگیری کردن

inhospitable

adj. Not disposed to entertain strangers gratuitously.

مهمان ننواز ، غریب ننواز ، نامهربان

inhuman

adj. Savage.

بی عاطفه ، فاقد خوی انسانی ، غیر انسانی ، نامردم

inhume

v. To place in the earth, as a dead body.

در خاک نهادن ، بخاک سپردن ، دفن کردن

inimical

adj. Adverse.

دشمنانه ، خصمانه ، غیردوستانه ، نامساعد ، مضر

iniquity

n. Gross wrong or injustice.

بی انصافی ، شرارت

initiate

v. To perform the first act or rite.

ابداع کردن ، ابتکار کردن ، تازه وارد کردن ، آغاز کردن ، بنیاد نهادن ، نخستین قدم را برداشتن

inject

v. To introduce, as a fluid, by injection.

پاشیدن ، تزریق کردن ، اماله کردن ، سوزن زدن

injunction

n. Mandate.

وصیت ، دستور کتبی دادگاه خطاب به خوانده که متضمن اجبار وی به رعایت حقوق خواهان است ، حکم توقیف ، نهی ، قدغن ، حکم بازداشت ، دستور ، اتحاد

inkling

n. A hint.

اشاره ، اطلاع مختصری که با آن به چیزی پی برند ، گزارش ، آگاهی ، کوره خبر

inland

adj. Remote from the sea.

درون کشور ، درون مرزی ، داخله

inlet

n. A small body of water leading into a larger.

دهانه ، فرورفتگی و رخنه کوچک دریاچه ورودی ، شاخابه ، خلیج کوچک ، خور ، راه دخول

inmost

adj. Deepest within.

درونی ، میانی ، باطنی ، (مجازی) صمیمانه

innocuous

adj. Harmless.

بی ضرر

innovate

v. To introduce or strive to introduce new things.

نوآوری کردن ، ایین تازه ای ابتکار کردن ، تغییرات و اصلاحاتی دادن در ، چیزتازه آوردن ، بدعت گذاردن

innuendo

n. Insinuation.

معنی ، مقصود ، یعنی ، (مجازی) تشریح ، شرح ، تلویحا اشاره کردن ، اداکردن ، کنایه

innumerable

adj. Countless.

بی شمار ، غیرقابل شمارش ، بیحد و حصر

inoffensive

adj. Causing nothing displeasing or disturbing.

بی آزار ، بی ضرر ، بدون زندگی

inopportune

adj. Unsuitable or inconvenient, especially as to time.

نابهنگام ، بیجا ، بی موقع ، نامناسب ، بی مورد

inquire

v. To ask information about.

پرسش کردن ، جويا شدن ، باز جویی کردن ، رسیدگی کردن ، تحقیق کردن ، امتحان کردن ، استنطاق کردن

inquisition

n. A court or tribunal for examination and punishment of heretics.

نظری که هیات منصفه در ذیل برگ بازجویی می دهد ، رسیدگی (قضایی) ، استنطاق ، تفتیش
عقاید مذهبی از طرف کلیسا ، جستجو

inquisitive

adj. Given to questioning, especially out of curiosity.

کنجکاو ، فضول ، پی جو

inquisitor

n. One who makes an investigation.

بازپرس ، پرسشگر ، بازرس ، پژوهشگر ، کسی که پرسش های خشن و فضولانه می کند ، فزون پرس ،
مفتش عقاید

inroad

n. Forcible encroachment or trespass.

تاخت و تاز ، تهاجم ، تعدی ، هجوم ، حمله ، تکش

insatiable

adj. That desires or craves immoderately or unappeasably.

سیر نشدنی

inscribe

v. To enter in a book, or on a list, roll, or document, by writing.

نوشتن ، نقش کردن ، حجاری کردن روی سطوح و ستونها ، حکاکی کردن ، ثبت کردن

inscrutable

adj. Impenetrably mysterious or profound.

آنچه که به آسانی قابل درک نیست) غیرقابل درک، سردرنیاوردنی، نفهمیدنی، مرموز، پوشیده،
اسرارآمیز، نفوذ ناپذیر

insecure

adj. Not assured of safety.

ناامن ، غیرمحفوظ ، بدون ایمنی ، غیر مطمئن ، نامعین ، غیر قطعی ، سست ، بی اعتبار ، متزلزل

insensible

adj. Imperceptible.

بیشعور ، بیحس ، غیر حساس

insentient

adj. Lacking the power of feeling or perceiving.

بی حس ، بیجان

inseparable

adj. That can not be separated.

لاینفک ، لایتجزا ، جدا نشدنی

insidious

adj. Working ill by slow and stealthy means.

پراز توطئه ، موذی ، دسیسه امیز ، خائانه

insight

n. Intellectual discernment.

بینش ، بصیرت ، فراست ، چشم باطن ، درون بینی

insignificance

n. Lack of import or of importance.

ناچیزی ، ناقابلی ، بی اهمیتی ، کمی ، بی معنی گری

insignificant

adj. Without importance, force, or influence.

بی معنی، بی چم، بی آرش، فاقد معنی، کم اهمیت، ناچیز، نادر بایست، ناقابل، (از نظر شغل و مقام) پست، فروزینه، (از نظر شخصیت) فرومایه، بدنهاد

insinuate

v. To imply.

تلقین کردن ، داخل کردن ، اشاره کردن ، به اشاره فهماندن ، بطور ضمنی فهماندن

insipid

adj. Tasteless.

بی مزه ، بی طعم ، (مجازی) بیروح ، خسته کننده

insistence

n. Urgency.

اصرار ، پافشاری

insistent

adj. Urgent.

مصر ، پافشار ، کشتیار ، سمج ، خواستار ، دوپا در یک کفش کن ، مصرانه ، پافشارانه ، پژوه ، توجه انگیز ، سرتق ، پاپی

insolence

n. Pride or haughtiness exhibited in contemptuous and overbearing treatment of others.

گستاخی ، بی احترامی ، جسارت ، اهانت ، توهین ، غرور ، خود بینی ، ادعای بیخود ، تکبر

insolent

adj. Impudent.

گستاخ ، جسور

insomnia

n. Sleeplessness.

بیخوابی (غیر عادی) ، مرض بیخوابی

inspector

n. An official appointed to examine or oversee any matter of public interest or importance.

بازرس، بازبین، کارپژوه، مفتش، (افسر پلیس) معاون کلانتر

instance

n. A single occurrence or happening of a given kind.

بعنوان مثال ذکر کردن ، لحظه ، مورد ، نمونه ، مثل ، مثال ، شاهد ، وهله

instant

n. A very brief portion of time.

مربوط به ماه جاری ، دم ، آن ، لحظه ، ماه کنونی ، مثال ، فوراً

instantaneous

S

adj. Done without perceptible lapse of time.

لحظه ای ، ناگهانی ، هر دم ، دفعتاً ، انی

instigate

v. To provoke.

برانگیختن ، تحریک کردن ، وادار کردن

instigator

n. One who incites to evil.

انگیزنده، مفسد، شرراه انداز، انگیزه خواب، پیشینه خواب سابقه خواب

instill

v. To infuse.

چکاندن ، چکه چکه ریختن ، کم کم تزریق کردن ، اهسته القاء کردن ، کم کم فهماندن

instructive

adj. Conveying knowledge.

آموزنده، پرهیختگر، یاد دهنده

insufficiency

n. Inadequacy.

عدم تکافو ، کمی ، نارسایی ، نابسندگی ، عدم کفایت ، ناتوانی ، عجز

insufficient

adj. Inadequate for some need, purpose, or use.

نابسنده، ناکافی، غیر کافی، نارسا

insular

adj. Pertaining to an island.

وابسته به جزیره ، جزیره ای ، منزوی ، غیر آزاد ، تنگ نظر

insulate

v. To place in a detached state or situation.

عایق کردن ، سیم را لحیم کردن ، جدا کردن مجزا کردن ، جدا کردن ، روپوش دار کردن ، با عایق مجزا کردن ، بصورت جزیره درآوردن

insuperable

adj. Invincible.

برطرف نکردنی ، از میان برنداشتنی ، شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی ، فائق نیامدنی

insuppressibl

e

adj. Incapable of being concealed.

فرونشانندی ، نخواستندنی ، غیرقابل کنترل

insurgence

n. Uprising.

تمرد ، قیام ، شورش ، طغیان ، یاغی گری

insurgent

n. One who takes part in forcible opposition to the constituted authorities of a place.

شورش‌گر ، گردنکش ، یاغی ، آدم شورشگر ، آدم گردنکش ، متمرد

insurrection

n. The state of being in active resistance to authority.

بر خیزش ، طغیان ، شورش ، فتنه ، قیام

intangible

adj. Not perceptible to the touch.

نامرئی ، غیرعینی ، لمس ناپذیر ، (مجازی) بفرنج ، درک نکردنی ، مال غیر عینی ، نا هویدا

integrity

n. Uprightness of character and soundness of moral principle.

تمامیت، صورت کامل، کمال، یکپارچگی، فراگشتگی، فرگشتگی، بی عیبی، بی نقصی، بی کاستی، استحکام، همبستگی، بزرگواری، درستی، صداقت، درستکاری، امانت، راستی

intellect

n. The faculty of perception or thought.

هوش، فهم، قوه درک، عقل، خرد، سابقه

intellectual

adj. Characterized by intelligence.

عقلانی، ذهنی، فکری، خردمند، روشنفکر

intelligence

n. Capacity to know or understand.

قدرت یادگیری و تجربه آموزی و دانش اندوزی و انجام کار با سرعت و درستی (هوش، خبر)، اطلاع، آگه‌داد، (گردآوری اطلاعات معمولاً به طور سری) خبرگیری (سری)، آگه‌گیری، اداره‌ی

اطلاعات (و جاسوسی)، اداره ی آگهگیری، جاسوسان، ماموران آگهگیری، فرشته، روح، هوش،
زیرکی، فراست، فهم، بینش، آگاهی، روح پاک یادانشمند، خبرگیری، جاسوسی

intelligible

adj. Comprehensible.

فهمیدنی ، مفهوم ، روشن ، قابل فهم ، معلوم

intemperance

n. Immoderate action or indulgence, as of the appetites.

زیاده روی ، بی اعتدالی ، افراط

intension

n. The act of stringing or stretching, or state of being strained.

سختی ، شدت ، فزونی ، نیرومندی ، کثرت

intensive

adj. Adding emphasis or force.

دستور زبان) تشدیددی ، پرقوت ، متمرکز ، مشتاقانه ، تند ، مفرط

intention

n. That upon which the mind is set.

قصد، نیت، منظور، یازش، آهنگ، دل خواست، خواسته، (جمع) قصد ازدواج، (جراحی): چگونگی التیام زخم) زخم جوشی، میزان گوشت آوری، (نادر) فحوا، مفهوم، آرش، چم، معنی، التفات، فرا یافت، خیال، غر، سگال

interact

v. To act reciprocally.

متقابلا اثر کردن ، فعل و انفعال داخلی داشتن

intercede

v. To mediate between persons.

پادر میانی کردن ، میانجی گری کردن ، میانجی شدن ، میانه گیری کردن ، وساطت کردن ، شفاعت کردن

intercept

v. To interrupt the course of.

محل تقاطع ، قطع پاسکاری حریف ، استراق سمع کردن ، عرض (در محور مختصات) ، بریدن ،
قطع کردن ، جدا کردن ، حائل شدن ، جلو کسی را گرفتن ، جلوگیری کردن

intercession

n. Entreaty in behalf of others.

میانجی گری ، پایمردی ، شفاعت ، وساطت ، پادرمیانی

intercessor

n. A mediator.

میانجی ، آشتیگر ، شفاعت کننده ، پادرمیان

interdict

n. Authoritative act of prohibition.

قدغن کردن ، محروم کردن ، جدا کردن ، ممانعت کردن اجرای عملیات ممانعتی ، قدغن ، تحریم
، منع ، جلوگیری ، ممنوعیت ، حکم بازداشت ، حکم نهی ، حکم اداری ، بازداشتن ، محجور کردن
، نهی کردن

interim

n. Time between acts or periods.

موقتی ، موقت ، فیما بین ، فاصله ، خلال مدت

interlocutor

n. One who takes part in a conversation or oral discussion.

جواب دهنده ، طرف صحبت ، هم سخن ، کلیم

interlude

n. An action or event considered as coming between others of greater length.

ایست میان دو پرده ، بادخور ، فاصله

intermediate

adj. Being in a middle place or degree or between extremes.

عضو میانی ، میانه ، متوسط ، درمیان اینده ، مداخله کننده ، در میان واقع شونده ، واسطه ، میانجی

interminable

adj. Having no limit or end.

پایان ناپذیر ، تمام نشدنی ، بسیار دراز

intermission

n. A recess.

تنفس (بمعنی زنگ تنفس یا فاصله میان دو پرده نمایش) باد خور ، غیر دائم ، نوبه ای ، تنفس دار

intermit

v. To cause to cease temporarily.

قطع کردن ، گسیختن ، موقتا تعطیل کردن ، نوبت داشتن ، نوبت شدن

intermittent

adj. A temporary discontinuance.

بینابین ، متناوب ، نوبت دار ، نوبه ای ، نوبتی

interpolation

n. Verbal interference.

تناسب ، درونیابی ، میانگیری ، انترپولاسیون ، میان یابی (در روی نقشه یا در محاسبات) ، درون یابی ، الحاق ، درج

interpose

v. To come between other things or persons.

مداخله کردن ، پا به میان گذاردن ، در میان آمدن ، میانجی شدن

interposition

n. A coming between.

پا میان گذاری ، مداخله ، چیزی که در میان چیزهای دیگر گذارند ، وساطت ، دخالت ، میانه گیری

interpreter

n. A person who makes intelligible the speech of a foreigner by oral translation.

مفسر عکس هوایی ، مترجم شفاهی ، مفسر

interrogate

v. To examine formally by questioning.

بازپرسی کردن ، استنطاق کردن ، تحقیق کردن ، بازجویی کردن

interrogative

adj. Having the nature or form of a question.

علامت سؤال ، ادوات استفهام ، پرسشی

interrogatory

n. A question or inquiry.

وابسته به سؤال ، پرس و جو.

interrupt

v. To stop while in progress.

توقف ، گسیختن ، حرف دیگری را قطع کردن ، منقطع کردن

intersect

v. To cut through or into so as to divide.

برخورد ، از وسط قطع کردن ، تقسیم کردن ، تقاطع کردن

intervale

n. A low tract of land between hills, especially along a river.

پارچه ای از زمین پست در میان تپه های یا در کنار رودها

intervene

v. To interfere for some end.

در میان آمدن ، مداخله کردن ، پا میان گذاردن ، در ضمن روی دادن ، فاصله خوردن ، حائل شدن

intestacy

n. The condition resulting from one's dying not having made a valid will.

بی وصیت بودن، مردن بدون وصیت، نداشتن وصیت نامه

intestate

adj. Not having made a valid will.

بدون وصیت ، متوفای بی وصیت ، فاقد وصیت نامه

intestine

n. That part of the digestive tube below or behind the stomach, extending to the anus.

معمولا بصورت جمع (روده ، امعاء ، مجازی) درونی

intimacy

n. Close or confidential friendship.

صمیمیت ، خصوصیت ، رابطه نامشروع جنسی

intimidate

v. To cause to become frightened.

ترساندن ، مرعوب کردن ، تشر زدن به ، نهیب زدن به

intolerable

adj. Insufferable.

تحمل ناپذیر ، سخت ، غیر قابل تحمل ، دشوار ، تن در ندادنی ، بی نهایت

intolerance

n. Inability or unwillingness to bear or endure.

نابردباری ، عدم تحمل ، عدم قبول ، طاقت فرسائی ، تعصب ، ناتوانی ، فروماندگی ، عجز

intolerant

adj. Bigoted.

زیر بارنرو ، بی گذشت ، متعصب

intoxicant

n. Anything that unduly exhilarates or excites.

نوشابه مستی اور ، مشروب ، مستی اور ، مسکر ، مکیف

intoxicate

v. To make drunk.

مست کردن، گرسست کردن، سرمست کردن، سرکیف آوردن، به شور و شغف درآوردن، (دارو یا مواد مخدر) از خود بی خود کردن، نشئه کردن، تخدیر کردن، کرخاندن، (پزشکی) مسموم کردن، زهرزده کردن، کیف دادن، سرخوش کردن

intracellular

adj. Occurring or situated within a cell.

واقع در درون سلول ، درون یاخته ای

intramural

adj. Situated within the walls of a city.

واقع در این سوی دیوارها ، درونی ، داخلی

intrepid

adj. Fearless and bold.

با جرات ، دلیر ، شجاع ، بی باک ، بی ترس ، متهور

intricacy

n. Perplexity.

پیچیدگی ، بغرنجی ، تودرتویی ، ریزه کاری

intricate

adj. Difficult to follow or understand.

بغرنج ، پیچیده

intrigue

n. A plot or scheme, usually complicated and intended to accomplish something by secret ways.

دسیسه کردن ، توطئه چیدن ، فریفتن

intrinsic

adj. Inherent.

بیواسطه ، ذاتی ، اصلی ، باطنی ، طبیعی ، ذهنی ، روحی ، حقیقی ، مرتب ، شایسته

introductory

adj. Preliminary.

دیباچه ای ، وابسته به مقدمه ، معارفه ای

introgression

n. Entrance.

دخول ، ورود

intromit

v. To insert.

داخل کردن ، درآوردن ، جادادن ، منصوب کردن ، دخالت کردن ، مزاحم شدن ، مانع شدن

introspect

v. To look into.

بخود برگشتن ، بخود آمدن ، درخود فرو رفتن

introspection

n. The act of observing and analyzing one's own thoughts and feelings.

باطن بینی ، درون گرایی

introversion

n. The act of turning or directing inward, physically or mentally.

توجه بدرون ، برگشت بسوی درون ، بدرون کشیدگی

introvert

v. To turn within.

بسوی درون کشیدن ، بخود متوجه کردن ، شخصی که متوجه بباطن خود است ، خویشتن گرای

intrude

v. To come in without leave or license.

سرزده آمدن ، فضولانه آمدن ، بدون حق وارد شدن ، بزور داخل شدن

intrusion

n. The act of entering without warrant or invitation; encroachment.

نفوذ ، تجاوز ، دخول سرزده و بدون اجازه

intuition

n. Instinctive knowledge or feeling.

درک مستقیم ، انتقال ، کشف ، دریافت ناگهانی ، فراست ، بصیرت ، بینش ، شهود ، اشراق

inundate

v. To fill with an overflowing abundance.

سیل زده کردن ، از اب پوشانیدن ، زیر سیل پوشاندن ، اشباع کردن

inundation

n. Flood.

طغیان اب ، سیل اب گرفتگی

inure

v. To harden or toughen by use, exercise, or exposure.

به ویژه کارهای دشوار یا ناخوشایند) خو دادن، عادت کردن، آموخته کردن، به مرحله ی اجرا (درآمدن، به کار افتادن

invalid

adj. Having no force, weight, or cogency.

بی اعتبار، باطل، پوچ، نامعتبر، علیل، ناتوان، ناتوان کردن، علیل کردن، باطل کردن

invalidate

v. To render of no force or effect.

ناتوان کردن، علیل کردن، باطل کردن

invaluable

adj. Exceedingly precious.

فوق العاده گرانبها، غیرقابل تخمین، پر بها

invariable

adj. Unchangeable.

تغییر ناپذیر، ثابت، یکنواخت، نامتغیر

invasion

n. Encroachment, as by an act of intrusion or trespass.

(با قشون و جنگ) گرفتن، تاخت و تاز، تجاوز (نظامی)، تهاجم، اشغال، تازش، برتازش، مزاحمت، دخول بدون اجازه، خلوت شکنی، درونگیری، فراگیری، (مجازی) هجوم، یورش، هجوم، استیلا

invective

n. An utterance intended to cast censure, or reproach.

پرخاش، سخن حمله آمیز، طعن، ناسزا گویی

inveigh

v. To utter vehement censure or invective.

سخن سخت گفتن، با سخن حمله کردن، مورد حمله قرار دادن

inventive

adj. Quick at contrivance.

جعلی، اختراع کننده، اختراعی، مبتکر

inverse

adj. Contrary in tendency or direction.

قلب ، واژگونه ، وارون ، وارونه ، معکوس ، برعکس ، مقابل ، برگشته

inversion

n. Change of order so that the first shall become last and the last first.

وارونگی ، واژگونهگی ، تعادل جریان هوایی ، وارون سازی

invert

v. To turn inside out, upside down, or in opposite direction.

جریان دائم را به جریان متناوب تبدیل کردن ، برگرداندن ، کف زیر پل (در رودخانه) ، کفبندی ، کفبند (در رودخانه) ، برگشتگی ، برگردانی ، بالعکس کردن ، سوء تعبیر ، انحراف ، سخن واژگون ، قلب عبارت ، معکوس کردن نسبت

investigator

n. One who investigates.

باز پرس ، رسیدگی کننده ، بازجو ، مامور تحقیق

investor

n. One who invests money.

سرمایه گذار

inveterate

adj. Habitual.

دیرنه ، ریشه کرده ، معتاد ، سر سخت ، کینه امیز

invidious

adj. Showing or feeling envy.

حسودانه ، منزجر کننده ، نفرت انگیز ، زشت

invigorate

v. To animate.

نیرو دادن ، قوت دادن ، روح بخشیدن ، پر زور کردن ، تقویت شدن ، خوش بنیه شدن

invincible

adj. Not to be conquered, subdued, or overcome.

شکست ناپذیر ، مغلوب نشدنی

inviolable

adj. Incapable of being injured or disturbed.

صاحب حرمت ، مصون ، مقدس ، غصب نکردنی

invoke

v. To call on for assistance or protection.

متوسل شدن به ، آگستن ، دست یازیدن ، استدعا کردن ، دست به (به خداوند یا مقدسان و غیره) ، دامن شدن ، درخواست (عاجزانه) کردن ، عطف کردن ، به کار گرفتن ، موجب شدن ، ایجاب کردن ، سبب شدن ، فراخواندن ، دعا کردن به ، طلب کردن ، بالتماس خواستن

involuntary

adj. Unwilling.

بی اختیار ، غیر ارادی ، غیر عمدی

involution

n. Complication.

عود مرض ، عود چیزی ، پیچ ، پیچیدن ، (ریاضی) توان یابی ، قوه یابی ، (د. بدیع) پیچدار کردن
عبارت

involve

v. To draw into entanglement, literally or figuratively.

همراه بودن، ناشی شدن، عبارت است از، به کار رفتن، مستلزم بودن، متضمن بودن، شامل شدن،
ایجاب

invulnerable

adj. That can not be wounded or hurt.

محفوظ از خطر ، زخم ناپذیر ، آسیب ناپذیر ، شکست ناپذیر ، رویین تن

inwardly

adv. With no outward manifestation.

باطنا"

iota

n. A small or insignificant mark or part.

ایوتا ، حرف نهم الفبای یونانی ، نقطه ، ذره

irascible

adj. Prone to anger.

زود خشم ، اتشی مزاج ، زود غضب ، تند طبع ، سودایی

irate

adj. Moved to anger.

خشمگین ، خشمناک

ire

n. Wrath.

خشم ، غضب ، عصبانیت ، از جا در رفتگی

iridescence

n. A many-colored appearance.

نمایش قوس قزحی، نمایش رنگین کمان

iridescent

adj. Exhibiting changing rainbow-colors due to the interference of the light.

قوس قزحی، رنگین کمانی

irk

v. To afflict with pain, vexation, or fatigue.

خسته شدن، فرسوده شدن، بی میل بودن، بیزار بودن، بد دانستن، رنجاندن، ازردن

irksome

adj. Wearisome.

خستگی اور، کسل کننده، متنفر، ازرده

irony

n. Censure or ridicule under cover of praise or compliment.

طعنہ ، وارونہ گوئی ، گوشہ و کنایہ و استہزاء ، مسخرہ ، پنهان سازی ، تمسخر ، سخریہ ، طنز

irradiance

n. Luster.

درخشندگی ، تابش ، روشنی ، تابندگی ، لوستر

irradiate

v. To render clear and intelligible.

پاشیدن ، منتشر کردن ، پرتو افکندن تابیدن ، درخشان کردن ، منور کردن ، نورافکندن

irrational

adj. Not possessed of reasoning powers or understanding.

مبہم ، غیر عقلانی ، نامعقول ، غیر منطقی ، بی معنی

irreducible

adj. That can not be lessened.

غير قابل تقليل ، ناکاستنی ، ساده نشدنی

irrefragable

adj. That can not be refuted or disproved.

غير قابل انکار و تکذيب ، رد نکردنی ، سرسخت ، خود رای ، لجوج ، تسلیم نشدنی

irrefragible

adj. That can not be broken or violated.

ناگسستنی ، غير قابل شکستن ، غير قابل غضب ، نگفتنی ، مصون ، منزه ، نرم ، غير قابل تجزیه

irrelevant

adj. Inapplicable.

نا مربوط ، بی ربط

irreligious

adj. Indifferent or opposed to religion.

بی‌دین ، بی‌دین ، بد کیش

irreparable

adj. That can not be rectified or made amends for.

جبران ناپذیر ، مرمت ناپذیر ، خوب نشدنی

irrepressible

adj. That can not be restrained or kept down.

جلوگیری نکردنی ، منع ناپذیر ، غیرقابل جلو گیری ، خوابانده نشدنی ، مطیع نشدنی ، سرکش

irresistible

adj. That can not be successfully withstood or opposed.

غیر قابل مقاومت ، سخت ، قوی

irresponsible

adj. Careless of or unable to meet responsibilities.

لابالی گرانہ، وظیفہ شناسانہ، کسی کہ مسئولیت سرش نمی شود، سهل انگار، غیرمسئول، نامعتبر، عاری از حس مسئولیت

irreverence

n. The quality showing or expressing a deficiency of veneration, especially for sacred things.

بی احترامی، عدم رعایت احترام (کسی)، بی حرمتی، هتک حرمت، بی ادبی، عدم احترام

irreverent

adj. Showing or expressing a deficiency of veneration, especially for sacred things.

بی ادب ، هتاک

irreverential

adj. Showing or expressing a deficiency of veneration, especially for sacred things.

مبنی بر بی حرمتی ، مغایر حرمت

irreversible

adj. Irrevocable.

برگشت ناپذیر ، واگشت ناپذیر

irrigate

v. To water, as land, by ditches or other artificial means.

آبیاری کردن، پاریاب کردن، پسانیدن، (به وسیله ی جوی یا لوله و غیره) آب رسانی کردن، اب دادن به

irritable

adj. Showing impatience or ill temper on little provocation.

زورد رنج ، کج خلق ، تند مزاج ، تحریک پذیر

irritancy

n. The quality of producing vexation.

رنجش ، رنجیدگی ، غیظ ، پوچی ، بطلان ، پوچ سازی ، باطل سازی ، ابطال

irritant

n. A mechanical, chemical, or pathological agent of inflammation, pain, or tension.

به خشم اورنده ، برانگیزنده ، خراش اور ، دلخراش ، سوزش اور ، محرک ، بخشم اورنده ، ازارنده

irritate

v. To excite ill temper or impatience in.

عصبانی کردن ، برانگیختن ، خشمگین کردن ، خراش دادن ، سوزش دادن ، ازردن ، رنجاندن

irruption

n. Sudden invasion.

تهاجم ، فوران ، ایجاد ناگهانی

isle

n. An island.

جزیره کوچک ، جزیره نشین کردن ، مجزا کردن

islet

n. A little island.

جزیره کوچک ، جای پرت و دور افتاده

isobar

n. A line joining points at which the barometric pressure is the same at a specified moment.

همفشار ، ایزوبار ، خطوط هم فشار ، خطوط متحدال فشار هوایی (هواسنجی) ، (جغ) خط
جغرافیایی نشان دهنده نقاط هم فشار ، (شیمی) دواتم دارای وزن مساوی ولی دارای عدد اتمی
غیر مساوی ، هم فشار

isochronous

adj. Relating to or denoting equal intervals of time.

همزمان ، واقع شونده در فواصل منظم و مساوی ، متقارن ، متوازن

isolate

v. To separate from others of its kind.

مجزا کردن ، سوا کردن ، در قرنطینه نگاهداشتن ، تنها گذاردن ، منفرد کردن ، عایق دار کردن

isothermal

adj. Having or marking equality of temperature.

جورگرمانما، تک دما، همدما، (وابسته به تغییرات حرارت تحت فشار ثابت) تک فشار، وابسته به هم دمایی

itinerant

adj. Wandering.

سیار، دوره گرد

itinerary

n. A detailed account or diary of a journey.

برنامه سفر، خط سیر، سفرنامه

itinerate

v. To wander from place to place.

گردش کردن، سیار بودن، مسافرت تبلیغاتی کردن

jargon

n. Confused, unintelligible speech or highly technical speech.

گفتار نامفهوم ، سخن دست و پا شکسته ، سخن بی معنی ، اصطلاحات مخصوص یک صنف ،
لهجه خاص

jaundice

n. A morbid condition, due to obstructed excretion of bile or characterized by yellowing of the skin.

زردی ، دچار یرقان کردن ، برشک و حسد در افتادن

jeopardize

v. To imperil.

بخطر انداختن

jingo

n. One of a party in Great Britain in favor of spirited and demonstrative foreign policy. jocose

کسی که به عنوان میهن پرستی از سیاست جنگجویانه و تجاوزکارانه دولت خود طرفداری می کند ،
کلمه که شعبده بازان در موقع شعبده بازی بکار میبرند ، اجی مجی

jocular

adj. Inclined to joke.

شوخی ، شوخی آمیز ، فکاهی

joggle

n. A sudden irregular shake or a push causing such a shake.

بریدگی اجر و امثال آن برای جلوگیری از لغزش ، تیزی یا شکاف اجر و چوب و غیره ، بند زدن ، میخ زدن ، بهم جفت کردن دو چیز ، تکان تکان خوردن ، متصل کردن

journalize

v. To keep a diary.

در دفتر روزنامه وارد کردن ، در دفتر ثبت کردن ، دفتر روزانه نگاه داشتن

joust

v. To engage in a tilt with lances on horseback.

نیزه بازی سواره ، مبارزه کردن

jovial

adj. Merry.

طرب انگیز ، خوش گذران ، عیاش ، سعید

jubilation

n. Exultation.

شادمانی، شادگری، سرمستی، دست افشانی، شغف، ابتهاج، جشن (پیروزی یا موفقیت و غیره)، جشن و سرور، هلهله، شادی

judgment

n. The faculty by the exercise of which a deliberate conclusion is reached.

حکم ، دادنامه ، داوری ، دادرسی ، فتوی ، رای

judicature

n. Distribution and administration of justice by trial and judgment.

قوه قضایی ، قوه قضائیه ، هیئت دادرسان ، هیئت قضاوت

judicial

adj. Pertaining to the administration of justice.

قاطع ، قطعی ، قضایی ، شرعی ، وابسته بدادگاه

judiciary

n. That department of government which administers the law relating to civil and criminal justice.

قضایی ، شرعی ، وابسته بدادگاه

judicious

adj. Prudent.

عادل ، دارای قضاوت درست ، مدبر ، باتدبیر ، بادرایت ، عاقلانه ، مدبرانه ، دارای قوه قضاوت سلیم

juggle

v. To play tricks of sleight of hand.

شعبده ، تردستی ، حقه بازی ، شیادی ، چشم بندی

jugglery

n. The art or practice of sleight of hand.

تردستی ، شعبده بازی

jugular

adj. Pertaining to the throat.

زیر گلوئی ، وابسته بوری و داجی

juicy

adj. Succulent.

ابداری ، شیره دار ، شاداب ، پر اب ، بارانی

junction

n. The condition of being joined.

محل اتصال یا پیوند ، نقطه تقاطع نقطه انشعاب ، پیوندگاه ، نقطه الحاق ، محل الحاق ، چهارراه ،
دگراهی ، نقطه اتصال ، اتصال ، برخوردگاه

junction

n. An articulation, joint, or seam.

موقع بحرانی ، بحران ، موقعیت ویژه بهم پیوستگی ، پیوند گاه درز ، بند ، درنگ (در زبانشناسی) ،
اتصال ، الحاق ، پیوستگی ، مفصل ، درزگاه ، ربط

junta

n. A council or assembly that deliberates in secret upon the affairs of government.

دسته بندی ، حزب ، دسته ، انجمن سری

juridical

adj. Assumed by law to exist.

قضایی ، حقوقی ، قانونی ، شرعی ، فقهی

jurisdiction

n. Lawful power or right to exercise official authority.

محاكمه کردن ، قضاوت کردن ، حوزه قضایی ، قلمرو قدرت

jurisprudenc e

n. The science of rights in accordance with positive law.

علم حقوقی ، حقوق الہی ، فقہ

juror

n. One who serves on a jury or is sworn in for jury duty in a court of justice.

عضو ہیئت منصفہ ، داور

justification

n. Vindication.

ہم ترازی ، مطابقت ، سطر بندی ، مجوز ، توجیہ ، دلیل اوری

juvenile

adj. Characteristic of youth.

نوجوان ، در خور جوانی ، ویژه نو جوانان

juxtapose

v. To place close together.

پیش هم گذاشتن ، پهلوئی هم گذاشتن

keepsake

n. Anything kept or given to be kept for the sake of the giver.

یادگار، یادبود، یادگاری، هدیه یادگاری یادبود

kerchief

n. A square of linen, silk, or other material, used as a covering for the head or neck.

چارقد، دستمال، روسری، دستمال سر، زن روسری پوش

kernel

n. A grain or seed.

مغز هسته ، خستو ، تخم ، دانه ، هسته اصلی ، شالوده

kiln

n. An oven or furnace for baking, burning, or drying industrial products.

خشک کردن ، تنور ، اجاق ، در کوره پختن

kiloliter

n. One thousand liters.

کیلولیتتر

kilometer

n. A length of 1,000 meters.

کیلومتر ، هزارمتر

kilowatt

n. One thousand watts.

کیلو وات

kimono

n. A loose robe, fastening with a sash, the principal outer garment in Japan.

کیمونو ، جامه ژاپنی

kind-hearted

adj. Having a kind and sympathetic nature.

مهربان ، خوش قلب

kingling

n. A petty king.

پادشاه کوچک

kingship

n. Royal state.

مقام سلطنت ، شاهی

kinsfolk

n. pl. Relatives.

خویشاوندان ، قوم و خویشان

knavery

n. Deceitfulness in dealing.

رذالت

knead

v. To mix and work into a homogeneous mass, especially with the hands.

خمیر کردن ، ورزیدن ، سرشتن ، امیختن ، مالیدن

knickknack

n. A small article, more for ornament than use.

اشیای تزئینی کوچک و معمولاً کم ارزش، خرت و پرت، زلم زیمبو، چیزقشنگ و کم بها، بازیچه کوچک

knight errant

n. One of the wandering knights who in the middle ages went forth in search of adventure.

شوالیه سیار ، دلاور حادثه جوی سیار

knighthood

n. Chivalry.

مقام سلحشوری ، سمت سلحشوری ، شوالیه گری

laborious

adj. Toilsome.

زحمت کش ، ساعی ، دشوار ، پر زحمت

labyrinth

n. A maze.

شکنج ، لابیرنت ، دخمه پریچ وخم ، ماز ، پلکان مارپیچ ، (مجازی) پیچیدگی ، چیز بغرنج

lacerate

v. To tear rudely or raggedly.

پاره کردن ، مجروح کردن ، ازردن ، عذاب دادن ، دریدن

lackadaisical

adj. Listless.

نازدار ، بی حال ، بی اشتیاق

lactation

n. The secretion of milk.

تبدیل به شیر ، ایجاد شیر

lacteal

adj. Milky.

شیری ، شیر بر ، کیلوس بر

lactic

adj. Pertaining to milk.

شیری، شیردار، به دست آمده از شیر، وابسته به شیر، شبیه شیر، مربوط به شیر

laddie

n. A lad.

پسر بچه، معشوق، پسرک

ladle

n. A cup-shaped vessel with a long handle, intended for dipping up and pouring liquids.

چمچه، کفچه، باملاقه کشیدن، باملاقه برداشتن

laggard

adj. Falling behind.

کندکار، آدم کند دست، بی حال، ادم دست سنگین، عقب مانده

landholder

n. Landowner.

مستاجر ، ملاک ، صاحب ملک ، اجاره دار ، زمین دار

landlord

n. A man who owns and lets a tenement or tenements.

موجر ، مالک ، صاحبخانه ، ملاک

landmark

n. A familiar object in the landscape serving as a guide to an area otherwise easily lost track of.

نشان اختصاصی ، نقطه تحول تاریخ ، واقعه برجسته ، راهنما

landscape

n. A rural view, especially one of picturesque effect, as seen from a distance or an elevation.

خاکبرداری و خیابان بندی کردن ، دورنما ، چشم انداز ، بامنظره تزئین کردن

languid

adj. Relaxed.

سست ، ضعیف ، بی حال ، اہستہ ، خمار

languor

n. Lassitude of body or depression.

مستی ، ضعف ، فتور ، ماندگی ، پژمردگی

lapse

n. A slight deviation from what is right, proper, or just.

زمان یا هر چیزی که جریان دارد) گذشت، سپری شدن، (زمان و هر چیز جاری) گذشتن، خطا، لغزش، اشتباه، لغزیدن، کژ روی (موقت)، پس روی، قهقرا (روی)، فرو روی، سقوط، ارتداد، انحراف، زوال، پس رفتن، عود کردن، از دست دادن، افت، کاهش، انقضا، به سر آمدن، منقضی شدن، نکول، از اعتبار افتادن یا انداختن، باطل کردن یا شدن، (حقوق) سلب یا زائل شدن حق، تمام شدن، (نادر) ویران شدن، دستخوش خرابی شدن، مکث، درنگ، وقفه، نسیان، برگشت، انحراف موقت، انصراف، مرور، گذشت زمان، انقضاء، استفاده از مرور زمان، ترک اولی، الحاد، خرف شدن، سهو و نسیان کردن، از مدافعتان، مشمول مرور زمان شدن

lascivious

adj. Lustful.

شهوانی ، هرزه ، شهوت انگیز

lassie

n. A little lass.

(اسکاتلند) زن جوان، دختر، دخترک

latency

n. The state of being dormant.

تاخیر ، زمان بیکاری ، دوره عکس العمل ، ناپیدایی ، پوشیدگی ، دوره کمون ، مرحله پنهانی ، رکود ، نهفتگی

latent

adj. Dormant.

پنهان ، ناپیدا ، پوشیده ، در حال کمون ، مکنون ، راکد ، نهفته

later

adv. At a subsequent time.

دیرتر، بعدا، بعد(ها)، آخر، آخری، دومی، عقب تر، اخیرالذکر

lateral

adj. Directed toward the side.

در عرض ، راهرو زیرزمینی موازی جبهه ، فرعی ، پهلوئی ، جانبی ، واقع در خط افقی ، جنبی ، عرضی

latish

adj. Rather late.

تا اندازه ای دیر، نسبتا دیر، اندکی دیر، قدری دیر

lattice

n. Openwork of metal or wood, formed by crossing or interlacing strips or bars.

کار مشبک ، شبکه بندی ، شبکه کاری ، توری منظم

laud

v. To praise in words or song.

ستایش کردن ، تمجید کردن ، مدح کردن ، ستایش

laudable

adj. Praiseworthy.

ستودنی ، ستوده ، قابل ستایش

laudation

n. High praise.

ستایش ، تمجید

laudatory

adj. Pertaining to, expressing, or containing praise.

مربوط به تحسین و تمجید

laundress

n. Washerwoman.

لباس شوی زن

laureate

adj. Crowned with laurel, as a mark of distinction.

اراسته ببرگ غار ، (م) جایزه دار ، برجسته ، ملک الشعراء

lave

v. To wash or bathe.

ریختن ، کشیدن ، چکیدن ، شستشو کردن

lawgiver

n. A legislator.

قانونگذار ، قانونگذار ، واضع این نامه ، شارع ، مقنن

lawmaker

n. A legislator.

قانونگذار ، قانون گزار ، مقنن

lax

adj. Not stringent or energetic.

لخت ، سست ، سهل انگار ، اهمال کار ، لينت مزاج ، شل کردن ، ول کردن ، رها کردن

laxative

adj. Having power to open or loosen the bowels.

ضد یبوست ، ملین

lea

n. A field.

واحد اندازه طول نخ و ریسمان ، چمنزار ، علفزار ، مرتع ، جلگه سبز

leaflet

n. A little leaf or a booklet.

اعلامیہ ، کاسبرگ ، برگچہ ، بروشور ، نشریہ ، جزوہ ، رسالہ ، ورقہ

leaven

v. To make light by fermentation, as dough.

خمیر مایہ ، خمیر ترش ، عامل کارگر ، مخمر کردن ، خمیر کردن ، ور آوردن

leeward

n. That side or direction toward which the wind blows.

بادپناہ

left-handed

adj. Using the left hand or arm more dexterously than the right.

چپ دست ، دو پہلو ، دورو ، مشکوک

legacy

n. A bequest.

ماترک ، ترکه ، میراث ، ارث

legalize

v. To give the authority of law to.

به طور رسمی شناختن ، قانونی کردن تصدیق کردن (امضا) ، قانونی کردن ، اعتبار قانونی دادن ،
برسمیت شناختن

legging

n. A covering for the leg.

زنگار ، ساق پوش ، مچ پیچ

legible

adj. That may be read with ease.

خوانا ، روشن

legionary

n. A member of an ancient Roman legion or of the modern French Legion of Honor.

سرباز هنگ ، سرباز سپاهی

legislate

v. To make or enact a law or laws.

قانون وضع کردن ، وضع شدن (قانون)

legislative

adj. That makes or enacts laws.

قانونگذار ، مقنن ، قانونی ، قانون گذار ، مقننه

legislator

n. A lawgiver.

قانونگذار ، مقنن ، شارح ، قانون گذار

legitimacy

n. Accordance with law.

درستی ، برحق بودن ، حقانیت ، قانونی بودن

legitimate

adj. Having the sanction of law or established custom.

مانع مشروع ، عذر قانونی ، حلال زاده ، درست ، برحق ، قانونی ، مشروع

leisure

n. Spare time.

تن اسایی ، اسودگی ، فرصت ، مجال ، وقت کافی ، فراغت

leniency

n. Forbearance.

نرمی ، ملایمت ، اسان گیری ، ارفاق

lenient

adj. Not harsh.

بامدارا ، اسان گیر ، ملایم ، باگذشت ، ضد یبوست ، ملین

leonine

adj. Like a lion.

شیری ، اسدی ، شیر خو

lethargy

n. Prolonged sluggishness of body or mind.

سبات ، مرگ کاذب ، خواب مرگ ، بی علائگی ، بیحالی ، سنگینی ، رخوت ، موت کاذب ، تهاون

levee

n. An embankment beside a river or stream or an arm of the sea, to prevent overflow.

کناره رودخانه ، مجلس پذیرایی ، سلام عام ، بارعام دادن ، خاکریز ، بند ، لنگرگاه

lever

n. That which exerts, or through which one may exert great power.

دستگیره ، لور ، دیلم ، باهرم بلند کردن ، باهرم تکان دادن (با over و up و غیره) ، تبدیل به
اهرم کردن ، (در ترازو و غیره) شاهین ، میله اهرم ، دسته

leviathan

n. Any large animal, as a whale.

جانور بزرگ دریایی که در کتاب عهد عتیق نام برده شده ، نهنگ

levity

n. Frivolity.

سبک سری ، رفتار سبک ، لوسی

levy

v. To impose and collect by force or threat of force.

وضع مالیات، تحمیل مالیات، مالیات بندی، تحمیل جریمه، گردآوری مالیات، وصول مالیات، سرباز
گیری، احضار مضمولان، مضمولان، سربازان به خدمت گرفته شده، مالیات بستن، مالیات وضع
کردن، مالیات گرفتن، مالیات اخذ کردن، سرباز گرفتن، (به زور) به خدمت نظام بردن، (حقوق -

معمولا با: on) ملك كسى را (طبق دستور دادگاه) ضبط كردن، (اموال) توقيف كردن، خراج، باج
گيرى، نام نويسى، ماليات بستن بر، جمع اورى كردن

lewd

adj. Characterized by lust or lasciviousness.

شهوانى، لچر، هرزه، شهوت ران، ناشى از هرزگى، شهوت پرست

lexicographer

n. One who makes dictionaries.

لغت نويس

lexicography

n. The making of dictionaries.

لغت نويسى، فرهنگ نويسى، واژه نگارى

lexicon

n. A dictionary.

لغت نامه ، فرهنگ ، کتاب لغت ، قاموس ، واژه نامه ، دیکسیونر

liable

adj. Justly or legally responsible.

قابل اطمینان ، مسئول ، مشمول

libel

n. Defamation.

توهین کردن به ، هجو نامه یا توهین نامه افترا ، تهمت ، توهین ، هجو ، افترا زدن

liberalism

n. Opposition to conservatism.

آزادمنشی ، وارستگی ، آزادگی ، رادی ، (فرقه های پروتستان) هواداری از تفسیر آزادانه تر و غیر سنتی تر انجیل ، اصول آزادی خواهی ، وسعت نظر

liberate

v. To set free or release from bondage.

آزاد کردن (از اشغال دشمن یا بردگی یا زندان و غیره)، (خودمانی - به ویژه در زمان جنگ)
دزدیدن (از دشمن)، چاپیدن، رها کردن، تجزیه کردن

licentious

adj. Wanton.

بی بند و بار، هرزه، ول، شهوتران، بد اخلاق، مبنی بر هرزگی

licit

adj. Lawful.

مشروع، حلال، قانونی، روا، مجاز، حراج، فروش از طریق مزایده

liege

adj. Sovereign.

صاحب تیول، ارباب، هم بیعت

lien

n. A legal claim or hold on property, as security for a debt or charge.

حق حبس ، حق وصول طلب ، (حق) حق تصرف مال یا ملکی تاہنگامیکہ بدھی وابستہ بہ آن
داده شود ، حق رهن ، حق گروی ، طحال ، سپرز

lieu

n. Stead.

بہ جای ، بجای ، در عوض

lifelike

adj. Realistic.

زندگی مانند ، واقعی

lifelong

adj. Lasting or continuous through life.

مادام العمری ، برای تمام عمر ، برابر یک عمر

lifetime

n. The time that life continues.

عمر ، مدت زندگی ، دوره زندگی ، مادام العمر ، ابد

ligament

n. That which binds objects together.

پیوند ، رباط ، وتر عضلانی ، بندیزه

ligature

n. Anything that constricts, or serves for binding or tying.

بخیه زنی ، نوار ، زخم بند ، شریان بندی ، رشته ، رباط ، طلسم ، (موسیقی) خط پیوند ، خط ارتباط ، کلید کوک سازهای زهی ، دو یا چند حرف متصل بهم

light-hearted

adj. Free from care.

خوشدل ، سبکدل ، امیدوار

ligneous

adj. Having the texture of appearance of wood.

چوبی

likelihood

n. A probability.

احتمال، شوایی، شایدی، شایدی

likely

adj. Plausible.

راستنما، محتمل، باور کردنی، احتمالی

liking

n. Fondness.

میل، تمایل، ذوق، علاقه، حساسیت، شهوت و میل، مهر

limitation

n. A restriction.

محدودیت ، تحدید ، محدودسازی ، شرط

linear

adj. Of the nature of a line.

خطی ، طولی ، دراز ، باریک ، کشیده

liner

n. A vessel belonging to a steamship-line.

سرباز خط جبهه ، کشتی یا هواپیمای مسافری ، استردوز ، استری ، کسی که خط میکشد ، خط
کش

lingo

n. Language.

زبان ویژه ، زبان صنفی و مخصوص طبقه خاص

lingua

n. The tongue.

زبان یا عضو زبانی شکل ، اصطلاحات خاص

lingual

adj. Pertaining to the use of the tongue in utterance.

زبانی، حرف زبانی یا ذو لفی

linguist

n. One who is acquainted with several languages.

زبان‌شناس ، متخصص زبان شناسی ، زبان دان

linguistics

n. The science of languages, or of the origin, history, and significance of words.

زبان شناسی ، علم السنه واشتقاق لغات وساختمان وترکیب کلمات و صرف ونحو ، لسانیات ، علم

زبان

liniment

n. A liquid preparation for rubbing on the skin in cases of bruises, inflammation, etc.

روغن مالیدنی ، مرهم رقیق ، روغن مالش

liquefacient

adj. Possessing a liquefying nature or power.

آبگونه ساز، آبگونه کننده، ابگونگر، گدازنده، مایع کننده، طب عامل موجب ترشح، ترشح کننده، مایع ترشح کننده

liquefy

v. To convert into a liquid or into liquid form.

ابگون کردن ، گداختن ، تبدیل به مایع کردن

liqueur

n. An alcoholic cordial sweetened and flavored with aromatic substances.

لیکور (نوشابه الکلی)

liquidate

v. To deliver the amount or value of.

تسویه کردن ، حساب را واريز کردن ، برچيدن ، از بين بردن ، مایع کردن ، بصورت نقدینه
دراوردن ، سهام

liquor

n. Any alcoholic or intoxicating liquid.

مشروب خوردن یا خوراندن ، مشروب ، نوشابه ، مشروب الکلی ، با روغن پوشاندن ، چرب کردن ،
مایع زدن ، مشروب زدن به

listless

adj. Inattentive.

بی میل ، بی توجه

literacy

n. The state or condition of knowing how to read and write.

با سوادى ، سواد خواندن و نوشتن

literal

adj. Following the exact words.

تحت اللفظی ، حرفی ، لفظی ، واقعی ، دقیق ، معنی اصلی

literature

n. The written or printed productions of the human mind collectively.

ادبیات، آثار ادبی، نوشتارهای وابسته به حرفه ی علمی، نوشتجات، (موسیقی) کلیه ی تصنیفات مربوط به ساز یا صدای بخصوص، بروشور، مطلب چاپی، ادب وهنر، مطبوعات

lithe

adj. Supple.

نرم ، خم شو ، لاغر اندام

lithesome

adj. Nimble.

نرم ، چابک ، تاشو ، چالاک ، بنرمی

lithograph

n. A print made by printing from stone.

چاپ سنگی ، حکاکی روی سنگ ، حجاری ، حک کردن

litigant

n. A party to a lawsuit.

متنازع ، طرف دعوی ، مرافعه کننده

litigate

v. To cause to become the subject-matter of a suit at law.

دادخواهی کردن ، عارض شدن ، طرح دعوی کردن ، مرافعه کردن ، تعقیب قانونی کردن

litigious

adj. Quarrelsome.

موضوع دعوی، موضوع اختلاف، متنازع فیه، اهل مرافعه

littoral

adj. Of, pertaining to, or living on a shore.

کرانه ای ، ساحل ، کرانه ، ناحیه ساحلی ، دریاکناری

liturgy

n. A ritual.

ایین نماز ، اداب نماز ، مناجات نامه

livelihood

n. Means of subsistence.

معیشت ، گذران ، معاش ، وسیله ی امرار معاش ، وسیله معاش ، اعاشه

livid

adj. Black-and-blue, as contused flesh.

سربی رنگ ، کبود شده ، کوفته ، خاکستری رنگ

loam

n. A non-coherent mixture of sand and clay.

رس شنی ، ابلیز ، لجن ، گل ، خاک رس و شن که با گیاه پوسیده امیخته باشد ، خاک گلدانی

loath

adj. Averse.

بی میل ، بیزار ، متنفر

loathe

v. To abominate.

نفرت داشتن از ، بیزار بودن ، بد دانستن ، منزجر بودن ، بیزار کردن ، سبب بیزاری شدن

locative

adj. Indicating place, or the place where or wherein an action occurs.

دال بر مکان ، (دستور زبان) مکانی ، دال بر مکان ، حالت مکانی ، اندری

loch

n. A lake.

دریاچه ، خلیج ، شاخابه

locomotion

n. The act or power of moving from one place to another.

جنبش ، نقل و انتقال نیرو بوسیله حرکت ، تحرک ، نقل و انتقال ، (مجازی) مسافرت

lode

n. A somewhat continuous unstratified metal-bearing vein.

راه‌آبی ، رگه معدن ، سنگ طلا ، هر چیز شبیه راه آبی

lodgment

n. The act of furnishing with temporary quarters.

منزل گیری ، استقرار ، جایگزینی ، سپارش پول ، ودیعه گذاری ، موضع گیری

logic

n. The science of correct thinking.

لاجیک ، منطق ریاضی ، منطق ، استدلال ، برهان

logical

adj. Capable of or characterized by clear reasoning.

منطقی ، استدلالی

logician

n. An expert reasoner.

منطق شناس ، منطق دان ، کروییز گر

loiterer

n. One who consumes time idly.

کسیکه در رفتن تعلل کند ، پرسه زن

loneliness

n. Solitude.

تنهائی ، دلتنگی

longevity

n. Unusually prolonged life.

طول عمر ، درازی عمر ، دیرپایی ، دراز عمری

loot

v. To plunder.

چپاولگری کردن ، چپاول ، تاراج ، استفاده نامشروع ، غارت کردن (شهری که اشغال شده) ،

چاپیدن

loquacious

adj. Talkative.

پرگو ، وراج ، پر حرف

lordling

n. A little lord.

لرد کوچک یا بی اهمیت

lough

n. A lake or loch.

دریاچه ، استخر ، اب دریا

louse

n. A small insect parasitic on and sucking the blood of mammals.

شته ، هر نوع شپشه یا افت گیاهی و غیره شبیه شپش ، شپش گذاشتن ، شپشه کردن

lovable

adj. Amiable.

دوست داشتنی ، محبوب ، جذاب

lowly

adv. Rudely.

خوار ، دون ، صغير ، افتاده ، فروتن ، بی ادب ، بطورپست

low-spirited

adj. Despondent.

دارای روحیه بد ، گرفته ، کدر ، افسرده ، دل مرده ، دلتنگ

lucid

adj. Mentally sound.

شفاف ، روشن ، واضح ، درخشان ، زلال ، براق ، سالم

lucrative

adj. Highly profitable.

سودمند ، پرمفعت ، نافع ، موفق

ludicrous

adj. Laughable.

خنده اور ، مضحک ، مزخرف ، چرند

luminary

n. One of the heavenly bodies as a source of light.

جسم روشن ، جرم آسمانی ، جرم نورافکن آسمانی ، ادم نورانی ، پر فروغ ، شخصیت تابناک

luminescence

n. Showing increase.

فروزندگی ، تابناکی ، (فیزیک) پدیده نورافشانی جسمی پس از قرار گرفتن در معرض تابش اشعه ،
شب تابی

luminescent

adj. Showing increase of light.

شب تاب ، درخشان ، تابناک

luminosity

n. The quality of giving or radiating light.

روشنایی ، درخشندگی ، نور افکنی ، جسم نورانی ، فروغ ، فروزندگی ، درخشش

luminous

adj. Giving or radiating light.

روشن ، فروزنده ، درخشان ، فروزان ، روشنی بخش ، نورانی ، تابان ، شب نما

lunacy

n. Mental unsoundness.

دیوانگی ، جنون ، حماقت

lunar

adj. Pertaining to the moon.

قمری ، ماهی ، وابسته بماه ، ماهتابی ، کمرنگ

lunatic

n. An insane person.

دیوانه ، مجنون ، ماه زده

lune

n. The moon.

هلال، قسمتی از سطح کره واقع بین دو دایره ی عظیمه

lurid

adj. Ghastly and sensational.

رنگ پریده ، مستهجن ، بطورترسناک یاغم انگیز ، موحش ، شعله تیره ، شعله دودنما ، رنگ زرد
مایل به قرمز ، کم رنگ و پریده ، زننده

luscious

adj. Rich, sweet, and delicious.

خوشمزه ، لذیذ ، شیرین ، دلپذیر ، شهوت انگیز

lustrous

adj. Shining.

فروزنده ، رخشان ، رخشنده ، پر زرق و برق ، پر جلوه

luxuriance

n. Excessive or superfluous growth or quantity.

پرنعمتی ، وفور ، فراوانی ، پربرکتی ، شکوه و جلال ، فراوان ، حاصلخیزی ، انبوهی

luxuriant

adj. Abundant or superabundant in growth.

وافر ، مجلل ، انبوه ، پربرکت

luxuriate

v. To live sumptuously.

پربرکت شدن ، حاصلخیز شدن ، پرپشت شدن ، فراوان شدن ، وفور یافتن ، شکوه یافتن ، اب
وتاب زیاد دادن ، درتجمل زیستن ، خوشگذران

lying

n. Untruthfulness.

دروغگویی

lyre

n. One of the most ancient of stringed instruments of the harp class.

موسیقی (چنگ ، بربط

lyric

adj. Fitted for expression in song.

چنگی ، بربطی ، سرودی ، خواندنی ، غنائی ، غزلی ، احساساتی ، غزل سرا

macadamize

v. To cover or pave, as a path or roadway, with small broken stone.

سنگ فرش کردن

machinery

n. The parts of a machine or engine, taken collectively.

الات موتورخانه ، ماشین الات ، ماشین ها ، دستگاه ، تشکیلات ، سازمان

machinist

n. One who makes or repairs machines, or uses metal-working tools.

ماشین چی ، چرخکار ماشین ساز ، سرموتوریست ناو ، ماشین کار ، چرخکار ، ماشین ساز

macrocosm

n. The whole of any sphere or department of nature or knowledge to which man is related.

جهان ، دنیا

madden

v. To inflame with passion.

دیوانه کردن ، عصبانی کردن ، دیوانه شدن

madonna

n. A painted or sculptured representation of the Virgin, usually with the infant Jesus.

تصویر حضرت مریم ، بانوی من ، خانم من

magician

n. A sorcerer.

جادوگر ، مجوسی

magisterial

adj. Having an air of authority.

امرانه ، دیکتاتوروار ، مطلق ، دارای اختیار

magistracy

n. The office or dignity of a magistrate.

ریاست کلانتری یا دادگاه بخش ، قاضی

magnanimou

S

adj. Generous in treating or judging others.

بزرگواری ، بزرگواری ، عالی فطرت ، آقا منش ، نظر بلندانه

magnate

n. A person of rank or importance.

نجیب زاده ، ادم متنفد ، متشخص

magnet

n. A body possessing that peculiar form of polarity found in nature in the lodestone.

اهنربا ، اهنربا ، مغناطیس ، جذب کردن

magnetize

v. To make a magnet of, permanently, or temporarily.

مغناطیسی کردن ، آهن ربا کردن ، کشیدن ، شیفتن

magnificence

n. The exhibition of greatness of action, character, intellect, wealth, or power.

شکوه ، عظمت

magnificent

adj. Grand or majestic in appearance, quality, or action.

باشکوه ، مجلل ، عالی

magnitude

n. Importance.

دامنه ، حیطة عمل ، کشش ، شدت ، تعداد ، بزرگی ، عظمت حجم ، قدر ، اهمیت ، شکوه ، اندازه ، مقدار

maharaja

n. A great Hindu prince.

مه راجه ، مهاراجه ، مه راجا ، لقب دسته ای از راجه ها یا شاهزادگان بزرگ در هند

maidenhood

n. Virginity.

دوشیزگی ، بکارت ، (مجازی) تازگی

maintain

v. To hold or preserve in any particular state or condition.

پشتیبانی کردن ، نگهداری کردن ، ابقا کردن ، ادامه دادن ، حمایت کردن از ، مدعی بودن ، نگهداشتن ، برقرار داشتن

maintenance

n. That which supports or sustains.

صیانت ، حمایت ، نفقه ، نگاهداری ، حفاظت کردن ، حفظ کردن ، تعمیر و نگهداری ، تاسیسات ، حفظ ، نگهداری ، تعمیر ، قوت ، گذران ، خرجی ، ابقاء ، نگهداشت

maize

n. Indian corn: usually in the United States called simply corn.

ذرت ، بلال ، رنگ ذرتی

malady

n. Any physical disease or disorder, especially a chronic or deep-seated one.

ناخوشی ، فاسد شدگی ، بیماری ، مرض

malaria

n. A fever characterized by alternating chills, fever, and sweating.

مالاریا ، نوبه

malcontent

n. One who is dissatisfied with the existing state of affairs.

ناراضی، ناخشنود، یاغی، سرکش، متمرّد، آماده شورش

malediction

n. The calling down of a curse or curses.

لعنت ، بدگویی ، لعن

malefactor

n. One who injures another.

تبھکار ، بدکار ، تبه کار ، جانی ، جنایت کار ، جنایت امیز

maleficent

adj. Mischievous.

زیان اور ، تبه کار ، شریر ، شیطان ، بدجنس

malevolence

n. Ill will.

بدخواہی ، بدنہادی ، شرارت ، بدسگالی

malevolent

adj. Wishing evil to others.

بدخواہ ، بدنہاد ، (درموردستارہ بخت) نحس

malign

v. To speak evil of, especially to do so falsely and severely.

بدخیم ، بدنهاد ، بدخواهی کردن ، بدنام کردن

malignant

adj. Evil in nature or tending to do great harm or mischief.

بدطینت ، خطرناک ، زیان اور ، صدمه رسان ، کینه جو ، بدخواه ، متمرّد ، سرکش ،
(پزشکی) بدخیم

malleable

adj. Pliant.

چکش خور ، نرم و قابل انعطاف

mallet

n. A wooden hammer.

چوب چکش مانند بازی کروکه ، گرز ، پتک ، کلوخ کوب ، چوگان ، چکش زدن ، کوبیدن

maltreat

v. To treat ill, unkindly, roughly, or abusively.

بدرفتاری کردن ، بدکار کردن

mandate

n. A command.

حکم قیمومت ، تحت قیمومت در آوردن ، دستور مردم به (وکیل) ، دستور مافوق ، وکالت نامه ،
قیمومت ، حکم ، فرمان ، تعهد ، اختیار

mandatory

adj. Expressive of positive command, as distinguished from merely directory.

قیم ، اجباری ، الزامی ، الزام اور

mane

n. The long hair growing upon and about the neck of certain animals, as the horse and the lion.

یال ، بش ، پش ، گیسوفش ، یال

man-eater

n. An animal that devours human beings.

جانوری که انسان را میخورد ، ادمخوار

maneuver

v. To make adroit or artful moves: manage affairs by strategy.

تمرین نظامی ، عملیات نظامی و جنگی را تمرین کردن ، مشق کردن ، مانور دادن ، طرح کردن ، مانور

mania

n. Insanity.

دیوانگی ، شیدایی ، عشق ، هیجان بی دلیل و زیاد

maniac

n. a person raving with madness.

شیدا ، ادم دیوانه ، مجنون ، دیوانه وار ، عصبانی

manifesto

n. A public declaration, making announcement, explanation or defense of intentions, or motives.

قطعنامه ، اشعاریه ، بیانیه ، اعلامیه دادن

manlike

adj. Like a man.

نرینه ، جنس نر ، وحشی ، مرد مانند

manliness

n. The qualities characteristic of a true man, as bravery, resolution, etc.

مردانگی ، جوانمردی

mannerism

n. Constant or excessive adherence to one manner, style, or peculiarity, as of action or conduct.

اطوار و اخلاق شخصی ، سبک بخصوص نویسنده

manor

n. The landed estate of a lord or nobleman.

ملک اربابی ، ملک تیولی ، منزل ، خانه بزرگ

mantel

n. The facing, sometimes richly ornamented, about a fireplace, including the usual shelf above it.

طاقچه بالا بخاری

mantle

n. A cloak.

جبه ، توری چراغ ، پرده ، پوست ، شنل زنانه ، بالاپوش ، ردا ، پوشش ، کلاه توری

man-trap

n. A place or structure dangerous to human life.

تله ادم گیر

manufacturer

r

n. A person engaged in manufacturing as a business.

صاحب کارخانه ، تولید کننده ، سازنده

manumission

n. Emancipation.

عتق ، ازاد سازی ، (حقوق) ازادی برده

manumit

v. To set free from bondage.

بنده را ازاد کردن ، ازادی بخشیدن

marine

adj. Of or pertaining to the sea or matters connected with the sea.

تکاور دریایی ، بحری ، وابسته به دریانوردی ، تفنگدار دریایی

maritime

adj. Situated on or near the sea.

ناوگان مستقل دریایی ، وابسته به بازرگانی دریایی ، وابسته به دریانوردی ، استان بحری یاساحلی

maroon

v. To put ashore and abandon (a person) on a desolate coast or island.

شاه بلوط اروپایی ، رنگ خرمایی مایل بقرمز ، درجزیره دورافتاده یا جاهای مشابهی رها شدن یا
گیر افتادن

martial

adj. Pertaining to war or military operations.

وابسته به ارتش ، جنگی ، لشکری ، جنگجو ، نظامی

martian

adj. Pertaining to Mars, either the Roman god of war or the planet.

مریخی ، اهل کره مریخ

martyrdom

n. Submission to death or persecution for the sake of faith or principle.

شهادت

marvel

v. To be astonished and perplexed because of (something).

چیز شگفت ، شگفتی ، تعجب ، اعجاز ، حیرت زده شدن ، شگفت داشتن

masonry

n. The art or work of constructing, as buildings, walls, etc., with regularly arranged stones.

بنایی

masquerade

n. A social party composed of persons masked and costumed so as to be disguised.

بالماسکه ، رقص بانقاب های مضحک وناشناس ، تغییر قیافه ، به لباس مبدل در آمدن ، قیافه
ظاهری بخود دادن ، لباس مبدل

massacre

n. The unnecessary and indiscriminate killing of human beings.

قتل عام کردن ، کشتار

massive

adj. Of considerable bulk and weight.

گران کوه ، ساختمان فشرده ، سنگین ، قوال ، توپر ، بزرگ ، حجیم ، عظیم ، گنده ، فشرده ، کلان

masterpiece

n. A superior production.

شاهکار

mastery

n. The attainment of superior skill.

حکمرانی ، سلطه ، فرمانروایی ، برتری ، تفوق ، چیرگی ، مهارت ، چیره دستی ، خبرگی ، اربابی

material

n. That of which anything is composed or may be constructed.

ماده کار ، کالا ، نیرو ، مواد ، ماتریال ، مصالح ساختمان ، چیز ، جنس ، ماده ، مصالح ، مادی ، جسمانی ، مهم ، عمده ، کلی ، جسمی ، اساسی ، اصولی ، مناسب ، مقتضی ، مربوط ، جسم

materialize

v. To take perceptible or substantial form.

مادی کردن ، صورت خارجی بخود گرفتن ، جامه عمل بخود پوشیدن

maternal

adj. Pertaining or peculiar to a mother or to motherhood.

مادروار ، مادرانه ، امی ، از مادری

matinee

n. An entertainment (especially theatrical) held in the daytime.

نمایش یا برنامه یاجشن بعدازظهر

matricide

n. The killing, especially the murdering, of one's mother.

مادر کش ، مادر کشی ، قاتل مادر ، مادر کش

matrimony

n. The union of a man and a woman in marriage.

زناشویی ، عروسی ، ازدواج ، نکاح

matrix

n. That which contains and gives shape or form to anything.

قالب ، زمینہ ، شبکہ ، زهدان ، رحم ، بچہ دان ، موطن ، جای پیدایش ، ماتریس

matter of fact

n. Something that has actual and undeniable existence or reality.

حقیقت امر ، بطور واقعی

maudlin

adj. Foolishly and tearfully affectionate.

باحرف بزرگ) اسم خاص مونث ، مريم مجدليه ، ضعيف و خيلى احساساتى ، سرمست

mausoleum

n. A tomb of more than ordinary size or architectural pretensions.

آرامگاه ماسولوس پادشاه کاریا در یونان (که یکی از هفت عجایب دنیا محسوب می شد)، مقبره، آرامگاه مجلل، مرقد، گوراب، آرامگاه بزرگ

mawkish

adj. Sickening or insipid.

حالت تهوع نسبت به غذای بد مزه ، کسل کننده ، بطور زننده احساساتى

maxim

n. A principle accepted as true and acted on as a rule or guide.

پند ، مثل ، گفته اخلاقى ، قاعده کلی ، اصل

maze

n. A labyrinth.

جای پرپیچ و خم ، پیچ و خم ، پلکان مارپیچ ، سرسام ، هذیان

mead

n. A meadow.

نوشابه الکلی مرکب از عسل و اب و مالت و ماده مخمر ، شهد اب

meager

adj. scanty.

لاغر ، نزار ، بی برکت ، بی چربی ، نحیف ، ناچیز

mealy- mouthed

adj. Afraid to express facts or opinions plainly.

اهسته حرف زن ، سخن له کن ، بی خلوص ، دریغ دارنده از راست گویی

meander

v. To wind and turn while proceeding in a course.

رود پیچ ، مئاندر ، دور ، گردش ، راه پر پیچ و خم ، پیچ و خم داشتن ، مسیر پیچیده ای را طی کردن ، چماب

mechanics

n. The branch of physics that treats the phenomena caused by the action of forces.

علم ماشین الات ، نیرو برد ، علمی که درباره اثر نیرو بر اجسام بحث میکند ، علم جراثقال ، علم مکانیک

medallion

n. A large medal.

مدال بزرگ ، مدالیون ، با مدال بزرگ زینت دادن

meddlesome

adj. Interfering.

medial

adj. Of or pertaining to the middle.

میانی ، وسطی ، مابین ، میانه ، متوسط

mediate

v. To effect by negotiating as an agent between parties.

میانی ، وسطی ، واقع درمیان ، غیر مستقیم ، میانجی گری کردن ، وساطت کردن ، پابمیان
گذاردن ، درمیان واقع شدن

medicine

n. A substance possessing or reputed to possess curative or remedial properties.

پزشکی ، طب ، دارو ، دوا ، دارو دادن ، با دارو درمان کردن ، پزشکی در مقایسه با جراحی یا مامایی ،
(قدیمی) داروی عشق ، زهر ، پادزهر ، داروی سحرآمیز ، معجون ، علم طب

medieval

adj. Belonging or relating to or descriptive of the middle ages.

قرون وسطی ، قرون وسطایی

mediocre

adj. Ordinary.

حد وسط ، متوسط ، میانحال ، وسط

meditation

n. The turning or revolving of a subject in the mind.

عبادت ، تفکر ، اندیشه ، تعمق

medley

n. A composition of different songs or parts of songs arranged to run as a continuous whole.

امیخته ، اختلاط ، رنگارنگ ، زد و خورد ، (موسیقی) قطعه موسیقی مختلط

meliorate

v. To make better or improve, as in quality or social or physical condition.

بهبتر شدن ، بهبود یافتن ، بهتر کردن ، اصلاح کردن ، ترقی دادن

mellifluous

adj. Sweetly or smoothly flowing.

شیرین ، ملیح

melodious

adj. Characterized by a sweet succession of sounds.

(موسیقی) دارای ملودی، ملودی دار، تک نوا دار، ملیح، دلپذیر، دارای ملودی

melodrama

n. A drama with a romantic story or plot and sensational situation and incidents.

نمایش توام با موسیقی و آواز که پایانی خوش داشته باشد ، عشق خوش فرجام

memento

n. A souvenir.

خاطره ، یادگاری ، نشان ، یادآور

memorable

adj. Noteworthy.

حائز اهمیت ، جالب ، یاد آوردنی

menace

n. A threat.

تهدید کردن ، چیزی که تهدید کننده است ، مخاطره ، تهدید کردن ، ارباب کردن ، چشم زهره رفتن

menagerie

n. A collection of wild animals, especially when kept for exhibition.

نمایشگاه جانوران ، جایگاه دام و دد ، دامگاه

mendacious

adj. Untrue.

دروغگو ، کاذب

mendicant

n. A beggar.

گدا ، درویش ، دربدر ، سائل ، گدایی کننده

mentality

n. Intellectuality.

ذهن ، قوه ذهنی ، روحیه ، طرز فکر ، اندیشه

mentor

n. A wise and faithful teacher, guide, and friend.

ناصح ، مربی ، مرشد

mercantile

adj. Conducted or acting on business principles; commercial.

تجاری ، تجارتي ، بازرگانی

mercenary

adj. Greedy

سرباز مزدور ، ادم اجیر ، پولکی

merciful

adj. Disposed to pity and forgive.

بخشایشگر ، رحیم ، کریم ، رحمت امیز ، بخشنده ، مهربان

merciless

adj. Cruel.

بیرحم

meretricious

adj. Alluring by false or gaudy show.

وابسته به فاحشه ، فاحشه وار ، زرق و برق دار و بد

mesmerize

v. To hypnotize.

مسحور کردن، شیفتن، (روانشناسی) به خواب مغناطیسی فروبردن، خسباندن (hypnotize هم می گویند)، هیپنوتیزم کردن، هیپنوتیزم شدن

messieurs

n. pl. Gentlemen.

جمع واژه ی: monsieur (مخفف آن: mm)، آقایان، حضرات

metal

n. An element that forms a base by combining with oxygen, is usually hard, heavy, and lustrous.

فلز، ماده، جسم، فلزی، ماده مذاب، سنگ ریزی کردن، فلزی کردن، با فلزپوشاندن

metallurgy

n. The art or science of extracting a metal from ores, as by smelting.

فن استخراج و ذوب فلزات، فلزگری، فلز کاری

metamorpho sis

n. A passing from one form or shape into another.

تغییر شکل ، دگرگونی ، دگردیسی

metaphor

n. A figure of speech in which one object is likened to another, by speaking as if the other.

استعاره، صنعت استعاره، کنایه، تشبیه

metaphysical

adj. Philosophical.

لاهوتی ، مابعدالطبیعی ، وابسته بعلم ماوراءطبیعی ، علوم معقول

metaphysicia

n

n. One skilled in metaphysics.

دانشمند عالم ماورای طبیعت، فراگیتا شناس، دانشمند علوم ماوراء طبیعی

metaphysics

n. The principles of philosophy as applied to explain the methods of any particular science.

لاهورت ، مابعدالطبیعه ، مبحث علوم ماوراء طبیعی

mete

v. To apportion.

اندازه گرفتن ، پیمودن ، سهم دادن ، پیمانہ ، خط مرزی ، کرانہ ، سنگ مرزی ، سرحد

metempsychosis

n. Transition of the soul of a human being at death into another body, whether human or beast.

فرهنگسار ، حلول روح متوفی در بدن انسان یا جانور دیگری

meticulous

adj. Over-cautious.

باریک بین ، خیلی دقیق ، وسواسی ، ترسو ، کمرو

metonymy

n. A figure of speech that consists in the naming of a thing by one of its attributes.

بدیع) کنایه ، ذکر کلمه ای بمنظور دیگری (غیر از معنی اصلی کلمه) ، مجازمرسل

metric

adj. Relating to measurement.

بدیع) علم سجع ، مبحث بحر ووزن شعر ، اندازه ای ، استاندارد یا معیارمتری ، متری

metronome

n. An instrument for indicating and marking exact time in music.

زمان سنج اونگی (مترونوم) ، میزانه شمار ، اسبابی که برای تعیین زمان دقیق (مخصوصا در موسیقی) بکار میرود

metropolis

n. A chief city, either the capital or the largest or most important city of a state.

کلان شهر ، شهر بزرگ ، مادر شهر

metropolitan

adj. Pertaining to a chief city.

وابسته به پایتخت یا شهر عمده ، مطرانی

mettle

n. Courage.

خمیره ، فطرت ، جنس ، گرمی ، غیرت ، جرات

mettlesome

adj. Having courage or spirit.

با حرارت ، آتش مزاج ، سرکش

microcosm

n. The world or universe on a small scale.

جهان کھین ، جهان کوچک ، عالم صغیر ، بدن

micrometer

n. An instrument for measuring very small angles or dimensions.

ریز پیما ، خردسنج ، میکرومتر ، ذره سنج ، ریز سنج

microphone

n. An apparatus for magnifying faint sounds.

میکروفن ، بلندگو ، بابلند گو صحبت کردن

microscope

n. An instrument for assisting the eye in the vision of minute objects or features of objects.

ریزبین ، میکروسکپ ، ذره بین

microscopic

adj. Adapted to or characterized by minute observation.

وابسته به میکروسکپ ، بسیار کوچک ، ذره بینی

microscopy

n. The art of examining objects with the microscope.

ذره بینی ، ریز بینی

midsummer

n. The middle of the summer.

نیمه تابستان ، چله تابستان

midwife

n. A woman who makes a business of assisting at childbirth.

ماما ، قابله

mien

n. The external appearance or manner of a person.

سيما ، وضع ، قيافه ، ظاهر

migrant

adj. Wandering.

کوچنده ، کوچ کننده ، سیار ، جانور مهاجر ، کوچگر

migrate

v. To remove or pass from one country, region, or habitat to another.

جابجا شدن ، سیر کردن ، کوچیدن ، کوچ کردن ، مهاجرت کردن

migratory

adj. Wandering.

کوچی ، وابسته به مهاجرت ، مهاجرت کننده ، جا بجا شونده

mileage

n. A distance in miles.

مقدار کیلومتر ، مقدار کارکرد موتور ، سنجش بر حسب میل (چند میل در ساعت یا در روز)

militant

adj. Of a warlike or combative disposition or tendency.

ستیزگر ، اهل نزاع و کشمکش ، جنگ طلب

militarism

n. A policy of maintaining great standing armies.

روح سربازی یا نظامی گری ، ارتش سالاری (میلیتاریسم) ، جنگ گرای ، بسط و گسترش قوای نظامی

militate

v. To have weight or influence (in determining a question).

جنگیدن ، نبرد کردن ، ستیزه کردن

militia

n. Those citizens, collectively, who are enrolled and drilled in temporary military organizations.

نیروی مقاومت ملی ، نیروی شبه نظامی ، قوای شبه نظامی ، ملیشیا (ترکیبی از نیروی چریکی شهر و ده و نیروی جوانمرد و چریک تمام وقت) ، جنگجویان غیر نظامی ، نیروی نظامی (بومی) ، امنیه ، مجاهدین

milky way

n. The galaxy.

راه شیری ، راه کهکشان ، (نجوم) کهکشان ، آسمان دره ، جاده شیری ، (در شعر) پستان زن

millet

n. A grass cultivated for forage and cereal.

ارزن ، ارزنک ، ارزن چمنی ، دانه ی ارزن ، گندمیان

mimic

v. To imitate the speech or actions of.

تقلید کردن ، مسخرگی کردن ، دست انداختن تقلیدی

miniature

adj. Much smaller than reality or that the normal size.

نقاشی باتذهیب ، مینیاتور ، کوچک ، کوتاه

minimize

v. To reduce to the smallest possible amount or degree.

کمینه ساختن ، کمینه کردن ، به حداقل رساندن ، کوچک شمردن ، دست کم گرفتن

minion

n. A servile favorite.

شخص یا جانور سوگلی ، نوکریا وابسته چاپلوس ، معشوق

ministration

n. Any religious ceremonial.

وزارت ، تهیه ، اجراء ، اداره ، خدمت

ministry

n. A service.

وزارت ، وزیری ، دستوری ، وزارتخانه (با the)

minority

n. The smaller in number of two portions into which a number or a group is divided.

صغر ، كهین ، اقلیت ، بخش کمتر ، عدم بلوغ

minute

adj. Exceedingly small in extent or quantity.

دقیقه، دم، آن، لحظه، پیش نویس، مسوده، یادداشت، (بصورت جمع) گزارش وقایع، خلاصه مذاکرات، خلاصه ساختن، صورت جلسه نوشتن، پیش نویس کردن، بسیار خرد، ریز، جزئی،

کوچک

mirage

n. An optical effect looking like a sheet of water in the desert.

سراب ، کوراب ، نقش بر آب ، امر خیالی ، وهم

misadventure

n. An unlucky accident.

رویداد ناگوار ، حادثه ناگوار ، بدبختی ، بلا

misanthropic

adj. Hating mankind.

مربوط به انسان گریزی

misanthropy

n. Hatred of mankind.

بیزاری از بشر یا جامعه تنفر از انسان ، تنفر از جامعه

misapprehen d

v. To misunderstand.

درست نفهمیدن ، بد فهمیدن ، نادرست فهمیدن

misbehave

v. To behave ill.

بدرفتاری کردن ، درست رفتار نکردن ، بی ادبی کردن

misbehavior

n. Ill or improper behavior.

بدرفتاری، سوء رفتار، جفا

mischievous

adj. Fond of tricks.

بدسگال ، موذی ، شیطان ، بدجنس

miscount

v. To make a mistake in counting.

غلط شمردن ، بد حساب کردن ، بد تعبیر کردن

miscreant

n. A villain.

بی وجدان ، (ادم) پست ، (ادم) خدا شناس ، (شخص) بی دین ، رافضی ، بدعت گذار ، خبیث

misdeed

n. A wrong or improper act.

بدکرداری ، خلاف ، بزه ، جرم ، گناه ، بدرفتاری ، سوء عمل

misdeemeanor

n. Evil conduct, small crime.

گناه ، بزه ، تخطی از قانون

miser

n. A person given to saving and hoarding unduly.

خسیس، زفت، ژکور، گنج اندوز، دنیا دوست، تنگ چشم، مال اندوز، زراندوز، زرپرست، مال دوست، گنج آگن، ادم خسیس

mishap

n. Misfortune.

رویداد ناگوار، بدبختی، قضا، حادثه بد

misinterpret

v. To misunderstand.

بغلط تفسیر کردن

mislay

v. To misplace.

گم کردن، جا گذاشتن (چیزی)

mismanage

v. To manage badly, improperly, or unskillfully.

بد اداره کردن ، بد گرداندن ، بد درست کردن

misnomer

n. A name wrongly or mistakenly applied.

نام غلط ، نام عوضی ، اسم بی مسمی

misogamy

n. Hatred of marriage.

بیزاری از ازدواج

misogyny

n. Hatred of women.

تنفر از زن

misplace

v. To put into a wrong place.

در محل عوضی قرار دادن، (چیزی را) در جای خود نگذاشتن، (اعتماد یا محبت و غیره خود را) معطوف به آدم نامستحق کردن، در جای عوضی گذاشتن، گم کردن، جا گذاشتن

misrepresent

v. To give a wrong impression.

بدنمایش دادن، بدجلوه دادن، مشتبه کردن

misrule

v. To misgovern.

در هم و برهمی، آشوب، سوء اداره

missal

n. The book containing the service for the celebration of mass.

کتاب نماز، کتاب دعا

missile

n. Any object, especially a weapon, thrown or intended to be thrown.

هر چیزی که پرتاب شود (مثلا گلوله از توپ یا تفنگ)، پرتابه، مرمی، پرانه، موشک، موشکی،
اسلحه پرتاب کردنی، گلوله

missive

n. A message in writing.

نامه، پیام نوشتاری، نامه رسمی

mistrust

v. To regard with suspicion or jealousy.

بدگمانی، اطمینان نکردن به، ظن داشتن

misty

adj. Lacking clearness

مه گرفته، مه آلود، مهی، تار، مبهم، ناآشکار، مه مانند، مهسان، مه دار

misunderstand

v. To Take in a wrong sense.

درست نفهمیدن ، تد تعبیر کردن ، سوء تفاهم کردن

misuse

v. To maltreat.

بدبکار بردن ، بد رفتاری ، سوء استفاده

mite

n. A very small amount, portion, or particle.

کرم ریز ، کرم پنیر

miter

n. The junction of two bodies at an equally divided angle.

mitigate

v. To make milder or more endurable.

سبک کردن ، تخفیف دادن ، تسکین دادن

mnemonics

n. A system of principles and formulas designed to assist the recollection in certain instances.

روش تقویت هوش و حافظه از راه قیاس منطقی ، دارگونه حافظ و مادر خدایان شعر و ادب

moat

n. A ditch on the outside of a fortress wall.

خاکریز ، خندق کردن

mobocracy

n. Lawless control of public affairs by the mob or populace.

حکومت رجاله ها ، حکومت اجامر و اوباش ، غوغا سالاری

moccasin

n. A foot-covering made of soft leather or buckskin.

کفش پوست وزن، مار زهردار

mockery

n. Ridicule.

تمسخر، مچل سازی، استهزاء، (شخص یا چیز) مورد تمسخر، مضحکه، اسباب خنده، سزاوار
تمسخر، هجو، تقلید، ادا، نوا درآوردی، کوشش بی حاصل، بیهودگی، استهزاء، مسخره، زحمت
بیهوده

moderation

n. Temperance.

میانه روی ، اعتدال

moderator

n. The presiding officer of a meeting.

میانجی ، مدیر ، ناظم ، تعدیل کننده ، کند کننده

modernity

n. The state or character of being modern.

تازگی ، تجدد

modernize

v. To make characteristic of the present or of recent times.

نوین کردن ، بطرز نوینی درآوردن ، بروش امروزی درآوردن

modification

n. A change.

بهبتر کردن مدل ، تعویض مدل ، تغییر شکل دادن ، بهبود بخشیدن ، تغییر و تبدیل ، تعدیل ،
پیرایش ، اصلاح

modify

v. To make somewhat different.

جرح و تعدیل ، بهبود دادن ، تجدید نظر کردن ، بهتر کردن ، پیراستن ، تغییر دادن ، اصلاح
کردن ، تعدیل کردن

modish

adj. Fashionable.

شیک ، مدپرست

modulate

v. To vary in tone, inflection, pitch or other quality of sound.

تلقیق کردن، سوار کردن. تعدیل کردن، میزان کردن، بمایه درآوردن، زیروهم کردن، برابری کردن، مطابق کردن، یک پرده یا مقام، تغییر پرده و مقام دادن، تحریر دادن، تنظیم کردن، ملایم کردن، نرم کردن، با آواز خواندن، تلحین کردن، (برق) فرک

mollify

v. To soothe.

فرو نشانیدن ، آرام کردن ، نرم کردن ، تسکین دادن ، خواباندن

molt

v. To cast off, as hair, feathers, etc.

پر ریزی ، موریزی ، پوست اندازی

momentary

adj. Lasting but a short time.

زود گذر، آنی، گذرا، مکرر، تکرار شونده، بسایند، پی در پی، دایم، آن به آن

momentous

adj. Very significant.

مهم ، خطیر ، واجب ، با اهمیت

momentum

n. An impetus.

اندازه حرکت ، برتری ، دور حرکت ، سرعت حرکت ، شتاب حرکت ، مقدار حرکت ، مقدار جنبش
انی ، نیروی حرکت انی

monarchy

n. Government by a single, sovereign ruler.

شهریاری ، سلطنت مطلقه ، رژیم سلطنتی

monastery

n. A dwelling-place occupied in common by persons under religious vows of seclusion.

صومعه ، خانقاه راهبان ، دیر ، رهبانگاه

monetary

adj. Financial.

پولی

mongrel

n. The progeny resulting from the crossing of different breeds or varieties.

دورگه ، دو تخمه ، پست نژاد

monition

n. Friendly counsel given by way of warning and implying caution or reproof.

(حقوق) حکم دادگاه مبنی بر احضار یا خودداری از انجام کاری، اخطار، اندرز، آگاهی

monitory

n. Admonition or warning.

وابسته به اخطار یا آگاهی یا انگیزه

monocracy

n. Government by a single person.

حکومت مستقل یا انفرادی

monogamy

n. The habit of pairing, or having but one mate.

داشتن یک همسر ، یک زنی ، یک شوهری ، تک گایی

monogram

n. A character consisting of two or more letters interwoven into one, usually initials of a name.

طغرا ، امضای هنر پیشگی

monograph

n. A treatise discussing a single subject or branch of a subject.

تک نگاری ، ویژه نگاشت ، رساله درباره یک موضوع ، امضاء با یک حرف ، تک پژوهش

monolith

n. Any structure or sculpture in stone formed of a single piece.

تک سنگ ، بلوک ، یکپارچه ، تکسنگی ، دارای یک سنگ

monologue

n. A story or drama told or performed by one person.

تک سخنگویی ، صحبت یک نفری

monomania

n. The unreasonable pursuit of one idea.

دیوانگی در یک موضوع ، دیوانگی ویژه

monopoly

n. The control of a thing, as a commodity, to enable a person to raise its price.

انحصار فروش ، حق ، امتیاز انحصاری ، کالای انحصاری

monosyllable

n. A word of one syllable.

یک هجا

monotone

n. The sameness or monotony of utterance.

صدای یکنواخت ، تکرار هماهنگ

monotonous

adj. Unchanging and tedious.

تک نواخت، یک نواخت، خسته کننده، بی تنوع، ملالت آور، عاری از چند گونگی، یکدست

monotony

n. A lack of variety.

بی تنوعی ، یک اہنگی ، بی زیر وبہم ، یکنواختی

monsieur

n. A French title of respect, equivalent to Mr. and sir.

(فرانسہ و بلژیک) آقا، اقا، ارباب، مسیو

monstrosity

n. Anything unnaturally huge or distorted.

(ہمراہ با وقار) ہیکل دار، ہیکل وار، تنومند، جثہ دار، با وقار

moonbeam

n. A ray of moonlight.

پرتوماہ ، ماہتاب

morale

n. A state of mind with reference to confidence, courage, zeal, and the like.

دلگرمی ، روحیه جنگجویان ، روحیه افراد مردم

moralist

n. A writer on ethics.

فیلسوف یا معلم اخلاق ، اخلاقی

morality

n. Virtue.

سیرت ، اخلاقیات ، اخلاق

moralize

v. To render virtuous.

نتیجه اخلاقی گرفتن از ، اخلاقی کردن

moratorium

n. An emergency legislation authorizing a government suspend some action temporarily.

ضرب الاجل، مهلت قانونی، (بازپرداخت وام) اجازہ ی دیرکرد، مدت دیرکرد مجاز، استمهال

morbid

adj. Caused by or denoting a diseased or unsound condition of body or mind.

بیمارگون، ناسالم، ناخوش، ویژه ناخوشی، مریض، وحشت اور

mordacious

adj. Biting or giving to biting.

گاز انبری، تند، تیز، سوز اور، محرق

mordant

adj. Biting.

زننده، جگرسوز، گوشه دار، نیشدار، (رنگرزی) ماده ثابت کننده، ماده ثبات بکار بردن

moribund

adj. On the point of dying.

در حال نزع ، در سكرات موت ، روبه مرگ

morose

adj. Gloomy.

ترشرو ، كج خلق ، عبوس ، وسواسی

morphology

n. the science of organic forms.

تاریخ تحولات لغوی ، ریخت شناسی

motley

adj. Composed of heterogeneous or inharmonious elements.

رنگارنگ ، آمیخته ، مختلط ، لباس رنگارنگ دلچک ها ، لباس چهل تکه

motto

n. An expressive word or pithy sentence enunciating some guiding rule of life, or faith.

شعار ، سخن زبده ، پند ، اندرز ، حکمت

mountaineer

n. One who travels among or climbs mountains for pleasure or exercise.

کوه نوردی کردن، کوه نشین، (آدم) کوهستانی، کوهستان زی، کوه زی، کوهستانی، کوه پیمای، ساکن کوه، کوه پیمایی کردن

mountainous

adj. Full of or abounding in mountains.

کوهستانی ، کوه مانند

mouthful

n. As much as can be or is usually put into the or exercise.

لقمه ، دهن پر ، مقدار

muddle

v. To confuse or becloud, especially with or as with drink.

گیج کردن ، خراب کردن ، درهم و برهم کردن ، گیجی ، تیرگی

muffle

v. To deaden the sound of, as by wraps.

چیزی که صدا را از بین ببرد ، صدا خفه کن ، پپچیدن ، دم دهان کسی را گرفتن ، چشم بستن ، خاموش کردن ، ساکت کردن

mulatto

n. The offspring of a white person and a black person.

زاده اروپایی و زنگی ، دورگه

muleteer

n. A mule-driver.

قاطرچی ، متصدی قاطرها ، چاروادار ، استربان

multiform

adj. Having many shapes, or appearances.

چند شکلی ، بسیار شکل ، بسیار شکلی

multiplicity

n. the condition of being manifold or very various.

بسیاری ، گوناگونی ، کثرت ، تعدد ، بسیار

mundane

adj. Worldly, as opposed to spiritual or celestial.

دنیوی، این جهانی، ایدری، خاکزاد، عادی، معمولی، پیش پا افتاده، مثل همیشه، خاکی

municipal

adj. Of or pertaining to a town or city, or to its corporate or local government.

بلدی ، وابسته بشهرداری ، شهری

municipality

n. A district enjoying municipal government.

شهردار، شهریا بخشی که دارای شهرداری است

munificence

n. A giving characterized by generous motives and extraordinary liberality.

بخشش ، بخشندگی ، دهش ، کرم ، کرامت ، بذل

munificent

adj. Extraordinarily generous.

بخشنده ، کریم

muster

n. An assemblage or review of troops for parade or inspection, or for numbering off.

لیست اسامی ، فراخواندن ، احضار کردن ، جمع اوری کردن ، جمع شدن ، جمع اوری ، اجتماع ،
ارایش ، صف

mutation

n. The act or process of change.

جهش ، دگرگونی ، تحول ، طغیان ، انقلاب ، شورش ، تغییر ناگهانی

mutilate

v. To disfigure.

ناقص یا فلج کردن ، قلب و تحریف شده ، بی اندام کردن ، اخته کردن ، ناقص کردن ، فلج کردن ، تحریف شدن ، معیوب کردن

mutiny

n. Rebellion against lawful or constituted authority.

شورش (به ویژه شورش سربازان یا ملوانان)، تمرد، سرپیچی از اجرای فرمان مافوق، شورش کردن، تمرد کردن، طغیان کردن، یاغی شدن، برمخیدن، یاغی گری، فتنه، سرکشی، نافرمانی

myriad

n. A vast indefinite number.

ده هزار ، هزارها ، بیشمار

mystic

n. One who professes direct divine illumination, or relies upon meditation to acquire truth.

عارف ، عرفانی ، متصوف ، اهل تصوف ، اهل سر ، رمزی

mystification

n. The act of artfully perplexing.

گیج سازی ، مشکل و پیچیده سازی

myth

n. A fictitious narrative presented as historical, but without any basis of fact.

داستان ساختگی، عقیده ی غیر علمی

mythology

n. The whole body of legends cherished by a race concerning gods and heroes.

اسطوره شناسی، داستان شناسی، کتاب اسطوره ها، داستان نامه، افسانه شناسی، اساطیر

nameless

adj. Having no fame or reputation.

بی نام

naphtha

n. A light, colorless, volatile, inflammable oil used as a solvent, as in manufacture of paints.

(از ریشه ی فارسی)، نفت، نفتا، بنزین سنگین

narcissus

n. The son of the Athenian river-god Cephisus, fabled to have fallen in love with his reflection.

نرگس ، (افسانه یونان) جوان رعنايي که عاشق تصویرخودشد

narrate

v. To tell a story.

داستانی را تعریف کردن ، داستان سرایی کردن ، نقلی کردن ، شرح دادن

narration

n. The act of recounting the particulars of an event in the order of time or occurrence.

گویندگی ، داستان ، داستانسرایی ، توصیف

narrative

n. An orderly continuous account of the successive particulars of an event.
narrator

قصه ، شرح ، داستان ، داستانسرایی ، حکایت ، روایت

narrow- minded

adj. Characterized by illiberal views or sentiments.

کوتاه نظر ، کوتاه فکر ، بدون سعه نظر ، دهاتی

nasal

adj. Pertaining to the nose.

تو دماغی ، وابسته به بینی ، وابسته به منخرین ، خیشومی

natal

adj. Pertaining to one's birth.

زایشی ، مولودی

nationality

n. A connection with a particular nation.

ملیت، ویژگی (های) ملی و قومی، تابعیت، شهروندی، ملت، قوم، (جمع) ملیت ها

naturally

adv. According to the usual order of things.

بطور طبیعی ، طبعاً ، بدیهی است که...

nausea

n. An affection of the stomach producing dizziness and usually an impulse to vomit

دل اشوب ، حالت تهوع ، حالت استفراغ ، انزجار

nauseate

v. To cause to loathe.

بالا آوردن ، حالت تهوع دست دادن ، متنفر ساختن ، از رغبت انداختن ، منجر کردن

nauseous

adj. Loathsome.

تهوع اور

nautical

adj. Pertaining to ships, seamen, or navigation.

دریایی ، مربوط به دریانوردی ، ملوانی

naval

adj. Pertaining to ships.

وابسته به کشتی ، وابسته به نیروی دریایی

navel

n. The depression on the abdomen where the umbilical cord of the fetus was attached.

ناف ، سره (مجازی) میان ، وسط

navigable

adj. Capable of commercial navigation.

قابل کشتیرانی

navigate

v. To traverse by ship.

ناوبری کردن ، کشتیرانی کردن ، هدایت کردن (هواپیما و غیره) ، طبیعت ، ذات ، گوهر ، ماهیت ، خوی ، افرینش ، گونه ، نوع ، خاصیت

nebula

n. A gaseous body of unorganized stellar substance.

ابری ، سحاب ، توده های عظیم گازو گرد مابین فواصل ستارگان جاده شیری ، لکه ، میغ ، ابر

necessary

adj. Indispensably requisite or absolutely needed to accomplish a desired result.

لازم ، واجب ، ضروری ، بایسته ، بایا

necessitate

v. To render indispensable.

ناگزیر ساختن ، بایسته کردن ، بایستن ، واجب کردن ، مجبور کردن ، ایجاب کردن ، مستلزم بودن

necessity

n. That which is indispensably requisite to an end desired.

نیاز، دربایست، بایستگی، احتیاج، لزوم، ضرورت، دارای الزام، سرنوشت، قضا و قدر، جبر،
تغییرناپذیر، احترامناپذیر، الزام آور، ناگزیر، اجتناب ناپذیر، (معمولا جمع) نیازمندی های اساسی،
لوازم ضروری، ضروریات، احتیاجات اولیه، فقر، بی چیزی، عسرت، تنگدستی، نیازمندی

necrology

n. A list of persons who have died in a certain place or time.

امار متوفیات ، ثبت اموات ، اگهی فوت

necromancer

n. One who practices the art of foretelling the future by means of communication with the dead.

غیبگو ، ساحر

necropolis

n. A city of the dead.

گورستان ، شهر اموات

necrosis

n. the death of part of the body.

مردن نسوج زنده ، فساد ، بافت مردگی ، مردگی

nectar

n. Any especially sweet and delicious drink.

شراب لذیذ خدایان یونان ، شهد ، شربت ، نوش

nectarine

n. A variety of the peach.

شلیل (nectarina به ویژه prunus persica)، هلوی شیرین و ابدار، شلیل

needlework

n. Embroidery.

کار سوزن دوزی ، گلدوزی

needy

adj. Being in need, want, or poverty.

فقیر، گدا، تنگدست، نیازمند، محتاج

nefarious

adj. Wicked in the extreme.

شریر ، زشت ، نابکار ، بدکار ، شنیع ، ناهنجار

negate

v. To deny.

منفی کردن ، خنثی کردن ، بلا اثر کردن

negation

n. The act of denying or of asserting the falsity of a proposition.

منفی ، خنثی کردن ، منفی کردن ، نفی ، خنثی سازی

neglectful

adj. Exhibiting or indicating omission.

سر بهوا ، مسامحه کار

negligee

n. A loose gown worn by women.

لباس توی خانه بانوان

negligence

n. Omission of that which ought to be done.

تفریط ، بی مبالائی ، سهل انگاری ، قصور ، اہمال ، فراموشکاری ، غفلت ، فرو گذاشت

negligent

adj. Apt to omit what ought to be done.

مسامحہ کار ، بی دقت ، فرو گذار ، برناس

negligible

adj. Transferable by assignment, endorsement, or delivery.

قابل اغماض ، ناچیز ، جزئی ، بی اہمیت ، قابل فراموشی

negotiable

v. To bargain with others for an agreement, as for a treaty or transfer of property.

بہا دار ، قابل معاملہ ، قابل مذاکرہ ، قابل تبدیل بہ پول نقد

nemesis

n. A goddess; divinity of chastisement and vengeance.

الهه انتقام ، کینه جویی ، انتقام ، قصاص

neo-

darwinism

n. Darwinism as modified and extended by more recent students.

نئو داورینسم

neolithic

adj. Pertaining to the later stone age.

نوسنگی (حدود ۸۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد)، وابسته به عصر حجر جدید، نوسنگی

neology

n. The coining or using of new words or new meanings of words.

نوپردازی ، استعمال واژه یا اصطلاح جدید

neophyte

adj. Having the character of a beginner.

جدید الایمان ، کارآموز ، مبتدی ، نوچه

nestle

v. To adjust cozily in snug quarters.

لمیدن، آسودن، آرمیدن، غنودن، (در جای دنج یا باصفا یا محفوظ) قرار داشتن، (در اصل) لانه
گزیدن، آشیان کردن، اشیان گرفتن، لانه کردن، در اغوش کسی خوابیدن

nestling

adj. Recently hatched.

جوجه اشیانه ، بچه پرندگان ، اشیان گیری

nettle

v. To excite sensations of uneasiness or displeasure in.

گزنه ، انواع گزنه تیغی گزنده ، بوسیله گزنه گزیده شدن ، (مجازی) ایجاد بی صبری و عصبانیت
کردن ، برانگیختن ، رنجه داشتن

network

n. Anything that presents a system of cross- lines.

شبکه (ابرسیانی) ، شبکه توری ، شبکه ارتباطی ، وابسته به شبکه

neural

adj. Pertaining to the nerves or nervous system.

عصبی ، وابسته به عصب ، وابسته به سلسله اعصاب

neurology

n. The science of the nervous system.

بحث علمی عصب شناسی ، پی شناسی

neuter

adj. Neither masculine nor feminine.

خنثی کردن ، اخته کردن ، وابسته به جنس خنثی ، خنثی ، بی طرف ، بی غرض ، اسم یا صفتی
که نه مذکر و نه مونث است ، خواجه

neutral

adj. Belonging to or under control of neither of two contestants.

بی اثر ، بی طرف ، بیطرف ، بدون جانبداری ، خنثی ، بیرنگ ، نادر گیر

nevertheless

conj. Notwithstanding.

با اینحال ، با این وجود ، علیرغم ، هنوز ، باز

newtonian

adj. Of or pertaining to Sir Isaac Newton, the English philosopher.

وابسته به سر اسحق نیوتن و کشفیات او

niggardly

adj. Stingy. (no longer acceptable to use)

خسیس ، چشم تنگ ، خسیسانه

nihilist

n. An advocate of the doctrine that nothing either exists or can be known.

منکر همه چیز ، پوچ گرا

nil

n. Nothing

صفر ، پوچ ، هیچ ، معدوم

nimble

adj. Light and quick in motion or action.

چست ، جلد ، فرز ، چابک ، چالاک ، زرنگ ، تردست

nit

n. The egg of a louse or some other insect.

واحد غیرمتداول روشنایی در سیستم متریک

nocturnal

adj. Of or pertaining to the night.

عشایی ، واقع شونده در شب ، نمایش شبانه

noiseless

adj. Silent.

بی صدا

noisome

adj. Very offensive, particularly to the sense of smell.

مضر ، زیان بخش ، بدبو ، کریه ، نامطلوب

noisy

adj. Clamorous.

پرخش ، پرسروصدا ، شلوغ

nomad

adj. Having no fixed abode.

کوچ گر ، بدوی ، چادر نشین ، ایلیاتی ، خانه بدوش ، صحرانشین

nommic

adj. Usual or customary.

معمولی ، عادی ، متداول ، پیش پا افتاده ordinary

nominal

adj. Trivial.

غیر واقعی ، اسمی ، صوری ، جزئی ، کم قیمت

nominate

v. To designate as a candidate for any office.

کاندید کردن ، نامیدن ، معرفی کردن ، نامزد کردن

nomination

n. The act or ceremony of naming a man or woman for office.

نام گذاری ، کاندید ، تعیین ، نامزدی (در انتخابات) -

nominee

n. One who receives a nomination.

کاندیدا ، نامزد ، کاندید شده ، منصوب ، تعیین شده ، ذینفع

nonchalance

n. A state of mind indicating lack of interest.

سهل انگاری ، لاقیدی ، پشت گوش فراخی

non-

combatant

n. One attached to the army or navy, but having duties other than that of fighting.

nondescript

adj. Indescribable.

غیرقابل طبقه بندی ، وصف ناپذیر ، نامعین

nonentity

n. A person or thing of little or no account.

چیز غیر موجود ، چیز وهمی و خیالی ، عدم

non-existent

n. That which does not exist.

معدوم ، نابوده ، ناموجود

nonpareil

n. One who or that which is of unequalled excellence.

غیر مساوی ، بی همتا ، بی نظیر

non-resident

adj. Not residing within a given jurisdiction.

غير مقيم ، مقيم موقتي

norm

n. A model.

نرم ، شیوه ، هنجار ، اصل قانونی ، قاعده ، ماخذ قانونی ، مقياس يا معيار ، حد وسط ، معدل

normalcy

n. The state of being normal.

عادی ، نرمال

norman

adj. Of or peculiar to Normandy, in northern France.

اهل نرماندی ، از نژاد نرمان

nostrum

n. Any scheme or recipe of a charlatan character.

دارویی که علاج هر درد باشد ، علاج هر چیز

noticeable

adj. Perceptible.

قابل توجه ، قابل ملاحظه ، برجسته

notorious

adj. Unfavorably known to the general public.

بدنام رسوا

novice

n. A beginner in any business or occupation.

جزء برندگان قرارگرفتن شمشیربازی که امتیاز منفی ندارد ، تازه کار ، نو آموز ، مبتدی ،
جدیدالایمان ، ادم ناشی ، نوچه

nowadays

adv. In the present time or age.

امروزه ، این روزها

nowhere

adv. In no place or state.

هیچ جا، هیچ کجا، جای غیر موجود، جای دور دست، جای ناشناخته (nowheres هم می گویند)، در هیچ مکان

noxious

adj. Hurtful.

مضر ، مهلك

nuance

n. A slight degree of difference in anything perceptible to the sense of the mind.
nucleus

فرق جزئی ، اختلاف مختصر ، نکات دقیق و ظریف

nude

adj. Naked.

لخت ، برهنه ، پوچ ، عریان ، بی اثر

nugatory

adj. Having no power or force.

پوچ ، بی اثر ، ناچیز

nuisance

n. That which annoys, vexes, or irritates.

مزاحمت ، بلا ، ایذایی ، ایذا کردن ، ازار کردن ، ازار ، مایه تصدیع خاطر ، مایه رنجش ، اذیت

numeration

n. The act or art of reading or naming numbers.

شمارش ، احتساب

numerical

adj. Of or pertaining to number.

عددی ، شماره ای ، شمارشی

nunnery

n. A convent for nuns.

صومعه

nuptial

adj. Of or pertaining to marriage, especially to the marriage ceremony.

وابسته بعروسی ، نکاحی ، عروسی ، زفافی

nurture

n. The process of fostering or promoting growth.

پرورش ، تربیت ، تغذیه ، غذا ، بزرگ کردن (کودک) ، بار آوردن بچه ، پروردن

nutriment

n. That which nourishes.

تغذیه ، کسب نیرو بوسیله غذا ، بقوت ، غذا ، خوراک

nutritive

adj. Having nutritious properties.

مغذی، پرودی، پرودین، پرپرود

oaken

adj. Made of or from oak.

ساخته شده از چوب بلوط ، بلوطی

oakum

n. Hemp-fiber obtained by untwisting and picking out loosely the yarns of old hemp rope.

پس مانده الیاف شاهدانه ، بتونه ، الیاف قیراندود کف مخصوص درزگیری

obdurate

adj. Impassive to feelings of humanity or pity.

سخت دل ، بی عاطفه ، سرخت ، لجوج ، سنگدل

obelisk

n. A square shaft with pyramidal top, usually monumental or commemorative.

ستون هرمی شکل سنگی

obese

adj. Exceedingly fat.

فربه ، گوشتالو ، چاق

obesity

n. Excessive fatness.

مرض چاقی ، فربهی

obituary

adj. A published notice of a death.

آگهی درگذشت، اعلان فوت (در روزنامه و معمولا همراه با شرح مختصر زندگی)، وابسته به وفات

objective

adj. Grasping and representing facts as they are.

دارای وجود خارجی، اماج، منظور از عملیات، عملی، واقعی، قابل مشاهده، بی طرف، علمی و بدون نظر خصوصی، حالت مفعولی، برونی، عینی، هدف، منظور، مقصود، معقول

objector

n. One who objects, as to a proposition, measure, or ruling.

اعتراض کننده، معترض، ایراد کننده (یا کننده)

obligate

v. To hold to the fulfillment of duty.

در محظور قرار دادن، متعهد و ملتزم کردن، ضامن سپردن، ضروری

obligatory

adj. Binding in law or conscience.

فرض واجب ، فرض ، اجباری ، الزامی ، فرضی ، واجب ، (حقوق) لازم ، الزام اور

oblique

adj. Slanting; said of lines.

کج ، عکس مورب ، اریب ، مایل ، غیر مستقیم ، منحرف ، حاده یا منفرجه ، مورب

obliterate

v. To cause to disappear.

(کاملاً) زدودن ، محو کردن ، (کاملاً) نابود کردن ، سر به نیست کردن ، ستردن ، زدودن ، پاک کردن ،
معدوم کردن

oblivion

n. The state of having passed out of the memory or of being utterly forgotten.

فراموشی ، نسیان ، از خاطر زدایی ، گمنامی

oblong

adj. Longer than broad: applied most commonly to rectangular objects considerably elongated

دراز پهنا ، مستطیل ، دراز ، دوک مانند ، کشیده ، نگاه ممتد

obnoxious

adj. Detestable.

گزنداور ، مضر ، زیان بخش ، نفرت انگیز ، منفور

obsequies

n. Funeral rites.

ایین تشیع جنازه ، ختم گزاری

obsequious

adj. Showing a servile readiness to fall in with the wishes or will of another.

چاپلوس ، متملق ، سبزی پاک کن ، فرمانبردار

observance

n. A traditional form or customary act.

رعایت

observant

adj. Quick to notice.

مراعات کننده ، مراقب ، هوشیار

observatory

n. A building designed for systematic astronomical observations.

رصدخانه ، رصد خانه ، زیچ

obsolescence

n. The condition or process of gradually falling into disuse.

کهنگی ، منسوخی ، متروکی ، از رواج افتادگی

obsolescent

adj. Passing out of use, as a word.

در شرف مهجور شدن، از پسند افتادنی، کهنه، از کار افتاده، منسو

obsolete

adj. No longer practiced or accepted.

غیرقابل استفاده، فرسوده، منسوخ، مهجور، غیرمتداول، متروک، متروکه، کهنه، از کار افتاده

obstetrician

n. A practitioner of midwifery.

ماما، قابله، پزشک متخصص زایمان

obstetrics

n. The branch of medical science concerned with the treatment and care of women during pregnancy.

مامای، علم مامایی، علم قابلگی

obstinacy

n. Stubborn adherence to opinion, arising from conceit or the desire to have one's own way.

تمرد ، خیره سری ، سرسختی ، لجاجت

obstreperous

adj. Boisterous.

غوغایی ، پرهیاهو ، پر سر و صدا ، لجوج ، دعوایی

obstruct

v. To fill with impediments so as to prevent passage, either wholly or in part.
obstruction

بستن ، مسدود کردن ، جلو چیزی را گرفتن ، مانع شدن ، ایجاد مانع کردن ، اشکال تراشی کردن

obtrude

v. To be pushed or to push oneself into undue prominence.

بدون تقاضا چیزی را مطرح کردن ، مزاحم شدن ، متحمل شدن بر ، جسارت کردن

obtrusive

adj. Tending to be pushed or to push oneself into undue prominence.

تحمیل گر، سر بار، مزاحم، سر خر، خود نما، خود نمایانه، جلف، فضول

obvert

v. To turn the front or principal side of (a thing) toward any person or object.

نقض کردن، نمای چیزی را عوض کردن

obviate

v. To clear away or provide for, as an objection or difficulty.

مرتفع کردن، رفع کردن، رفع نیاز کردن

occasion

n. An important event or celebration.

اقتضا، لزوم، سبب موقعیت، موجب شدن، موقع، مورد، وهله، فرصت مناسب، موقعیت، تصادف، باعث شدن، انگیختن

occident

n. The countries lying west of Asia and the Turkish dominions.

غرب ، مغرب زمین ، اروپا ، باختری

occlude

v. To absorb, as a gas by a metal.

بستن ، مسدود کردن ، خوردن

occult

adj. Existing but not immediately perceptible.

نهان، نهفته، پنهان، مخفی، پوشیده، مستور، سری، ویژه ی خواص، مکنون، رمزی، ورای درک انسانی، اسرار آمیز، وابسته به سحر و جادو یا ستاره خوانی و طالع بینی، کیمیایی، پنهان پژوهی، نهفتن، پنهان کردن، قایم کردن، (نجوم) تحت الشعاع قرار دادن یا گرفتن، جلو نور ستاره ی دیگر را گرفتن، نهانش کردن، از نظر پنهان کردن، مخفی کردن، نهانی، مکتوم، مستتر کردن

occupant

n. A tenant in possession of property, as distinguished from the actual owner.

ساکن ، مستاجر ، اشغال کننده

occurrence

n. A happening.

رخداد ، وقوع ، اتفاق ، تصادف ، رویداد ، پیشامد ، واقعه ، خطور

octagon

n. A figure with eight sides and eight angles.

هشت گوش ، هشت پهلو ، هشت ضلعی ، هشت وجهی ، هشت گونه ، چیز هشت گوشه

octave

n. A note at this interval above or below any other, considered in relation to that other.

فاصله بین دو فرکانس با نسبت ۱:۲ ، (در موسیقی) ، (موسیقی) شعر هشت هجایی ، نت های هشتگانه موسیقی

octavo

n. A book, or collection of paper in which the sheets are so folded as to make eight leaves.

(کاغذ و چاپ) قطع نیم وزیری، کتاب قطع نیم وزیری، وابسته به قطع نیم وزیری، ورق بزرگ کاغذ هشت برگی

octogenarian

adj. A person of between eighty and ninety years.

هشتاد ساله ، وابسته به ادم 18 ساله

ocular

adj. Of or pertaining to the eye.

دیدگر ، چشمی ، بصری ، باصره ای ، وابسته به دید چشم ، فطری

oculist

n. One versed or skilled in treating diseases of the eye.

چشم پزشک ، عینک ساز

oddity

n. An eccentricity.

چیز عجیب و غریب ، غرابت

ode

n. The form of lyric poetry anciently intended to be sung.

قطعه شعر بزمی ، غزل ، چکامه ، قصیدہ

odious

adj. Hateful.

کراہت اور ، نفرت انگیز

odium

n. A feeling of extreme repugnance, or of dislike and disgust.

نفرت ، دشمنی ، عداوت ، رسوایی ، زشتی ، بدنامی

odoriferous

adj. Having or diffusing an odor or scent, especially an agreeable one.

بدبو ، زننده ، بودار ، دارای بو

odororous

adj. Having an odor, especially a fragrant one.

بودار ، بدبو ، متعفن

off

adj. Farther or more distant.

خارج از محدوده مدافع خط ، مربوط به سمت راست زمین کریکت سمت راست اسب ، جدا ، قطع ، خاموش ، ملغی ، پرت ، از محلی بخارج ، بسوی (خارج) ، عازم بسوی ، دورتر ، از یک سو ، از روی ، از کنار ، خارج از ، مقابل ، عازم ، تمام ، کساد ، بیموقع ، غیر صحیح ، مختلف

offhand

adv. Without preparation.

بی تامل ، بداهه ، بدون مقدمه ، بدون تهیه

officiate

v. To act as an officer or leader.

مراسمی را بجا آوردن ، بعنوان داور مسابقات را اداره کردن

officious

adj. Intermeddling with what is not one's concern.

غير رسمي ، نيمه رسمي ، فضول ، مداخله کن ، فضولانه ، ناخواسته

offshoot

n. Something that branches off from the parent stock.

شاخه نورسته ، جوانه ، ترکه ، فرع ، انشعاب ، شعبه ، مشتق

ogre

n. A demon or monster that was supposed to devour human beings.

غول ، ادم موخش

ointment

n. A fatty preparation with a butter-like consistency in which a medicinal substance exists.

روغن ، مرهم ، پماد

olfactory

adj. of or pertaining to the sense of smell.

وابسته به بویایی یا شامه، بویشی، وابسته بحس بویایی

olive-branch

n. A branch of the olive-tree, as an emblem of peace.

شاخ زیتون ، اولاد

ominous

adj. Portentous.

بدشگون ، نامیمون ، شوم ، بدیمن

omission

n. Exclusion.

فرو گذاری، فرو گذاشت، غفلت، قصور، کوتاهی، اهمال، پرویش، حذف، زدش، سترش، از قلم افتادگی یا انداختگی، هر چیز حذف شده یا از قلم افتاده، حذف شدگی

omnipotence

n. Unlimited and universal power.

قدرت تام ، قدرت مطلق ، قادر مطلق ، همه توانا

omnipotent

adj. Possessed of unlimited and universal power.

قادر مطلق ، قادر متعال

omniscience

n. Unlimited or infinite knowledge.

همه چیزدانی ، دانش بی پایان ، علم لاینتهی

omniscient

adj. Characterized by unlimited or infinite knowledge.

همه چیز دان ، همه دان ، عالم مطلق ، واقف بهمه چیز

omnivorous

adj. Eating or living upon food of all kinds indiscriminately.

همه چیز خور، وابسته بجانوران همه چیز خور

onerous

adj. Burdensome or oppressive.

سنگین ، گران ، شاق ، دشوار ، طاقت فرسا

onrush

n. Onset.

حمله ، پیشروی ، یورش

onset

n. An assault, especially of troops, upon an enemy or fortification.

تاخت و تاز ، حمله ، هجوم ، اصابت ، وهله ، شروع

onslaught

n. A violent onset.

حمله ی بی امان، یورش سخت یا پی در پی، تاخت و تاز، ترکتازی

onus

n. A burden or responsibility.

مسئولیت ، بار ، تعهد ، مسئولیت

opalescence

n. The property of combined refraction and reflection of light, resulting in smoky tints.

کدری ، شیری رنگی ، عین الشمس ، تابش قوس و قزحی

opaque

adj. Impervious to light.

ناشفاف ، غیر شفاف ، مبهم ، کدر ، شیشه یا رنگ مات

operate

v. To put in action and supervise the working of.

کار کردن ، فرمان دادن ، عمل کردن بکار افتادن ، به کار انداختن ، خرید و فروش کردن ،
بفعلیت واداشتن ، بکار انداختن ، گرداندن ، اداره کردن ، راه انداختن ، دایر بودن ، عمل جراحی
کردن ، عمل کردن ، بهره برداری کردن

operative

adj. Active.

عملی ، کارگر ، قابل استفاده ، موثر ، دایر ، عامل ، عمل کننده

operator

n. One who works with or controls some machine or scientific apparatus.

عملگر ، کارگردان ، اپراتور ، تلگرافچی ، متصدی دستگاه ، متصدی ، عمگر ، گرداننده ، عمل
کننده ، تلفن چی

operetta

n. A humorous play in dialogue and music, of more than one act.

اپرت، اپرای کوچک (اپرای سبک و سرگرم کننده)

opinion

n. A conclusion or judgment held with confidence, but falling short of positive knowledge.

نظریه ، عقیده ، نظر ، رای ، اندیشه ، فکر ، گمان

opponent

n. One who supports the opposite side in a debate, discussion, struggle, or sport.

طرف دعوی ، رقیب ، مخالف ، ضد ، معارض ، حریف ، طرف ، خصم

opportune

adj. Especially fit as occurring, said, or done at the right moment.

بجا ، بموقع ، بهنگام ، درخور ، مناسب

opportunist

n. One who takes advantage of circumstances to gain his ends.

فرصت طلب ، نان بنرخ روز خور

opportunity

n. Favorable or advantageous chance or opening.

فرصت ، مجال ، دست یافت ، فراغت

opposite

adj. Radically different or contrary in action or movement.

معکوس ، ضد عکس ، مقابل ، ضد ، وارونه ، از روبرو ، عکس قضیه

opprobrium

n. The state of being scornfully reproached or accused of evil.

رسوایی ، ننگ ، خفت ، زشتی ، ناسزایی

optic

n. Pertaining to the eye or vision.

وابسته به بینایی ، چشمی ، بصری ، شیشه عینک ، چشم

optician

n. One who makes or deals in optical instruments or eye-glasses.

عینک ساز ، عینک فروش ، دوربین ساز ، دوربین فروش

optics

n. The science that treats of light and vision, and all that is connected with sight.

نورشناخت ، اپتیک ، نورشناسی ، علم روشنایی ، علم بینایی ، فیزیک نور

optimism

n. The view that everything in nature and the history of mankind is ordered for the best.

فلسفه خوش بینی ، نیک بینی

option

n. The right, power, or liberty of choosing.

خيارات (در جمع) ، حق انتخاب ، اختیار خرید یا فروش ، گزینه ، انتخاب ، خصیصه اختیاری ، آزادی ، اظهار میل

optometry

n. Measurement of the powers of vision.

دید سنجی ، تعیین میزان دید چشم ، عینک سازی ، عینک فروشی

opulence

n. Affluence.

توانگری ، دولتمندی ، وفور ، سرشار

opulent

adj. Wealthy.

(بسیار) دارا، غنی، ثروتمند، توانگر، نفیس، گرانبمایه، سرشار، وافر، کشن، خرم، انبوه

oral

adj. Uttered through the mouth.

زبانی ، شفاهی ، دهانی ، از راه دهان

orate

v. To deliver an elaborate or formal public speech.

سخنرانی کردن ، نطق کردن ، خواندن

oration

n. An elaborate or formal public speech.

نطق ، سخنرانی ، فصاحت و بلاغت ، خطابه

orator

n. One who delivers an elaborate or formal speech.

سخن پرداز ، سخنران ، ناطق ، خطیب ، مستدعی

oratorio

n. A composition for solo voices, chorus, and orchestra, generally taken from the Scriptures.

قطعه موسیقی و آواز همراه با گفتار

oratory

n. The art of public speaking.

نمازخانه ، شیوه سخنرانی ، فن خطابه ، سخن پردازی

ordeal

n. Anything that severely tests courage, strength, patience, conscience, etc.

امتحان سخت برای اثبات بیگناهی ، کار شاق

ordinal

n. That form of the numeral that shows the order of anything in a series, as first, second, third.

ترتیبی، وصفی، عدد وصفی یا ترتیبی

ordination

n. A consecration to the ministry.

انتصاب ، برگماری ، دسته بندی ، سنخیت

ordnance

n. A general name for all kinds of weapons and their appliances used in war.

رسته اردنانس ، اردنانس ، مربوط به اسلحه و مهمات ، (علوم نظامی) توپ ، توپخانه ، مهمات ، ساز
وبرگ

orgies

n. Wild or wanton revelry.

مجلس عیش

origin

n. The beginning of that which becomes or is made to be.

منبع ، اساس ، نژاد ، مایه ، مبداء ، منشاء ، نقطه شروع ، خاستگاه ، اصل ، بنیاد ، منشا ، مبدا ،
سرچشمه ، علت

original

adj. Not copied nor produced by imitation.

نسخه اصلی ، آغازین ، اصیل ، اصلی ، اصل ، مبتکر ، ابتکاری ، بکر ، بدیع ، منبع ، سرچشمه

originate

v. To cause or constitute the beginning or first stage of the existence of.

سرچشمه گرفتن ، موجب شدن ، ناشی شدن ، آغاز شدن یا کردن

ornate

adj. Ornamented to a marked degree.

بیش از حد اراسته ، مزین ، مصنوع ، پر اب و تاب

orthodox

adj. Holding the commonly accepted faith.

درست ایین ، رسمی ، فریور ، دارای عقیده درست ، مطابق عقاید کلیسای مسیح ، مطابق مرسوم ، پیرو کلیسای ارتدکس

orthodoxy

n. Acceptance of the common faith.

فریوری ، راست دینی ، ارتدکسی

orthogonal

adj. Having or determined by right angles.

راست گوشه ، قائم ، متعامد

orthopedic

adj. Relating to the correcting or preventing of deformity

وابسته به استخوانپزشکی

orthopedist

n. One who practices the correcting or preventing of deformity

استخوانپزشک

oscillate

v. To swing back and forth.

نوسان کردن ، تاب خوردن ، از این سو به آن سو افتادن ، مردد بودن

osculate

v. To kiss.

بوسیدن ، تماس نزدیک حاصل کردن ، برخورد کردن ، صفات مشترک داشتن

ossify

v. to convert into bone.

تبدیل به استخوان کردن یا شدن، استخوانی کردن یا شدن، استی کردن یا شدن، (عادت یا اندیشه و غیره) سنگ سان شدن، متحجر شدن، سخت شدن، استخوانی شدن، سخت کردن

ostentation

n. A display dictated by vanity and intended to invite applause or flattery.

خود نمایی ، خود فروشی ، تظاهر ، نمایش

ostracism

n. Exclusion from intercourse or favor, as in society or politics.

محروم کردن از حقوق اجتماعی ، نفی بلد ، محرومیت از حقوق اجتماعی و وجهه ملی ، طرد

ostracize

v. To exclude from public or private favor.

روی تابی کردن، طرد کردن، (از خود یا از اجتماع) راندن، عاق کردن، با اراء عمومی تبعید کردن، از حقوق اجتماعی و سیاسی محروم کردن، از وجهه عمومی انداختن

ought

v. To be under moral obligation to be or do.

بایست ، بایستی ، باید و شاید

oust

v. To eject.

برکنار کردن ، دور کردن ، اخراج کردن

out-and-out

adv. Genuinely.

درست ، تمام ، انجام شده ، کامل سرتاسر

outbreak

n. A sudden and violent breaking forth, as of something that has been pent up or restrained.

فاجعه ، حادثه ، وقوع ، بروز ، درگیر ، ظهور ، شیوع ، طغیان

outburst

n. A violent issue, especially of passion in an individual.

طغیان ، ظهور ، فوران ، انفجار ، غضب

outcast

n. One rejected and despised, especially socially.

مطرود ، رانده ، دربدر ، منفور

outcry

n. A vehement or loud cry or clamor.

فریاد ، غریو ، حراج ، مزایده ، بیداد

outdo

v. To surpass.

بہتر از دیگری انجام دادن ، شکست دادن

outlandish

adj. Of barbarous, uncouth, and unfamiliar aspect or action.

بیگانه وار ، عجیب و غریب

outlast

v. To last longer than.

بیشتر طول کشیدن از ، بیشتر زنده بودن از

outlaw

n. A habitual lawbreaker.

متمرد ، قانون شکن ، چموش ، یاغی شمردن ، غیرقانونی اعلام کردن ، ممنوع ساختن

outlive

v. To continue to exist after.

بیشتر دوام آوردن ، بیشتر زنده بودن از ، بیشتر عمر کردن از

out-of-the- way

adj. Remotely situated.

دور ، دور دست ، غیرقابل دسترس ، دنج

outpost

n. A detachment of troops stationed at a distance from the main body to guard against surprise.

پاسگاه دور افتاده ، پایگاه مرزی

outrage

n. A gross infringement of morality or decency.

تخطی ، غضب ، هتك حرمت ، از جا در رفتن ، سخت عصبانی شدن ، بی حرمت ساختن ، بی
عدالتی کردن

outrageous

adj. Shocking in conduct.

ظالمانه ، عصبانی کننده ، بیداد گرانه

outreach

v. To reach or go beyond.

بالای سر ، بالا ، فرارسیدن از ، توسعه یافتن ، توسعه ، برتری یافتن

outride

v. To ride faster than.

در سواری پیش افتادن از ، در برابر طوفان ایستادگی کردن ، در مسابقه چیره شدن

outrigger

n. A part built or arranged to project beyond a natural outline for support.
outright

پایه ، پاروگیر ، بست ، تیر دگل قایق ، دم طیاره

outskirt

n. A border region.

دور از مرکز ، حاشیه ، مرز ، حوالی ، حومه

outstretch

v. To extend.

گشاد کردن ، گسترده یا دراز کردن ، استراحت کردن ، توسعه دادن ، بسط

outstrip

v. To go beyond.

پیش افتادن از ، عقب گذاشتن ، پیشی جستن از

outweigh

v. To surpass in importance or excellence.

سنگین تر بودن از ، مهمتر بودن از

overdo

v. To overtax the strength of.

بیش از حد انجام دادن ، بحد افراط رساندن

overdose

n. An excessive dose, usually so large a dose of a medicine that its effect is toxic.

داروی بیش از حد لزوم ، دواي زياد خوردن

overeat

v. To eat to excess.

پرخوردن

overhang

n. A portion of a structure which projects or hangs over.

کلاھک (کوهنوردی) ، طره ، پیشامدگی ، رواویز ، اویزان کردن یا شدن ، برآمدگی ، تاق نما ، اویزان بودن ، تهدید کردن ، مشرف بودن

overleap

v. To leap beyond.

جستن از، جستن از روی، نادیده گذشتن از

overlord

n. One who holds supremacy over another.

خداوندگار ، ارباب ، سرور ، مافوق

overpass

v. To pass across or over, as a river.

روگذر ، گذرگاه فوقانی ، گذشتن از ، تجاوز کردن از ، پل هوایی

overpay

v. To pay or reward in excess.

بیش از حق مزد دادن ، بیشتر ارزیدن

overpower

v. To gain supremacy or victory over by superior power.

چیره شدن، مغلوب کردن، غلبه کردن، مسلط شدن بر، از خود بی خود کردن، بیچاره کردن، در هم شکستن، استیلا یافتن بر، فتح و غلبه کردن

overproduction

n. Excessive production.

تولید بیش از حد، اضافه تولید، تولید اضافی یا بیش از حد، بس فراوری

overreach

v. To stretch out too far.

پا از حد خود فراتر نهادن، بیش از حد گستردن

overrun

v. To infest or ravage.

پوشاندن ، انبوه شدن ، تاخت و تاز کردن ، تاراج کردن ، سرتاسر محلی را فراگرفتن ، تجاوز ،
تجاسر ، اب لبریز شده

oversee

v. To superintend.

سرکشی کردن به ، مباشرت کردن بر ، سرپرستی کردن

overseer

n. A supervisor.

سرکار ، مباشر ، ناظر ، سرپرست

overshadow

v. To cast into the shade or render insignificant by comparison.

تاریک کردن ، مسلط شدن بر ، تحت الشعاع قرار دادن ، سایه افکندن بر

overthrow

v. To vanquish an established ruler or government.

بر انداختن ، بهم زدن ، سرنگون کردن ، منقرض کردن ، مضمحل کردن ، موقوف کردن ، انقراض

overtone

n. A harmonic.

صدای فرعی ، قوی ، شدیدالحن ، مفهوم فرعی

overture

n. An instrumental prelude to an opera, oratorio, or ballet.

مقدمه ، پیش درآمد ، سوراخ ، شکاف ، آغاز عمل ، افشا ، کشف ، مطرح کردن ، باپیش در امد آغاز کردن

overweight

n. Preponderance.

چاق ، سنگینی زیاد ، وزن زیادی ، سنگینی کردن ، چاقی

pacify

v. To bring into a peaceful state.

به صلح وادار کردن ، آرام کردن ، فرونشاندن ، تسکین دادن

packet

n. A bundle, as of letters.

بسته کوچک ، قوطی (سیگار و غیره) ، بسته بندی کردن

pact

n. A covenant.

حلف ، قرارداد ، نوع خاصی از ارتباطات سیاسی است که در آن تعدادی از دول به طور مشترک ، عهد ، میثاق ، معاهده ، پیمان بستن

pagan

n. A worshiper of false gods.

کافر ، مشرک ، بت پرست ، غیر مسیحی

pageant

n. A dramatic representation, especially a spectacular one.

صفحه نمایش ، نمایش مجلل و تاریخی ، مراسم مجلل ، رژه

palate

n. The roof of the mouth.

سق ، سقف دهان ، کام ، ذائقه ، طعم ، چشیدن

palatial

adj. Magnificent.

کاخی ، مجلل

paleontology

n. The branch of biology that treats of ancient life and fossil organisms.

مبحث زیست شناسی دوران قدیم ، دیرین شناسی

palette

n. A thin tablet, with a hole for the thumb, upon which artists lay their colors for painting.

مجموعه ای از رنگهای قابل دسترس در یک سیستم گرافیکی کامپیوتر ، لوحه سوراخ دار بیضی یا مستطیل مخصوص رنگ آمیزی نقاشی ، جعبه رنگ نقاشی

palinode

n. A retraction.

قطعه شعر یا سرودی که مطلب شعر یا سرود قبلی را انکار کند ، صنعت انکار

pall

v. To make dull by satiety.

پارچه ضخیم روی تابوت یا قبر ، تابوت محتوی مرده ، حائل ، با پرده یا روپوش پوشاندن ،
بیزارشدن ، بیذوق شدن ، ضعیف شدن ، ضعیف کردن

palliate

v. To cause to appear less guilty.

تسکین دادن ، موقتا آرام کردن

pallid

adj. Of a pale or wan appearance.

رنگ رفته ، کم رنگ ، رنگ پریده ، محو

palpable

n. perceptible by feeling or touch.

پرماس پذیر ، پرماسیدنی ، حس کردنی ، قابل لمس ، اشکار ، واضح

palsy

n. Paralysis.

زمین گیری ، فلج کردن

paly

adj. Lacking color or brilliancy.

پریده رنگ

pamphlet

n. A brief treatise or essay, usually on a subject of current interest.

جزوه (متن چند صفحه ای که بدون صحافی به هم الصاق شده است)، دفتر، مقاله، رساله، رساله

چاپی

pamphleteer

v. To compose or issue pamphlets, especially controversial ones.

رساله نویس ، جزوه نویس ، رساله نویسی کردن

panacea

n. A remedy or medicine proposed for or professing to cure all diseases.

اکسیر ، نوشدارو ، علاج عام ، اسقولوفندریون

pan- american

adj. Including or pertaining to the whole of America, both North and South.

وابسته بعموم امریکایی یا هر دوی امریکاهما

pandemic

adj. Affecting a whole people or all classes, as a disease.

pandemoniu

m

n. A fiendish or riotous uproar.

مرکز دوزخ ، کاخ شیطان ، دوزخ ، غوغا

panegyric

n. A formal and elaborate eulogy, written or spoken, of a person or of an act.

ستایش امیز ، مدیحه ، ستایش

panel

n. A rectangular piece set in or as in a frame.

تخته کوبیدن ، صورت اساسی افراد واجد شرایط برای عضویت هیات منصفه ، پانل ، ورقه ، تابلوی برق ، قاب تخته ای ، قاب تزئینی ، پرده شبکه مخابرات ، پرده مخابرات ، صفحه تقسیم برق ، صفحه کلید ، صفحه نمودار جعبه سویچها ، تابلو ، صفحه ، هیئت تشک ، پالان ، قاب سقف ، قاب عکس ، نقاشی بروی تخته ، نقوش حاشیه دار کتاب ، (مجازی) اعضای هیئت منصفه ، فهرست

هیئت یاعده ای که برای انجام خدمتی آماده اند ، هیئت ، قطعه مستطیلی شکل ، قسمت جلوی پیشخوان اتومبیل و هواپیماو غیره ، قاب گذاردن ، حاشیه زدن به

panic

n. A sudden, unreasonable, overpowering fear.

علف ارزن (انواع علف های جنس panicum)، (ترس ناگهانی و غیر منطقی و معمولاً همه گیر) هول، هراس، دستپاچگی، آسیبگی، سراسیمگی، دلهره، دهشت، هراس زدگی، (ترس فراگیر درباره ی ورشکستگی احتمالی بانک یا شرکت و غیره که موجب هجوم سهامداران و فروش بی رویه و سقوط بازار می شود) آسیبه گری، آسیبگین، هراس زده کردن، هراساندن، هراسیدن، هول زده کردن یا شدن، آسیبه کردن یا شدن، (در اصل) وابسته به پن (خدای اسطوره ای جانوران وحشی و جنگل)، وابسته به ترس ناگهانی (که معتقد بودند pan در برخی ایجاد می کند)، (خودمانی) آدم خوش مشرب، آدم خوش مزه، آدم لوده و سرگرم کننده، (خودمانی) بسیار سرگرم و شاد کردن، (از خنده) روده بر کردن، غرق در خوشی کردن، وحشت، اضطراب و ترس ناگهانی، وحشت زده کردن، در بیم و هراس انداختن

panoply

n. A full set of armor.

زره کامل ، سلاح کامل ، کاملاً مجهز ، تجهیزات و ارایش کامل

panorama

n. A series of large pictures representing a continuous scene.

منظره ، جهان نما ، تمام نما ، تصویر دورنما ، مناظر مختلفی که پی در پی پشت شهر فرنگ یا دوربین از نظر بگذرد ، چشم انداز

pantheism

n. The worship of nature for itself or its beauty.

فرضیه ای که خدا را مرکب از کلیه نیروها و پدیده های طبیعی میداند ، همه خدایی ، وحدت وجود

pantheon

n. A circular temple at Rome with a fine Corinthian portico and a great domed roof.

معبد تمام خدایان و ادیان مختلف ، زیارتگاه

pantomime

n. Sign-language.

نمایش صامت مخصوصا با ماسک ، تقلید در آوردن

pantoscope

n. A very wide-angled photographic lens.

papacy

n. The official head of the Roman Catholic Church.

مقام پاپی ، سمت پاپی ، قلمرو پاپ

papyrus

n. The writing-paper of the ancient Egyptians, and later of the Romans.

بردی ، پاپیروس ، درخت کاغذ

parable

n. A brief narrative founded on real scenes or events usually with a moral.

مثال ، مثل ، تمثیل ، قیاس ، نمونه ، داستان اخلاقی

paradox

n. A statement or doctrine seemingly in contradiction to the received belief.

تناقض ، ضدیت ، قیاس ضد و نقیض ، بیان مغایر ، اضداد ، مهمل نما

paragon

n. A model of excellence.

معیار ، مقیاس رفعت و خوبی ، نمونه کامل ، رقابت کردن ، بعنوان نمونه بکار بردن ، برتری یافتن

parallel

v. To cause to correspond or lie in the same direction and equidistant in all parts.

همسو ، نظیر ، مطابق بودن با ، برابر بودن ، مانند کردن تشبیه کردن ، انشعاب ، همگام ، متوازی ، (مجازی) برابر ، خط موازی ، موازی کردن ، برابر کردن ، همزمان

parallelism

n. Essential likeness.

موازت ، همانندی ، موازات ، برابری ، همسانی ، مشابهت ، ترادف عبارات ، اشتراک وجه ، تقارن

paralysis

n. Loss of the power of contractility in the voluntary or involuntary muscles.

فلج ، رعشه ، سکتہ ناقص ، از کار افتادگی ، وقفه ، بیحالی ، رخوت ، عجز

paralyze

v. To deprive of the power to act.

فلج کردن ، از کار انداختن ، بیحس کردن

paramount

adj. Supreme in authority.

فائق ، حاکم عالیمقام ، بزرگتر ، برترین

paramour

n. One who is unlawfully and immorally a lover or a mistress.

معشوق یا معشوقه (ی شخص زن دار یا شوهردار)، مول، موله، یار، فاسق، رفیقہ، عاشق، معشوقہ

paraphernalia

a

n. Miscellaneous articles of equipment or adornment.

اموال شخصی زن ، اثاث البيت ، اثاث ، اسباب ، لوازم ، متعلقات ، ضمايم ، لفافه

paraphrase

v. Translate freely.

بازی با الفاظ ، تاویل ، ربط ، ترجمه ازاد ، توضیح ، نقل بیان ، ترجمه و تفسیر کردن

pare

v. To cut, shave, or remove (the outside) from anything.

سرشاخه چیدن ، قسمت های زائد چیزی را چیدن ، تراشیدن ، چیدن ، کاستن ، پوست کردن

parentage

n. The relation of parent to child, of the producer to the produced, or of cause to effect.

تبار، اصل و نسب، سرچشمه، زادگر، مقام مادری (یا پدری)، نسب

pariah

n. A member of a degraded class; a social outcast.

منفور ، از طبقه پست در هندوستان

parish

n. The ecclesiastical district in charge of a pastor.

بخش یا ناحیه قلمرو کشیش کلیسا ، بخش ، شهرستان ، قصبه ، اهل محله

parisian

adj. Of or pertaining to the city of Paris.

پاریسی

parity

n. Equality, as of condition or rank.

کفایت ، مساوات ، قیاس ، یکسانی ، تعادل قوا ، همطرازی قوا ، توازن قوای نظامی ، برابری ، تساوی ، زوج بودن ، تعادل ، جفتی ، توازن ، زوجیت

parlance

n. Mode of speech.

مکالمه ، مناظره ، گفتگو ، طرز سخن گفتن

parley

v. To converse in.

گفتگوی دو نفری ، مذاکره درباره صلح موقت ، مکالمه کردن ، مذاکره کردن

parliament

n. A legislative body.

مجلسین ، مجلس شورا ، پارلمان

parlor

n. A room for reception of callers or entertainment of guests.

مغازه (یا رستوران و غیره که مثل اتاق منزل تزیین شده است) (انگلیسی: parlour)، (در اصل) اتاق مهمانی، اتاق پذیرایی، (قدیمی) اتاق نشیمن، (در هتل و مهمانسرا و غیره) اتاق مذاکره (اتاق کوچکی در کنار سرسرای بزرگ)، اتاق ملاقات های خصوصی، parlour اتاق نشیمن، اتاق پذیرایی

parody

v. To render ludicrous by imitating the language of.

استقبال شعری ، نوشته یا شعری که تقلید از سبک دیگری باشد ، تقلید مسخره امیز کردن

paronymous

adj. Derived from the same root or primitive word.

هم ریشه ، دارای وجه اشتقاق مشترک ، مشتق

paroxysm

n. A sudden outburst of any kind of activity.

گهگیری ، حمله ناگهانی مرض ، تشنج

parricide

n. The murder of a parent.

پدر کشی ، مادر کشی ، قاتل والدین ، خائن به میهن ، پدر کش

parse

v. To describe, as a sentence, by separating it into its elements and describing each word.

(دستور زبان) تجزیه کردن، (جمله یا عبارت یا واژه را از نظر دستوری) فراکافت کردن، تقطیع کردن، اجزاء و ترکیبات جمله را معین کردن، جمله را تجزیه کردن، تجزیه شدن

parsimonious

adj. Unduly sparing in the use or expenditure of money.

صرفه جو

partible

adj. Separable.

جدا کردنی ، قابل افراز ، بخش پذیر

participant

n. One having a share or part.

شرکت کننده ، شریک ، انباز ، سهام ، همراه

participate

v. To receive or have a part or share of.

سهیم شدن در ، شریک شدن ، شرکت کردن ، سهام شدن ، دخالت کردن

partisan

adj. Characterized by or exhibiting undue or unreasoning devotion to a party.

شمشیر پهن و دسته بلند ، طرفدار ، حامی ، پیرو متعصب ، پارتیزان

partition

n. That which separates anything into distinct parts.

ناحیه ، قسمت ، جدار ، دیوار تیغه ، تیغه ، دیواره ، وسیله یا اسباب تفکیک ، حد فاصل ، اپارتمان ، تقسیم به بخش های جزء کردن ، تفکیک کردن ، جدا کردن ، جزء بندی کردن ، افراز

passible

adj. Capable of feeling of suffering.

دردکش ، حساس ، فساد پذیر

passive

adj. Unresponsive.

کم اثرپذیر ، مفعولی ، وقت کشی بدون اجرای فن (کشتی) ، پذیرا ، پدافند غیر عامل بی بهره ، مبارزه منفی ، نافع ، انفعالی ، منفعل ، مفعول ، تاثر پذیر ، تابع ، بیحال ، دستخوش عامل خارجی ، غیر فعال ، مطیع و تسلیم ، کنش پذیر

pastoral

adj. Having the spirit or sentiment of rural life.

چوپانی ، شبانی ، شعر روستائی ، نمایش روستائی

paternal

adj. Fatherly.

پدرانه ، دارای محبت پدری ، از پدر

paternity

n. Fatherhood.

صفات پدری ، رفتار پدرانه ، اصلیت ، اصل ، منشاء

pathos

n. The quality in any form of representation that rouses emotion or sympathy.

عامل و موجد ترحم و تاثر ، ترحم ، گیرندگی

patriarch

n. The chief of a tribe or race who rules by paternal right.

پدرشاه ، رئیس خانواده ، ریش سفید قوم ، ایلخانی ، شیخ ، بزرگ خاندان ، پدرسالار

patrician

adj. Of senatorial or noble rank.

نجیب زاده ، اعیان زاده ، شریف ، اشرافی

patrimony

n. An inheritance from an ancestor, especially from one's father.

ارث پدری ، ثروت موروثی ، میراث

patriotism

n. Love and devotion to one's country.

میهن دوستی ، وطن پرستی ، عرق ملی ، میهن پرستی

patronize

v. To exercise an arrogant condescension toward.

رئیس وار رفتار کردن ، تشویق کردن ، نگهداری کردن ، مشتری شدن

patronymic

adj. Formed after one's father's name.

مشتق از نام پدر ، پدری ، نام خانوادگی ، پدر نامی

patter

v. To mumble something over and over.

ذکر کردن ، بطور سریع وردخواندن ، تند تند حرف زدن ، لهجه محلی

paucity

n. Fewness.

عدد کم ، محدود ، اندک ، قلت ، کمی ، کمیابی ، ندرت

pauper

n. One without means of support.

فقیر ، مفلس ، گدا ، بی نوا ، (حقوق) معسر یا عاجز از پرداخت

pauperism

n. Dependence on charity.

گدایی ، بینوایی ، اعانه بگیری ، گروه گدایان

pavilion

n. An open structure for temporary shelter.

غرفه نمایشگاه ، عمارت کلاه فرنگی ، چادر صحرائی ، درکلاه خیمه زدن ، درکلاه فرنگی جا دادن

payee

n. A person to whom money has been or is to be paid.

گیرنده وجه ، ذینفع ، پرداخت شونده ، گیرنده ، دریافت کننده وجه

peaceable

adj. Tranquil.

صلح جو، آرامش طلب، آشتی دوست، در حال صلح، در صلح و صفا، اشتی پذیر، صلح دوست

peaceful

adj. Tranquil.

صلح جو، امن، مسالمت آمیز، آرام، صلح آمیز

peccable

adj. Capable of sinning.

جایز الخطا، دستخوش خطا

peccadillo

n. A small breach of propriety or principle.

لغزش، اشتباه کوچک

peccant

adj. Guilty.

گناهکار ، اشتباه کار ، غلط ، ناصحیح ، خطا ، (پزشکی) ناخوش ، فاسد

pectoral

adj. Pertaining to the breast or thorax.

سینه ای ، صدري ، درونی ، باطنی

pecuniary

adj. Consisting of money.

پولی ، نقدی ، مالی ، جریمه دار

pedagogics

n. The science and art of teaching.

فن آموزش و پرورش کودک ، للگی ، تربیت

pedagogue

n. A schoolmaster.

آموزگار ، معلم ، آموزگار علم فروش

pedagogy

n. The science and art of teaching

فن آموزش و پرورش کودک ، للگی ، تربیت

pedal

n. A lever for the foot usually applied only to musical instruments, cycles, and other machines.

در دوچرخه و چرخ خیاطی (غیره) رکاب ، جاپایی ، پدال ، پایی ، وابسته به رکاب ، پازدن ، رکاب زدن

pedant

n. A scholar who makes needless and inopportune display of his learning.

فضل فروش ، عالم نما ، کرم کتاب

peddle

v. To go about with a small stock of goods to sell.

دوره گردی کردن ، طوافی کردن

peddler

n. One who travels from house to house with an assortment of goods for retail.

دستفروش

pedestal

n. A base or support as for a column, statue, or vase.

پاسنگ ، سکوی تیر (اصطلاح توپخانه) ، پایه ستون ، پایه مجسمه ، شالوده ، محور ، روی پایه قرار

دادن ، بلند کردن ، ترفیع دادن

pedestrian

n. One who journeys on foot.

وابسته به پیاده روی ، مبتدل ، بیروح

pediatrics

n. The department of medical science that relates to the treatment of diseases of childhood.

امراض کودکان ، طب اطفال ، پزشکی کودک

pedigree

n. One's line of ancestors.

شجره نامه ، نسب نامه ، دودمان ، تبار ، اشتقاق ، ریشه ، نژاد

peerage

n. The nobility.

طبقه لردها ، مقام سناتوری ، مقام اشرافی ، اعیانی

peerless

adj. Of unequaled excellence or worth.

بی همتا

peevish

adj. Petulant. (irritable)

کج خلق ، زودرنج ، تند مزاج ، ناراضی ، عبوس ، پست

pellucid

adj. Translucent.

شفاف ، حائل ماوراء ، بلورین ، روشن ، سلیس

penalty

n. The consequences that follow the transgression of natural or divine law.

(حقوق) کیفر، جزا، تنبیه، گوشمالی، مجازات، جبرانی، ترمیمی، وابسته به حقوق و مزایای خارج از مرکز (یا بدی آب و هوا)، کیفری، تنبیهی، جزایی، (ورزش) پنالته، جریمه، تاوان، سزا، عقوبت، کفاره

penance

n. Punishment to which one voluntarily submits or subjects himself as an expression of penitence.

حد ، توبه وطلب بخشایش ، پشیمانی ، ریاضت ، وادار به توبه کردن

penchant

n. A bias in favor of something.

ميل شديد ، علاقه ، ذوق ، ميل وافر ، امادگی

pendant

n. Anything that hangs from something else, either for ornament or for use.

پننت ، طناب نگهدارنده ، معلق ، اویخته ، لنگه ، قرین ، شیب ، نامعلوم ، بی تکلیف ، ضمیمه شده ، اویز شده ، اویزه

pendulous

adj. Hanging, especially so as to swing by an attached end or part.

آویزان ، آونگان ، اویخته ، تاب مانند ، آونگ سان ، سر زیر ، سر اویخته ، سر خمیده ، نوسانی

pendulum

n. A weight hung on a rod, serving by its oscillation to regulate the rate of a clock.

اونگ ، جسم اویخته ، پاندول ، نوسان ، تمایل

penetrable

adj. That may be pierced by physical, moral, or intellectual force.

سوراخ شدنی ، کاویدنی ، نفوذ پذیر ، رخنه پذیر

penetrate

v. To enter or force a way into the interior parts of.

رسوخ ، نفوذ کردن در ، بداخل سرایت کردن ، رخنه کردن

penetration

n. Discernment.

نفوذ در جبهه دشمن ، داخل شدن در صفوف دشمن ، رخنه کردن ، نفوذ ، حلول ، کاوش ، زیرکی ، کیاست ، فراست

peninsular

adj. Pertaining to a piece of land almost surrounded by water.

شبه جزیره ای ، وابسته به شبه جزیره

penitence

n. Sorrow for sin with desire to amend and to atone.

طلب مغفرت ، پشیمانی ، ندامت ، توبه

penitential

adj. Pertaining to sorrow for sin with desire to amend and to atone.

ندامت آمیز، حاکی از پشیمانی، توبه آمیز، هود کارانه، رجوع شود به: penitent، وابسته به طلب مغفرت و ندامت

pennant

n. A small flag.

پرچم سه گوش ، قلاب ، پرچم دم چلچله ای

pension

n. A periodical allowance to an individual on account of past service done by him/her.

جیره ، حقوق بازنشستگی ، حقوق بازنشستگی ، مقرری ، مزد ، حقوق ، مستمری گرفتن ، پانسیون شدن

pentad

n. The number five.

دسته پنج تایی ، دوره پنجساله ، مدت پنج روزه

pentagon

n. A figure, especially, with five angles and five sides.

پنج بر ، پنج پهلو ، پنج گوشه ، پنج ضلعی ، (مجازی) ارتش امریکا

pentagram

n. A figure having five points or lobes.

ستاره پنج راس ، (هندسه) شکل پنج ضلعی ، شکل پنج تایی

pentahedron

n. A solid bounded by five plane faces.

جسم جامد پنج وجهی ، شکل پنج وجهی

pentameter

n. In prosody, a line of verse containing five units or feet.

شعر پنج بحری ، شعر پنج وتدی

pentathlon

n. The contest of five associated exercises in the great games and the same contestants.

مسابقه ی پنج گانه، پنج ناورد، یونان قدیم ورزشهای پنجگانه

pentavalent

adj. Quinquevalent.

پنج ظرفیتی ، دارای پنج ظرفیت یا بنیان

penultimate

adj. A syllable or member of a series that is last but one.

یکی مانده به آخر، پیش پایانی، وابسته به ماقبل آخر، (زبان شناسی) وابسته به هجای پیش پایانی، penult یکی به اخر مانده، ماقبل اخر

penurious

adj. Excessively sparing in the use of money.

تنگ چشم ، خسیس ، بی قوت ، فقیر

penury

n. Indigence.

احتیاج ، فقر ، تنگدستی ، نیازمندی زیاد ، خست

perambulate

v. To walk about.

پیمودن ، گردش کردن در ، دور زدن

perceive

v. To have knowledge of, or receive impressions concerning, through the medium of the body senses.

درک کردن ، دریافتن ، مشاهده کردن ، دیدن ، ملاحظه کردن

perceptible

adj. Cognizable.

قابل درک ، ادراک شدنی

perception

n. Knowledge through the senses of the existence and properties of matter or the external world.

درک ، مشاهده قوه ادراک ، آگاهی ، دریافت ، احساس

percipience

n. The act of perceiving.

دریافت ، درک ، فراست ، بینش وادراک ، احساس ، حس تشخیص

percipient

n. One who or that which perceives.

دریابنده، دریابگر، تیزبین، زیرک، تیزهوش، بینشگر، فهمیم، بافهم و شعور، فریس، مدرک، وابسته به ادراک و بینش

percolate

v. To filter.

تراوش کردن ، نفوذ کردن ، رد شدن ، صاف کردن

percolator

n. A filter.

قهوه جوش

percussion

n. The sharp striking of one body against another.

بهم خوردن ، عمل ضربتی ، ضربتی ، ضربت ، دق ، (موسیقی) اسباب های ضربی مثل طبل
ودنبک

peremptory

adj. Precluding question or appeal.

قاطع ، غیر قابل انکار ، قطعی ، بی چون و چرا ، امرانه ، خود رای ، شتاب امیز

perennial

adj. Continuing though the year or through many years.

دیرپای ، بادوام ، همیشگی ، دائمی ، ابدی ، جاودانی ، پایا ، همه ساله

perfectible

adj. Capable of being made perfect.

کمال پذیر

perfidy

n. Treachery.

پیمان شکنی ، خیانت ، نقض عهد ، بی دینی

perforate

v. To make a hole or holes through.

سوراخ کردن ، سفتن ، منگنه کردن ، رسوخ کردن

perform

v. To accomplish.

انجام دادن ، بجا آوردن ، اجرا کردن ، بازی کردن ، نمایش دادن ، ایفا کردن

perfumery

n. The preparation of perfumes.

عطر فروشی ، عطر سازی ، عطریات

perfunctory

adj. Half-hearted.

باری بهر جهت ، سرسری ، بی مبالات

perhaps

adv. Possibly.

گویا ، شاید ، ممکن است ، توان بود ، اتفاقا

perigee

n. The point in the orbit of the moon when it is nearest the earth.

حضيض (نقطه ای از مدار سیاره که بزمین نزدیکتر باشد)

periodicity

n. The habit or characteristic of recurrence at regular intervals.

نوبت ، دوری ، تناوب ، حالت تناوبی ، دوره

peripatetic

adj. Walking about.

وابسته به فلسفه ارسطو ، راه رونده ، گردش کننده ، سالک ، دوره گرد ، پیاده رو

perjure

v. To swear falsely to.

قسم دروغ خوردن ، عهد شکستن ، سوگند دروغ خوردن ، گواهی دروغ دادن

perjury

n. A solemn assertion of a falsity.

شهادت کذب ، قسم دروغ ، نقض عهد ، سوگند شکنی ، گواهی دروغ

permanence

n. A continuance in the same state, or without any change that destroys the essential form or nature.

بقاء ، پایداری ، ثبات ، دوام ، بقا

permanent

adj. Durable.

پایا ، همیشگی ، دائمی ، پایدار ، ابدی ، ثابت ، ماندنی ، سیر دائمی

permeate

v. To pervade.

نفوذ کردن ، سرایت کردن ، نشت کردن

permissible

adj. That may be allowed.

مباح ، رخصت دادنی ، مجاز ، روا

permutation

n. Reciprocal change, different ordering of same items.

تقدیم ، تبدیل ، قلب و تحریف ، استحاله ، جایگشت ، جایگردی

pernicious

adj. Tending to kill or hurt.

زیان اور ، مضر ، کشنده ، نابود کننده ، مهلك

perpendicular

r

adj. Straight up and down.

عمودی ، ستونی ، ستون وار ، ایستاده

perpetrator

n. The doer of a wrong or a criminal act.

مباشر در جرم ، مرتکب

perpetuate

v. To preserve from extinction or oblivion.

همیشگی کردن ، دائمی کردن ، جاودانی ساختن

perquisite

n. Any profit from service beyond the amount fixed as salary or wages.

منافع ، فایده ، (حقوق) چیز اکتسابی ، عایدی اکتسابی ، حاصل ، زحمت و هنر شخصی ، عایدی اضافه بر حقوق

persecution

n. Harsh or malignant oppression.

زجر ، شکنجه ، آزار ، اذیت

perseverance

n. A persistence in purpose and effort.

پشتکار ، استقامت ، ثبات قدم ، مداومت ، اصرار

persevere

v. To continue striving in spite of discouragements.

پشتکار داشتن ، استقامت بخرج دادن ، ثابت قدم ماندن

persiflage

n. Banter.

شوخی کنایه دار ، دست انداختن کسی

persist

v. To continue steadfast against opposition.

سماجت کردن ، پافشاری کردن ، اصرار کردن ، ایستادگی

persistence

n. A fixed adherence to a resolve, course of conduct, or the like.

ایستادگی، ثبات قدم، تسلیم ناپذیری، استقامت، پایداری، پشتکار، سرسختی، سماجت، پافشاری، اصرار، ابرام، (ادامه ی معلول حتی پس از رفع علت) تداوم، پایداری، استمرار، باقی ماندن، دوام

personage

n. A man or woman as an individual, especially one of rank or high station.

شخص برجسته، شخصیت، بازیگران داستان

personal

adj. Not general or public.

منقول، شخصی، خصوصی، حضوری، مربوط به شخص

personality

n. The attributes, taken collectively, that make up the character and nature of an individual.

شخصیت، هویت، وجود، اخلاق و خصوصیات شخص، صفت شخص

personnel

n. The force of persons collectively employed in some service.

افراد ، پرسنل ، کارکنان ، مجموعه کارمندان یک اداره ، اداره کارگزینی ، کارگزینی

perspective

n. The relative importance of facts or matters from any special point of view.
perspicacious

دورنمای سه بعدی ، سه بعد نمائی ، عمق نمایی ، دورنما ، بینایی ، منظره ، چشم انداز ، مناظر و
مرایا ، جنبه فکری ، لحاظ ، سعه نظر ، روشن بینی ، مال اندیشی ، تجسم شی ، خطور فکر ،
دیدانداز

perspicacity

n. Acuteness or discernment.

زیرکی ، فراست ، کیاست ، شخص تیزبین

perspicuous

adj. Lucid.

واضح ، صریح ، روشن ، شفاف

perspiration

n. Sweat.

عرق بدن ، کارسخت ، عرق ریزی

perspire

v. To excrete through the pores of the skin.

تعریق ، عرق ریختن ، عرق کردن ، دفع کردن

persuadable

adj. capable of influencing to action by entreaty, statement, or anything that moves the feelings.

قابل تشویق ، وادار کردنی

persuade

v. To win the mind of by argument, eloquence, evidence, or reflection.

وادار کردن ، بران داشتن ، ترغیب کردن

pertinacious

adj. Persistent or unyielding.

لجوج ، خودسر ، خیره سر ، کله شق ، سمج

pertinacity

n. Unyielding adherence.

لجبازی ، سماجت ، سرسختی ، لجاجت

pertinent

adj. Relevant.

وابسته، مربوط، وارد، بجا، جور، درخور، مناسب، بموقع، شایسته، مقتضی

perturb

v. To disturb greatly.

نگران کردن، دلواپس کردن، پریشان کردن، مغشوش کردن، به هم زدن، (نجوم - فیزیک - ستاره
یا اتم و غیره را از مدار یا مسیر و حرکت معمولی خود منحرف کردن) پرگاره پریش کردن،
پریشانیدن، اشفتن، ناراحت کردن، مزاحم شدن

perturbation

n. Mental excitement or confusion.

نگران، دلواپس، پریشانی، دلپریشی، اضطراب، در هم ریختگی، نابسامانی، اغتشاش، نگران سازی، دلواپس سازی، (نجوم) پرگاره پریشی، نابسامانی مداری، پریشندگی، اشفتگی، انحراف، اختلال

perusal

n. The act of reading carefully or thoughtfully.

(به دقت) خواندن، نیک خوانی، مرور، خوانش، مطالعه

pervade

v. To pass or spread through every part.

فراوان یا شایع بودن ، نفوذ کردن ، بداخل راه یافتن ، پخش شدن

pervasion

n. The state of spreading through every part.

نفوذ ، سرایت ، انتشار

pervasive

adj. Thoroughly penetrating or permeating.

فراگیر، نافذ، فراگیرنده.

perverse

adj. Unreasonable.

خلاف بد، منحرف، در خطا، گمراه، هرزه، فاسد

perversion

n. Diversion from the true meaning or proper purpose.

بدراهی، انحراف جنسی یا اخلاقی

perversity

n. Wickedness.

منحرف بودن، انحراف، کژی، بدراهی

pervert

n. One who has forsaken a doctrine regarded as true for one esteemed false.

منحرف کردن ، از راه راست بدرکردن ، گمراه شدن ، مرتد ، بدراه ، منحرف

pervious

adj. Admitting the entrance or passage of another substance.

راه دهنده ، نفوذ پذیر ، منفذ دار ، روشن بین

pestilence

n. A raging epidemic.

بیماری طاعون ، ناخوشی همه جاگیر ، افت

pestilent

adj. Having a malign influence or effect.

کشنده ، مهلک ، طاعونی ، طاعون اور

pestilential

adj. having the nature of or breeding pestilence.

بیماری زاء، واگیر زاء، موجب بیماری همه گیر، مهلك، كشنده، همه گیر و خطرناك، وابسته به طاعون یا افت

peter

v. To fail or lose power, efficiency, or value.

كم آمدن ، بپایان رسیدن ، تمام شدن ، ازپادرامدن ، ته كشیدن ، ازپا افتادن

petrify

v. To convert into a substance of stony hardness and character.

سنگ کردن یا شدن ، متحجر کردن ، گیج کردن ، از کار انداختن

petulance

n. The character or condition of being impatient, capricious or petulant.

بد اخلاقی ، زود رنجی ، كج خلقی ، تندى ، گستاخى

petulant

adj. Displaying impatience.

زودرنج ، شرم اور ، ادم جسور ، کج خلق ، ترشرو

pharmacopoeia

n. A book containing the formulas and methods of preparation of medicines for the use of druggists.

کتاب دستور داروسازی ، دارونامہ

pharmacy

n. The art or business of compounding and dispensing medicines.

داروخانہ ، انباردارو ، داروسازی

phenomenal

adj. Extraordinary or marvelous.

پدیداری ، پدیده ای ، حادثه ای ، عارضی ، عرضی ، محسوس ، پیدا ، شگفت انگیز ، فوق العاده

phenomenon

n. Any unusual occurrence.

پدیده ، حادثه ، عارضه ، نمود ، تجلی ، اثر طبیعی

philander

v. To play at courtship with a woman.

زن بازی کردن ، دنبال زن افتادن ، لاس زدن ، زن دوست بودن

philanthropic

adj. Benevolent.

خیریه، نیکوکاری (philanthropical هم می گویند)، انسان دوستانه، نوع دوستانه، نوع پرست،

بشر دوست

philanthropis

t

n. One who endeavors to help his fellow men.

بشر دوست ، خیرخواه بشر ، ادم نیک اندیش

philanthropy

n. Active humanitarianism.

بشر دوستی، انسان دوستی، خیرخواهی، نیکوکاری، بشر دوستانه (در برابر: انسان بیزاری
(misanthropy)، سازمان نیکوکاری، موسسه ی خیریه، نوع پرستی

philately

n. The study and collection of stamps.

تمبر شناسی ، تمبر جمع کنی ، جمع اوری تمبر

philharmonic

adj. Fond of music.

عاشق موسیقی ، ارکستر سمفونی ، فیل هارمونیک

philogynist

n. One who is fond of women.

زن دوست

philologist

n. An expert in linguistics.

واژه شناس، ویژه گر در زبانشناسی تاریخی و تطبیقی

philology

n. The study of language in connection with history and literature.

علم زبان ، زبان شناسی تاریخی و تطبیقی واژه شناسی

philosophize

v. To seek ultimate causes and principles.

فیلسوفانه دلیل آوردن ، فلسفی کردن

philosophy

n. The general principles, laws, or causes that furnish the rational explanation of anything.

فلسفه ، حکمت ، وارستگی ، بردباری ، تجرد

phlegmatic

adj. Not easily roused to feeling or action.

بلغمی مزاج ، شخص خونسرد و بی رگ

phonetic

adj. Representing articulate sounds or speech.

اواپی ، مصوت ، صدا دار ، مربوط به ترکیب اصوات

phonic

adj. Pertaining to the nature of sound.

وابسته به اوا و پژواک ، صدایی ، صوتی ، جسم صدا دار

phonogram

n. A graphic character symbolizing an articulate sound.

نشانی که معرف یک واژه یا هجا یا صدا است مثلا در تند نویسی یا شورت هند (نشان صوتی،)
آوانشان

phonology

n. The science of human vocal sounds.

واج شناسی ، واجگان ، صدا شناسی ، دانش دگرگونی صدا در زبان

phosphorescence

n. The property of emitting light.

تابندگی فسفری ، روشنایی ، شب تاب

photoelectric

adj. Pertaining to the combined action of light and electricity.

فتوالکتریک ، نوری وبرقی

photometer

n. Any instrument for measuring the intensity of light or comparing the intensity of two lights.

فتومتر ، روشنایی سنج ، نور سنج

photometry

n. The art of measuring the intensity of light.

شید سنجی، نور سنجی، فروغ سنجی

physicist

n. A specialist in the science that treats of the phenomena associated with matter and energy.

فیزیک دان

physics

n. The science that treats of the phenomena associated with matter and energy.

فیزیک

physiocracy

n. The doctrine that land and its products are the only true wealth.

حکومت بخکم عوامل طبیعی ، عقیده باینکه زمین یگانه سرچشمه ثروت است

physiognomy

n. The external appearance merely.

برون چهر ، سیما شناسی ، قیافه شناسی ، سیما ، چهره ، صورت

physiography

n. Description of nature.

جغرافیای طبیعی ، مبحث اثار و پدیده های طبیعی

physiology

n. The science of organic functions.

تن کردشناسی ، علم وظایف الاعضاء ، فیزیولوژی ، علم طبیعی

physique

n. The physical structure or organization of a person.

جثه، هیکل، قد و قواره، بدن، پیکر، وضع جغرافیایی، بنیه، رمق، سازمان بدن، ترکیب، هیئت،
ساختمان بدن

picayune

adj. Of small value.

جزئی، بی ارزش، پست، ناچیز

piccolo

n. A small flute.

(ساز بادی شبیه فلوت) پیکولو، کوچک، ریزه، ریزه اندام، کوچولو، فلوت دارای صدای زیر

piece

n. A loose or separated part, as distinguished from the whole or the mass.

طغرا، سوار، پاره، قبضه توپ یا تفنگ، قبضه، دانه، مهره، پارچه، فقره، عدد، سکه، نمونه،
قطعه ادبی یا موسیقی، نمایشنامه قسمت، بخش، یک تکه کردن، وصله کردن، ترکیب کردن،
جور شدن، قدری، کمی، اسلحه گرم

piecemeal

adv. Gradually.

ذره ذره ، تکه تکه ، قسمت به قسمت ، کم کم ، بطور تدریجی ، به اجزاء ریز تقسیم کردن ،
خردخرد ، تکه تکه ، بتدریج ، تدریجی

pillage

n. Open robbery, as in war.

تاراج ، یغما ، غارت کردن

pillory

n. A wooden framework in which an offender is fastened to boards and is exposed to public scorn.

قاپوق ، نوعی الت شکنجه قدیمی که سر و دست مجرم را از سوراخ کوچک تخته سنگی گذارنده
وفشار میدادند

pincers

n. An instrument having two lever-handles and two jaws working on a pivot.

گاز انبر ، ماشه ، گیره

pinchers

n. An instrument having two jaws working on a pivot.

گازانبر ، ماشه ، گیره

pinnacle

n. A high or topmost point, as a mountain-peak.

اوج ، منتهی درجه ، قله نوک تیز ، راس ، برج

pioneer

n. One among the first to explore a country.

مهندس استحکامات ، پیش قدم ، سرباز مهندس حفار ، بیلدار ، پیشگام ، پیشقدم شدن

pious

adj. Religious.

دیندار ، پرهیزگار ، زاهد ، متقی ، پارسا ، وارسته

pique

v. To excite a slight degree of anger in.

مشاجرہ ، رنجش ، انزجار ، تحریک کردن ، زخم زبان زدن ، پارچہ ء راه راہ نخی ، پیکہ ، منبت
کاری

piteous

adj. Compassionate.

رقت بار ، دلسوز ، رقت انگیز ، جانگداز

pitiable

adj. Contemptible.

رقت بار ، رقت انگیز ، قابل ترحم

pitiful

adj. Wretched.

رقت انگیز

pitiless

adj. Hard-hearted.

بی ترحم ، بی رحم

pittance

n. Any small portion or meager allowance.

مبلغ جزئی ، چندرغاز ، کمک هزینه مختصر

placate

v. To bring from a state of angry or hostile feeling to one of patience or friendliness.

آرام کردن، استمالت کردن، دلجویی کردن، تسکین دادن، (خشم یا دشمنی) فرونشاندن، اشتهی کردن

placid

adj. Serene.

خونسرد، آرام، سربه راه، (چیز) آرام، ساکن، دریاچه ی پلاسید (در ایالت نیویورک - امریکا)، راحت، متین

plagiarism

n. The stealing of passages from the writings of another and publishing them as one's own.

دزدی ادبی

planisphere

n. A polar projection of the heavens on a chart.

جهان نمای سطح نما ، جهان نمای مسطح

plasticity

n. The property of some substances through which the form of the mass can readily be changed.

نرمینگی ، حالت خمیری ، شکلپذیری ، خاصیت شکل افزینی ، خمیرائی ، خمیری ، اندام پذیری ،
شکل پذیری ، قالب پذیری ، حالت پلاستیکی ، نرمی ، انعطاف

platititude

n. A written or spoken statement that is flat, dull, or commonplace.

بیمزگی ، بیاتی ، پیش پا افتادگی ، ابتذال

plaudit

n. An expression of applause.

هلهله شادی ، صدای افرین ، تمجید ، دست زدن

plausible

adj. Seeming likely to be true, though open to doubt.

باورکردنی ، پذیرفتنی ، قابل استماع ، محتمل

playful

adj. Frolicsome.

سربهواه ، اهل تفریح و بازی ، بازیگوش ، سرزنده و شوخ

playwright

n. A maker of plays for the stage.

پیس نویس ، نمایشنامه نویس

plea

n. An argument to obtain some desired action.

پاسخ دعوی ، دادخواست ، منازعه ، مشاجره ، مدافعه ، عذر ، بهانه ، تقاضا ، استدعا ، پیشنهاد ،
وعده مشروط ، ادعا

pleasant

adj. Agreeable.

خوش آیند ، دلپذیر ، خرم ، مطبوع ، پسندیده ، خوش مشرب

pleasurable

adj. Affording gratification.

فرح بخش ، لذت بخش ، لذیذ ، مغتنم ، عیاش

plebeian

adj. Common.

آدم طبقه سوم ، خشن و رذل ، دانشجوی سال اول نیروی دریایی ، (روم قدیم) توده مردم ، طبقه
سوم ، خشن ، بی ادب

pledgee

n. The person to whom anything is pledged.

رهن گیرنده ، مرتهن ، گروگیر

pledgeor

n. One who gives a pledge.

دهنده ضمانت یا بیعانه یا قول

plenary

adj. Entire.

کامل ، جامع ، غیر مقید ، شامل تمام اعضاء

plenipotential ry

n. A person fully empowered to transact any business.

plenitude

n. Abundance.

کمال ، سرشاری ، وفور ، فراوانی

plenteous

adj. Abundant.

فراوان، وافر، سرشار، بسیار، فرهست، متعدد، پرشمار، پر ثمر، پر بار، پر برکت

plumb

n. A weight suspended by a line to test the verticality of something.

ژرف پیمای، شاقول عمودی، گلوله سربی، راست، بطور عمودی، عمودا، درست، عینا، لوله کشی کردن، ژرف یابی کردن، عمق پیمودن، عمودی قرار دادن، با شاقول آزمودن، باسرب مهر وموم کردن، شاقولی افتادن، عمود بودن، سر

plummets

n. A piece of lead for making soundings, adjusting walls to the vertical.

گلوه سربى ، وزنه شاقول ، شاقول ، ژرف پيما ، سرازير شدن ، نازل شدن ، سرنگون وارافتادن

pluperfect

adj. Expressing past time or action prior to some other past time or action.

فعل ماضى بعيد ، خيلى عالى

plural

adj. Containing or consisting of more than one.

صيغه جمع ، صورت جمع ، جمعى

plurality

n. A majority.

حالت تعدد ، تعدد حزبى ، حكومت ائتلافى ، جمع گرايى ، تعدد ، وفور ، چندگانگى

plutocracy

n. A wealthy class in a political community who control the government by means of their money.

حكومت دولتمندان ، حكومت اغنياء ، حكومت توانگران ، طبقه ثروتمند

pneumatic

adj. Pertaining to or consisting of air or gas.

پنوماتیکی ، گازی ، هوایی ، هوادار ، پرباد ، کار کننده باهوای فشرده ، دارای چرخ یا ، لاستیک بادی

poesy

n. Poetry.

شعر ، شاعری

poetaster

n. An inferior poet.

شاعرک ، شعر باف

poetic

adj. Pertaining to poetry.

شاعرانه ، شعری ، نظمی ، خیالی

poetics

n. The rules and principles of poetry.

رساله ای درباره شعر و زیبایی شناسی ، نظریه شاعرانه ، فنون شاعری

poignancy

n. Severity or acuteness, especially of pain or grief.

تیزی ، زندگی ، تلخی ، ناگواری ، حادی

poignant

adj. Severely painful or acute to the spirit.

تیز ، تند و تلخ ، زنده ، نیشدار ، گوشه دار

poise

n. Equilibrium.

توازن ، وضع ، وقار ، ثبات ، نگاهداری ، اونگ یا وزنه ساعت ، وزنه متحرک ، بحالت موازنه درآوردن ، ثابت واداشت ن

polar

adj. Pertaining to the poles of a sphere, especially of the earth.

مربوط به قطب ، قطبی ، وابسته به قطب شمال و جنوب ، دارای قطب مغناطیسی یا الکتریکی ،
متقارن ، متقابل ، متضاد

pollen

n. The fine dust-like grains or powder formed within the anther of a flowering plant.

گرده ، گرده افشانی کردن ، دانه گرده

pollute

v. To contaminate.

ناپاک کردن ، نجس کردن ، الودن ، ملوث کردن

polyarchy

n. Government by several or many persons of what- ever class.

حکومت چند تنی

polycracy

n. The rule of many.

حکومت چند تني

polygamy

n. the fact or condition of having more than one wife or husband at once.

چند همسري ، تعدد زوجات ، چند زن گيري ، چندگاني ، بس گاني

polyglot

adj. Speaking several tongues.

چند زباني ، متکلم بچند زبان

polygon

n. A figure having many angles.

چند ضلعي ، کثیرالاضلاع ، (هندسه) بسيار پهلو ، چند گوشه ، کثیرالاضلاع

polyhedron

n. A solid bounded by plane faces, especially by more than four.

جسم چند وجهی ، (هندسه) کثیر الوجوه

polysyllable

adj. Having several syllables, especially more than three syllables.

کلمه چند هجایی ، لغت چند سیلابی ، چند هجایی

polytechnic

adj. Pertaining to, embracing, or practicing many arts.

جامع الفنون ، چند رشته ای ، وابسته بتدریس هنرهای فنی مختلف ، وابسته به علوم عملی
مختلف ، دانشکده صنعتی

polytheism

n. The doctrine or belief that there are more gods than one.

چند خدا پرستی ، پرستش خدایان متعدد

pommel

v. To beat with something thick or bulky.

قاچ زین اسب ، جسم گلوله مانند ، گلوله ، قاش زین ، قریوس زین ، قبه شمشیر ، سر عصا ،
محکم زدن

pomposity

n. The quality of being marked by an assumed stateliness and impressiveness of manner.

دبدبه ، اب وتاب ، جلوه وشکوه

pompous

adj. Marked by an assumed stateliness and impressiveness of manner.

پرشکوه

ponder

v. To meditate or reflect upon.

سنجیدن ، اندیشه کردن ، تعمق کردن ، تفکر کردن ، سنجش

ponderous

adj. Unusually weighty or forcible.

وزین ، خیلی سنگین ، خیلی کودن

pontiff

n. The Pope.

کاهن بزرگ ، کشیش بزرگ ، پاپ

populace

n. The common people.

جمعیت ، (آمریکایی) توده مردم ، عوام الناس ، سکنه ، جمهور

populous

adj. Containing many inhabitants, especially in proportion to the territory.

پر جمعیت ، کثیرالجمعیت ، بیشمار ، زیاد ، پر

portend

v. To indicate as being about to happen, especially by previous signs.

شگون داشتن، (آمد و) نیامد داشتن، نحس بودن، شوم بودن، بدیمن بودن، دلالت داشتن، حاکی بودن، خبر دادن (از چیزی)، نشانه ی چیزی بودن، پیشنمایی کردن، پیشگویی کردن، پیش بینی کردن، از پیش خبر دادن

portent

n. Anything that indicates what is to happen.

نشانه ، فال بد ، خبر بد ، شگفتی ، بد یمن بودن

portfolio

n. A portable case for holding writing-materials, drawings, etc.

دارایی ، سند دارائی ها ، کیف کاغذ ، کیف چرمی بزرگ ، مقام ، سهام

posit

v. To present in an orderly manner.

ادعا ، قرار دادن ، ثابت کردن ، فرض کردن ، فرض

position

n. The manner in which a thing is placed.

شغل رسمی ، حالت ، محل سازمانی ، مقام شغل سازمانی ، مستقرشدن یا کردن ، قراردادن امورات
مربوط به وظایف ، شکل ، موقعیت ، وضعیت ، موضع ، نهش ، شغل ، مرتبه ، جایگاه ، مقام یافتن
، سمت ، منصب ، قراردادن یا گرفتن

positive

adj. Free from doubt or hesitation.

مسلم ، واقعی ، نسخه اصلی عکس ، قطب مثبت باطری الکتریسیته مثبت ، مثبت ، قطعی ، محقق
، یقین ، معین ، مطلق ، ساده

posse

n. A force of men.

ممکن ، نیروی اجتماعی ، قدرت قانونی ، دسته افراد پلیس ، جماعت ، قدرت ، امکان

possess

v. To own.

تصرف کردن ، دارا بودن ، متصرف بودن ، در تصرف داشتن ، دارا شدن ، متصرف شدن

possession

n. The having, holding, or detention of property in one's power or command.

حيازت ، متصرفات ، مایملک ، تسخیر ، جن زدگی ، تصرف ، دارایی ، مالکیت ، ثروت ، ید تسلط

possessive

adj. Pertaining to the having, holding, or detention of property in one's power or command.

ملکی ، حالت اضافه ، حالت مضاف الیه

possessor

n. One who owns, enjoys, or controls anything, as property.

ذوالید ، متصرف ، مالک ، دارا

possible

adj. Being not beyond the reach of power natural, moral, or supernatural.

شدنی ، ممکن ، امکان پذیر ، میسر ، مقدور ، امکان

postdate

v. To make the date of any writing later than the real date.

بتاریخ ماقبل نوشتن ، تاریخ ماقبل

posterior

n. The hinder part.

پشتی ، عقبی ، پسی ، عقب تر ، دیرتر ، خلفی ، بعداز ، کفل

postgraduate

adj. Pertaining to studies that are pursued after receiving a degree.

وابسته به تحصیلات فوق لیسانس ، دانش اموخته

postscript

n. Something added to a letter after the writer's signature.

ذیل نامه ، یادداشت الحاقی اخر نامه یا کتاب ، ضمیمه کتاب (مخفف ان P.S. است)

potency

n. Power.

توان ، قدرت ، توانایی ، نیرومندی ، لیاقت

potent

adj. Physically powerful.

قوی ، پرزور ، نیرومند

potentate

n. One possessed of great power or sway.

پادشاه ، سلطان ، شخص توانا ، فرمانروای مقتدر

potential

n. Anything that may be possible.

بالقوه، اندر توان، تانشی، (دستور زبان) امکانی، شایشی، امکان، استعداد، توانش، یارا، یارایی،
(فیزیک - برق) فشار، اختلاف سطح، پتانسیل، پادی، (در اصل) آنچه که نیرو دارد، نیرومند، قوی،
زورمند، عامل بالقوه، بالفعل، ذخیره ای، نهانی، پنهانی، دارای استعداد نهانی

potion

n. A dose of liquid medicine.

جرعه ، دارو یا زهر ابکی ، شربت عشق دادن به

powerless

adj. Impotent.

بی زور

practicable

adj. Feasible.

عملی ، قابل اجرا ، صورت پذیر ، عبور کردنی

prate

v. To talk about vainly or foolishly.

هرزه درایی کردن ، پچ پچ ، ورور ، پرگویی ، یاوه گویی کردن ، وراجی کردن

prattle

v. To utter in simple or childish talk.

پرگویی کردن ، حرف مفت زدن ، ورزدن ، ورور

preamble

n. A statement introductory to and explanatory of what follows.

دیباجه ، سراغاز مقدمه کتاب ، مقدمه سند ، دیباجه ، مقدمه وراهنمای نظامنامه یا مقررات ، توضیحات ، مقدمه نوشتن

precarious

adj. Perilous.

عاریه ای بسته بمیل دیگری ، مشروط بشرایط معینی ، مشکوک ، مصر ، التماس کن ، پرمخاطره

precaution

n. A provision made in advance for some possible emergency or danger.

پیشگیری ، ضربتی (ماسوره) ، درنظرگرفتن احتیاط و جنبه های تامینی ، پیش بینی ، حزم ، احتیاط کردن ، اقدام احتیاطی

precede

v. To happen first.

مقدم بودن، جلو بودن، قبل از، پیش از، قبل از ... قراردادن

precedence

n. Priority in place, time, or rank.

الویت، ترتیب تقدم، پیشی گرفتن، پیشی، اولویت، حق تقدم، امتیاز، سابقه، تقدم، برتری

precedent

n. An instance that may serve as a guide or basis for a rule.

رویه قضایی، سابقه داشتن، مقدم بر، مسبوق به، سابقه، ماقبل، مقدم، نمونه

precedential

adj. Of the nature of an instance that may serve as a guide or basis for a rule.

سابقه شو، سابقه درست کن

precession

n. The act of going forward.

ساییدگی ، پیشروی ، سبقت ، تقدم ، تغییر جهت محور جسم گردند (مثل فرفره) ، انحراف مسیر

precipice

n. A high and very steep or approximately vertical cliff.

صخره پرتگاه ، پرتگاه ، سرایشی تند

precipitant

adj. Moving onward quickly and heedlessly.

شتابزده ، جدا شدنی ، تعلیق ، شدنی ، باعجله ، عامل رسوب

precipitate

v. To force forward prematurely.

رسوب کردن ، بشدت پرتاپ کردن ، شتاباندن ، بسرعت عمل کردن ، تسریع کردن ، سرایش
تند داشتن ، ناگهان سقوط کردن ، غیر محلول وته نشین شونده ، جسم تعلیق شونده یا متراسب ،
خیلی سریع ، بسیار عجول ، ناگهانی ، رسوب شیمیایی

precise

adj. Exact.

دقیق کردن ، مختصر کردن ، مفید ، جامع ، صریح ، دقیق ، معین

precision

n. Accuracy of limitation, definition, or adjustment.

رقم دقت ، دقت تیر ، دقت ، صراحت ، درستی ، صحت ، ظرافت ، دقیق

preclude

v. To prevent.

پیش گیری کردن ، مانع شدن ، مانع جلو راه ایجاد کردن ، مسدود کردن

precocious

adj. Having the mental faculties prematurely developed.

زود رس ، پیش رس ، نابهنگام ، باهوش

precursor

n. A forerunner or herald.

پیشرو ، منادی ، ماده متشکله جسم جدید

predatory

adj. Prone to pillaging.

درنده ، غارتگر ، یغماگر ، تغذیه کننده از شکار

predecessor

n. An incumbent of a given office previous to another.

متصدی پیشین، سلف، چیزی که جای خود را به دیگری داده است، اسبق، سابق، قبلی، اجداد، در

جمع پیشینان

predicament

n. A difficult, trying situation or plight.

مخمصه ، حالت ، وضع نامساعد ، وضع خطرناک

predicate

v. To state as belonging to something.

مسند ، خبر ، مسندی ، خبری ، خبر دادن ، اطلاق کردن ، به صورت مسند قرار دادن ، مبتنی کردن ، مستند کردن ، گزاره ، دلالت کردن

predict

v. To foretell.

پیشگویی کردن ، قبلا پیش بینی کردن

prediction

n. A prophecy.

محاسبه ، پیش بینی ، پیشگویی

predominanc e

n. Ascendancy or preponderance.

برتری ، علو ، رجحان ، تفوق

predominant

adj. Superior in power, influence, effectiveness, number, or degree.

غالب ، مسلط ، حکمفرما ، نافذ ، عمده ، برجسته

predominate

v. To be chief in importance, quantity, or degree.

دارای نفوذ نجومی ، قاطع بودن ، نفوذ قاطع داشتن ، مسلط بودن ، چربیدن

preempt

v. To secure the right of preference in the purchase of public land.

باحق شفعه خریدن ، حق تقدم پیدا کردن ، پیشدستی کردن ، قبضه کردن ، به انحصار درآوردن

preemption

n. The right or act of purchasing before others.

حق شفعه ، پیشدستی

preexist

v. To exist at a period or in a state earlier than something else.

قبلا وجود داشتن ، ازلی بودن ، قبلا موجود شدن

preexistence

n. Existence antecedent to something.

تقدم وجود ، ازلیت ، موجودیت قبلی

preface

n. A brief explanation or address to the reader, at the beginning of a book.

مقدمه ، سراغاز ، آغاز ، پیش گفتار ، دیباچه نوشتن

prefatory

adj. Pertaining to a brief explanation to the reader at the beginning of a book.

دیباچه ای ، پیش گفتاری

prefer

v. To hold in higher estimation.

طرح کردن ، ترجیح یافتن ، ترجیح دادن ، برتری دادن ، رجحان دادن ، برگزیدن

preferable

adj. More desirable than others.

مرجح ، دارای رجحان ، قابل ترجیح ، برتر

preference

n. An object of favor or choice.

برتری ، رجحان ، ترفیع ، مزیت ، اولویت ، تقدم

preferential

adj. Possessing, giving, or constituting preference or priority.

امتیازی ، امتیاز دهنده ، مقدم ، ترجیحی ، ممتاز

preferment

n. Preference.

ترفیع ، ارتقاء ، حق تقدم ، از پیش ، مقام افتخاری

prefix

v. To attach at the beginning.

پیشوندی

prehensile

adj. Adapted for grasping or holding.

گیرکننده ، گیرنده ، قابض ، مخصوص گرفتن و چیدن برگ ، دارای استعداددهنری ، درک کننده

prehension

n. The act of laying hold of or grasping.

قبض ، اخذ ، گرفتن ، تسلیم ، تحویل

prejudice

n. A judgment or opinion formed without due examination of the facts.

زیان ، لطمه ، پیشداوری ، تعصب ، غرض ورزی ، قضاوت تبعیض آمیز ، خسارت و ضرر ، تبعیض
کردن ، پیش داوری

prelacy

n. A system of church government.

مقام اسقفی ، مطرانی ، حکومت روحانی

prelate

n. One of a higher order of clergy having direct authority over other clergy.

مطران ، خلیفه ، اسقف اعظم ، کشیش ارشد

prelude

n. An introductory or opening performance.

پیش درآمد ، مقدمه ، قسمت مقدماتی

premature

adj. Coming too soon.

زودرس ، پیش از موعد ، پیشرس ، پیش رس ، قبل از موقع ، نابهنگام ، نارس

premier

adj. First in rank or position.

رئیس الوزرا ، مقدم ، برتر ، والاتر ، مهمتر ، رئیس ، رهبر ، نخست وزیر ، نخستین نمایش یک
نمایشنامه ، هنرپیشه برجسته

premise

n. A judgment as a conclusion.

قضیه ثابت یا اثبات شده ، بنیاد و اساس بحث ، صغری و کبرای قیاس منطقی ، فرض قبلی ، فرضیه
مقدم ، فرض منطقی کردن

premonition

n. Foreboding.

تحذیر ، اخطار ، برحذر داشتن ، فکر قبلی

preoccupatio

n

n. The state of having the mind, attention, or inclination preoccupied.

توجه فکری، فکر و ذکر، اشتغال فکری، اشغال قبلی، کار مقدم، تمایل، شیفتگی

preoccupy

v. To fill the mind of a person to the exclusion of other subjects.

فکر یا ذهن را به خود مشغول کردن، (اندیشه) منحصر به چیزی معطوف شدن، از پیش اشغال یا تصرف کردن

preordain

v. To foreordain.

قبلا مقرر داشتن ، قبلا وقوع امری را ترتیب دادن

preparation

n. An act or proceeding designed to bring about some event.

تهیه (مصالح) ، آتش تهیه ، تهیه کردن آتش ، تیرتهیه اجرا کردن ، پیش بینی ، تدارک دیدن ، آماده کردن ، آمایش ، تمهید ، پستایش ، آمادش ، تدارک ، تهیه مقدمات ، اقدام مقدماتی ، آماده سازی ، آمادگی

preparatory

adj. Having to do with what is preliminary.

آماده کننده ، شیپور خبر ، تیراندازی مقدماتی ، پستایی ، مقدماتی ، مربوط به تهیه یا مقدمات ، آمایشی ، تدارکی

preponderan

t

adj. Prevalent.

برتر ، مسلط ، دارای مزیت

preponderate

v. To exceed in influence or power.

سنگین تر بودن ، چربیدن بر ، افزودن ، فزونی

prepossession

n. A preconceived liking.

تصرف قبلی ، اشغال قبلی ، تمایل بیجهت ، تعصب

preposterous

adj. Utterly ridiculous or absurd.

نامعقول ، غیر طبیعی ، مهمل ، مضحک

prerogative

adj. Having superior rank or precedence.

حق یا امتیاز ویژه ، دارای حق ویژه ، حق ویژه ، امتیاز مخصوص ، حق ارثی ، امتیاز

presage

v. To foretell.

نشانه ، نشان ، علامت ، فال نما ، شگون ، گواهی دادن بر ، خبردادن از ، پیشگویی کردن

prescience

n. Knowledge of events before they take place.

پیش دانی ، آگاهی از پیش ، علم غیب ، الهام

prescient

adj. Foreknowing.

عالم به غیب یا آینده ، قبلا آگاه

prescript

adj. Prescribed as a rule or model.

دستور ، مقرر شده ، امر صادر شده ، تجویز شده ، امریه

prescriptible

adj. Derived from authoritative direction.

قابل تجویز

prescription

n. An authoritative direction.

مرور زمان ، حکم ، دستورالعمل ، صدور فرمان ، امریه ، نسخه نویسی ، تجویز ، نسخه

presentient

adj. Perceiving or feeling beforehand.

قبلا متوجه ، گوش بزنگ ، آماده ، قبلا مستعد ، درانتظار

presentiment

n. Foreboding.

عقیده قبلی نسبت بچیزی ، احساس وقوع امری از پیش ، روشن بینی قبلی ، دلهره

presentment

n. Semblance.

عمل نشان دادن یا عرضه داشتن، نمایش، بازنمایی، (بازرگانی) عرضه ی سند قرضه یا سفته و غیره به منظور دریافت مبلغ آن، (حقوق) گزارش دادگاه جنایی درباره ی جنایت، ارائه، شرح، بیان، حضور، طرز نمایش

preservation

n. Conservation.

حفاظت ، صیانت ، نگهداری ، حفظ ، محافظت ، جلوگیری ، حراست

presumption

n. That which may be logically assumed to be true until disproved.

ظن قوی ، قرینه ، فرض ، احتمال ، استنباط ، گستاخی ، جسارت

presumptuous

S

adj. Assuming too much.

گستاخ ، جسور ، مغرور ، خود بین

pretension

n. A bold or presumptuous assertion.

وانمود ، ادعا ، دعوی ، خودفروشی ، تظاهر ، قصد

pretentious

adj. Marked by pretense, conceit, or display.

پرمدعا ، پر جلوه ، پر ادعا و متظاهر

preternatural

adj. Extraordinary.

غیر عادی ، غیر طبیعی ، مافوق طبیعی

pretext

n. A fictitious reason or motive.

عذر ، دستاویز ، مستمسک ، بهانه آوردن

prevalence

n. Frequency.

پخش ، نفوذ ، تفوق ، درجه شیوع ، رواج

prevalent

adj. Of wide extent or frequent occurrence.

رایج ، شایع ، متداول ، فائق ، مرسوم ، برتر

prevaricate

v. To use ambiguous or evasive language for the purpose of deceiving or diverting attention.

دوپهلو حرف زدن ، زبان بازی کردن ، دروغ گفتن

prevention

n. Thwarting.

پیشگیری ، جلوگیری ، ممانعت

prickle

v. To puncture slightly with fine, sharp points.

خراش کوچک ، خارتیغ ، خارنوک تیز ، تیرکشیدن ، نیش ، سک زدن

priggish

adj. Conceited.

خودنما ، ایرادی ، سخت گیر

prim

adj. Stiffly proper.

برگ نو ، یاسم ، نوار ابيض ، خیلی محتاط ، تمیز ، رسمی و خشک بودن ، خود را گرفتن ، اراستن

prima

adj. First.

عمده ، اول

primer

n. An elementary reading-book for children.

پیش قطار ، وسیله به کار اندازنده مشتعل کننده ، کتاب الفباء ، مبادی اولیه ، بتونه ، چاشنی ، وابسته بدوران بشر اولیه ، باستانی ، ابتدایی

primeval

adj. Belonging to the first ages.

پیشین ، اولیه ، بسیار کهن ، باستانی

primitive

adj. Pertaining to the beginning or early times.

نخستی ، پیشین ، قدیم ، بدوی ، انسان اولیه ، اولیه ، اصلی

principal

adj. Most important.

دستور دهنده ، مضمون عنه ، امر ، مرتکب اصلی ، رئیس دانشکده یا دبیرستان ، رئیس موسسه
اثاثه ارثی ، اصل ، کارفرما ، موکل ، ارباب ، عمده ، رئیس ، مدیر ، مطلب مهم ، سرمایه اصلی ،
مجرم اصلی

principality

n. The territory of a reigning prince.

شاهزادگی ، قلمرو شاهزاده

principle

n. A general truth or proposition.

مسلک ، مرام اخلاقی ، قانون علمی ، اصل علمی ، اصل اخلاقی ، اصل ، قاعده کلی ، مرام ، سرچشمه ، حقیقت ، مبادی و اصول ، (در جمع) معتقد با اصول و مبادی کردن ، اخلاقی کردن

priory

n. A monastic house.

دیر یا خانقاه کوچکتر از صومعه

pristine

adj. Primitive.

پیشین ، اولی ، طبیعی و دست نخورده ، تر و تازه

privateer

n. A vessel owned and officered by private persons, but carrying on maritime war.

کشتی تجارتي که هنگام جنگ توسط دولت مصادره و مسلح ميشود ، فرمانده کشتی بازرسی ، درکشتی تجارتي مسلح کار کردن

privilege

n. A right or immunity not enjoyed by all, or that may be enjoyed only under special conditions.

برتری ، رجحان ، مزیت ، حق ویژه ، امتیاز مخصوصی اعطا کردن ، بخشیدن

privity

n. Knowledge shared with another or others regarding a private matter.

موضوع محرمانه ، امر خصوصی ، امر سری

privity

adj. Participating with another or others in the knowledge of a secret transaction.

شریک ، سهیم ، خصوصی ، محرمانه ، صمیمی ، محرم اسرار ، اختصاصی ، دزدکی ، مستراح

probate

adj. Relating to making proof, as of a will.

تصدیق صحت وصیتنامه ، رونوشت مصدق وصیتنامه ، رونوشت گواهی شده وصیت نامه ، گواهی حصر وراثت ، گواهی نمودن صحت وصیت نامه ، محاکمه کردن ، استنطاق کردن ، تحت آزمایش یا نظر قرار دادن

probation

n. Any proceeding designed to ascertain or test character, qualification, or the like.

تعلیق مجازات ، کاراموزی ، به سر بردن محکومین جوان در مراکز آموزش مخصوص ، آزادی مشروط ، آزمایش ، امتحان ، آزمایش حسن رفتار و آزمایش صلاحیت ، دوره آزمایش و کار آموزی ، ارائه مدرک و دلیل ، آزادی بقید التزام

probe

v. To search through and through.

میله بازرسی ، میله مدرج ، ستون ، جستجو ، تحقیق ، نیشتر ، رسیدگی ، اکتشاف جدید ، غور کردن ، بررسی کردن ، کاوش کردن ، تفحص کردن ، کاوشگر

probity

n. Virtue or integrity tested and confirmed.

پاکدامنی ، راستی ، پیروی دقیق از اصول

procedure

n. A manner or method of acting.

طرز کار ، طریقه فرایند ، اقدام ، ایین کار ، روش کار ، شیوه ، دستورالعمل ، روال ، رویه ، طرز عمل ، روش ، ایین دادرسی ، روند ، پردازہ

proceed

v. To renew motion or action, as after rest or interruption.

پیش رفتن ، رهسپار شدن ، حرکت کردن ، اقدام کردن ، پرداختن به ، ناشی شدن از ، عایدات

proclamation

n. Any announcement made in a public manner.

اعلام کردن ، اعلام ، اگهی دادن ، بیانیه دادن ، اعلان ، اگهی ، انتشار ، بیانیه ، اعلامیه ، ابلاغیه

procrastinate

v. To put off till tomorrow or till a future time.

بدفع الوقت گذراندن ، معوق گذاردن

procrastinati

on

n. Delay.

طفره ، تعویق

proctor

n. An agent acting for another.

مباشر ، نماینده ، وکیل مدافع ، وکیل قانونی ، بازرس دانشجویان ، متولی ، ناظر ، نایب ، ممتحن ، نظارت کردن ، بازرسی کردن

prodigal

n. One wasteful or extravagant, especially in the use of money or property.

مبذر ، ولخرج ، مسرف ، اسراف اور ، متلف ، پر تجمل

prodigious

adj. Immense.

حیرت اور ، شگفت ، غیر عادی ، شگرف

prodigy

n. A person or thing of very remarkable gifts or qualities.

پرادیجی ، چیز غیر عادی ، اعجوبہ ، شگفتی ، بسیار زیرک

productive

adj. Yielding in abundance.

باراور ، تولیدی ، پر بار ، حاصل ضرب ، فراور ، مولد ثروت ، تولید کننده ، مولد ، پر حاصل

profession

n. Any calling or occupation involving special mental or other special disciplines.

دعوی ، اظہار ، شغل ، اقرار ، اعتراف ، حرفہ یی ، پیشگانی ، پیشہ کار

professor

n. A public teacher of the highest grade in a university or college.

استاد ، پروفیسور ، پرفسور ، معلم دبیرستان یا دانشکده

proffer

v. To offer to another for acceptance.

پیشنهاد کردن ، تقدیم داشتن ، عرضه داشتن

proficiency

n. An advanced state of acquirement, as in some knowledge, art, or science.

خبرگی ، زبردستی ، چیرگی ، مهارت ، تخصص ، کارایی

proficient

adj. Possessing ample and ready knowledge or of skill in any art, science, or industry.

خبره ، وارد به فن ، زبردست ، چیره ، ماهر ، حاذق ، متخصص

profile

n. An outline or contour.

شکل دادن ، فرم دادن ، شکل ، فرم ، پروفیل ، برش طولی ، نمودار خصوصیات ، نمایه ، مقطع عرضی ، برش عمودی ، نقشه برش نما ، عکس نیمرخ ، برجسته ، نمودار یا منحنی مخصوص نمایش چیزی

profiteer

n. One who profits.

سودجو ، استفادہ چي بودن ، اهل استفادہ زياد بودن

profligacy

n. Shameless viciousness.

هرزگی ، ولگردی ، ولخرجی

profligate

adj. Abandoned to vice.

هرزه ، بي بند و بار ، فاسد الاخلاق ، ولخرج

profuse

adj. Produced or displayed in overabundance.

فراوان ، وافر ، ساری ، لبريز ، سرشار ساختن

progeny

n. Offspring.

اولاد ، فرزند ، اخلاف ، سلاله ، دودمان

progression

n. A moving forward or proceeding in course.

سری ، فرایازی ، تصاعد ، توالی ، تسلسل ، پیشرفت

prohibition

n. A decree or an order forbidding something.

حرمت ، ممنوعیت ، نهی ، تحریم ، ممانعت ، قدغن ، صدور حکم منع

prohibitionist

n. One who favors the prohibition by law of the manufacture and sale of alcoholic beverages.

طرفدار منع مسکرات

prohibitory

adj. Involving or equivalent to prohibition, especially of the sale of alcoholic beverages.

منعی، گران، جلوگیری کننده

projection

n. A prominence.

سیستم تصویر در تهیه نقشه ، پیش آمدگی ، پیش افکنی ، برآمدگی ، نقشه کشی ، پرتاب ، طرح ریزی ، تجسم ، پرتو افکنی ، نور افکنی ، اگراندیسمان ، پروژه ، افکنش ، تصویر

proletarian

n. A person of the lowest or poorest class.

عضو طبقه کارگر ، وابسته بکارگر ، کارگری

prolific

adj. Producing offspring or fruit.

پرزا ، حاصلخیز ، بارور ، نیرومند ، پرکار ، فراوان

prolix

adj. Verbose.

طولانی ، خسته کننده ، روده دراز ، پرگو

prologue

n. A prefatory statement or explanation to a poem, discourse, or performance.

پیش درآمد ، سراغاز ، مقدمه ، پیش گفتار

prolong

v. To extend in time or duration.

طولانی کردن ، امتداد دادن ، دراز کردن ، امتداد یافتن ، بتاخیرانداختن ، طفره رفتن ، بطول انجامیدن

promenade

v. To walk for amusement or exercise.

سیر ، گردشگاه ، تفرجگاه ، گردش رفتن ، تفرج کردن ، گردش کردن

prominence

n. The quality of being noticeable or distinguished.

برجستگی ، امتیاز ، پیشامدگی ، برتری

prominent

adj. Conspicuous in position, character, or importance.

حساس ، برجسته ، والا

promiscuous

adj. Brought together without order, distinction, or design (for sex).

بیقاعده ، بیقید در امور جنسی

promissory

adj. Expressing an engagement to pay.

وابسته به قول و قرار، تعهدی، پیمانی، وابسته به تعهد یا قول

promontory

n. A high point of land extending outward from the coastline into the sea.

دماغه بلند ، راس ، پرتگاه ، برآمدگی ، دماغه

promoter

n. A furtherer, forwarder, or encourager.

ترویج کننده فروش ، پیش برنده ، ترقی دهنده ، ترویج کننده

promulgate

v. To proclaim.

اعلام کردن ، انتشار دادن ، ترویج کردن

propaganda

n. Any institution or systematic scheme for propagating a doctrine or system.

تبلیغ ، تبلیغات ، پروپاگاندا

propagate

v. To spread abroad or from person to person.

منتشر کردن ، قلمه کردن انتقال دادن ، گسترده کردن ، (بوسیله تولید مثل) تکثیر کردن ، زیاد کردن ، پروردن ، قلمه زدن ، منتشر کردن ، انتشار دادن ، پخش کردن ، پخش شدن ، رواج دادن

propel

v. To drive or urge forward.

بجلو راندن ، سوق دادن ، بردن ، حرکت دادن

propellant

adj. Propelling.

عامل ، انگیزه محرک ، نیروی محرکه

propeller

n. One who or that which propels.

پروانه هواپیما و کشتی و غیره

prophecy

n. Any prediction or foretelling.

غیبگویی ، نبوت ، پیغمبری ، پیشگویی ، رسالت ، ابلاغ

prophecy

v. To predict or foretell, especially under divine inspiration and guidance.

غیبگویی یا پیشگویی کردن

propitious

adj. Kindly disposed.

خوش یمن ، میمون ، شفیع ، خیر خواه ، مساعد

proportionat

e

adj. Being in proportion.

propriety

n. Accordance with recognized usage, custom, or principles.

تناسب ، قواعد متداول و مرسوم رفتار و آداب سخن ، مراعات آداب نزاکت ، برازندگی

propulsion

n. A driving onward or forward.

فشار به سمت جلو ، سوق ، نفوذ ، فشار بسوی جلو ، نیروی محرکه ، خروج ، دفع ، پیش راندن

prosaic

adj. Unimaginative.

خالی از لطف ، کسل کننده ، وابسته به نثر ، نثری

proscenium

n. That part of the stage between the curtain and the orchestra.

صحنه نمایش ، جلو صحنه ، پیشگاه ، پیش صحنه

proscribe

v. To reject, as a teaching or a practice, with condemnation or denunciation.

تبعید کردن ، ممنوع ساختن ، تحریم کردن ، نهی کردن ، بد دانستن ، بازداشتن از

proscription

n. Any act of condemnation and rejection from favor and privilege.

ترک ، منع ، تخطئه ، تبعید ، محکومیت ، محرومیت

proselyte

n. One who has been won over from one religious belief to another.

جدید الایمان ، کسیکه تازه بدینی واردشود ، نو آموز مذهبی ، عضو تازه حزب ، بدین تازه ای وارد

کردن ، تبلیغ کردن ، تبلیغ شدن

prosody

n. The science of poetical forms.

علم عروض ، علم بدیع ، قواعد بدیعی و عروضی

prospector

n. One who makes exploration, search, or examination, especially for minerals.

اکتشاف کننده ، معدن یاب ، معدن کاو

prospectus

n. A paper or pamphlet containing information of a proposed undertaking.

خلاصه آگهی ، آینده نامه ، اطلاع نامه ، شرح چاپی درباره شرکت یا معدنی که برای آن باید سرمایه جمع اوری شود

prostrate

adj. Lying prone, or with the head to the ground.

بخاک افتاده (در حال عبادت یا خضوع) ، روی زمین خوابیده ، دمر خوابیده ، افتادن ، درمانده
وبیچاره شدن

protagonist

n. A leader in any enterprise or contest.

بازیگر عمده ، پیشقدم ، پیش کسوت ، سردسته

protection

n. Preservation from harm, danger, annoyance, or any other evil.

پشتیبانی ، تیمارداری ، حفاظت ، محافظت ، حراست ، حمایت ، حفظ ، نیکداشت ، تامین نامه

protective

adj. Sheltering.

محافظتی ، حفاظتی ، محافظ ، وابسته به حفظ یا حراست

protector

n. A defender.

نگهدار ، پشتیبان ، حامی ، سرپرست ، قیم ، نیکدار

protege

n. One specially cared for and favored by another usually older person.

تحت الحمایه ، حمایت شده ، شاگرد ، نوچه

protestant

n. A Christian who denies the authority of the Pope and holds the right of special judgment.

عضو فرقه مسیحیان پروتستان

protocol

n. A declaration or memorandum of agreement less solemn and formal than a treaty.

پروتکل ، صورت جلسه کنفرانس ، خلاصه مذاکرات معاهده و اتفاق ، نسخه اول و اصلی مقوله نامه مقدماتی ، پیوند نامه ، موافقت مقدماتی ، پیش نویس سند ، (در فرانسه) اداب و رسوم ، تشریفات ، مقوله نامه نوشتن

protomartyr

n. The earliest victim in any cause.

نخستین شهید ، سر سلسله شهدا

protoplasm

n. The substance that forms the principal portion of an animal or vegetable cell.

سفیده یاخته ، جرم زنده ، ماده اصلی جسم سلولی

prototype

n. A work, original in character, afterward imitated in form or spirit.

نمونه آزمایشی ، مدل نمونه اولیه ، نخستین بشر ، اصل ماده ، نخستین افریده ، نمونه اصلی ،
شکل اولیه ، مدل پیش الگو ، پیش گونه ، نمونه اولیه

protract

v. To prolong.

طول دادن ، دراز کردن ، امتداد دادن ، کش دادن

protrude

v. To push out or thrust forth.

جلو بردن ، بیرون انداختن ، برآمدگی داشتن ، جلو آمده بودن ، تحمیل کردن

protrusion

n. The act of protruding.

پیش آمدگی ، پیش رفتگی ، جلو افتادگی ، تحمیل

protuberance

n. Something that swells out from a surrounding surface.

برآمدگی ، قلنبگی ، تورم ، بادکردگی

protuberant

adj. Bulging.

برآمده ، متورم ، باد کرده

protuberate

v. To swell or bulge beyond the surrounding surface.

برآمدن ، باد کردن ، غلنبه شدن ، ورغلییدن

proverb

n. A brief, pithy saying, condensing in witty or striking form the wisdom of experience.

ضرب المثل ، گفتار حکیمانه ، مثل زدن

provident

adj. Anticipating and making ready for future wants or emergencies.

صرفه جو ، اينده نگر ، مال انديش ، خوشبخت ، مشيتي

providential

adj. Effected by divine guidance.

صرفه جو ، اينده نگر ، مال انديش ، خوشبخت ، مشيتي

provincial

adj. Uncultured in thought and manner.

شهرستاني، استاني، ولايتي، ايالتي، دهاتي وار، كوته فكر(انه)، روستامنش(انه)، امل، كوته نظر(انه)،
كوته انديش، ايالت نشين

proviso

n. A clause in a contract, will, etc., by which its operation is rendered conditional.

قيد ، بند ، جمله شرطي

provocation

n. An action or mode of conduct that excites resentment.

تحريك (تهيج) ، برافروختگی ، تحريك

prowess

n. Strength, skill, and intrepidity in battle.

دلآوری

proximately

adv. Immediately.

بدون فاصله، مستقيماً، تقريباً

proxy

n. A person who is empowered by another to represent him or her in a given matter.

نماینده صاحب سهم در مجمع عمومی صاحبان سهام ، وکیل ، نماینده ، وکالت ، وکالتنامه ،
بنماینده دیگری رای دادن

prudence

n. Caution.

احتیاط ، حزم ، ملاحظه ، پروا

prudential

adj. Proceeding or marked by caution.

وابسته به حزم و احتیاط، احتیاطی، مصلحتی

prudery

n. An undue display of modesty or delicacy.

امل بودن ، تظاهر ، کوته فکری

prurient

adj. Inclined to lascivious thoughts and desires.

خارش دار ، کرمکی ، دارای فکر شهوانی ، هرزه

pseudonym

n. A fictitious name, especially when assumed by a writer.

نام مستعار، تخلص (pen name هم می گویند)، اسم مستعار

pseudonymity

y

n. The state or character of using a fictitious name.

مجبوعیت، جعلی بودن، مستعاری

psychiatry

n. The branch of medicine that relates to mental disease.

معالجه ناخوشیهای دماغی، پزشکی روانی، طب روحی، روانپزشکی

psychic

adj. Pertaining to the mind or soul.

روانی ، ذهنی ، واسطه ، پدیده روحی

psychopathic

adj. Morally irresponsible.

وابسته به ناخوشی دماغی

psychotherap

y

n. The treatment of mental disease.

درمان روانی ، تداوی روحی

pudgy

adj. Small and fat.

خپله ، چاق ، گوشتالو

puerile

adj. Childish.

بچگانہ، کودکانہ، احمقانہ

pugnacious

adj. Quarrelsome.

جنگجو، ستیزہ گر

puissant

adj. Possessing strength.

توانا، نیرومند

pulmonary

adj. Pertaining to the lungs.

ریوی، وابسته به ریه

punctilious

adj. Strictly observant of the rules or forms prescribed by law or custom.

دقیق، نکته سنج، بسیار مبادی ادا

punctual

adj. Observant and exact in points of time.

وقت شناس، خوش قول، بگاہ آیند، نقطه مانند، دقیق، بموقع، ثابت در یک نقطه، مثل نقطه لایتجزی، نکته دار، معنی دار، نیشدار، صریح، معین، مشروح، باذکر جزئیات دقیق، اداب دان

pungency

n. The quality of affecting the sense of smell.

زندگی، تندی

pungent

adj. Affecting the sense of smell.

پر ادویه، تند، زننده، گوشه دار، نوک تیز، سوزناک

punitive

adj. Pertaining to punishment.

کیفری، تنبیهی

pupilage

n. The state or period of being a student.

دوره شاگردی ، مرحله شاگردی ، تلمذ

purgatory

n. An intermediate state where souls are made fit for paradise or heaven by expiatory suffering.

برزخ ، وسیله تطهیر ، تطهیری ، پالایشی ، در برزخ قرار دادن

purl

v. To cause to whirl, as in an eddy.

مشروب مالت ، ابجو دارای ادویه معطر ، گلابتون ، زری ، کوک برجسته وقلابی ، حاشیه ، حلقه
دود یا بخار ، صدای شرشر ، زمزمه اب ، مثل فرفره چرخیدن ، واژگون شدن ، زردوزی کردن ، با
شرشرجاری شدن ، حلقه حلقه شدن

purloin

v. To steal.

ربودن ، دزدیدن

purport

n. Intent.

مفهوم ساختن ، فحوا ، مفاد ، فهماندن ، معنی دادن ، بنظر آمدن

purveyor

n. one who supplies

اذوقه رسان

pusillanimous

S

adj. Without spirit or bravery.

ترسو ، ضعیف ، بزدل ، جبون

putrescent

adj. Undergoing decomposition of animal or vegetable matter accompanied by fetid odors.

pyre

n. A heap of combustibles arranged for burning a dead body.

توده هیزم مخصوص آتش زدن جسد مرده

pyromania

n. An insane propensity to set things on fire.

جنون ایجاد حریق

pyrotechnic

adj. Pertaining to fireworks or their manufacture.

مربوط به فن آتشبازی ، مربوط به استفاده از آتش در علم و هنر ، آتش بازی

pyx

n. A vessel or casket, usually of precious metal, in which the host is preserved.

جعبه قطب نما ، جعبه کوچک ، صندوقچه ، درجعبه گذاردن

quackery

n. Charlatanry

حقه بازی ، شارلاتان بازی ، حلیه گری

quadrante

v. To divide into quarters.

چهار یک ، چهار گوش ، عدد مربع ، مجذور

quadruple

v. To multiply by four.

چهار گانه ، چهار تایی ، چهار لا ، چهار برابر کردن

qualification

n. A requisite for an employment, position, right, or privilege.

تعدیل ، شایستگی ، مهارت فنی ، کسب مهارت ، صفت ، شرط ، قید ، وضعیت ، شرایط ، صلاحیت ، توصیف

qualify

v. To endow or furnish with requisite ability, character, knowledge, skill, or possessions.

شایستگی پیدا کردن ، کسب مهارت ، محدود کردن ، تعیین کردن ، قدرت را توصیف کردن ، ازبدی چیزی کاستن ، منظم کردن ، کنترل کردن ، صلاحیت داشتن ، واجد شرایط شدن ، توصیف کردن

qualm

n. A fit of nausea.

حالت تهوع ، عدم اطمینان ، بیم ، تردید ، ناخوشی همه جاگیر

quandary

n. A puzzling predicament.

سرگردانی ، گیجی ، تحیر ، حیرت ، معما

quantity

n. Magnitude.

مقدار ، چندی ، کمیت ، قدر ، اندازه ، حد ، مبلغ

quarantine

n. The enforced isolation of any person or place infected with contagious disease.

قرنطینه ، محل قرنطینه ، قرنطینه کردن

quarrelsome

adj. Irascible.

ستیزه جو ، جنگار ، ستیزگر

quarter

n. One of four equal parts into which anything is or may be divided.

چارک، یک چهارم، ربع، چهار یک، ربع (ساعت)، پانزده دقیقه، (قطب نما) هر یک از چهار جهت (شمال یا جنوب یا شرق یا غرب)، هر یک از چهار بخش افق، طرف، سمت، سو، جهت، (تقریبی) هر یک از چهار بخش کره ی زمین، محله، برزن، کوی، (جمع) اقامتگاه، جا، محل زندگی، مسکن، زیوار، منزل، امان، زینهار، گذشت، (معمولا جمع) منبع (خبر یا قدرت و غیره)، مرجع، (فوتبال و بسکتبال و غیره) هر یک از دو نیمه ی هاف تایم، نصف نیمه، چارک (دوره ی بازی)، (کشتیرانی) هر یک از طرفین کشتی (بین شاه تیر و پاشنه) چارک پسین، (جمع) گردهمایی ناویان (در عقب عرشه)، مراسم حضور و غیاب و سان (در عرشه)، به چهار بخش تقسیم کردن، چارک کردن، چهار بخشی کردن، یک چهارم کردن، چهار یک کردن، (جسد شخص اعدام شده) شقه کردن، چهار بخش کردن، (به ویژه سربازان) جا دادن، مسکن تهیه دیدن، اقامتگاه تعیین کردن، (به ویژه سگ شکاری - ناحیه ای را) به دقت جستجو کردن، (در نخجیرگاه) پرسه زدن، تجسس کردن، (واحد

وزن برابر با ۲۵ پوند در امریکا و ۲۸ پوند در انگلیس) کوارتر، یک چهارم یارد (برابر با ۹ اینچ)، (تقریباً) و جب، یک چهارم مایل (حدود ۴/۱۰ کیلومتر)، دوره ی سه ماهه، سه ماه، فصل، (در برخی دانشگاه های امریکا و کانادا) دوره ی تحصیلی (حدود یازده هفته - معمولاً از سمستر کوتاه تر)، ترم، یک چهارم دلار، ۲۵ سنت، (امریکا و کانادا) سکه ی ۲۵ سنتی، (گوشت گاو و گوسفند و خوک و غیره) پا و کفل، دست و شانه، (تقریباً) یک چهارم لاشه، شقه، کنار کفش (میان پاشنه و جلو)، (نجوم) ماه به شکل تربیع، چهاره ی ماه، تربیع، چهاره ی نخست، چهاره ی پسین، (نشان های اشرافی) یک چهارم سپر، نشان نقش شده بر هر یک از چهار بخش سپر، (بر چارک سپر) نشان نقش کردن، بخش کردن، قطعه قطعه کردن، (مکانیک) میل لنگ و غیره را بر میله ی اتصال و غیره عمود کردن، (میل لنگ و غیره) عمود، (به خاطر باد) اریب شنا کردن، اریب کشتیرانی کردن، ربعی، چارکی، برابر با یک چهارم، یک چارک، چهارک، مدت سه ماه، به چهار قسمت مساوی تقسیم کردن، پناه بردن به، زنهار دادن

quarterly

adj. Occurring or made at intervals of three months.

چهار بار در سال ، سه ماه سه ماه ، سه ماهه

quartet

n. A composition for four voices or four instruments.

قطعه موسیقی مخصوص چهارتن خواننده یا نوازنده ، گروه چهارتنی که قطعه ای را بسرایند ، چهارقلو ، چهاربخشی

quarto

n. An eight-page newspaper of any size.

در کاغذ های یک ربعی چاپ شده ، ربع کاغذی

quay

n. A wharf or artificial landing-place on the shore of a harbor or projecting into it.

اسکه ، بندرگاه ، بارانداز ، اسکله ، دیوار ساحلی

querulous

adj. Habitually complaining.

کج خلق ، زود رنج ، گله مند ، ستیز جو ، شکوه گر

query

v. To make inquiry.

ایراد ، تحقیق و باز جویی کردن ، پرسیدن ، استنطاق کردن ، پرسش ، پرس و جو ، سوال ، تردید ، جستار ، استفسار

queue

n. A file of persons waiting in order of their arrival, as for admittance.

صف اتوبوس و غیره ، صف بستن ، در صف گذاشتن ، در صف ایستادن

quibble

n. An utterly trivial distinction or objection.

کنایه ، نیش کلام ، نیرنگ در سخن ، زبان بازی کردن ، ایهام گویی کردن ، محاجه کردن

quiescence

n. Quiet.

خاموشی ، سکون ، بی حرکتی ، خاموشی ، جزم

quiescent

adj. Being in a state of repose or inaction.

ساکن ، خاموش

quiet

adj. Making no noise.

خاموش ، آرامش ، سکون ، رفاه ، ساکن ، خاموش ، بیصدا ، آرام کردن ، تسکین دادن ، ساکت کردن

quietus

n. A silencing, suppressing, or ending.

رهایی ، خلاصی ، تبرئه ، پاکی ، برائت ، مفاصا

quintessence

n. The most essential part of anything.

پنجمین و بالاترین عنصر وجود ، عنصر پنجم یعنی 'اثير' یا 'اتر' ، جوهر ، اصل

quintet

n. Musical composition arranged for five voices or instruments.

قطعه موسیقی مخصوص ساز و آواز پنج نفری ، پنج نفری ، پنجگانه

quite

adv. Fully.

کاملاً ، بکلی ، تماماً ، سراسر ، واقعا

quixotic

adj. Chivalrous or romantic to a ridiculous or extravagant degree.

خیالپرست ، ارمان گرای ، وابسته به دان کیشوت

rabid

adj. Affected with rabies or hydrophobia.

بد اخلاق ، متعصب ، خشمگین ، وابسته به هاری

racy

adj. Exciting or exhilarating to the mind.

دارای طعم اصلی ، دارای صفات اصلی و نژادی ، تند ، با مزه ، با روح ، با نشاط ، مهیج ، جلف

radiance

n. Brilliant or sparkling luster.

شید ، تابندگی ، تشعشع ، درخشندگی ، پرتو

radiate

v. To extend in all directions, as from a source or focus.

تابیدن ، پرتو افکندن ، شعاع افکندن ، متشعشع شدن

radical

n. One who holds extreme views or advocates extreme measures.

بنیادی ، ریشه ، قسمت اصلی ، اصل ، سیاست مدار افراطی ، طرفدار اصلاحات اساسی ، بنیان ، بن
رست ، ریشگی ، (ریاضی) علامت رادیکال

radix

n. That from or on which something is developed.

پایه (ریاضیات) ، ریشه (در کالبدشناسی) ، منشا ، سرچشمه اولیه ، پایه ، منبع اصلی ، مبنا

raillery

n. Good-humored satire.

شوخی ، استهزا ، سرزنش ، انتقاد ، توبیخ

ramify

v. To divide or subdivide into branches or subdivisions.

شاخه شاخه شدن ، منشعب شدن ، شاخه دادن ، شاخه بستن

ramose

adj. Branch-like.

پرشاخه

rampant

adj. Growing, climbing, or running without check or restraint.

شایع ، منتشرشده ، فراوان ، حکمفرما

rampart

n. A bulwark or construction to oppose assault or hostile entry.

خاکریز ، دارای استحکامات کردن ، برج و بارو ساختن

rancor

n. Malice.

بدخواهی ، خصومت دیرین ، عداوت ، کینه

rankle

v. To produce irritation or festering.

چرک نشستن ، چرک جمع کردن ، جان گدازبودن ، جانسوزبودن ، عذاب دادن

rapacious

adj. Disposed to seize by violence or by unlawful or greedy methods.

درنده خو ، ژیان

rapid

adj. Having great speed.

تندرو ، سریع العمل ، چابک

rapine

n. The act of seizing and carrying off property by superior force, as in war.

دستمزد ، دستبرد ، ربایش ، غصب ، غارت کردن

rapt

adj. Enraptured.

مسحور ، ربوده شده ، برده شده ، مجذوب

ration

v. To provide with a fixed allowance or portion, especially of food.

جیره غذایی ، (علوم نظامی) جیره ، مقدار جیره روزانه ، خارج قسمت ، سهمیه ، سهم دادن ، جیره بندی کردن

rationalism

n. The formation of opinions by relying upon reason alone, independently of authority.

فلسفه اصالت عقل ، فلسفه عقلانی ، عقل گرایی

raucous

adj. Harsh.

خشن ، زمخت ، ناهنجار ، خیلی نامرتب

ravage

v. To lay waste by pillage, rapine, devouring, or other destructive methods.

نابودسازی، تباهگری، انهدام، ویرانی، نابودی، ویرانگری، دمار، (جمع) اثرات تخریبی، ویرانگری ها، ویرانگری کردن، تباهگری کردن، (باخشونت و خون ریزی) تخریب کردن، چاپیدن و کشتن، تخریب کردن، به حال زار درآوردن، غارت، یغما، تاخت و تاز، ستمگری، ویران کردن، غارت کردن، تاخت و تاز کردن، بلا زده کردن

ravenous

adj. Furiously voracious or hungry.

ravine

n. A deep gorge or hollow, especially one worn by a stream or flow of water.

فرکند ، ابکند ، دره تنگ و عمیق ، دارای دره تنگ کردن

reaction

n. Tendency towards a former, or opposite state of things, as after reform, revolution, or inflation.

واکنش ، انفعال ، عکس العمل ، انعکاس ، واکنشی

reactionary

adj. Pertaining to, of the nature of, causing, or favoring reaction.

مخالفت گرای بی منطق ، ارتجاعی ، استبدادی ، ادم مرتجع ، واکنشی

readily

adv. Without objection or reluctance.

بامیل ، به اسانی ، بسهولت

readjust

v. To put in order after disarrangement.

دوباره تعديل

ready

adj. In a state of preparedness for any given purpose or occasion.

حاضر به کار ، آماده کردن ، مهیا کردن ، حاضر کردن ، آماده

realism

n. The principle and practice of depicting persons and scenes as they are believed really to exist.

واقعیت گرایی ، راستین گرایی ، واقع بینی ، واقع گرایی ، رئالیسم ، تحقق گرایی

rearrange

v. To arrange again or in a different order.

باز آراستن ، باز چیدن

reassure

v. To give new confidence.

دوباره اطمینان دادن ، دوباره قوت قلب دادن

rebellious

adj. Insubordinate.

سرکش ، متمرّد

rebuff

n. A peremptory or unexpected rejection of advances or approaches.

جلوگیری کردن ، رد کردن ، منع ، رد ، دفع

rebuild

v. To build again or anew.

تجدید ساخت ، نوسازی کردن قطعات ، باز ساختن ، دوباره ساختمان کردن ، چیز دوباره ساخته شده

rebut

v. To oppose by argument or a sufficient answer.

رد کردن ، بر گرداندن ، جواب متقابل دادن ، پس زدن

recant

v. To withdraw formally one's belief (in something previously believed or maintained).

حرف خود را رسماً پس گرفتن ، گفته خود را تکذیب کردن ، بخطای خود اعتراف کردن

recapitulate

v. To repeat again the principal points of.

رئوس مطالب را تکرار کردن ، (زیست شناسی) صفات ارثی را در طی چند نسل تکراری کردن

recapture

v. To capture again.

پس گرفتن ، دوباره تسخیر کردن ، پس گیری

recede

v. To move back or away.

کنار کشیدن ، عقب کشیدن ، خودداری کردن از ، دور شدن ، بعقب سرازیر شدن ، پس رفتن

receivable

adj. Capable of being or fit to be received - often money.

دریافت کردنی ، قابل وصول ، پذیرفتنی ، قابل قبول ، (در جمع) بروات وصولی

receptive

adj. Having the capacity, quality, or ability of receiving, as truths or impressions.

پذیرنده ، پذیرا ، شنوا ، حاضر بقبول

recessive

adj. Having a tendency to go back.

مایل ببازگشت ، ارتجاعی ، بازگشتی ، پس رفتی

recidivist

n. A confirmed criminal.

تکرار کننده جرم ، عامل تکرار جرم ، تکرار کننده جرم

reciprocal

adj. Mutually interchangeable or convertible.

مقدار عکس ، متقابل ، دو سویه ، تقابلی ، عکس (در اعداد) ، دو جانبه ، عمل متقابل ، معکوس ،
دوجانبه ، دو طرفه

reciprocate

v. To give and take mutually.

مقابل به مثل نمودن ، دادن و گرفتن ، تلافی کردن ، عمل متقابل کردن ، معامله بمثل کردن ،
جبران کردن

reciprocity

n. Equal mutual rights and benefits granted and enjoyed.

معامله بمثل ، عمل متقابل

recitation

n. The act of reciting or repeating, especially in public and from memory.

از برخوانی، قطعه ی از بر خوانده شده، (کلاس درس) پاسخگویی (به پرسش هایی که قبلا داده شده است)، از حفظ خوانی، بازگو نمودن درس حفظی، شرح، ذکر، بیان، تعریف موضوع

reck

v. To have a care or thought for.

پروا داشتن ، بیم داشتن ، باک داشتن

reckless

adj. Foolishly headless of danger.

بی پروا ، بی بیاک ، بی ملاحظه ، بی اعتنا

reclaim

v. To demand or to obtain the return or restoration of.

اصلاح کردن، (به راه راست) هدایت کردن، به کردن، (زمین باتلاقی و غیره راه زمین خوب) تبدیل کردن، احیا کردن، آباد کردن، بهسازی کردن، بازگیری کردن، (مواد مفید آشغال یا اشیای

قراضه و غیره را) جمع کردن، بازیابی کردن، (مهجور) رام کردن، اصلاح شدن، مرمت کردن، نجات دادن، زمین بایر را دایر کردن

recline

v. To cause to assume a leaning or recumbent attitude or position.

برپشت خم شدن یا خوابیدن ، سرازیر کردن ، خم شدن ، تکیه کردن ، لمیدن

recluse

n. One who lives in retirement or seclusion.

دور افتاده ، تنها ، منزوی ، گوشه نشین

recognizance

n. An acknowledgment entered into before a court with condition to do some particular act.

التزام نامه ، التزام ، تعهد نامه ، سپرده التزامی ، وجه الضمانه

recognize

v. To recall the identity of (a person or thing).

به رسمیت شناختن ، تشخیص دادن ، برسمیت شناختن ، بازشناختن ، تصدیق کردن

recoil

v. To start back as in dismay, loathing, or dread.

برگشت ، پس زنی ، لگد زدن تفنگ ، عقب نشینی کردن توپ ، بحال خود برگشتن ، بحال
نخستین برگشتن ، پس زدن ، عود کردن ، پس نشستن ، فتری بودن ، (با on و) upon واکنش
داشتن بر

recollect

v. To recall the knowledge of.

دوباره جمع کردن ، بخاطر آوردن ، در بحر تفکر غوطه ور شدن ، مستغرق شدن در

reconcilable

adj. Capable of being adjusted or harmonized.

قابل تلفیق

reconnoiter

v. To make a preliminary examination of for military, surveying, or geological purposes.

شناسایی کردن ، بازدید کردن ، عملیات اکتشافی کردن

reconsider

v. To review with care, especially with a view to a reversal of previous action.

تجدیدنظر کردن ، مجددا در امری مطالعه کردن

reconstruct

v. To rebuild.

تجدید بنا کردن ، نوسازی کردن ، از نوساختن ، احیا کردن

recourse

n. Resort to or application for help in exigency or trouble.

اعاده ، چاره ، وسیله ، پاتوق ، میعادگاه ، متوسل شدن به ، مراجعه کردن به

recover

v. To regain.

جمع اوری یکان ، جمع اوری کردن ، به هوش آمدن بهبود یافتن از مریضی ، اخراجات کردن ، جمع اوری وسایل از کارافتاده یا بیماران ، اخراجات وسایل ، نجات دادن ، به حالت اول درامدن ، دوباره بدست آوردن ، بازیافتن ، ترمیم شدن ، بهبود یافتن ، بهبودی یافتن ، بهوش آمدن ، دریافت کردن

recreant

n. A cowardly or faithless person.

تسلیم شونده ، ترسو ، بی وفا ، ناسپاس ، خائن

recreate

v. To refresh after labor.

تفریح کردن ، تفریح دادن ، وسیله تفریح را فراهم کردن ، تمدد اعصاب کردن ، از نو خلق کردن

recrudescence

n. The state of becoming raw or sore again.

برگشت ، عود ، ظهور مجدد ، برگشتگی ، تجدید

recrudescent

adj. Becoming raw or sore again.

recruit

v. To enlist men for military or naval service.

سرباز یا دانش آموز جدید ، استخدام کردن ، تازه سرباز ، کارمند تازه ، نو آموز استخدام کردن ، نیروی تازه گرفتن ، حال آمدن

rectify

v. To correct.

تصحیح کردن ، برطرف کردن ، جبران کردن ، یکسو کردن ، اصلاح کردن

rectitude

n. The quality of being upright in principles and conduct.

راستگری ، راستی ، درستی ، درستکاری ، صحت عمل

recuperate

v. To recover.

بهبودی یافتن ، نیروی تازه یافتن ، حال آمدن

recur

v. To happen again or repeatedly, especially at regular intervals.

عود کردن ، تکرار شدن ، دور زدن ، باز رخدادن

recurrent

adj. Returning from time to time, especially at regular or stated intervals.

برگردنده ، عود کننده ، راجعه ، بازگشت کننده ، باز رخدادگر

redemption

n. The recovery of what is mortgaged or pledged, by paying the debt.

فک ، از گرو دراوردن ، معادل ransom ، باز خرید ، بازپرداخت ، باز خرید ، خریداری و ازاد سازی ، رستگاری

redolence

n. Smelling sweet and agreeable.

بو داشتن ، بو ، عطر ، خاطرات گذشته

redolent

adj. Smelling sweet and agreeable.

معطر ، بودار ، حاکی

redoubtable

adj. Formidable.

ترسناک ، موحش ، مستحکم ، سهمناک

redound

n. Rebound.

کمک کردن ، منجر شدن ، لبریز شدن

redress

v. To set right, as a wrong by compensation or the punishment of the wrongdoer.

جبران خسارت ، تصحیح ، التیام ، دوباره پوشیدن ، جبران کردن ، فریاد رسی

reducible

adj. That may be reduced.

تقلیل پذیر ، ساده شدنی

redundance

n. Excess.

زیادی ، حشووزائد ، سخن زائد ، فراوانی

redundant

adj. Constituting an excess.

زائد ، اضافی ، دارای اطناب ، حشو ، افزونه

reestablish

v. To restore.

دوباره برقرار یا تاسیس کردن

refer

v. To direct or send for information or other purpose.

وابستن، ناشی (از چیزی) دانستن، وابسته کردن، مربوط بودن یا کردن، رجوع کردن، ارجاع دادن، فرستادن، بازگشت دادن، پس گشت دادن، ارجاع کردن، اشاره کردن، مراجعه کردن (به)، پس گشتن، پس گشت کردن، رجوع کردن به، منتسب کردن، منسوب داشتن، عطف کردن به

referable

adj. Ascribable.

مراجعه کردنی

referee

n. An umpire.

حکم ، دور ، حاکم ، میانجی ، داوری کردن ، داور مسابقات شدن

refinery

n. A place where some crude material, as sugar or petroleum, is purified.

پالایش ، پالایشگاه ، تصفیه خانه

reflection

n. The throwing off or back of light, heat, sound, or any form of energy that travels in waves.

بازتاب، انعکس، تامل (reflexion) انعکاس، بازتاب، اندیشه، تفکر، پژواک

reflector

n. A mirror, as of metal, for reflecting light, heat, or sound in a particular direction.

اینه، بازتابنده، جسم منعکس کننده، جسم صیقلی، الت انعکاس

reflexible

adj. Capable of being reflected.

انعکاس پذیر، بازگرد، منعکس شونده، قابل انعکاس

reform

n. Change for the better.

تجدید نظر، بازساخت، بهسازی کردن، ترمیم کردن، اصلاحات، تجدید سازمان

reformer

n. One who carries out a reform.

طرفدار نهضت ، بهسازگر ، مصلح ، اصلاح طلب ، پیشوای جنبش

refract

v. To bend or turn from a direct course.

منکسر کردن ، بر گرداندن ، شکستن ، انکسار

refractory

adj. Not amenable to control.

ناگداز ، سرکش ، گردنکش ، سرسخت ، جسم نسوز ، مقاوم

refringent

adj. Having the power to refract.

شکننده ، منکسر کننده ، منکسر شده

refusal

n. Denial of what is asked.

امت ، سرپیچی ، روگردانی ، ابا ، امتناع ، استنکاف ، خود داری ، رد

refute

v. To prove to be wrong.

رد کردن ، تکذیب کردن ، اشتباه کسی را اثبات کردن

regale

v. To give unusual pleasure.

خوراک لذیذ ، مهمانی ، سور دادن

regalia

n. pl. The emblems of royalty.

امتیازات سلطنتی ، نشانها و علائم پادشاهی ، لباس شاهانه یا فاخر

regality

n. Royalty.

سلطنت ، قلمرو ، پادشاهی

regenerate

v. To reproduce.

باز زادن ، باززاییدن ، احیاء کردن ، تهذیب کردن ، زندگی تازه و روحانی یافته ، دوباره خلق شدن
یا کردن

regent

n. One who is lawfully deputized to administer the government for the time being in the name of the ruler.

نایب السلطنه ، نماینده پادشاه ، رئیس ، عضو شورا

regicide

n. The killing of a king or sovereign.

شاه کشی ، شاه کش ، قتل شاه یا حکمروا

regime

n. Particular conduct or administration of affairs.

رژیم ، روش حکومت پرهیز غذایی

regimen

n. A systematized order or course of living with reference to food, clothing and personal habits.

پرهیز غذایی ، رده ، دسته ، حکومت

regiment

n. A body of soldiers.

تحت نظام درآوردن، ساماندهی کردن، انضباط دادن، نظم و ترتیب دادن، سازمان دادن، سخت مهار کردن، شدیداً کنترل کردن، مثل سرباز رفتار کردن (با)، هنگ، عده ی کثیر، گروه انبوه، فوج، (مهجور) حکومت، دولت، تبدیل به هنگ کردن، هنگ بندی کردن، به هنگ گسیل داشتن، مامور هنگ یا فوج کردن، گروه بسیار، دسته دسته کردن، تنظیم کردن

regnant

adj. Exercising royal authority in one's own right.

حاکم ، سلطنت کننده ، حکمفرما ، مسلط ، شایع

regress

v. To return to a former place or condition.

پس رفتن ، پس رفت کردن ، برگشت ، پس روی ، سیر قهقرایی کردن

regretful

adj. Feeling, expressive of, or full of regret.

پر تاسف ، پشیمان ، متاثر

rehabilitate

v. To restore to a former status, capacity, right rank, or privilege.

اعاده اعتبار کردن ، نوتوان کردن ، توانبخشی کردن ، دارای امتیازات اولیه کردن ، تجدید اسکان کردن ، اعاده حیثیت کردن ، ترمیم کردن ، بحال نخست برگرداندن

reign

v. To hold and exercise sovereign power.

سلطنت کردن ، حکومت ، حکمفرمایی ، سلطنت یا حکمرانی کردن ، حکمفرما بودن

reimburse

v. To pay back as an equivalent of what has been expended.

مسترد کردن ، باز پرداخت کردن ، باز پرداختن ، جبران کردن ، هزینه کسی یا چیزی را پرداختن ،
خرج چیزی را دادن

rein

n. A step attached to the bit for controlling a horse or other draft-animal.

زمام ، عنان ، افسار کردن ، کنترل ، ممانعت ، لجام زدن ، راندن ، مانع شدن

reinstate

v. To restore to a former state, station, or authority.

دوباره گماشتن ، دوباره برقرار کردن ، از نو به مقام اولیه خود رساندن ، تثبیت کردن

reiterate

v. To say or do again and again.

تکرار کردن ، تصریح کردن

rejoin

v. To reunite after separation.

پاسخ دفاعی دادن ، در پاسخ گفتن ، دوباره پیوستن به

rejuvenate

v. To restore to youth.

دوباره جوان کردن ، جوانی از سر گرفتن

rejuvenescence

n. A renewal of youth.

نوگستگی ، تجدید جوانی ، تجدید حیات

relapse

v. To suffer a return of a disease after partial recovery.

بازگشت ، برگشت ، عودت ، مرتد ، بحال نخستین برگشتن ، عود کردن

relegate

v. To send off or consign, as to an obscure position or remote destination.

ارجاع کردن ، انداختن ، موکول کردن ، محول کردن ، واگذار کردن ، منتسب کردن

releat

v. To yield.

نرم شدن ، رحم بدل آوردن ، پشیمان شدن

relevant

adj. Bearing upon the matter in hand.

مربوط ، مناسب ، وابسته ، مطابق ، وارد

reliance

n. Dependence.

اعتماد ، توکل ، تکیه ، اتکا ، دل گرمی

reliant

adj. Having confidence.

اعتماد کننده، اتکاکننده، اطمینان کننده، استامگر، اوستامگر، متکی، موثق

relinquish

v. To give up using or having.

ترک دعوی کردن، اعراض از حق کردن، ول کردن، ترک کردن، چشم پوشیدن

reliquary

n. A casket, coffer, or repository in which relics are kept.

جعبه اشیاء متبرکه، ظرف مخصوص نگهداری اثار مقدس یا باستانی، محفظه عتیقه، باقیمانده

relish

v. To like the taste or savor of.

ذائقه، طعم، چاشنی، ذوق، اشتها، مزه آوردن، خوش مزه کردن، با رغبت خوردن، لذت بردن
از

reluctance

n. Unwillingness.

بی میلی ، اکراه ، بیزاری ، مخالف ، مقاومت مغناطیسی

reluctant

adj. Unwilling.

بی میل

remembranc

e

n. Recollection.

حافظه، یاد، ویر، یاده، خاطره، یادگار، یادبود، یادآور، (جمع) درود، سلام، بزرگداشت، یاد داری، به یادآوری، به خاطرآوری، یادآوری، تذکر، ذهن، یادگاری

reminiscence

n. The calling to mind of incidents within the range of personal knowledge or experience.

خاطره پردازی ، خاطره ، یادداشت ، یاد بود ، یادآوری ، نشانه

reminiscent

adj. Pertaining to the recollection of matters of personal interest.

متمایل به گذشته اندیشی، گذشته اندیش، پر خاطره، یادآور، خاطره انگیز، شبیه، وابسته به یادآوری، یادآورانه، یاد بود

remiss

adj. Negligent.

بی مبالات ، بی قید ، غفلت کار ، سست

remission

n. Temporary diminution of a disease.

عذر گناه ، بخشودگی ، بخشش ، امرزش ، عفو ، گذشت ، تخفیف ، بهبودی بیماری

remodel

v. Reconstruct.

remonstranc

e

n. Reproof.

سرزنش ، نکوهش ، تعرض ، اعتراض ، مخالفت

remonstrant

adj. Having the character of a reproof.

نکوهشی، اعتراض آمیز، سرزنش آمیز، شکوه آمیز، معتر

remonstrate

v. To present a verbal or written protest to those who have power to right or prevent a wrong.

تعرض کردن ، با تعرض و نکوهش گفتن

remunerate

v. To pay or pay for.

مزد دادن، اجرت دادن، پاداش دادن، (در مقابل کار یا خسارت و غیره) پول دادن، یاداش دادن به،
ترقی کردن، توان دادن

remuneration

n

n. Compensation.

حق الزحمه ، غرامت ، اجرت ، اجر ، پاداش

renaissance

n. The revival of letters, and then of art, which marks the transition from medieval to modern time.

دوره تجدد ادبی و فرهنگی ، رنسانس

rendezvous

n. A prearranged place of meeting.

امدگاه ، وعده گاه ، پاتوق ، میعاد ، قرار ملاقات گذاشتن

rendition

n. Interpretation.

تسلیم ، بازگردانی ، پرداخت ، تحویل ، ترجمه ، تفسیر

renovate

v. To restore after deterioration, as a building.

باز نوساختن ، نو کردن ، تعمیر کردن ، از سر گرفتن

renunciation

n. An explicit disclaimer of a right or privilege.

چشم پوشی ، ترک ، کناره گیری ، قطع علاقه

reorganize

v. To change to a more satisfactory form of organization.

تشکیلات مجدد ، دوباره متشکل کردن ، دوباره سازمان دادن

reparable

adj. Capable of repair.

قابل جبران ، اصلاح پذیر ، تعمیر پذیر

reparation

n. The act of making amends, as for an injury, loss, or wrong.

جبران غرامت ، تاوان ، تعمیر ، عوض ، اصلاح

repartee

n. A ready, witty, or apt reply.

حاضر جوابی ، جواب شوخی آمیز

repeal

v. To render of no further effect.

لغو کردن ، احضار کردن ، بازگردانی ، الغاء ، لغو ، فسخ

repel

v. To force or keep back in a manner, physically or mentally.

دفع کردن ، رد کردن ، نپذیرفتن ، جلوگیری کردن از ، بیزار کردن ، مقابله کردن

repellent

adj. Having power to force back in a manner, physically or mentally.

زننده ، مانع ، دافع ، راننده ، بیزار کننده

repentance

n. Sorrow for something done or left undone, with desire to make things right by undoing the wrong.

توبه ، پشیمانی ، ندامت ، اصلاح مسیر زندگی

repertory

n. A place where things are stored or gathered together.

فهرست ، مجموعه ، انبار ، مخزن ، کاتالوگ

repetition

n. The act of repeating.

باز انجام ، باز گویی ، باز گو ، تکرار ، تجدید ، اعاده

repine

v. To indulge in fretfulness and faultfinding.

ناراضی بودن ، شکایت کردن ، شکوه

replenish

v. To fill again, as something that has been emptied.

پر کردن مجدد ، سرویس و سوختگیری هواپیماها تجدید سوخت ، تدارک مجدد ، تنظیم کردن
روغن سلاحها ، دوباره پر کردن ، ذخیره تازه دادن ، باز پر کردن

replete

adj. Full to the uttermost.

کاملا پر ، لبریز ، چاق ، تکمیل ، انباشته

replica

n. A duplicate executed by the artist himself, and regarded, equally with the first, as an original.

به ویژه اثر هنری مانند مجسمه و غیره - نسخه یا نمونه ی عینا تقلید شده (روگرفت، مدل،)
نسخه ی تکراری، روبرداشت پی در پی، نمونه ی چندگانه

repository

n. A place in which goods are stored.

انبار ، مخزن ، صندوق تابوت ، ظرف ، رازدار

reprehend

v. To find fault with.

سرزنش کردن ، توبیخ کردن

reprehensible

adj. Censurable.

سزاوار سرزنش ، سرزنش کردنی

reprehension

n. Expression of blame.

سرزنش ، ملامت

repress

v. To keep under restraint or control.

باز فشردن ، باز کوفتن ، فرو نشانیدن ، سرکوب کردن ، در خود کوفتن

reprieve

v. To grant a respite from punishment to.

مجازات کسی را بتعویق انداختن ، رخصت

reprimand

v. To chide or rebuke for a fault.

سرزنش کردن ، سرزنش و توبیخ رسمی ، مجازات

reprisal

n. Any infliction or act by way of retaliation on an enemy.

جبران ، انتقام ، تلافی کردن

reprobate

n. One abandoned to depravity and sin.

مردود ، فاسد ، بد اخلاق ، هرزه ، محرومیت

reproduce

v. To make a copy of.

دوباره عمل آوردن ، تکثیر کردن ، چاپ کردن ، دوباره ساختن ، دوباره تولید کردن ، باز عمل آوردن

reproduction

n. The process by which an animal or plant gives rise to another of its kind.

چاپ کردن ، تکثیر کردن ، تکثیر نشریات ، تولید مجدد ، هم اوری ، تکثیر ، توالد و تناسل ، تولید مثل

reproof

n. An expression of disapproval or blame personally addressed to one censured.

سرزنش ، نکوهش ، ملامت ، توبیخ ملایم

repudiate

v. To refuse to have anything to do with.

رد کردن ، انکار کردن ، منکر شدن

repugnance

n. Thorough dislike.

مغایرت ، ناسازگاری ، تناقض ، مخالفت

repugnant

adj. Offensive to taste and feeling.

متناقض ، مخالف ، تنفرانگیز ، زننده

repulse

n. The act of beating or driving back, as an attacking or advancing enemy.

عقب زدن ، پس زدن دشمن ، پس زنی ، دفع کردن ، راندن

repulsive

adj. Grossly offensive.

متنفر کننده ، دافع ، زننده ، تنفراور

repute

v. To hold in general opinion.

اوازه داشتن ، شمردن ، فرض کردن ، شهرت داشتن ، اشتهار

requiem

n. A solemn mass sung for the repose of the souls of the dead.

(کلیسای کاتولیک) نماز میت، عشای ربانی برای روح مرده (یا مردگان)، نماز وحشت، نماز میت،

فاتحه

requisite

adj. Necessary.

بایسته ، شرط لازم ، لازمه ، احتیاج ، چیز ضروری

requital

n. Adequate return for good or ill.

سزا ، تاوان

requite

v. To repay either good or evil to, as to a person.

سزا دادن ، پاداش دادن ، تاوان دادن ، جبران کردن

rescind

v. To make void, as an act, by the enacting authority or a superior authority.

باطل ساختن ، لغو کردن ، فسخ کردن

reseat

v. To place in position of office again.

دوباره نشانیدن، در جای دیگر نشانیدن، نشیمنگاه تازه دادن، صندلی جدید دادن*

resemblance

n. Similarity in quality or form.

شبهت، تشابه، همانندی، همشکلی، مقایسه

resent

v. To be indignant at, as an injury or insult.

منزجر شدن از، رنجیدن از، خشمگین شدن از، اظهار تنفر کردن از، اظهار رنجش کردن

reservoir

n. A receptacle where a quantity of some material, especially of a liquid or gas, may be kept.

تانک، خزانه، سرباز احتیاط یا ذخیره، اب انبار، ذخیره، مخزن اب

residue

n. A remainder or surplus after a part has been separated or otherwise treated.

باقیمانده ، پس مانده ، تفاله ، قسمت باقی مانده ، فاضل ، زیادتی ، ته نشین

resilience

n. The power of springing back to a former position

جهندگی ، حالت ارتجاعی

resilient

adj. Having the quality of springing back to a former position.

عکس العمل ، نشان دهنده ، فبری

resistance

n. The exertion of opposite effort or effect.

تاب ، دوام ، پایداری ، ایستادگی ، عایق مقاومت ، مقاومت ، سختی ، مخالفت ، استحکام

resistant

adj. Offering or tending to produce resistance.

مخالف، مقاوم، پایدار، ایستا، تاب آور، پایا

resistive

adj. Having or exercising the power of resistance.

مقاوم، مقاومتی، وابسته به ایستادگی، تاب آور، پایا

resistless

adj. Powerless.

عاری از نیروی مقاومت

resonance

n. The quality of being able to reinforce sound by sympathetic vibrations.

رزونانس ، تشدید صدا ، (درصوت) تشدید ، پیچش صدا ، ایجاد طنین

resonate

v. To have or produce resonance.

تشدید کردن ، پیچیدن ، طنین انداختن

resource

n. That which is restored to, relied upon, or made available for aid or support.

(جمع) منابع، اندوختگان، ذخایر، اندوخته‌ها، (طبیعی) دارایی، ثروت، گنجگان، سرمایه، چاره، راه

حل، ملجا، ابتکار، تدبیر، چاره‌یابی

respite

n. Interval of rest.

مهلت ، فرجه ، فاصله ، استراحت ، نفس کشیدن

resplendent

adj. Very bright.

پر جلوه ، درخشنده ، پر تلالو

respondent

adj. Answering.

فرجام خوانده ، خوانده ، مدعی علیه ، مخاطب ، مطابق ، موافق ، جوابگو ، واکنش دار

restitution

n. Restoration of anything to the one to whom it properly belongs.

استرداد، پساداد، اعاده، بازگردانی، بازدهی، (حقوق) خسارت، تاوان، جبران خسارت، بازپرداخت، تلافی، ارتجاع

resumption

n. The act of taking back, or taking again.

از سرگیری، دنبال گیری، بازیافت، بازگیری، ادامه، تجدید، شروع

resurgent

adj. Surging back or again.

طغیان کننده ، بازخیزگر

resurrection

n. A return from death to life

قیام عیسی از مردگان ، احیا ، رستاخیز کردن

resuscitate

v. To restore from apparent death.

زنده کردن ، احیا کردن ، بهوش آوردن

retaliate

v. To repay evil with a similar evil.

تلافی کردن ، تاوان دادن ، عین چیزی را بکسی برگرداندن

retch

v. To make an effort to vomit.

(هنگام استفراغ کردن) عق زدن، اوهزدن، قی کردن

retention

n. The keeping of a thing within one's power or possession.

حفظ ، حفاظت ، یادداری (در یادگیری) ، نگهداری ، نگاهداری ، ابقا ، ضبط ، حافظه

reticence

n. The quality of habitually keeping silent or being reserved in utterance.

خاموشی ، سکوت ، کم گویی

reticent

adj. Habitually keeping silent or being reserved in utterance.

محتاط در سخن ، کم گو

retinue

n. The body of persons who attend a person of importance in travel or public appearance.

همراهان ، خدم وحشم ، ملتزمین ، نگهداری ، حفظ

retort

n. A retaliatory speech.

قرع ، انبیق ، برگرداندن ، پس دادن ، جواب متقابل دادن ، جواب متقابل ، تلافی

retouch

v. To modify the details of.

دستکاری کردن ، (در عکاسی) رتوشه کردن

retrace

v. To follow backward or toward the place of beginning, as a track or marking.

ردپای چیزی را دوباره گرفتن

retract

v. To recall or take back (something that one has said).

تو بردن ، الغاء کردن ، منقبض کردن ، تو رفتن ، جمع شدن

retrench

v. To cut down or reduce in extent or quantity.

قطع کردن ، حذف کردن ، دارای سنگر موقتی زیر زمینی کردن ، از نو خندق ساختن ، مستحکم کردن

retrieve

v. To recover something by searching.

باز یافتن ، دوباره بدست آوردن ، پس گرفتن ، جبران کردن ، اصلاح یا تهذیب کردن ، حصول مجدد

retroactive

adj. Operative on, affecting, or having reference to past events, transactions, responsibilities.

عطف به ماسبق ، معطوف به گذشته ، پس کنشی

retrograde

v. To cause to deteriorate or to move backward.

عقب روی ، عقب کشیدن ، برگشت دهنده ، انحطاط دهنده ، قفایی ، تنزل کننده ، قهقهرایی ،
بقهقرا رفتن ، پس رفتن

retrogression

n. A going or moving backward or in a reverse direction.

پس رفت ، برگشت ، پس روی ، حرکت قهقهرایی ، قفاروی

retrospect

n. A view or contemplation of something past.

شامل گذشته ، عطف بامسبق کننده ، نگاه به گذشته ، مسیر قهقهرایی ، پس نگری ، پس نگرانه

retrospective

adj. Looking back on the past.

عطف کننده بامسبق

reunite

v. To unite or join again, as after separation.

دوباره بهم پیوستن

revelation

n. A disclosing, discovering, or making known of what was before secret, private, or unknown.

فاش سازی ، اشکار سازی ، افشاء ، وحی ، الهام

revere

v. To regard with worshipful veneration.

حرمت کردن ، احترام گذارندن ، حرمت ، احترام

reverent

adj. Humble.

دارای احساس احترام ، متواضع ، فروتن ، ارج گذار ، مودب ، احترام آمیز ، خاشع ، محترم

reversion

n. A return to or toward some former state or condition.

رجوع از هبه ، معکوس کردن ، برعکس کردن ، وارونه کردن ، برگرداندن ، بازگشت ، بازپیدایی (در وراثت) ، ترجمه مجدد ، برگشتگی بعقب ، عود ، رجوع

revert

v. To return, or turn or look back, as toward a former position or the like.

عطف کردن ، برگشتن ، رجوع کردن ، اعاده دادن ، برگشت

revile

v. To heap approach or abuse upon.

ناسزا گفتن ، فحش دادن ناسزا

revisal

n. Revision.

مرور، تجدید نظر

revise

v. To examine for the correction of errors, or for the purpose of making changes.

بازبینی ، تجدید نظر کردن ، اصلاح نمودن ، دوباره چاپ کردن ، حک و اصلاح کردن

revocation

n. Repeal.

رجوع ، ابطال ، لغو ، الغا ، فسخ ، باطل سازی ، برگردانی

revoke

v. To rescind.

رجوع کردن ، الغاء کردن ، لغو کردن ، مانع شدن ، الغا ، فسخ ، ابطال

rhapsody

n. Rapt or rapturous utterance.

اشعار حماسی مخصوص نقالان و داستان گوین شعر رزمی ، قطعه موسیقی ممزوج و احساساتی

rhetoric

n. The art of discourse.

علم بدیع ، علم معانی بیان ، فصاحت و بلاغت ، لفاظی ، خطابت ، قدرت نطق و بیان ، وابسته بعلم بدیع یا معانی بیان

rheticorian

n. A showy writer or speaker.

آموزگار معانی بیان ، عالم در علم بدیع

ribald

adj. Indulging in or manifesting coarse indecency or obscenity.

دون ، بددهن ، بد زبان ، ادم هرزه ، فاحشه

riddance

n. The act or ridding or delivering from something undesirable.

رهایی ، خلاصی

ridicule

n. Looks or acts expressing amused contempt.

ریشخند، تمسخر، استهزاء، شیشکی، زمتر، تسخر، مچل سازی، مچل کردن، دست انداختن،
تمسخر کردن، لاغیدن، ریشخند کردن، تسخر زدن، مورد استهزاء قرار دادن

ridiculous

adj. Laughable and contemptible.

مسخره امیز ، مضحک ، خنده دار

rife

adj. Abundant.

شایع ، پر ، مملو ، فراوان ، عادی ، زیاد ، عمومی

righteousness

n. Rectitude.

عدالت ، نیکوکاری

rightful

adj. Conformed to a just claim according to established laws or usage.

ذیحق ، محق ، مشروع ، حقیقی ، دارای استحقاق

rigmarole

n. Nonsense.

چرند ، جفنگ ، حرف بی ربط ، بی ربط ، بی معنی

rigor

n. Inflexibility.

سختی ، سختگیری ، خشونت ، تندی ، دقت زیاد

rigorous

adj. Uncompromising.

شدید ، سخت

risible

adj. capable of exciting laughter.

خنده اور

rivulet

n. A small stream or brook.

جویبار ، جوی کوچک ، نہر کوچک

robust

adj. Characterized by great strength or power of endurance.

قوی ہیکل ، تنومند ، ستبر ، ہیکل دار

rookery

n. A place where crows congregate to breed.

زادگاہ زاغ ہا و پرندگان مشابہ ، جای شلوغ

rotary

adj. Turning around its axis, like a wheel, or so constructed as to turn thus.

گردان ، دورانی ، چرخشی ، دوار ، گردندہ ، ماشین چرخندہ

rotate

v. To cause to turn on or as on its axis, as a wheel.

چرخاندن ، پیچاندن ، محوری ، چرخیدن ، برمحور خود گردیدن ، دوران کردن

rote

n. Repetition of words or sounds as a means of learning them, with slight attention.

صدای موج ، کاری که از روی عادت بکنند ، عادتاً تکرار کردن

rotund

adj. Round from fullness or plumpness.

گوشتالو ، خپله ، تپل ، گلوله وار ، پر اب و تاب

rudimentary

adj. Being in an initial, early, or incomplete stage of development.

ناقص ، اولیه ، بدوی ، ابتدایی

rue

v. To regret extremely.

پشیمان شدن ، افسوس خوردن ، دلسوزی کردن ، پشیمانی ، ناگواری ، غم ، غصه ، ندامت

ruffian

adj. A lawless or recklessly brutal fellow.

قانون شکن، سفاک، طاغی، گردنکش، چاقوکش، کلاه مخملی، لات محله، آدم بی شرف، لوطی،
گردن کلفت، وحشی

ruminant

adj. Chewing the cud.

جانور پستاندار نشخوار کننده ، (مجازی) فکور

ruminare

v. To chew over again, as food previously swallowed and regurgitated.

نشخوار کردن ، اندیشه کردن ، دوباره جویدن

rupture

v. To separate the parts of by violence.

شکستگی ، تخریب کردن ، از بین بردن ، شکافتن و سوراخ کردن به طور دایره ای ، گسیختگی ،
سکستگی ، جدایی ، گسیختن ، جدا کردن ، ترکیدن ، قطع کردن ، پارگی ، گسستن ، گسستگی

rustic

adj. Characteristic of dwelling in the country.

روستایی ، مربوط به دهکده ، دهاتی ، مسخره

ruth

n. Sorrow for another's misery.

رحم ، شفقت ، دلسوزی ، تاسف ، (با حرف بزرگ) اسم خاص مونث

sacrifice

v. To make an offering of to deity, especially by presenting on an altar.

عقیقه ، از دست دادن ، قربانی برای شفاعت ، قربانی دادن ، فداکاری کردن ، قربانی کردن
جانبازی

sacrificial

adj. Offering or offered as an atonement for sin.

مستلزم فداکاری ، فداکارانه ، وابسته به قربانی

sacrilege

n. The act of violating or profaning anything sacred.

توهین به مقدسات ، سرقت اشیاء مقدسه ، تجاوز بمقدسات

sacrilegious

adj. Impious.

موهن بمقدسات ، مربوط به بیحرمتی به شعائر مذهبی

safeguard

v. To protect.

نگهداری کردن ، حفاظت کردن ، مامور حفاظت پرسنل و یا اموال ، حفاظ ، پناه ، حفظ کردن ، حراست کردن ، تامین کردن ، امن نگهداشتن

sagacious

adj. Able to discern and distinguish with wise perception.

دانا ، زیرک ، عاقل ، باهوش ، بافراست ، هوشمند

salacious

adj. Having strong sexual desires.

شهوتران ، شهوانی ، شهوت پرست ، هرزه

salience

n. The condition of standing out distinctly.

برجستگی ، چابکی درجست وخیز ، جلو آمدگی ، برتری ، نکته برجسته ، موضوع برجسته

salient

adj. Standing out prominently.

برجسته ، نمایان

saline

adj. Constituting or consisting of salt.

محلول نمک ، درجه شوری ، نمک دار ، نمکین ، شور

salutary

adj. Beneficial.

سالم و مغذی ، سلامت بخش ، سودمند ، درودی

salutation

n. Any form of greeting, hailing, or welcome, whether by word or act.

درود ، تهنیت ، تعارف ، سلام اول نامه

salutatory

n. The opening oration at the commencement in American colleges.

درودی ، تهنیتی

salvage

n. Any act of saving property.

مازاد ، نجات کشتی از خطر یا حقوقی که بابت آن گرفته می شود ، کالای بازیافتی ، کشتی یا محموله را از خطر نجات دادن ، بازیابی ، اوراق کردن وسایل ، اوراقی ، بازیافتی ، پیاده کردن کامل قطعات ، وسایل اسقاطی ، حراج کردن ، نجات مال یا جان کسی ، نجات کسی از خطر ، از خطر نابودی نجات دادن ، مصرف مجدد اشغال وزائد هر چیز

salvo

n. A salute given by firing all the guns, as at the funeral of an officer.

رگبار ، شلیک توپ برای ادای احترام ، توپ سلام ، اظهار احساسات شدید ، شلیک کردن

sanctimonious

S

adj. Making an ostentatious display or hypocritical pretense of holiness or piety.

مذهبی نما، جانماز آبکش، مقدس نما، سالوس

sanction

v. To approve authoritatively.

جریمه ضمانت اجرا ، تصدیق ، مجازات اقتصادی ، تصویب کردن ، فرمان ، فتوای کلیسایی ، سوگند ، تصویب ، جواز ، تایید رسمی ، دارای مجوز قانونی دانستن ، ضمانت اجرایی معین کردن ، ضمانت اجرایی قانون

sanctity

n. Holiness.

تقدس ، پرهیز کاری ، حرمت ، علو مقام

sanguinary

adj. Bloody.

خونی ، دموی ، امیدوار

sanguine

adj. Having the color of blood.

خونی ، دموی ، سرخ ، قرمز ، برنگ خون

sanguineous

adj. Consisting of blood.

خون مانند ، قرمز ، خونی ، دموی ، امیدوار

sapid

adj. Affecting the sense of taste.

خوش مزه ، بامزه ، مطبوع

sapience

n. Deep wisdom or knowledge.

عقل ، معرفت ، دانایی

sapient

adj. Possessing wisdom.

خردمند، با عقل و درایت، فهمیده، اهل تمیز، دانا، دانشمند

sapiential

adj. Possessing wisdom.

حکمتی، کتابهای حکمتی عتیق

saponaceous

adj. Having the nature or quality of soap.

صابونی، صابون دار، لیز (مثل صابون)

sarcasm

n. Cutting and reproachful language.

زهر خنده، ریشخند، سرزنش، سخن طعنه آمیز

sarcophagus

n. A stone coffin or a chest-like tomb.

تابوت سنگ اهکی، تابوت، گوشتخوار

sardonic

adj. Scornfully or bitterly sarcastic.

طعنه اميز ، كنايه اميز ، وابسته به زهر خنده

satiate

v. To satisfy fully the appetite or desire of.

سير کردن ، فروشنانندن ، اشباع شدن ، اقناع شدن

satire

n. The employment of sarcasm, irony, or keenness of wit in ridiculing vices.

هجويه ، طنز ، هجونامه ، طعنه ، سخريه ، هزليات

satiric

adj. Resembling poetry, in which vice, incapacity ,or corruption is held up to ridicule.

هزلی

satirize

v. To treat with sarcasm or derisive wit.

مورد طنز و انتقاد قرار دادن، هجو کردن، مسخره کردن

satyr

n. A very lascivious person.

موجود نیمه انسان و نیمه بز ، ادم شهوانی ، وابسته به ساتیر

savage

n. A wild and uncivilized human being.

سبع ، رام نشده ، غیر اهلی ، وحشی شدن ، وحشی کردن

savor

v. To perceive by taste or smell.

حس ذائقه ، طعم ، بو ، مزه کردن ، فهمیدن ، دوست داشتن

scabbard

n. The sheath of a sword or similar bladed weapon.

نیام ، غلاف شمشیر ، حفاظ ، غلاف کردن

scarcity

n. Insufficiency of supply for needs or ordinary demands.

کمیابی

scholarly

adj. Characteristic of an erudite person.

فاضل ، پژوهشگر ، دانشمندانه

scholastic

adj. Pertaining to education or schools.

مدرسه ای ، آموزشگاهی ، استادانه ، دقیق

scintilla

n. The faintest ray.

جرقه ، اثر

scintillate

v. To emit or send forth sparks or little flashes of light.

جرقه زدن ، برق زدن ، ساطع شدن ، درخشیدن

scope

n. A range of action or view.

حدود ، طول زنجیر ارتفاع سنج ناو ، هدف عملیات ، میدان دید ، حیطة عمل ، وسیله دیدبانی یا بینایی ، چشم انداز ، گستره ، دامنه ، هدف ، نقطه توجه ، طرح نهایی ، فحوا ، منظور ، مفاد ، مطمح نظر ، میدان دید ، ازادی عمل ، میدان ، قلمرو ، حوزه ، وسعت ، نوسان نما

scoundrel

n. A man without principle.

آدم سفله ، نامرد ، الدنگ ، آپاردی ، رذل ، پست فطرت ، villain : ارقه ، لات

scribble

n. Hasty, careless writing.

باشتاب نوشتن ، بد نوشتن ، خط بد ، خط ناخوانا

scribe

n. One who writes or is skilled in writing.

کاتب نسخه های خطی ، منشی ، کتابت کردن ، حکاکی کردن

script

n. Writing or handwriting of the ordinary cursive form.

متن سند ، دستخط ، حروف الفبا ، بصورت متن نمایشنامه درآوردن

scriptural

adj. Pertaining to, contained in, or warranted by the Holy Scriptures.

مطابق متن کتاب مقدس

scruple

n. Doubt or uncertainty regarding a question of moral right or duty.

اندک ، ذره ، واحد سنجش چیز جزئی ، بیم ، محذور اخلاقی ، نهی اخلاقی ، وسواس باک ، تردید داشتن ، دو دل بودن ، وسواس داشتن

scrupulous

adj. Cautious in action for fear of doing wrong.

محتاط ، وسواسی ، ناشی از وسواس یا دقت زیاد

scurrilous

adj. Grossly indecent or vulgar.

فحاش ، بد دهن ، ناسزا گو

scuttle

v. To sink (a ship) by making holes in the bottom.

حبله ، غرق کردن اضطراری ناو ، سطل ذغال ، جا ذغالی ، کج بیل ، گام تند ، گریز ، عقب نشینی ، روزنه ، دریچه ، سوراخ کردن ، سرعت دویدن ، در رفتن

scythe

n. A long curved blade for mowing, reaping, etc.

با داس بردن ، درو کردن

seance

n. A meeting of spirituals for consulting spirits.

نشست، جلسه، جلسه احضار ارواح وغیره

sear

v. To burn on the surface.

چخماق ، پایه آتش ، علامت داغ ، خشکیده ، از کار افتاده ، خسته ، خشکاندن ، سوزاندن ، داغ

کردن پژمرده کردن یا شدن

sebaceous

adj. Pertaining to or appearing like fat.

چربی دار ، چرب

secant

adj. Cutting, especially into two parts.

قطع کننده ، خط قاطع ، متقاطع

secede

v. To withdraw from union or association, especially from a political or religious body.

کناره گیری کردن ، از عضویت خارج شدن ، منتزع شدن ، جدا رفتن

secession

n. Voluntary withdrawal from fellowship, especially from political or religious bodies.

تفکیک ، جدا روی ، تجزیه طلبی ، انشعاب حزبی ، انفصال ، انتزاع

seclude

v. To place, keep, or withdraw from the companionship of others.

جدا کردن ، مجزا کردن ، منزوی کردن ، گوشه انزوا اختیار کردن ، منزوی شدن

seclusion

n. Solitude.

جدایی ، انزوا ، گوشه نشینی

secondary

adj. Less important or effective than that which is primary.

ثانویه ، یدکی ، فرعی ، کمکی ، حاکی از زمان گذشته ، ثانوی

secondly

adv. In the second place in order or succession.

دوم آنکه ، ثانیاً

second-rate

adj. Second in quality, size, rank, importance, etc.

درجه دو ، وسط ، جنس پست

secrecy

n. Concealment.

پنهانی بودن ، رازداری ، راز پوشی ، پوشیدگی ، سری بودن ، اختفا ، نهانکاری ، محرمانه بودن

secretary

n. One who attends to correspondence, keeps records. or does other writing for others.

دبیر ، منشی ، راز دار ، محرر اسرار

secretive

adj. Having a tendency to conceal.

ترشچی ، تراوشی ، سری ، پنهان کار ، مرموز

sedate

adj. Even-tempered.

آرام ، متین ، موقر ، بزرگ منش ، نیک رفتار ، والا ، داروی مسکن دادن ، (با داروی مسکن) آرام کردن ، ملایم ، جدی ، تسکین دهنده

sedentary

adj. Involving or requiring much sitting.

بی حرکت ، نشسته ، غیر مهاجر ، مقیم در یک جا ، غیر متحرک

sediment

n. Matter that settles to the bottom of a liquid.

نهشت ، ته نشین ، ته نشست ، لای ، درده ، رسوب کردن

sedition

n. Conduct directed against public order and the tranquility of the state.

اشوب ، فاسد ، شورش ، اغتشاش ، فتنه جویی

seditionous

adj. Promotive of conduct directed against public order and the tranquility of the state.

وابسته به آشوب انگیزی ، آشوب انگیز ، فتنه انگیز ، فتنه جویانه ، فتنه گر

seduce

v. To entice to surrender chastity.

اغوا کردن ، گمراه کردن ، از راه بدر کردن ، فریفتن

sedulous

adj. Persevering in effort or endeavor.

کوشا ، ساعی

seer

n. A prophet.

بیننده ، پیش بینی کننده ، غیبگو ، پیغمبر

seethe

v. To be violently excited or agitated.

غلیان ، جوش و خروش ، تلاطم ، جوشیدن ، جوشاندن

seignior

n. A title of honor or respectful address, equivalent to sir.

لرد، اشرافی، ارباب، مالک بزرگ، اقا، صاحب تیول

seismograph

n. An instrument for recording the phenomena of earthquakes.

لرزه نگار ، لرزه نگار ، لرزه نگار ، زلزله سنج

seize

v. To catch or take hold of suddenly and forcibly.

ضبط کردن ، ربودن ، ضبط یا توقیف یا تصرف کردن ، گیرکردن پیستون بعلت حرارت زیاد ، تصرف کردن ، گرفتن ، نج پیچ کردن طناب ، اشغال هدف ، بتصرف آوردن ، ربون ، قاپیدن ، توقیف کردن ، دچار حمله (مرض وغیره) شدن ، درک کردن

selective

adj. Having the power of choice.

برگزیننده ، بهگزین ، گزیننده ، گزیده ، انتخابی ، گزینشی ، انتخاب کننده ، مبنی بر انتخاب ، دارای حسن انتخاب گلچین کننده

self-respect

n. Rational self-esteem.

احترام بخود ، شرافت نفس ، مناعت طبع ، عزت نفس

semblance

n. Outward appearance.

صورت ظاهر ، شباهت ، قیافه ، ظن قوی ، تظاهر

semiannual

adj. Recurring at intervals of six months.

شش ماه یکبار ، دارای دوام شش ماهه ، شش ماهه ، نصف سالی

semicircle

n. A half-circle.

نیمدایره ، نیم دایره تشکیل دادن

semicivilized

adj. Half-civilized.

نیمه متمدن

semiconscious

S

adj. Partially conscious.

نیمه هوشیار ، نیمه آگاه ، نیمه بیهوش

seminar

n. Any assemblage of pupils for real research in some specific study under a teacher.

سمینار ، جلسه بحث و تحقیق در اطراف موضوعی

seminary

n. A special school, as of theology or pedagogics.

senile

adj. Peculiar to or proceeding from the weakness or infirmity of old age.

مربوط به پیری ، سالخورده ، پیر مرد ، وابسته به پیری ، خرف

sensation

n. A condition of mind resulting from spiritual or inherent feeling.

احساس ، حس ، شور ، تاثیر ، (م) ظاهر

sense

n. The signification conveyed by some word, phrase, or action.

حس کردن ، دریافتن ، جهت ، حواس پنجگانه ، حس ، احساس ، هوش ، شعور ، معنی ، مفاد ،
حس تشخیص ، مفهوم ، احساس کردن ، پی بردن

sensibility

n. Power to perceive or feel.

حس تشخیص ، حساسیت ، احساس و درک ، هس

sensitive

adj. Easily affected by outside operations or influences.

مهم ، حساس ، نفوذ پذیر ، دارای حساسیت

sensorium

n. The sensory apparatus.

مرکز احساس ، مرکز حواس ، اعضای حس

sensual

adj. Pertaining to the body or the physical senses.

هوس ران ، شهوانی ، جسمانی ، خوش گذران ، نفسانی

sensuous

adj. Having a warm appreciation of the beautiful or of the refinements of luxury.

وابسته به حواس یا احساسات ، مبنی بر لذات جسمانی ، پیرو محسوسات و لذات نفسانی

sentence

n. A related group of words containing a subject and a predicate and expressing a complete thought.

حکم، رای، فتوی، (دستور زبان) جمله، فراز، (حقوق) حکم صادر کردن، مجازات تعیین کردن، قرار محکومیت (یا زندان) صادر کردن، محکوم کردن، (قدیمی) ضرب المثل، جمله، حکم، قضاوت، گفته، رای دادن

sentience

n. Capacity for sensation or sense-perception.

توانایی حسی، دریافت، ادراک، درک، زندگی فکری، مبنای حس و حساسیت، حساسیت جسمانی

sentient

adj. Possessing the power of sense or sense-perception.

درک کننده، با ادراک، حساس، دستخوش احساسات

sentinel

n. Any guard or watch stationed for protection.

دیده ور ، نگهبان ، قراول ، دیده بان ، کشیک ، نگهبانی کردن

separable

adj. Capable of being disjoined or divided.

جدا شدنی ، جدا کردنی ، قابل تفکیک ، تفکیک پذیر ، مجزا

separate

v. To take apart.

مجزا کردن ، سوا کردن تجزیه کردن ، جدایی ، تجزیه ، مفارقت ، یکان مستقل ، مجزا ، جدا جدا کردن ، جداگانه ، علیحده ، اختصاصی ، جدا کردن ، سوا کردن ، تفکیک کردن ، متارکه ، انفصال

separatist

n. A seceder.

جدا گرای ، تجزیه طلب

septennial

adj. Recurring every seven years.

هفت سال یکبار ، هفت ساله

sepulcher

n. A burial-place.

گور ، مزار ، مقبره ، قبر ساختن ، دفن کردن

sequacious

adj. Ready to be led.

مقلد ، پیرو ، مرید ، اهل تقلید ، تابع ، نرم ، چکش خور ، لوله شو ، نصیحت پذیر

sequel

n. That which follows in consequence of what has previously happened.

پی آیند ، دنباله ، عقبه ، نتیجه ، پایان ، انجام ، خاتمه

sequence

n. The order in which a number or persons, things, or events follow one another in space or time.

مراحل ، سلسله مراتب ، پی رفت ، توالی ، ترادف ، تسلسل ، تابعیت ، رشته ، به ترتیب مرتب کردن ، دنباله ، ترتیب دادن

sequent

adj. Following in the order of time.

پیرو ، تابع ، پی در پی ، منتج ، ناشی ، نتیجه

sequester

v. To cause to withdraw or retire, as from society or public life.

جدایی ، تفرقه ، توقیف کردن ، جدا کردن ، مصادره کردن

sequesterate

v. To confiscate.

توقیف کردن ، جدا کردن ، تجزیه کردن ، مصادره

sergeant

n. A non-commissioned military officer ranking next above a corporal.

سرگروهبان یکان ، گروهبان موشک زمین به زمین سارجنت ، گروهبان ، مامور اجرا

sergeant-at-arms

n. An executive officer in legislative bodies who enforces the orders of the presiding officer.

مامور اجرا ، فراش (انجمن ها و مجالس)

sergeant-major

n. The highest non-commissioned officer in a regiment.

(ارتش) استوار، گروهبان یکم

service

n. Any work done for the benefit of another.

منفعه توجه و حفظ کردن ، خدمات دولتی و عمومی وظیفه مامور دولت ، اطاعت و فرمانبرداری عبادت و نماز ، شعائر ، نظامی ، قسمت یکان ، اداره ، استخدام ، نوکری ، یاری ، عبادت ، تشریفات ، کمک ، بنگاه ، یکدست ظروف ، اثاثه ، لوازم ، نظام وظیفه

serviceable

adj. Durable.

سودمند ، بدرد خور ، قابل استفاده ، روبراه شدنی ، تعمیر پذیر

servitude

n. Slavery.

بندگی ، بردگی ، خدمت اجباری ، رعیتی

severance

n. Separation.

قطع ، جدا سازی ، تفکیک ، جدایی ، مجزایی ، تجزیه

severely

adv. Extremely.

شدیدا"

sextet

n. A band of six singers or players.

(موسیقی) نغمه شش سازه یا شش آوازه ، شش بیت آخر غزل ، شش گانه ، شش قلو ، شش بخشی

sextuple

adj. Multiplied by six.

شش چندان ، (موسیقی) دارای شش ضربه ، شش گانه ، شش لا ، شش برابر کردن

sheer

adj. Absolute.

صرف ، محض ، خالص ، تند ، مطلق ، بطورعمود ، یک راست ، پاک ، بکلی ، مستقیماً ، پارچه ظریف ، حریری ، برگشتن ، انحراف حاصل کردن ، کنار رفتن ، کنار زدن

shiftless

adj. Wanting in resource, energy, or executive ability.

بیدست و پا ، بی وسیله ، بی چاره

shrewd

adj. Characterized by skill at understanding and profiting by circumstances.

زیرک ، ناقلا ، باهوش ، حيله گر ، موذی ، زرنج

shriek

n. A sharp, shrill outcry or scream, caused by agony or terror.

جیغ زدن (مثل بعضی از پرندگان) ، فریاد دلخراش زدن ، جیغ ، فریاد

shrinkage

n. A contraction of any material into less bulk or dimension.

افت حجمی ، افت ، وابست ، جمع شدگی ، انقباض بتن ، کاهش ، انقباض ، چروک خوردگی ، اب رفتگی

shriveled

v. To draw or be drawn into wrinkles.

چروک شدن ، چین خوردن ، خشک شدن

shuffle

n. A mixing or changing the order of things.

برزدن ، بهم امیختن ، بهم مخلوط کردن ، این سو وان سو حرکت کردن ، بیقرار بودن

sibilance

n. A hissing sound.

صدای سوت ، صفیر

sibilant

adj. Made with a hissing sound.

حرف صفیری ، صدای هیس

sibilate

v. To give a hissing sound to, as in pronouncing the letter s.

هیس کردن، با صدای هیس مانند یا تفشی تلفظ کردن، سوت زدن، مانند حرف 'س' تلفظ کردن

sidelong

adj. Inclining or tending to one side.

به سوی کنار، کج، زیرچشمی، یک سویه، غیرمستقیم، کنایه آمیز، شیب دار، سراشیب، یکوری، بطور اریب، در کنار، جانبی

siderereal

adj. Pertaining to stars or constellations.

ستاره ای، وابسته به ثوابت، نجومی

siege

n. A beleaguerment.

محاصره، شهربند، گردگیری، دوران سختی، دوران شدت بیماری، حدت، تندی، شور، اعمال زور یا فشار، اصرار و ابرام، سلطه جویی، (مهجور) مسند، تخت شاهی، محاصره کردن

significance

n. Importance.

معناداری (در امار)، بامعنی، مفید، معنی، مقصود، مفاد، مفهوم، اهمیت، قدر

significant

adj. Important, especially as pointing something out.

پر معنی ، مهم ، قابل توجه ، حاکی از ، عمدہ ، معنی دار

signification

n. The meaning conveyed by language, actions, or signs.

معنی ، مفهوم ، مفاد ، تعیین ، اظهار ، ابلاغ

similar

adj. Bearing resemblance to one another or to something else.

تالی ، شبیه ، مطابق ، همسان ، همانند ، مشابه ، یکسان

simile

n. A comparison which directs the mind to the representative object itself.

صنعت تشبیه ، استعاره ، تشابه ، شبیه

similitude

n. Similarity.

شبهت صورت ، بیرون ، ظاهر ، تشبیه ، تمثیل

simplify

v. To make less complex or difficult.

ساده کردن ، آسان تر کردن ، مختصر کردن

simulate

v. Imitate.

وانمود سازی کردن ، صوری ، وانمود کردن ، بخود بستن ، مانند بودن ، تقلید کردن ، شبهت داشتن به شبیه سازی کردن ، شبیه سازی کردن ، تشبیه کردن

simultaneous

adj. Occurring, done, or existing at the same time.

همزمان ، مقارن ، توأم ، همبود ، باهم واقع شونده

sinecure

n. Any position having emoluments with few or no duties.

هر شغلی که متضمن مسئولیت مهمی نباشد ، جیره خور و لگرد ، وظیفه گرفتن و ول گشتن ، مفت خوری و ولگردی

singe

v. To burn slightly or superficially.

سوختگی سطحی ، بودادن ، بطور سطحی سوختن ، داغ کردن ، فر زدن

sinister

adj. Evil.

گمراه کننده ، بدخواه ، کج ، نادرست ، خطا ، فاسد ، بدیمن ، بدشگون ، نامیمون ، شیطانی

sinuosity

n. The quality of curving in and out.

موج ، شیارموجی ، انحراف اخلاقی ، حرکت موجی

sinuous

adj. Curving in and out.

دارای شیارهای موجی ، مارپیچی ، غیرمستقیم ، گمراه کننده

sinus

n. An opening or cavity.

درون حفره‌های پیشانی و گونه‌ها، معصره، ناسور، گودال، کیسه، حفره، مغ، جیب

siren

n. A sea-nymph, described by Homer as dwelling between the island of Circe and Scylla.

حوری دریایی، زن دلفریب، سوت کارخانه، آژیر، حوری مانند

sirocco

n. hot winds from Africa.

بادسام ، بادگرم وگردباد مانند ، گرم باد

sisterhood

n. A body of sisters united by some bond of sympathy or by a religious vow.

خواه‌ری ، انجمن خیریه مذهبی نسوان

skeptic

n. One who doubts any statements.

ادم شکاک در دین و عقاید مذهبی ، شک‌گرای ، مشکوک

skepticism

n. The entertainment of doubt concerning something.

شک‌گرایی ، فلسفه شکاکی و بدبینی ، تردید ، شک ، انتقاد مضر واز روی بدبینی

skiff

n. Usually, a small light boat propelled by oars.

کرجی پارویی کوچک ، قایق سریع‌السير ، قایقرانی کردن

skirmish

n. Desultory fighting between advanced detachments of two armies.

کشمکش ، جنگ جزئی ، زد و خورد کردن

sleight

n. A trick or feat so deftly done that the manner of performance escapes observation.

زبردستی ، زرنگی ، حيله ، تردستی

slight

adj. Of a small importance or significance.

مقدار ناچیز ، شخص بی اهمیت ، ناچیز شماری ، بی اعتنائی ، تحقیر ، صیقلی ، لاغر ، نحیف ، باریک اندام ، پست ، حقیر ، فروتن ، کودن ، قلیل ، اندک ، کم ، ناچیز شمردن ، تراز کردن

slothful

adj. Lazy.

تنبل ، سست ، کاهل ، دیرپای ، عقب افتاده ، بی حال

sluggard

n. A person habitually lazy or idle.

تنبل، کاهل، بی بخار، تن پرور، تن آسا، از قافله عقب، دیر حاضر، ادم تنبل، تنبل و کند

sociable

adj. Inclined to seek company.

قابل معاشرت، خوش معاشرت، خوش مشرب، انس گیر، دوستانه، جامعه پذیر

socialism

n. A theory of civil polity that aims to secure the reconstruction of society.

جامعه داری اقتصاد سوسیالیستی، سوسیالیسم، سوسیالیزم، جامعه گرایی

socialist

adj. One who advocates reconstruction of society by collective ownership of land and capital.

جامعه گرای، سوسیالیست، طرفدار توزیع و تعدیل ثروت

sociology

n. The philosophical study of society.

جامعه شناسی ، انسگان شناسی

sol

n. The sun.

زر ، طلا ، الهه خورشید

solace

n. Comfort in grief, trouble, or calamity.

تسلیت خاطر ، مایه تسلی ، آرامش ، تسکین ، آرام کردن ، تسلی دادن ، تسلیت گفتن

solar

adj. Pertaining to the sun.

شمسی ، وابسته بخورشید ، خورشیدی

solder

n. A fusible alloy used for joining metallic surfaces or margins.

کفشیر ، وسیله التیام واتصال ، لحیم کردن ، جوش دادن ، التیام دادن

soldier

n. A person engaged in military service.

سپاهی ، سربازی کردن ، نظامی شدن

solecism

n. Any violation of established rules or customs.

غلط دستوری ، غلط اصطلاحی ، بی ترتیبی

solicitor

n. One who represents a client in court of justice; an attorney.

وکیل ، کسی که اسناد ومدارک عرضحال را تهیه میکند

solicitude

n. Uneasiness of mind occasioned by desire, anxiety, or fear.

نگرانی ، پروا ، اندیشه ، اشتیاق ، دقت زیاد

soliloquy

n. A monologue.

تک گویی ، گفتگو با خود ، نمایش یا مقاله یا سخنرانی یکنفری

solstice

n. The time of year when the sun is at its greatest declination.

انقلاب ، تحویل ، نقطه انقلاب ، تحول

soluble

adj. Capable of being dissolved, as in a fluid.

(در آبگونه) حل شدنی، قابل حل، واگشاپذیر، حل شدنی، محلول

solvent

adj. Having sufficient funds to pay all debts.

گدازنده ، اب کننده ، ملی ، حلال ، مایع محلل ، قادر به پرداخت قروض

somber

adj. Gloomy.

سایه دار ، تاریک ، غم انگیز ، محزون

somniferous

adj. Tending to produce sleep.

خواب اور

somnolence

n. Oppressive drowsiness.

حالت خواب الودی ، حالت خواب و بیداری

somnolent

adj. Sleepy.

خواب الود ، در حالت خواب و بیدار

sonata

n. An instrumental composition.

موسیقی - قطعه برای یک یا دوساز (سوناتا، سوناتا)

sonnet

n. A poem of fourteen decasyllabic or octosyllabic lines expressing two successive phrases.

شعر ۱۴ سطر ای دارای ترتیب قافیه ی گوناگون (سنت، غزل)

sonorous

adj. Resonant.

صدا دار ، طنین انداز ، قلبه ، بلند ، پر صدا

soothsayer

n. One who claims to have supernatural insight or foresight.

فال بین، فال بینی، (ج) طالع بین

sophism

n. A false argument understood to be such by the reasoner himself and intentionally used to deceive

فلسفه ی سوفسطایی، سفسطه، مغالطه

sophistical

adj. Fallacious.

وابسته به سوفسطایی ها، سوفسطایی، وابسته به سفسطه بازی، ظاهرا منطقی و محتمل ولی باطنا

غلط

sophisticate

v. To deprive of simplicity of mind or manner.

پیچیده، خبره و پیشرفته کردن، سفسطه کردن، رنگ واب فریبنده زدن به، از اصالت و سادگی

انداختن، فریبنده

sophistry

n. Reasoning sound in appearance only, especially when designedly deceptive.

سفسطه ، مغالطه ، زبان بازی ، برهان تراشی ، فریب

soprano

n. A woman's or boy's voice of high range.

(موسیقی) صدای زیر ، شش‌دانگ ، صدای بلند

sorcery

n. Witchcraft.

جادوگری، سحر و جادو، افسونگری

sordid

adj. Of degraded character or nature.

پست ، خسیس ، چرک ، کثیف ، دون ، شلخته ، هرزه

souvenir

n. A token of remembrance.

یادگاری، یادآور، ره آورد، سوغات، ارمغان، یادبود، خاطره

sparse

adj. Thinly diffused.

کم پشت، پراکنده، تنک، گشاد گشاد

spartan

adj. Exceptionally brave; rigorously severe.

وابسته به اسپارت باستان و مردم و فرهنگ آن، اسپارتی، (مانند اسپارتی ها) دلیر، جنگاور، پر طاقت، پر انضباط، صرفه جو، شهروند اسپارت، ادم دلیر و با انضباط، بی تجمل

spasmodic

adj. Convulsive.

تشنجی، بگیر و ول کن، همراه با انقباضات

specialize

v. To assume an individual or specific character, or adopt a singular or special course.

تخصص داشتن، تخصص پیدا کردن، ویژه کاری کردن، ویژه گری کردن، ویژه کردن، مخصوص کردن، مختص کردن، ویژه گری یا ویژه کاری کردن، متخصص شدن

specialty

n. An employment limited to one particular line of work.

کالای ویژه، داروی ویژه یا اختصاصی، اسپسیالیته، اختصاص، کیفیت ویژه، تخصص، رشته اختصاصی، ویژه گری

specie

n. A coin or coins of gold, silver, copper, or other metal.

سکه (بخصوص سکه طلا و نقره)، پول، وابسته بسکه

species

n. A classificatory group of animals or plants subordinate to a genus.

نوع، گونه، قسم، بشر، انواع

specimen

n. One of a class of persons or things regarded as representative of the class.

نمونه ، اسطوره ، فرد ، شخص

specious

adj. Plausible.

خوش منظر و بدنهاد ، دارای ظاهر زیبا و فریبنده ، ظاهرا صحیح ، بطور سطحی درست ،
ظاهرا منطقی و درست ولی واقعا عکس ان

spectator

n. One who beholds or looks on.

تماشاگر ، ماشاچی ، بیننده ، ناظر

specter

n. Apparition.

شبح ، روح ، خیال و فکر ، تخیل ، وهم

spectrum

n. An image formed by rays of light or other radiant energy.

بیناب ، قالب ، بینایی ، خیال ، منظر ، شبیح ، رنگ های مریی در طیف بین

speculate

v. To pursue inquiries and form conjectures.

سوداگری کردن ، انتظار سود و زیاد داشتن ، اندیشیدن ، تفکر کردن ، معاملات قماری کردن ،
احتکار کردن ، سفته بازی کردن

speculator

n. One who makes an investment that involves a risk of loss, but also a chance of profit.

محتکر ، سفته باز ، زمین خوار

sphericity

n. The state or condition of being a sphere.

کرویت ، حالت کروی

spheroid

n. A body having nearly the form of a sphere.

بیضوی دوار ، شبیه کره ، کروی ، کره مانند ، مستدیر

spherometer

n. An instrument for measuring curvature or radii of spherical surfaces.

کره سنج ، (ابزار سنجش انحنای عدسی) گردی سنج ، منحنی سنج

spinous

adj. Having spines.

خارمانند ، پراز خار ، نامطلوب

spinster

n. A woman who has never been married.

دختر خانه مانده ، دختر ترشیده

spontaneous

adj. Arising from inherent qualities or tendencies without external efficient cause.

خود به خودی ، خود بخود ، خود انگیز ، بی اختیار ، فوری

sprightly

adj. Vivacious.

خوشحال ، با نشاط ، سرزنده ، چالاک ، شنگول

spurious

adj. Not genuine.

ساختگی ، قلب ، بدلی ، بدل ، جعلی ، قلبی ، الکی ، نادرست ، حرامزاده

squabble

v. To quarrel.

جرو و بحث کردن ، داد و بیداد ، نزا مختصر ، ستیزه کردن

squalid

adj. Having a dirty, mean, poverty-stricken appearance.

چرک ، ناپاک ، کثیف ، بدنما ، زننده ، بد ظاهر

squatter

n. One who settles on land without permission or right.

چمباتمه زن ، قوزکن ، اقامت گزین در زمین غیر معمو

stagnant

adj. Not flowing: said of water, as in a pool.

بدون حرکت ، راکد ، ایستا ، کساد

stagnate

v. To become dull or inert.

راکد شدن ، از جنبش ایستادن ، بیروح شدن ، خوابیدن ، کساد شدن

stagnation

n. The condition of not flowing or not changing.

انحطاط ، رکود ، کسادى ، ایستایی

stagy

adj. Having a theatrical manner.

درخور نمایشگاه ، نمایشی ، صحنه ای ، مناسب نمایش ، پر جلوه

staid

adj. Of a steady and sober character.

متین ، موقر ، آرام ، ثابت ، سنگین

stallion

n. An uncastrated male horse, commonly one kept for breeding.

نریان ، اسب نر ، معشوقه ، فاحشه

stanchion

n. A vertical bar, or a pair of bars, used to confine cattle in a stall.

پایه (ی سیم محافظ)، استانچی، میله های عمودی ناو، پایه، میل، شمع، حائل، نگهدار، سایبان یا چادر جلو مغازه، مهار یا محدود کردن، تیر دار کردن

stanza

n. A group of rimed lines, usually forming one of a series of similar divisions in a poem.

بخشی از بازی، بند شعر، قطعه بند گردان، تهلیل

statecraft

n. The art of conducting state affairs.

سیاستمداری، کشور داری، ملک داری

static

adj. Pertaining to or designating bodies at rest or forces in equilibrium.

فشار ثابت هوا، نیروی ثابت، الکتروسیته ساکن، ایستاده، وابسته به اجسام ساکن

statics

n. The branch of mechanics that treats of the relations that subsist among forces in order.

علم استاتیک ، ایست شناسی ، دانش پایداری نیروها ، سکون شناسی ، ایستاشناسی ، مبحث اجسام ساکن ، مبحث اجسام ایستا

stationary

adj. Not moving.

ساکن ، بی حرکت ، لایتغیر ، ایستاده ، بی تغییر ، ایستا

statistician

n. One who is skilled in collecting and tabulating numerical facts.

امارشناس ، امار شناس ، امارگر ، متخصص فن احصائیه

statuesque

adj. Having the grace, pose, or quietude of a statue.

تندیس وار ، خوش هیكل ، مجسمه وار ، شبیه مجسمه ، سبک مجسمه

statuette

n. A figurine.

تندیس ریزه اندام ، مجسمه کوچک ، تندیسک

stature

n. The natural height of an animal body.

قامت ، رفعت ، مقام ، قدر و قیمت ، ارتفاع طبیعی بدن حیوان

statute

n. Any authoritatively declared rule, ordinance, decree, or law.

قانون مدون ، احکام قانونی ، فریضه ، قانونی ، قانون موضوعه ، قانون ، حکم ، اساسنامه

stealth

n. A concealed manner of acting.

نهان ، خفا ، خفیه کاری ، حرکت دزدکی

stellar

adj. Pertaining to the stars.

اختری ، ستاره وار ، شبیه ستاره ، درخشان ، پر ستاره

steppe

n. One of the extensive plains in Russia and Siberia.

پهن دشت ، جلگه وسیع بی درخت

sterling

adj. Genuine.

دارای عهیار قانونی ، تمام عیار ، ظاهر و باطن یکی ، واقعی ، لیره استرلینگ

stifle

v. To smother.

خفه کردن ، خاموش کردن ، فرونشاندن

stigma

n. A mark of infamy or token of disgrace attaching to a person as the result of evil- doing.

كلاله ، داغ ننگ ، لكه ننگ ، برامدگی ، خال

stiletto

n. A small dagger.

كارد ، دشنه زدن

stimulant

n. Anything that rouses to activity or to quickened action.

محرک ، مهیج ، مشروب الكلی ، انگیزه ، انگیزتگر

stimulate

v. To rouse to activity or to quickened action.

تحريك كردن ، تهییج كردن ، انگیزتن

stimulus

n. Incentive.

انگيختار ، محرک ، انگيزه ، وسيله تحريك ، تحرك

stingy

adj. Cheap, unwilling to spend money.

گران كيسه ، خسيس ، تنک چشم ، لئيم ، ناشی از خست

stipend

n. A definite amount paid at stated periods in compensation for services or as an allowance.

موجب ، حقوق ، جيره ، دستمزد

stoicism

n. The principles or the practice of the Stoics-being very even tempered in success and failure.

(فلسفه) رواق گرايي، پیروی از فلسفه ی رواقیون، فلسفه رواقیون

stolid

adj. Expressing no power of feeling or perceiving.

بی عاطفه ، بلغمی ، بی حس ، بی حال ، فاقد احساس

strait

n. A narrow passage of water connecting two larger bodies of water.

تنگ ، باریک ، دشوار ، باب ، بغاز ، تنگه ، در مضیقہ ، در تنگنا ، تنگنا

stratagem

n. Any clever trick or device for obtaining an advantage.

حیلہ جنگی ، تدبیر جنگی ، لشکر ارایی ، تمجید

stratum

n. A natural or artificial layer, bed, or thickness of any substance or material.

streamlet

لایہ ، چینہ ، پایہ ، رتبہ ، طبقہ نسج سلولی ، قشر

stringency

n. Strictness.

شدت ، کسادى ، سختگیرى ، تندوتیزی

stringent

adj. Rigid.

سخت ، دقیق ، غیر قابل کشش ، کاسد ، تند و تیز ، سختگیر ، خسیس ، محکم بسته شده

stripling

n. A mere youth.

(پسر نزدیک به بلوغ) نورسته، نوجوان، تازه مرد، نورسته

studious

adj. Having or showing devotion to the acquisition of knowledge.

زحمتکش ، ساعی ، کوشا ، درس خوان ، کتاب خوان ، مشتاق ، خواهان ، پرزحمت ، بلیغ ، جاهد

stultify

v. To give an appearance of foolishness to.

خشی کردن ، احمق کردن ، خرف کردن

stupendous

adj. Of prodigious size, bulk, or degree.

بہت اور ، شگفت انگیز ، شگفت ، حیرت اور ، عجیب ، گزاف

stupor

n. Profound lethargy.

خرفتی ، بی حسی ، کند ذہنی ، گیجی ، بلاہت ، بہت

suasion

n. The act of persuading.

برانگیزش ، ترغیب ، تشویق ، بیدار سازی ، اغواء ، تحریک

suave

adj. Smooth and pleasant in manner.

فهمیده و با ادب ، نرم ، ملایم ، مودب ، خوش خوراک ، شیک

subacid

adj. Somewhat sharp or biting.

میخوش ، ملس ، ترش و شیرین

subaquatic

adj. Being, formed, or operating under water.

نیمه ابزی ، واقع در زیر اب ، نسبتا ابزی

subconscious

adj. Being or occurring in the mind, but without attendant consciousness or conscious perception.

ناخود آگاه ، نیمه هشیار ، نیمه آگاه ، درحالت ناخودآگاهی

subjacent

adj. Situated directly underneath.

قرار گرفته در زیر، زیر نهشته، زیر نهستی، واقع در زیر، مادون

subjection

n. The act of bringing into a state of submission.

انقیاد، استیلا، پیروی

subjugate

v. To conquer.

تحت انقیاد در آوردن ، مطیع کردن ، منکوب کردن

subliminal

adj. Being beneath the threshold of consciousness.

غیر کافی برای ایجاد تحریک عصبی یا احساس ، خارج از مرحله آگاهی ، نیمه خودآگاه

sublingual

adj. Situated beneath the tongue.

زیر زبانی ، واقع در زیر زبان

submarine

adj. Existing, done, or operating beneath the surface of the sea.

مانور مدافع بصورت گریز از زیر سد مهاجم ، خزیدن یا شیرجه رفتن از زیر دست حریف مهاجم
(فوتبال امریکایی) ، تحت البحری ، زیر دریا حرکت کردن ، با زیر دریایی حمله کردن

submerge

v. To place or plunge under water.

دراب فرو بردن ، زیر اب کردن ، غوطه ورساختن ، پوشاندن ، مخفی کردن

submergence

n. The act of submerging.

شناوری ، فروبری (در اب) ، مخفی سازی

submersible

adj. Capable of being put underwater.

قابل غوطه وری ، قابل شناوری ، غوطه ور شناور ، قابل فرورفتن یا فرو بردن در زیر آب

submersion

n. The act of submerging.

فرو رفتگی در زیر آب

submission

n. A yielding to the power or authority of another.

نظریه ، تکمین ، مطیع ، تابع ، تسلیم ، واگذاری ، تفویض ، فرمانبرداری ، اظهار اطاعت ، انقیاد

subordinate

adj. Belonging to an inferior order in a classification.

تبعی ، زیرامر ، تحت امر ، یکانهای تابعه ، مادون ، وابسته ، فرعی ، پایین تر ، مرئوس ، تابع
قراردادن ، زیردست یا مطیع کردن ، فرمانبردار

subsequent

adj. Following in time.

پیروی ، پس آیند ، بعدی ، پسین ، لاحق ، مابعد ، دیرتر ، متعاقب

subservience

n. The quality, character, or condition of being servilely following another's behests.

سودمندی ، کمک ، چاپلوسی ، تملق ، زیر زوری

subservient

adj. Servilely following another's behests.

چاپلوس ، پست ، تابع ، مادون ، سودمند ، متملق

subside

v. To relapse into a state of repose and tranquility.

(درد و غیره) وا گذاشتن ، نشست کردن ، فرو نشستن ، فروکش کردن

subsist

v. To be maintained or sustained.

زیست کردن ، ماندن ، گذران کردن

subsistence

n. Sustenance.

وسایل زیست ، مربوط به زیست ، زیستی ، حق معاش ، اعاشه ، زیست ، گذران ، خرجی ، وسیله معیشت ، امرار معاش ، دوام ، نگاهداری

substantive

adj. Solid.

قائم بذات ، متکی بخود ، مقدار زیاد ، دارای ماهیت واقعی ، حقیقی ، شبیه اسم ، دارای خواص اسم

subtend

v. To extend opposite to.

(گیاه شناسی) در برگرفتن، در گوشه قرار دادن، در مقابل (چیزی دیگر) قرار گرفتن، زیر (چیزی دیگر) قرار گرفتن، زیر ماندن، در زیر چیزی بسط یافتن، شامل بودن

subterfuge

n. Evasion.

حيله ، گريز ، طفره زنى ، اختفاء ، عذر ، بهانه

subterranean

adj. Situated or occurring below the surface of the earth.

زيرزمينى ، نهانى

subtle

adj. Discriminating.

زيرک ، محيل ، ماهرانه ، دقيق ، لطيف ، تيز و نافذ

subtrahend

n. That which is to be subtracted.

رياضى) کاسته ، عددى که از عدد ديگر کسر ميشود ، مفروق

subversion

n. An overthrow, as from the foundation.

سرنگون کردن حکومت ، سیستم براندازی ، برانداختن ، از بین بردن ، نابود کردن ، درون واژگونی ، انهدام ، تخریب ، وابسته به خرابکاری

subvert

v. To bring to ruin.

واژگون ساختن ، برانداختن ، موقوف کردن ، خرابکاری کردن ، درون واژگون سازی کردن

succeed

v. To accomplish what is attempted or intended.

کامیاب شدن ، موفق شدن ، نتیجه بخشیدن ، بدنبال آمدن ، بطور توالی قرار گرفتن

success

n. A favorable or prosperous course or termination of anything attempted.

کامیابی ، موفقیت ، پیروزی ، نتیجه ، توفیق ، کامروایی

successful

adj. Having reached a high degree of worldly prosperity.

کامیاب ، موفق ، پیروز ، نیک انجام ، عاقبت بخیر

successor

n. One who or that which takes the place of a predecessor or preceding thing.

جانشین ، خلف ، اخلاف ، مابعد ، قائم مقام

succinct

adj. Concise.

موجز ، کوتاه ، مختصر ، مجمل ، فشرده ، چکیده

succulent

adj. Juicy.

ابداری ، شاداب ، پرتراوت

succumb

v. To cease to resist.

سرفرود آوردن، گردن نهادن، تسلیم شدن، از پای درآمدن، هلاک شدن، مردن

sufferance

n. Toleration.

رضایت ضمنی ، سکوت موجب رضا ، انقیاد ، طاقت ، شکیبایی

sufficiency

n. An ample or adequate supply.

کفایت ، شایستگی ، قابلیت ، مقدار کافی ، بسندگی

suffrage

n. The right or privilege of voting.

حق انتخاب ، کمک ، همراهی قبول ، حق رای و شرکت در انتخابات ، رای

suffuse

v. To cover or fill the surface of.

پرکردن ، فرا گرفتن ، پوشاندن ، اشباع کردن

suggestible

adj. That can be suggested.

تلقین پذیر، نیوشاندنی، قابل تلقین، الهام پذیر، اشاره کردنی، پیشنهاد کردنی

suggestive

adj. Stimulating to thought or reflection.

وسوسه انگیز، پرغمزه، لوند، عشوه گر، الهامگر، تلقین کننده، نیوشانگر، اشاره کننده، دلالت کننده
وسوسه امیز

summary

n. An abstract.

خلاصه وضعیت ، خلاصه ، مختصر ، موجز ، اختصاری ، ملخص ، انجام شده بدون تاخیر ، باشتاب

sumptuous

adj. Rich and costly.

مجلل ، پرخرج ، گران ، وعالی

superabundance

n. An excessive amount.

وفور، فراوانی

superadd

v. To add in addition to what has been added.

بیش از حد لزوم اضافه کردن ، سربار کردن ، باز افزایش

superannuate

v. To become deteriorated or incapacitated by long service.

superb

adj. Sumptuously elegant.

عالی ، بسیار خوب ، باشکوه ، باوقار

supercilious

adj. Exhibiting haughty and careless contempt.

مغرور ، خود فروش ، از روی خود خواهی

superficial

adj. Knowing and understanding only the ordinary and the obvious.

صوری ، سطحی ، سرسری ، ظاهری

superfluity

n. That part of anything that is in excess of what is needed.

زیادی ، افراط ، فراوانی بیش از حد

superfluous

adj. Being more than is needed.

زائد ، زیادی ، غیر ضروری ، اطناب آمیز

superheat

v. To heat to excess.

زیاده از حد گرم کردن ، دو اتشه کردن ، بسیار گرم

superintend

v. To have the charge and direction of, especially of some work or movement.

ریاست یا نظارت کردن بر ، ریاست کردن ، نظارت کردن بر ، سرپرستی کردن

superintendence

n. Direction and management.

superintende nt

n. One who has the charge and direction of, especially of some work or movement.

مدیر ، رئیس ، سرپرست ، ناظر ، مباشر

superlative

n. That which is of the highest possible excellence or eminence.

بالاترين ، بيشترين ، درجه عالی ، (دستور زبان) صفت عالی ، افضل ، مبالغه اميز

supernatural

adj. Caused miraculously or by the immediate exercise of divine power.

ماوراء طبیعی ، فوق العاده

supernumera

ry

adj. Superfluous.

زیاده ، بیش از اندازه عادی ، فوق عددی ، اضافی

supersede

v. To displace.

لغو کردن ، جانشین شدن ، جایگزین چیز دیگری شدن

supine

adj. Lying on the back.

برپشت خوابیدن ، تاق باز ، بیحال ، سست

supplant

v. To take the place of.

از ریشه کندن ، جای چیزی را گرفتن ، جابجا شدن ، جابجا کردن ، تعویض کردن

supple

adj. Easily bent.

قابل ارتجاع ، کش دار ، تغییر پذیر ، نرم شدن ، راضی شدن ، انعطاف پذیر

supplementa ry

adj. Being an addition to.

موضع تکمیلی ، اضافی ، متمم ، مکمل ، تکمیلی ، پس آورده ، هم آورده

supplicant

n. One who asks humbly and earnestly.

ملتمس ، درخواست کننده تضرع کننده

supplicate

v. To beg.

درخواست کردن ، التماس کردن ، استدعا کردن

supposition

n. Conjecture.

فرض ، تصور ، احتمال ، گمان ، پندار ، انگاشت ، فرضی ، انگاشتی

suppress

v. To prevent from being disclosed or punished.

خنثی کردن آتش ، سرکوب کردن آتش یا فعالیت یک یکان ، موقوف کردن ، توقیف کردن ، فرو نشاندن ، خواباندن ، پایمال کردن ، مانع شدن ، تحت فشار قرار دادن ، منکوب کردن

suppressible

adj. Capable of being suppressed.

متوقف کردنی

suppression

n. A forcible putting or keeping down.

سرکوب کردن ، خنثی کردن یک یکان از نظراتش یا فعالیت سرکوبی آتش ، منع ، جلوگیری ،
توقیف ، موقوف سازی ، فرونشانی

supramunda ne

adj. Supernatural.

مافوق این جهان ، ماورای مراتب دنیوی ، اسمانی ، علوی

surcharge

n. An additional amount charged.

اضافه بار ، هزینه حمل اضافی که بابت معطلی کشتی در بندر دریافت می شود ، بعنوان جریمه
گرفتن ، مبلغ جریمه ، هزینه اضافی ، سربار ، زیاد ستاندن ، زیاد بار کردن ، تحمیل کردن زیاد پر
کردن ، اضافه کردن ، نرخ اضافی مالیات اضافی ، جریمه ، اضافه بها

surety

n. Security for payment or performance.

پایندار ، ضامن ، پابندار ، کفیل ، گرو ، وثیقه ، اطمینان

surfeit

v. To feed to fullness or to satiety.

پر خوردن ، زیاده روی ، امتلاء

surmise

v. To conjecture.

حدس زدن ، گمان بردن ، حدس ، گمان ، تخمین ، ظن

surmount

v. To overcome by force of will.

بالا قرار گرفتن ، غالب آمدن بر ، برطرف کردن ، از میان برداشتن ، فائق آمدن

surreptitious

adj. Clandestine.

نہانی ، زیر جلی ، پنهان ، محرمانه

surrogate

n. One who or that which is substituted for or appointed to act in place of another.

نماینده ، عوض ، جایگیر ، جانشین شدن ، قائم مقام شدن ، وکیل شدن

surround

v. To encircle.

محاصره کردن، دوره کردن، احاطه کردن، پیراگیری کردن، درمیان گرفتن، پره گرفتن، نوردن، نوردیدن، دربرگرفتن، فرا گرفتن، احاطه شدن

surveyor

n. A land-measurer.

ممیز ، ارزیاب ، برآوردکننده ، زمین پیمای ، مساح ، نقشه بردار ، بازبین ، مبصر کلاس ، پیمایشگر

susceptibility

n. A specific capability of feeling or emotion.

در معرض خطر بودن ، در معرض آسیب بودن ، مستعد بودن (در بیماری) ، استعداد ، آمادگی ، قابلیت ، حساسیت ، فروگیری

susceptible

adj. Easily under a specified power or influence.

در معرض ، آماده ، فروگیر ، حساس ، مستعد پذیرش

suspense

n. Uncertainty.

در حال تعویق ، معلق ، در حال تعلیق ، مردد ، اندروایی ، اویزانی

suspension

n. A hanging from a support.

انتظار خدمت، اخراج موقت، انفصال از خدمت، موقوف سازی، برداشتن، برچیدن، (مکانیک) فنر بندی، چرخ آویزی، آویزش، تعلیق، آویختگی، آگیش، آونگانی، دروایی، دلنگانی، تاخیر، واپس اندازی، واپسش، به بعد موکول سازی، (شیمی) تعلیق، شناوری، توقف، وقفه، تعطیل، ایست، بی تکلیفی، اویزان، اویزانی، اندروا، اندروایی

suspicious

adj. Inclined to doubt or mistrust.

بدگمان ، ظنین ، حاکی از بدگمانی ، مشکوک

sustenance

n. Food.

نگهداری ، تغذیه ، معاش ، اعانت

swarthy

adj. Having a dark hue, especially a dark or sunburned complexion.

سیاه چره ، سبزه تند ، تیره روی

sybarite

n. A luxurious person.

ساکن شهر سیباریس ، عیاش ، خوشگذران

sycophant

n. A servile flatterer, especially of those in authority or influence.

ادم چاپلوس ، متملق ، انگل

syllabic

adj. Consisting of that which is uttered in a single vocal impulse.

هجایی ، دارای هجاهای شمرده ، هجا نما

syllabication

n. Division of words into that which is uttered in a single vocal impulse.

تنجیه هجایی ، هجا بندی

syllable

n. That which is uttered in a single vocal impulse.

هجاه ، سیلاب ، جزء کلمه ، مقطع کلمه ، هجابندی کردن

syllabus

n. Outline of a subject, course, lecture, or treatise.

خلاصه مفید ، رئوس مطالب ، برنامه

sylph

n. A slender, graceful young woman or girl.

روح یا موجود ساکن در هوا ، جن هوایی

symmetrical

adj. Well-balanced.

همسنگ، متقارن، قرینه، هم برابر، همال، (پزشکی - تاثیر کننده بر بخش های متقارن بدن)

symmetry

n. Relative proportion and harmony.

قرینه سازی ، همسنگی ، هم راستگی ، هم جور ، قرینه ، تناسب ، تقارن ، مراعات نظیر ، تشابه ، همسازی

sympathetic

adj. Having a fellow-feeling for or like feelings with another or others.

همدرد ، دلسوز ، شفیق ، غمخوار ، موافق

sympathize

v. To share the sentiments or mental states of another.

همدردی یا همفکری کردن ، جانبداری کردن

symphonic

adj. Characterized by a harmonious or agreeable mingling of sounds.

هم آهنگ ، هم نوا ، موزون ، شبیه سمفونی

symphonious

adj. Marked by a harmonious or agreeable mingling of sounds.

متوافق ، موزون ، هم آهنگ ، هم اوا ، هم نوا

symphony

n. A harmonious or agreeable mingling of sounds.

سمفونی ، قطعه طولانی موسیقی ، هم نوایی

synchronism

n. Simultaneousness.

همگامی ، هم وقتی ، ایجاد همزمانی ، انطباق

syndicate

n. An association of individuals united for the prosecution of some enterprise.

اتحادیه تشکیل دادن، به صورت اتحادیه درآوردن، (مقاله و غیره) در چند روزنامه به چاپ رساندن، سندیکا، سازمان فروش مقالات به روزنامه ها و مجلات، (امریکا) سازمان تبهکاران (که فحشا و قمار بازی و غیره را قبضه می کنند)، روزنامه های زنجیره ای (چند روزنامه متعلق به یک فرد یا سازمان)، اتحادیه صنفی، تشکیل اتحادیه دادن

syneresis

n. The coalescence of two vowels or syllables, as e'er for ever.

(زبان شناسی) واکه ی مرکب سازی، ادغام در واکه ی مجاور

synod

n. An ecclesiastical council.

شورای کلیسایی ، مجلس مناظره مذهبی

synonym

n. A word having the same or almost the same meaning as some other.

واژه مترادف ، لفظ مترادف ، کلمه مترادف ، کلمه هم معنی

synopsis

n. A syllabus or summary.

خلاصه ، مجمل ، اجمال ، مختصر

systematic

adj. Methodical.

سیستماتیک ، بانظام ، مرتب ، خودکار ، نظامدار ، منظم ، نظم دار ، روش دار ، اصولی ، قاعده دار ، با همست ، همست دار

tableau

n. An arrangement of inanimate figures representing a scene from real life.

پرده نقاشی ، تابلو ، دور نمای نقاشی ، جدول

tacit

adj. Understood.

ضمنی ، ضمنا ، مفہوم ، مقدر ، خاموش ، بارامی وسکوت

taciturn

adj. Disinclined to conversation.

کم حرف ، کم گفتار ، کم سخن ، خاموش ، آرام

tack

n. A small sharp-pointed nail.

تغییر سمت قایق در حرکت ، گوشه جلویی بادبان ، سمت حرکت قایق نسبت به باد ، تک ، میخ
سرپهن کوچک ، رویه ، مشی ، خوراک ، میخ زدن ، پونز زدن ، ضمیمه کردن

tact

n. Fine or ready mental discernment shown in saying or doing the proper thing.

حضور ذهن ، عقل ، ملاحظه ، نزاکت ، کاردانی ، مهارت ، سلیقه ، درایت

tactician

n. One who directs affairs with skill and shrewdness.

متخصص کار بردن یکانها ، متخصص تدابیر جنگی ، جنگفن گر ، رزم ارا ، با تدبیر ، متخصص فنون جنگی

tactics

n. Any maneuvering or adroit management for effecting an object.

کاردانی ، تاکتیک ، نظم و ترتیب ، دانش فرماندهی در صحنه جنگ ، طرق و وسائل و طرحهای ماهرانه ای که جهت وصول به هدف به کار گرفته می شود رویه ماهرانه ، تاکتیکها ، جنگ فن ، تدابیر جنگی ، جنگ دانی ، رزم ارایی ، فنون

tangency

n. The state of touching.

تلاقی ، برخورد ، حالت مماس ، حالت جیبی

tangent

adj. Touching.

تماس ، خط مماس ، جیب ، تانژانت

tangible

adj. Perceptible by touch.

قابل لمس ، محسوس ، پر ماس پذیر ، لمس کردنی

tannery

n. A place where leather is tanned.

دباغ خانه ، دباغی ، تیماگر خانه ، دباہ خانه

tantalize

v. To tease.

امیدوار ، و سپس محروم کردن ، کسی را دست انداختن ، سردواندن ، آزار دادن

tantamount

adj. Having equal or equivalent value, effect, or import.

برابر ، معادل ، هم کف ، همپایه ، بمثابة

tapestry

n. A fabric to which a pattern is applied with a needle, designed for ornamental hangings.

پرده منقوش ، پارچه پرده ای ، پرده قالیچه نما ، پرده نقش دار ، ملیله دوزی

tarnish

v. To lessen or destroy the luster of in any way.

تیره کردن ، کدر کردن ، لکه دار کردن

taut

adj. Stretched tight.

سفت ، شق ، محکم کشیدن ، کشیده ، مات کردن ، درهم پیچیدن ، محکم بسته شده (مثل طناب دور یک بسته)

taxation

n. A levy, by government, of a fixed contribution.

مالیات ، ساو ، درآمد مالیاتی ، عوارض دریافتی دولت ، وضع مالیات ، مالیات بندی

taxidermy

n. The art or process of preserving dead animals or parts of them.

پرکردن پوست حیوانات با کاه و غیره ، پوست آرایی

technic

adj. Technical.

فن ، اصطلاحات و قواعد فنی ، فنی ، صنعت ، شیوه

technicality

n. Something peculiar to a particular art, trade, or the like.

رموز فنی ، اصطلاحات فنی ، نکته فنی

technique

n. Manner of performance.

شیوه، روش، فن، تروند، تکنیک، صنعت، اسلوب، شگرد، کاردانی، مهارت، تروند گری، شگرد فن، اصول مهارت، روش فنی

technology

n. The knowledge relating to industries and manufactures.

تخصص شناسی ، صنعت شناسی ، حرفه شناسی شناخت دانشی ، ابزارشناسی ، دانش فنی ،
اشنایی باصول فنی ، فن شناسی ، تکنولوژی ، فنون ، شگرد شناسی

teem

v. To be full to overflowing.

پر بودن ، فراوان بودن ، بارور بودن ، زاییدن

telepathy

n. Thought-transference.

اندیشه خوانی ، ارتباط افکار با یکدیگر ، دوهم اندیشی

telephony

n. The art or process of communicating by telephone.

علم تلفن

telescope

v. To drive together so that one slides into the another like the sections of a spy-glass.

دوربین نجومی ، تلکسوپ ، تلسکوپ بکار بردن

telltale

adj. That gives warning or information.

سخن چین ، خبرکشی کردن

temerity

n. Recklessness.

بی پروایی ، تهور ، بیباکی ، جسارت

temporal

adj. Pertaining to or concerned with the affairs of the present life.

گیجگاهی ، دنیوی ، غیر روحانی ، جسمانی ، زمانی ، وابسته بگیجگاه ، شقیقه ای ، موقتی ،
زودگذرفانی

temporary

adj. Lasting for a short time only.

زودگذر ، موقت ، موقتی ، انی ، زود گذر ، سپنج ، سپنجی

temporize

v. To pursue a policy of delay.

بدفع الوقت گذراندن ، وقت گذراندن

tempt

v. To offer to (somebody) an inducement to do wrong.

وسوسه کردن، تحریک جنسی کردن، انگیزاندن، برانگیختن، تطمیع کردن، گمراه کردن، اغوا کردن، از راه به در کردن، به خود هموار کردن، تقبل کردن، (در اصل) آزمودن، امتحان کردن، فریفتن، دچار وسوسه کردن

tempter

n. An allurer or enticer to evil.

وسوسه گر ، فریبنده ، اغوا کننده ، شیطان

tenacious

adj. Unyielding.

سرسخت ، محکم ، چسبنده ، سفت ، مستحکم ، استوار

tenant

n. An occupant.

کرایه نشین متصرف ، کرایه نشین ، مستاجر ، اجاره دار ، اجاره کردن ، متصرف بودن

tendency

n. Direction or inclination, as toward some object or end.

گرایش ، تمایل ، میل ، توجه ، استعداد ، زمینه ، علاقه مختصر

tenet

n. Any opinion, principle, dogma, or doctrine that a person believes or maintains as true.

انگاشته ، انگاره ، عقیده ، اصول ، مرام ، متعقدات مذهبی ، پایه تفکر

tenor

n. A settled course or manner of progress.

فحوا و مفاد و مدلول سند ، بازار سلف ، فحوا ، مفاد ، نیت ، رویه ، تمایل ، صدای زیر مردانه

tense

adj. Strained to stiffness.

عصب یا طناب) کشیده ، عصبی و هیجان زده ، تصریف زمان فعل ، سفت ، سخت ، ناراحت ، وخیم
شدن ، تشدید یافتن

tentative

adj. Done as an experiment.

به طور آزمایشی ، ابتدائی ، آزمایشی ، امتحانی ، عمل تجربی

tenure

n. The term during which a thing is held.

حق تصدی ، تصرف ، نگهداری ، اشغال ، اجاره داری ، تصدی

tercentenary

adj. Pertaining to a period of 300 years.

سیصد سالگی ، سه قرن ، سیصد ساله

termagant

adj. Violently abusive and quarrelsome.

پر جنجال ، داد و بیداد کن ، پتیاره ، سلیطه

terminal

adj. Pertaining to or creative of a boundary, limit.

کلم ، محل اتصال ، ترمینال ، سکوی نظامی ، بارانداز نظامی انتهایی ، اخری ، انتهایی ، نهایی ،
انتهایی ، واقع در نوک ، پایان ، انتها ، اخر خط راه آهن یا هواپیما ، پایانه ، پایانی

terminate

v. To put an end or stop to.

تمام شدن ، پایان رساندن ، خاتمه دادن ، منتهی ، منقضی کردن ، فسخ کردن ، محدود کردن ،
خاتمه یافتن ، پایان دادن ، پایان یافتن

termination

n. The act of ending or concluding.

انقضاء ، خاتمه ، انتها ، فسخ ، ختم ، پایان یابی ، پایان دهی

terminus

n. The final point or goal.

ته، نوک، پایانجا، پایانگاه، انتها، آخر، حد، مرز، ستون مرزنا، علامت مشخص کننده ی حدود و ثغور، مقصد، هدف، (انگلیس - اتوبوس و ترن و غیره) ترمینال، پایانه، آخر خط، ایستگاه آخر، ایستگاه نهایی

terrify

v. To fill with extreme fear.

وحشت زده کردن، (سخت) ترساندن، مرعوب کردن

territorial

adj. Pertaining to the domain over which a sovereign state exercises jurisdiction.

زمینی ، ارضی ، داخلی ، محلی ، منطقه ای

terse

adj. Pithy.

موجز ، بی شاخ و برگ ، مختصر و مفید ، مختصر

testament

n. A will.

پیمان ، تدوین وصیت نامه ، عهد

testator

n. The maker of a will.

موصی ، وصیت کننده ، شاهد ، میراث گذار

testimonial

n. A formal token of regard, often presented in public.

گواهی نامه ، شهادت ، تصدیق نامه ، سفارش و توصیه ، رضایت نامه ، شاهد ، پاداش ، جایزه

thearchy

n. Government by a supreme deity.

حکومت خدایان ، سلسله مراتب خدایان

theism

n. Belief in God.

اعتقاد بخدا ، خدا شناسی ، توحید ، یزدان گرایی

theocracy

n. A government administered by ecclesiastics.

حکومت مذهب ، یزدان سالاری ، حکومت خدا ، حکومت روحانیون

theologian

n. A professor of divinity.

متخصص الهیات ، حکیم الهی ، خداشناس

theological

adj. Based on or growing out of divine revelation.

وابسته به الهیات، مذهبی، معقول و منقول (theologic هم می گویند)، وابسته به علوم الهی

theology

n. The branch of theological science that treats of God.

الهیات، معقول و منقول، یزدان شناسی، علم دین، حکمت الهی، خدا شناسی

theoretical

adj. Directed toward knowledge for its own sake without respect to applications.

نگره ای، دیدمانی، تئوریک، نظری، وابسته به یا از نظر تئوری

theorist

n. One given to speculating.

متخصص علوم نظری، نگرشگر، طرفدار استدلال نظری

theorize

v. To speculate.

نگرشگری کردن ، استدلال نظری کردن ، تحقیقات نظری کردن ، فرضیه بوجود آوردن ، فرضیه ای بنیاد نهادن

thereabout

adv. Near that number, quantity, degree, place, or time, approximately.

دران حدود ، درهمان نزدیکی ، تقریباً

therefor

adv. For that or this.

برای ان

thermal

adj. Of or pertaining to heat.

دمایی ، گرمایی ، حرارتی ، گرم

thermoelectri

c

adj. Denoting electricity produced by heat.

وابسته به رابطه برق و حرارت ، دما برقی

thermoelectri

city

n. Electricity generated by differences of temperature,

ایجاد جریان برق در اثر حرارت ، دما برق

thesis

n. An essay or treatise on a particular subject.

نهاده ، تز ، کار تحقیقی ، پایان نامه ، رساله دکتری ، قضیه ، فرض ، (موسیقی) ضرب قوی

thoroughbred

adj. Bred from the best or purest blood or stock.

اصیل ، خوش جنس ، باتجربه ، کار دیده

thoroughfare

n. A public street or road.

راه عبور ، شارع عام ، شاهراه ، معبر

thrall

n. One controlled by an appetite or a passion.

غلام ، بندگی ، بنده کردن

tilth

n. Cultivation.

timbre

n. The quality of a tone, as distinguished from intensity and pitch.

دایره زنگی

timorous

adj. Lacking courage.

بزدل ، ترسو ، جبون

tincture

n. A solution, usually alcoholic, of some principle used in medicine.

تنتور ، طعم جزیبی ، اثر جزیبی ، رنگ جزیبی ، ته رنگ ، رنگ زدن ، الودن

tinge

n. A faint trace of color.

رنگ کم ، رنگ جزیبی ، سایه رنگ ، کمی رنگ زدن

tipsy

adj. Befuddled with drinks.

لول شدن ، مست ، تلوتلو خور

tirade

n. Harangue.

سخنرانی دراز و شدید اللحن

tireless

adj. Untiring.

بی لاستیک ، خستگی ناپذیر ، نافرسوونی

tiresome

adj. Wearisome.

خسته کننده ، مزاحم ، طاقت فرسا

titanic

adj. Of vast size or strength.

(با حرف بزرگ) غول آسا، خیلی کلان، وابسته به عنصر تیتانیوم

toilsome

adj. Laborious.

مستلزم تلاش و جان کنی، شاق، پر زحمت، پر صعوبت

tolerable

adj. Moderately good.

تحمل پذیر ، قابل تحمل ، نسبتا خوب ، میانه ، متوسط ، قابل قبول ، مدارا پذیر

tolerance

n. Forbearance in judging of the acts or opinions of others.

خورد ، دامنه تغییرات ، حد تغییرات ، تفاوت مجاز ، حدود قابل تحمل ، مرز گذشت ، رواداری ، تاب ، مدارا ، سعه نظر ، اغماض ، بردباری ، (پزشکی) قدرت تحمل نسبت بدارو یا زهر

tolerant

adj. Indulgent.

بامدارا ، مدارا امیز ، ازادمنش ، ازاده ، دارای سعه نظر ، شکيبا ، اغماض کننده ، بردبار ، شخص
متحمل

tolerate

v. To passively permit or put up with.

تحمل کردن ، برخورد هموار کردن ، طاقت داشتن ، مدارا کردن ، تاب آوردن

toleration

n. A spirit of charitable leniency.

مدارا ، بردباری ، تحمل ، ازادی ، ازادگی ، ازادمنشی

topography

n. The art of representing on a map the physical features of any locality or region with accuracy.

برجسته نگاری ، نگارش عوارض زمین نشان دادن عوارض زمین ، نقشه برداری ، مکان نگاری ،
مساحی

torpor

n. Apathy.

بی حال ، خدر

torrid

adj. Excessively hot.

حارہ ، زیاد گرم ، حاد ، سوزانندہ ، سوزان ، محترق ، بسیار مشتاق

tortious

adj. Wrongful.

خطا ، تقصیر ، (حقوق) وابستہ بہ شبہ جرم ، زیان اور ، مضر ، موذی

tortuous

adj. Abounding in irregular bends or turns.

درشکن ، پیچاپیچ ، غیر مستقیم ، پیچ و خم دار ، فریبکار

torturous

adj. Marked by extreme suffering.

زجر دار ، متضمن زجر و شکنجه ، طاقت فرسا

tractable

adj. Easily led or controlled.

رام شو ، رام کردنی ، سربراه ، نرم ، سست مهرا

trait

n. A distinguishing feature or quality.

ویژگی ، نشان ویژه ، نشان اختصاصی ، خصیصه

trajectory

n. The path described by a projectile moving under given forces.

منحنی مسیر گلوله ، خط سیر ، گذرگاه ، ورا افکن ، مسیر گلوله

trammel

n. An impediment.

هر چیز دست و پا گیر، پا بند، کند و زنجیر، محدودیت، کند ساز، بند، تور ماهیگیری سه جداره، تور پرنده گیری، دام، (جمع - مهجور - زن) گیسوی بافته، پرگار بازو دار (برای رسم بیضی)، بیضی کش، بیضی نگار، به تور انداختن، یکجور دام یا تور، کملاف، الت ترسیم بیضی، تعدیل، تعدیل کردن، بدام افتادن، محدود ساختن

tranquil

adj. Calm.

آرام، آسوده، بی دغدغه، ساکن، ناجنبا، راکد، بی جنبش، در حال سکون

tranquility

n. Calmness.

ارامش، آسودگی، آسایش خاطر، راحت

tranquelize

v. To soothe.

آرام کردن، آسوده کردن، فرونشاندن

transact

v. To do business.

معامله کردن ، داد و ستد کردن

transalpine

adj. Situated on the other side of the Alps.

واقع در آنسوی آلپ ، ساکن ماورای آلپ

transatlantic

adj. Situated beyond or on the other side of the Atlantic.

در آن سوی اقیانوس اطلس، فرا اطلس، انطرف اقیانوس اطلس

transcend

v. To surpass.

ورارفتن ، برتری یافتن ، سبقت جستن ، بالاتر بودن

transcendent

adj. Surpassing.

برتر ، فائق ، افضل ، مافوق ، ماورای مقولات ، دهگانه ، خارج از جهان مادی

transcontinental

adj. Extending or passing across a continent.

عبور کننده از سرتاسر قاره

transcribe

v. To write over again (something already written)

به خط معمولی نوشتن، (صداهاى زبان را) به نمادهای آوایی (مطالب تندنویسی شده و غیره را) نوشتن، آوا نویسی کردن، ترجمه کردن، ضبط کردن (روی نوار و غیره)، رونویس کردن، رونوشت برداشتن، نقل کردن

transcript

n. A copy made directly from an original.

سواد ، نسخه رونوشت

transfer

v. To convey, remove, or cause to pass from one person or place to another.

انتقال دادن، منتقل کردن، بردن، جابجا کردن، ترا فرست کردن، ترا فرستادن، تراگرد کردن، انتقال مالکیت دادن، واگذار کردن، از یک کلاس (یا مدرسه و غیره) به دیگری رفتن یا بردن، انتقال یافتن، منتقل شدن، جابجا شدن، ترا فرست شدن، ترا گشته شدن، جابجایی، ترا فرستی، هر چیز (به ویژه تصویر) انتقال داده شده (از یک سطح به سطح دیگر)، عکس برگردان، بلیت انتقال (از یک اتوبوس یا ترن و غیره به دیگری)، بلیت ترا فرست، مدرک ترا فرست، قباله ی انتقال (ملک و غیره)، انتقال نامه، حکم انتقال، انتقال ملک، شخص انتقال یافته، ترا فرستاده، ترا گردیده، ورابری، ورا بردن، انقال دادن، انتقال واگذاری، تحویل، نقل، سند انتقال

transferable

adj. Capable of being conveyed from one person or place to another.

انتقال پذیر ، قابل انتقال ، قابل ورابری ، انتقال پذیر ، قابل واگذاری

transferee

n. The person to whom a transfer is made.

انتقال گیرنده ، تحویل گیرنده ، منتقل الیه ، متصالح

transference

n. The act of conveying from one person or place to another.

انتقال (در روانکاوی) ، انتقال ، واگذاری ، نقل ، تحویل ، حواله ، ورابری

transferrer

n. One who or that which conveys from one person or place to another.

انتقال دهنده

transfigure

v. To give an exalted meaning or glorified appearance to.

تغییر صورت دادن ، تغییر شکل یافتن ، تغییر شکل دادن ، تجلی کردن ، نورانی کردن ، دگر
سیما کردن

transfuse

v. To pour or cause to pass, as a fluid, from one vessel to another.

(خون و غیره) تزریق کردن، منتقل کردن، درآزیدن، ترامیختن، از یک ظرف بظرف دیگر ریختن، چیزی را نقل و انتقال دادن، رسو یافتن در، تزریق کردن در

transfusible

adj. Capable of being poured from one vessel to another.

قابل تزریق در جسم دیگری

transfusion

n. The act of pouring from one vessel to another.

نقل و انتقال ، رسوخ ، تزریق خون

transgress

v. To break a law.

تجاوز کردن از ، تخلف کردن از ، تخطی کردن از ، سرپیچی کردن از

transience

n. Something that is of short duration.

فراگذری ، ناپایداری ، زود گذری ، بی ثباتی ، کوتاهی

transient

n. One who or that which is only of temporary existence.

زودگذر ، ناو یا کشتی یا هواپیمای در حال نقل و انتقال ، در حال انتقال ، گذرا ، زود گذر ، ناپایدار ، فانی ، کوتاه ، تند ، فراگذر

transition

n. Passage from one place, condition, or action to another.

گذار ، تحول ، انتقال ، عبور ، تغییر از یک حالت بحالت دیگر ، مرحله تغییر ، برزخ ، انتقالی

transitory

adj. Existing for a short time only.

انتقالی ، زود گذر ، سپنج ، ناپایدار ، فانی ، زودگذر ، بی بقا

translate

v. To give the sense or equivalent of in another language or dialect.

ترجمه کردن ، معنی کردن ، تفسیر کردن ، برگرداندن

translator

n. An interpreter.

پچواک گر ، مترجم ، برگرداننده ، ترجمان ، دیلماج

translucence

n. The property or state of allowing the passage of light.

فراتابی ، نیم شفافی ، ماتی شفافی ، حالت زجاجی

translucent

adj. Allowing the passage of light.

ترا رخشا، نور تراو (در برابر: فرانما transparent)، مات، نیمه شفاف

transmissible

adj. That may be sent through or across.

فرافرستادنی ، فرستادنی ، انتقال پذیر ، قابل سرایت ، مسری

transmission

n. The act of sending through or across.

انتقال ، سرایت ، واگیری ، (رادیو و غیره) پخش ، ترا گسیل ، ترا گسیلش ، پراکنش ، (مکانیک) جعبه دنده ، دستگاه انتقال نیرو ، زور رسانی ، عبور ، ارسال ، اسبابی که بوسیله آن نیروی موتور اتومبیل بچرخها منتقل میشود ، فرا فرستی ، فرا فرستادن ، سخن پراکنی

transmit

v. To send through or across.

رد کردن ، فرا فرستادن ، پراکندن ، انتقال دادن ، رساندن ، عبور دادن ، سرایت کردن ، مخابره کردن ، فرستادن

transmute

v. To change in nature, substance, or form.

تبدیل کردن ، تغییر شکل دادن قلب ماهیت کردن ، کیمیاگری کردن ، تغییر هیئت دادن

transparent

adj. Easy to see through or understand.

روشن ، شفاف (کاغذ شفاف) ، پشت نما ، شفاف ، ناپیدا ، نور گذران ، فرانما

transpire

v. To come to pass.

رویدادن ، بیرون آمدن ، نشر کردن ، نفوذ کردن ، بخار پس دادن ، فاش شدن ، رخنه کردن ، فراتراویدن

transplant

v. To remove and plant in another place.

نشا کردن ، در جای دیگری نشانیدن ، مهاجرت کردن ، کوچ دادن ، نشاء زدن ، (جراحی) پیوند زدن ، عضو پیوند شده ، فراکاشتن

transposition

n. The act of reversing the order or changing the place of.

ترانهش ، پس و پیشی ، پس و پیش سازی ، تقدم و تاخر ، جابجاشدگی ، (ریاضی) انتقال اعداد معلوم بیکسو و مجولات بطرف دیگر معادله ، فراگذاری

transverse

adj. Lying or being across or in a crosswise direction.

از عرض، عرضی، در عرض، از پهنا، پهنایی، ورین، تراگشتی، متقاطع، همبر، مورب، خط قاطع،
عضله مستعرضه

travail

n. Hard or agonizing labor.

مشقت، درد زایمان، رنج بردن، رنج زحمت، درد شکیدن

travesty

n. A grotesque imitation.

تعبیر هجو امیز، تقلید مسخره امیز کردن

treacherous

adj. Perfidious.

خیانت امیز، خائنه، خیانتکار، خائن

treachery

n. Violation of allegiance, confidence, or plighted faith.

نارو ، خیانت ، غدیر ، بی وفایی

treasonable

adj. Of the nature of betrayal, treachery, or breach of allegiance.

خیانت امیز ، قابل ارتکاب خیانت ، خائنه

treatise

n. An elaborate literary composition presenting a subject in all its parts.

رساله ، مقاله ، شرح ، دانش نویسه ، توضیح

treble

adj. Multiplied by three.

سه لا کردن ، سه برابر کردن ، (موسیقی) صدای زیر در آوردن ، سه برابر ، صدای زیر

trebly

adv. Triply.

بطور سه برابر ، سه گانه ، سه لا

tremendous

adj. Awe-inspiring.

مقدار زیاد ، شگرف ، ترسناک ، مهيب ، فاحش ، عجيب ، عظيم

tremor

n. An involuntary trembling or shivering.

لرزش ، تکان ، جنبش ، تپش ، رعشه ، لرزه

tremulous

adj. Characterized by quivering or unsteadiness.

لرزنده ، تحریر دار ، لرزش دار ، مرتعش ، بیمناک

trenchant

adj. Cutting deeply and quickly.

برنده ، تیز ، بران ، نافذ ، قاطع ، قطعی ، سخت

trepidation

n. Nervous uncertainty of feeling.

بیم وهراس ، اشتفگی ، لرزش ، رعشه ، وحشت

trestle

n. An open braced framework for supporting the horizontal stringers of a railway- bridge.

سه پایه ، ستون را روی پایه قرار دادن

triad

n. A group of three persons or things.

مجموع سه چیز ، تثلیث ، سه تایی ، ثلاثی ، مجموعه سه تایی

tribune

n. Any champion of the rights and liberties of the people: often used as the name for a newspaper.

حامی ملت ، سکوب سخنرانی ، کرسی یامیز خطابه ، منبر ، تریبون

trickery

n. Artifice.

حیله گری ، حیله بازی ، گول زنی ، نیرنگ

tricolor

adj. Of three colors.

پرچم ملی سه رنگ فرانسه ، سه رنگ

tricycle

n. A three-wheeled vehicle.

سه چرخه ، دارای سه چرخ

trident

n. The three-pronged fork that was the emblem of Neptune.

نیزه سه شاخه ، عصای سه دندانه ، سه دندانه ای

triennial

adj. Taking place every third year.

سه ساله ، هر سه سال یکبار

trimness

n. Neatness.

اراستگی، زیبایی

trinity

n. A threefold personality existing in the one divine being or substance.

سه گانگی ، (در مسیحیت) معتقد بوجود سه اقنوم در خدای واحد

trio

n. Three things grouped or associated together.

سه نفر خواننده ، قطعه موسیقی مخصوص نواختن یا خواندن سه نفر ، سه نفری ، سه تایی

triple

adj. Threefold.

سه گانه ، سه جزیی ، سه گروهی ، سه برابر کردن ، سه برابر چیزی بودن

triplicate

adj. Composed of or pertaining to three related things or parts.

سه نسخه ای ، سه برابر ، سه برابر کردن ، در سه نسخه تهیه کردن

triplicity

n. The state of being triple or threefold.

سه نسخه سای ، تثلیث ، تهیه در سه نسخه

tripod

n. A three-legged stand, usually hinged near the top, for supporting some instrument.

سه رکنی ، چیزی که سه پایه داشته

trisect

v. To divide into three parts, especially into three equal parts.

بسه بخش مساوی تقسیم کردن ، سه بخش کردن ، تقسیم بسه قسمت

trite

adj. Made commonplace by frequent repetition.

پیش پا افتاده ، کهنه ، مبتذل

triumvir

n. One of three men united coordinately in public office or authority.

عضو اتحاد سه گانه

trivial

adj. Of little importance or value.

جزیی ، ناقابل ، کم مایه ، بدیہی ، ناچیز ، مبتذل

troublesome

adj. Burdensome.

پرزحمت ، سخت ، دردسردہندہ ، مصدع ، رنج اور

truculence

n. Ferocity.

وحشیگری ، سبعت ، خشونت

truculent

adj. Having the character or the spirit of a savage.

وحشی ، خشن ، بی رحم ، قصی القلب ، سبع

truism

n. A statement so plainly true as hardly to require statement or proof.

چیزی که پر واضح است ، ابتدال

truthful

adj. Veracious.

راستگو ، صادق ، راست ، از روی صدق و صفا

turgid

adj. Swollen.

بادکرده ، اماس دار ، متورم ، متسع ، پر طمطراق

turpitude

n. Depravity.

فساد ، پستی ، دلواپسی ، دنائت ذاتی

tutelage

n. The act of training or the state of being under instruction.

لگى ، قيمومت ، سرپرستى ، تعليم سرخانه

tutelar

adj. Protective.

سرپرست

tutorship

n. The office of a guardian.

لگى ، معلمى ، قيموميت

twinge

n. A darting momentary local pain.

دور زدن ، پيچيدن ، درد کشيدن ، تير کشيدن ، نيش ، سوزش ، سرزنش وجدان ،
دردشديدوناگهانی

typical

adj. Characteristic.

عادی، معمولی (typic هم می گویند)، مونه ای، مونی، وابسته به نوع یا سنخ، نمونه، نمادین، ویژه، مخصوص، خاص، نوعی

typify

v. To serve as a characteristic example of.

نمونه دادن ، بانمونه مشخص کردن ، نمونه بودن ، نماینده نوعی از گیاه یا جانور بودن

typographical

l

adj. Pertaining to typography or printing.

چاپی، مربوط به چاپ

typography

n. The arrangement of composed type, or the appearance of printed matter.

فن چاپ ، فن بیان و تعریف چیزی بصورت علائم و نشانه های رمزی

tyrannical

adj. Despotic.

ستمگرانه ، وابسته بفرمانروای ظالم ، ظالمانه

tyranny

n. Absolute power arbitrarily or unjustly administered.

حکومت ستمگرانه ، حکومت استبدادی ، ستمگری ، جور ، ظلم و ستم

tyro

n. One slightly skilled in or acquainted with any trade or profession.

نوپه ، نوآموز ، تازه کار ، مبتدی ، کارآموز

ubiquitous

adj. Being present everywhere.

حاضر ، همه جا حاضر ، موجود در همه جا

ulterior

adj. Not so pertinent as something else to the matter spoken of.

بعدي ، انطرف ، در درجه دوم اهميت ، نهان

ultimate

adj. Beyond which there is nothing else.

واپسين ، غائي ، نهايي ، اجل ، اخر ، غايي ، بازپسين ، دورترين

ultimatum

n. A final statement or proposal, as concerning terms or conditions.

اولتيماتوم ، حد نهايي ، هدف نهايي ، اتمام حجت ، اخيرين پيشنهاده ، قطعي ، غايي ، نهايي

ultramontane

adj. Beyond the mountains, especially beyond the Alps (that is, on their Italian side).

وابسته به کشورها و مردمی که در انطرف کوه ها و ارتفاعات هستند ، تفوق مطلق پاپ

ultramundane

e

adj. Pertaining to supernatural things or to another life.

فراجہانی ، ماورا جہان ، ماورا گیتی ، ماورا منظومہ شمسی

umbrage

n. A sense of injury.

تاری ، تاریکی ، سایہ شاخ و برگ ، اثر ، شایہت سایہ وار ، سوظن ، نگرانی ، رنجش

unaccountable

e

adj. Inexplicable.

توضیح ناپذیر ، غیر مسئلہ ، غیر قابل توصیف ، عریب ، مرموز

unaffected

adj. Sincere.

بی پیرایه ، ساده ، بی تکلیف ، صمیمی ، بی‌ریا

unanimity

n. The state or quality of being of one mind.

اتفاق آرا هم‌اوازی، هم‌رایی، یکدلی

unanimous

adj. Sharing the same views or sentiments.

هم‌رای ، متفق‌القول ، یکدل و یک‌زبان ، اجماعاً

unavoidable

adj. Inevitable.

غیر قابل اجتناب، اجتناب‌ناپذیر، حذر نکردنی، دوری نکردنی، غیر قابل اجتناب، چاره‌ناپذیر

unbearable

adj. Unendurable.

تحمل ناپذیر ، غیر قابل تحمل ، تاب ناپذیر

unbecoming

adj. Unsuitable to the wearer, place, or surroundings.

ناشایسته ، نازیبا ، ناخوشایند

unbelief

n. Doubt.

بی اعتقادی ، بی ایمانی

unbiased

adj. Impartial, as judgment.

ناسوگیرانه ، ناسودار ، بی پیشقدر ، بیغرض ، عاری از تعصب ، بدون تبعیض ، تحت تاثیر واقع نشده

unbridled

adj. Being without restraint.

خودسر (انه)، (حرف) بی تکلف، رک و راست، ول، لجام گسیخته، (اسب و غیره) بی لگام، بی دهانه، بی افسار، بی لجام

uncommon

adj. Rare.

غیر عادی ، غیر متداول ، غیر معمول ، نادر ، کمیاب

unconscionable

adj. Ridiculously or unjustly excessive.

غیر معقول ، گزاف ، خلاف وجدان ، بی وجدان

unconscious

adj. Not cognizant of objects, actions, etc.

بی هوش ، ناهشیار ، بیهوش ، غش کرده ، از خود بیخود ، بی خبر ، عاری از هوش ، ضمیر
ناخوداگاه ، ضمیر نابخود

unction

n. The art of anointing as with oil.

روغن مالی ، مرهم گذاری ، تدهین ، روغن ، مرهم ، مداهنه ، چرب زبانی ، حظ ، تلذذ ، نرمی ،
لینت

unctuous

adj. Oily.

روغنی ، چرب و نرم ، مداهنه امیز

undeceive

v. To free from deception, as by apprising of the real state of affairs.

مبرا از فریب و تزویر کردن ، از فریب آگاهانیدن

undercharge

v. To make an inadequate charge for.

کم حساب کردن ، کم مطالبه کردن از ، کم خرج گذاشتن در (تفنگ)

undergarmen

t

n. A garment to be worn under the ordinary outer garments.

زیر پوش ، لباس بزیر ، زیر جامه

underlie

v. To be the ground or support of.

مبنای چیزی بودن ، پایه بودن ، اساس بودن ، شالوده بودن ، زیر چیزی قرار گرفتن یا قرار دادن ، در زیر چیزی لایه قرار دادن ، زمینه چیزی بودن

underling

n. A subordinate.

ادم زیر دست ، ادم پست و حقیر ، دون پایه

undermine

v. To subvert in an underhand way.

تحلیل بردن ، از زیر خراب کردن ، نقب زدن

underrate

v. To undervalue.

چیزی را کمتر از قیمت واقعی نرخ گذاشتن ، ناچیز شمردن ، دست کم گرفتن

undersell

v. To sell at a lower price than.

به بهای کمتر (از رقیب) فروختن، ارزان تر فروختن، روی دست کسی رفتن

undersized

adj. Of less than the customary size.

کوچکتر از معمول ، کوچکتر از اندازه معمولی

understate

v. To fail to put strongly enough, as a case.

حقیقت را اظهار نکردن ، دست کم گرفتن

undervalue

v. To underestimate.

کمتر از ارزش واقعی تخمین زدن

underworld

n. Hades.

عالم اموات ، دنیای تبه کاران و اراذل ، زیرین جهان

underwrite

v. To issue or be party to the issue of a policy of insurance.

خرید ، در زیر سندی نوشتن ، امضا کردن ، تعهد کردن

undue

adj. More than sufficient.

زاید ، بدون مداخله ، زیادی ، غیر ضروری ، ناروا ، بی مورد

undulate

v. To move like a wave or in waves.

موج دار کردن ، تموج داشتن ، موجدار بودن ، نوسان داشتن

undulous

adj. Resembling waves.

موجی ، موج

unfavorable

adj. Adverse.

نامساعد ، مخالف ، برعکس ، زشت ، بد قیافه ، نامطلوب

ungainly

adj. Clumsy.

زمخت و غیرجذاب ، زشت ، بی لطف ، نازموده ، بیحاصل ، بدون سود

unguent

n. Any ointment or lubricant for local application.

روغن ، خمیر ، مرهم

unicellular

adj. Consisting of a single cell.

تک یاخته ، یک سلولی

unify

v. To cause to be one.

متحد کردن ، یکی کردن ، یکی شدن ، تک ساختن

unique

adj. Being the only one of its kind.

منحصر بفرد ، بی مانند ، بیتا ، بی همتا ، بیمانند ، بی نظیر ، یکتا ، یگانه ، منحصر به فرد

unison

n. A condition of perfect agreement and accord.

هماوایی ، هم آهنگی ، هم صدایی ، یک صدایی ، اتحاد ، اتفاق

unisonant

adj. Being in a condition of perfect agreement and accord.

هم آهنگ ، هم صدا ، هم نوا ، متحدالقول ، یک نوا

unitarian

adj. Pertaining to a religious body that rejects the doctrine of the Trinity.

موحد ، پیرو توحید ، یکتاپرست ، توحید گرای

unlawful

adj. Illegal.

نامشروع ، خلاف شرع ، حرام ، غیرقانونی

unlimited

adj. Unconstrained.

نامحدود ، نامعلوم ، نامشخص ، نامعین ، بی حد

unnatural

adj. Artificial.

غیر طبیعی ، بر خلاف اصول طبیعت ، ناسرشت

unnecessary

adj. Not essential under the circumstances.

نالازم ، غیر ضروری ، غیر واجب ، بیش از حد لزوم

unsettle

v. To put into confusion.

برهم زدن ، ناراحت کردن ، مغشوش کردن

unsophisticat ed

adj. Showing inexperience.

بی حيله ، ساده ، بی تزوير ، جانزده

unspeakable

adj. Abominable.

ناگفتنی ، توصيف ناپذير ، غيرقابل بيان

untimely

adj. Unseasonable.

نابهنگام ، بيموقع ، نامعقول ، غير منتظره ، بيگاه

untoward

adj. Causing annoyance or hindrance.

تبه کار ، فاسد ، خود سر - نامساعد ، بدامد ، نامناسب

unutterable

adj. Inexpressible.

نگفتنی ، زائدالوصف ، غير قابل توصيف

unwieldy

adj. Moved or managed with difficulty, as from great size or awkward shape.

سنگين ، گنده ، بدهيكل ، دير جنب ، صعب

unwise

adj. Foolish.

نادان ، جاهل ، غير عاقلانه

unyoke

v. To separate.

یوغ حیوان را باز کردن، از زیر یوغ در آوردن، بی یوغ کردن یا شدن، از زیر یوه آزاد کردن، آزاد کردن

upbraid

v. To reproach as deserving blame.

سرزنش کردن، متهم کردن، ملامت کردن

upcast

n. A throwing upward.

بالا اندازی، تاه کش

upheaval

n. Overthrow or violent disturbance of established order or condition.

تغییر فاحش، تحول، انقلاب، (زیست شناسی) برخاست، بالا آمدن

upheave

v. To raise or lift with effort.

(با فشار زیاد) بلند کردن، فراز کشیدن، فراز افکندن، از زیر چیزی را بلند کردن، بلند شدن

upkeep

n. Maintenance.

ساختمان و تجهیزات و ماشین آلات و غیره) نگهداری، نیک داری، حفظ، نیک داشت، نگهداری، (تعمیر، نگهداری کردن، هزینه نگهداری و تعمیر، مرمت

uppermost

adj. First in order of precedence.

بالا ترین ، از بالا ، رو ، از آغاز ، از ابتدا

uproarious

adj. Noisy.

پرغوغا ، پرصدا ، پرهممه ، پرسروصدا

uproot

v. To eradicate.

برکندن ، ریشه کن کردن ، از ریشه کندن ، ازین در آوردن

upturn

v. To throw into confusion.

چرخش بالا ، برگشت (بوضع بهتر) ، تبدیل به احسن ، تغییر وضع ، روبرقی

urban

adj. Of, or pertaining to, or like a city.

شهرنشینی ، شهری ، مدنی ، اهل شهر ، شهر نشین

urbanity

n. Refined or elegant courtesy.

شهر نشینی ، شهر سازی ، اعتیاد بزندگی شهری

urchin

n. A roguish, mischievous boy.

بچه بد ذات ، بچه شیطان ، جوجه تیغی ، جن

urgency

n. The pressure of necessity.

فوریت ، ضرورت ، نیاز شدید

usage

n. Treatment.

نحوه استعمال ، استفاده مورد استفاده بودن ، عادت ، رسم ، معمول ، عرف ، استعمال ، استفاده ، کاربرد

usurious

adj. Taking unlawful or exorbitant interest on money loaned.

ربا خوار ، تنزیل خوار ، مبنی بررباخواری

usurp

v. To take possession of by force.

غصب کردن ، بزور گرفتن ، ربودن

usury

n. The demanding for the use of money as a loan, a rate of interest beyond what is allowed by law.

رباخواری ، تنزیل خواری ، حرام خواری

utilitarianism

n. The ethical doctrine that actions are right because they are useful or of beneficial tendency.

مکتب انتفاعی ، فلسفه سود جویی ، سودمند گرایی ، کاربرد گرایی ، اعتقاد باینکه نیکی ، بدی هر چیزی بسته بدرجه سودمندی آن برای عامه مردم است

utility

n. Fitness for some desirable practical purpose.

نفع ، منفعت ، مفید بودن ، باری ، بارکش ، تاسیسات و وسایل رفاهی کارهای عمومی یا خدماتی ، سودمندی ، مفیدیت ، سود ، فایده ، صنایع همگانی (مثل برق و تلفن) ، کاربردپذیری

utmost

n. The greatest possible extent.

بیشترین ، منتهای کوشش ، حداکثر ، دورترین

vacate

v. To leave.

تعطیل کردن ، خالی کردن ، تهی کردن ، تخلیه کردن

vaccinate

v. To inoculate with vaccine virus or virus of cowpox.

واکسن زدن به ، برضد بیماری تلقیح شدن

vacillate

v. To waver.

دودل بودن ، دل دل کردن ، تردید داشتن ، مردد بودن ، نوسان کردن ، جنبیدن ، تلوتلو خوردن

vacuous

adj. Empty.

تهی ، خالی ، بی مفهوم ، پوچ ، کم عقل ، بیمعنی

vacuum

n. A space entirely devoid of matter.

خلا ، فضای تهی ، ظرف یا جای بی هوا ، باجاروی برقی تمیز کردن

vagabond

n. A wanderer.

خانه بدوش، دربدر، سرگردان، آواره، عیار، دوره گرد، ولگرد، رذل، ولگردی کردن، بیکاره

vagrant

n. An idle wanderer.

ولگرد، عیار، عیاروار، دایما در حرکت، بی خانمان، خانه بدوش، دربدر، آواره، سرگردان، ادم آواره و ولگرد، اوباش

vainglory

n. Excessive, pretentious, and demonstrative vanity.

لاف ، گزاف ، خودستایی ، غرور ، فیس

vale

n. Level or low land between hills.

دره ، مجرای کوچک (در شعرو مذهب) جهان ، دنیا ، زمین ، جهان خاکی ، خدانگهدار

valediction

n. A bidding farewell.

خداحافظی ، وداع ، بدورد ، خطابه تودיעی

valedictorian

n. Student who delivers an address at graduating exercises of an educational institution.

دانشجوی ممتاز فارغ التحصیل که خطابه جشن فارغ التحصیلی را میخواند

valedictory

n. A parting address.

تودיעی ، وداعی ، مربوط به خداحافظی

valid

adj. Founded on truth.

نافذ ، قابل قبول ، قوی ، سالم ، معتبر ، قانونی ، درست ، صحیح ، دارای اعتبار ، موثر

valorous

adj. Courageous.

شجاع ، دلاور ، بارزش ، دلیرانه

vapid

adj. Having lost sparkling quality and flavor.

بیمزه ، خنک ، مرده ، بیروح ، بی حس ، بی حرکت

vaporizer

n. An atomizer.

بخار کننده ، بخارساز ، بصورت پودر یا ذرات ریز درآورنده

variable

adj. Having a tendency to change.

تغییر پذیر ، متغیر ، بی قرار ، بی ثبات

variance

n. Change.

انحراف ، پراکنش ، واریانس ، اختلاف ، مغایرت ، عدم توافق ، ناسازگاری

variant

n. A thing that differs from another in form only, being the same in essence or substance.

قابل تغییر ، مغایر ، نوع دیگر ، گوناگون ، مختلف ، متغیر

variation

n. Modification.

نوسان ، متناوب پراکندگی ، واریاسیون ، گونه ها ، اختلاف سمت یا محل ترکش گلوله تغییرات
سمتی ، اختلاف ، ناپایداری ، بی ثباتی ، تغییرپذیری ، وابسته به تغییر و دگرگونی

variegate

v. To mark with different shades or colors.

رنگارنگ کردن ، خال خال کردن ، جورواجور کردن ، متنوع کردن

vassal

n. A slave or bondman.

نوکر ، تابع ، پیرو ، (حق - قدیم انگلیس) خراجگزار ، هم بیعت بالرد ، تبعه ، بنده ، غلام ، رعیت

vaudeville

n. A variety show.

نمایش متنوع ، واریته ، درام دارای رقص و آواز

vegetal

adj. Of or pertaining to plants.

نباتی ، گیاهی ، بی حس

vegetarian

n. One who believes in the theory that man's food should be exclusively vegetable.

گیاه خوار ، گیاهخواری

vegetate

v. To live in a monotonous, passive way without exercise of the mental faculties.

روییدن ، مثل گیاه زندگی کردن

vegetation

n. Plant-life in the aggregate.

زندگی گیاهی ، نشو و نمای نباتی ، نموپاهی

vegetative

adj. Pertaining to the process of plant-life.

گیاهی ، روینده ، رویش کننده ، گیاه پرور

vehement

adj. Very eager or urgent.

تند ، شدید ، با حرارت زیاد ، غضبناک

velocity

n. Rapid motion.

سرعت اولیه ، سرعت سیر ، شتاب ، تندی بر حسب زمان

velvety

adj. Marked by lightness and softness.

مخملی ، مخمل نما ، نرم

venal

adj. Mercenary, corrupt.

پولی ، پول بگیر ، پست ، فروتن ، رشوه خوار

vendible

adj. Marketable.

قابل فروش ، جنس قابل فروش ، پولکی ، فاسد

vendition

n. The act of selling.

فروش، اعلان فروش

vendor

n. A seller.

کمپانی فروش وسائل جانبی کامپیوتر فروشنده ، فروشنده کالاهای نظامی ، دستفروش ، فروشنده

veneer

n. Outside show or elegance.

روکش کردن ، چوب مخصوص روکش مبل و غیره ، لایه نازک چوب ، جلاء ، روکش زدن به

venerable

adj. Meriting or commanding high esteem.

محترم ، معزز ، قابل احترام ، ارجمند ، مقدس

venerate

v. To cherish reverentially.

ستایش و احترام کردن ، تکریم کردن

veneréal

adj. Pertaining to or proceeding from sexual intercourse.

مقاربتی ، زهروی ، آمیزشی

venial

adj. That may be pardoned or forgiven, a forgivable sin.

قابل عفو ، قابل اغماض ، بخشیدنی ، گناه صغیر

venison

n. The flesh of deer.

گوشت گوزن ، گوشت اهو ، شکار گوزن و اهو

venom

n. The poisonous fluid that certain animals secrete.

سم ، زهر مار و عقرب و غیره ، کینه ، مسموم کردن ، مسموم شدن

venous

adj. Of, pertaining to, or contained or carried in a vein or veins.

سیاهرگی ، وریدی ، پر از ورید ، دارای وریدهای برآمده

veracious

adj. Habitually disposed to speak the truth.

راستگو ، درست ، حقیقی ، واقعی

veracity

n. Truthfulness.

راستگویی ، صداقت ، راستی ، صحت

verbatim

adv. Word for word.

لفظ بلفظ ، کلمه بکلمه ، تحت اللفظی

verbiage

n. Use of many words without necessity.

لفاظی ، طول کلام ، اطناب ، درازگویی ، فزون واژی ، سخن پردازی

verbose

adj. Wordy.

مطول ، دراز نویس ، درازگو ، پرگو

verdant

adj. Green with vegetation.

سبز رنگ ، پوشیده از سبزه ، بی تجربه

verification

n. The act of proving to be true, exact, or accurate.

وارسی ، تأیید شدن ، بازبینی ، رسیدگی ، تحقیق ، ممیزی ، تصدیق ، تایید

verify

v. To prove to be true, exact, or accurate.

وارسی کردن ، مقایسه کردن با اصل پیام ، بازبینی کردن ، رسیدگی کردن ، صحت و سقم امری را معلوم کردن ، ممیزی کردن ، تحقیق کردن

verity

n. Truth.

واقعیت ، صدق ، راستی ، صحت ، حقیقت ، سخن راست ، چیز واقعی

vermin

n. A noxious or troublesome animal.

جانوران موذی ، جانور آفت ، حشرات موذی

vernacular

n. The language of one's country.

زبان مادری (زبان محلی) ، محلی ، کشوری ، زبان بومی ، زبان مادری

vernal

adj. Belonging to or suggestive of the spring.

بهاری ، ربیعی ، شبیه بهار ، باطراوت چون بهار

versatile

adj. Having an aptitude for applying oneself to new and varied tasks or to various subjects.

فراگیرنده ، دارای استعداد و ذوق ، روان ، سلیس ، گردان ، متحرک ، متنوع و مختلط ، چندسو
گرد ، تطبیق پذیر ، همه کاره

version

n. A description or report of something as modified by one's character or opinion.

مدل ، روش ، شرح ویژه ، ترجمه ، تفسیر ، نسخه ، متن

vertex

n. Apex.

اوج ، تارک (در زاویه های) ، نوک ، سر ، تارک ، فرق ، قله ، راس

vertical

adj. Lying or directed perpendicularly to the horizon.

قائم ، عمودی ، شاقولی ، تارکی ، راسی ، واقع در نوک

vertigo

n. Dizziness.

سرگیجه ، دوران ، دوار سر ، چرخش بدور

vestige

n. A visible trace, mark, or impression, of something absent, lost, or gone.

نشان ، اثر ، جای پا ، ردیا ، ذره ، خرده ، بقایا

vestment

n. Clothing or covering.

لباس رسمی (کشیش) ، لباس رسمی اسقف ، لباس

veto

n. The constitutional right in a chief executive of refusing to approve an enactment.

حق رد، رد، منع، نشانه مخالفت، رای مخالف، رد کردن، قدغن کردن، رای مخالف دادن

vicarious

adj. Suffered or done in place of or for the sake of another.

جانشینی ، نیابتی ، به نیابت قبول کردن ، جانشین

viceroxy

n. A ruler acting with royal authority in place of the sovereign in a colony or province.

نایب السلطنه ، فرمانفرمای کل

vicissitude

n. A change, especially a complete change, of condition or circumstances, as of fortune.

تحول ، دگرگونی ، تغییر ، فراز و نشیب زندگی

vie

v. To contend.

رقابت کردن ، هم چشمی کردن ، رقیب شدن

vigilance

n. Alert and intent mental watchfulness in guarding against danger.

بیداری و هشیاری ، ترصد ، مراقبت ، مواظبت ، شب زنده داری ، کشیک ، امدگی ، چالاکی ، احتیاط ، گوش بزنگی

vigilant

adj. Being on the alert to discover and ward off danger or insure safety.

مراقب ، هوشیار ، گوش بزنگ ، بیدار ، حساس

vignette

n. A picture having a background or that is shaded off gradually.

عکس ، تصویر ، شکل

vincible

adj. Conquerable.

شکست خوردنی

vindicate

v. To prove true, right, or real.

استیفای حقوق کردن ، حمایت کردن از ، پشتیبانی کردن از ، دفاع کردن از ، محقق کردن ، اثبات بیگناهی کردن ، توجیه کردن

vindictive

adj. Revengeful.

حمایت امیز ، دفاعی ، دفاع کننده ، مربوط به توجیه

vindictory

adj. Punitive.

وابسته به توجیه ، مربوط به دفاع و حمایت ، ثابت کردنی

vinery

n. A greenhouse for grapes.

تاکستان ، گرمخانه ، مو ، موستان ، تاکها

viol

n. A stringed instrument of the violin class.

ویول، ویولن شش تار، ویولن ۵ یا ۶ سیمه، قدیمی

viola

n. A musical instrument somewhat larger than a violin.

اسم خاص مونث (مخفف: vi)، (ساز زهی کمی از ویولن بزرگتر) ویولا، (گیاه شناسی) بنفشه ی
عطری (cornuta viola)، ویولن بزرگ، بنفشه عطری

violation

n. Infringement.

خطا، تجاوز، تخلف، تخطی، پیمان شکنی، نقض عهد

violator

n. One who transgresses.

غاصب، ناقص، متجاوز

violoncello

n. A stringed instrument held between the player's knees.

ویولن سل

virago

n. A bold, impudent, turbulent woman.

زن مرد صفت ، زن شرور ، زن پتیاره ، شیرزن

virile

adj. Masculine.

مردانه ، دارای نیروی مردی ، دارای رجولیت

virtu

n. Rare, curious, or beautiful quality.

ذوق ، عشق و هنر ، اثر هنری ، فضیلت

virtual

adj. Being in essence or effect, but not in form or appearance.

واقعی ، معنوی ، موجود بالقوه ، تقدیری ، مجازی

virtuoso

n. A master in the technique of some particular fine art.

هنرشناس ، خوش قریحه ، دارای ذوق هنری ، هنرمند

virulence

n. Extreme poisonousness.

زهراگینی ، خصومت ، تلخی ، تندی ، واگیری

virulent

adj. Exceedingly noxious or deleterious.

زهراگین ، سم دار ، تلخ ، تند ، کینه جو ، بدخیم

visage

n. The face, countenance, or look of a person.

رخسار ، رخ ، چهره ، رو ، صورت ، لقا ، سیما ، منظر ، نما

viscount

n. In England, a title of nobility, ranking fourth in the order of British peerage.

نایب ارباب یا لرد، کلانتر، وایکانت لقب اشرافی

vista

n. A view or prospect.

منظره مشهود از مسافت دور ، چشم انداز ، دورنما

visual

adj. Perceptible by sight.

با چشم ، دیداری ، بصری ، دیدنی ، وابسته به دید ، دیدی

visualize

v. To give pictorial vividness to a mental representation.

در پیش چشم نمودار کردن ، متصور ساختن ، تجسم کردن ، تصور کردن

vitality

n. The state or quality of being necessary to existence or continuance.

سرزندگی ، قدرت یا خاصیت حیاتی ، انرژی و زنده دلی

vitalize

v. To endow with life or energy.

زندگی دادن ، زندگی بخشیدن ، حیات بخشیدن ، زنده کردن ، تحریک کردن

vitiate

v. To contaminate.

فاسد کردن ، تباه کردن ، معیوب ساختن ، خراب کردن ، ناپاک ساختن ، فاسد شدن ، تباه شدن ،
بلااثر کردن

vitriolic

adj. Deserving of censure.

نمک جوهرگوگرد ، زاج ، توتیا ، سخن تند ، جوهرگوگرد (اسیدسولفوریک) زدن به ، تند و سوزنده

vivacity

n. Liveliness.

سرزندگی ، چالاکی ، نشاط ، نیروی حیاتی ، زور

vivify

v. To endue with life.

زنده کردن ، احیا کردن ، روح دادن

vivisection

n. The dissection of a living animal.

زنده شکافی ، تشریح جانور زنده ، کالبد شکافی موجود زنده

vocable

n. a word, especially one regarded in relation merely to its qualities of sound.

واژه (به ویژه از نظر صوتی یا املائی نه از نظر معانی)، لغت، اسم، لفظ، کلمه صوتی، واحد آوایی

vocative

adj. Of or pertaining to the act of calling.

ندایی، آوایی، خطابی، آیی

vociferance

n. The quality of making a clamor.

سروصدا، فریاد و نعره، زوزه، داد و بیداد

vociferate

v. To utter with a loud and vehement voice.

با صدای بلند ادا کردن، بلند صدا کردن

vociferous

adj. Making a loud outcry.

پر صدا ، بلند ، پر سروصدا

vogue

n. The prevalent way or fashion.

رسم معمول ، رواج ، عادت ، مرسوم ، مد ، متداول ، عمومی و رایج

volant

adj. Flying or able to fly.

پرواز کننده ، پرنده ، چابک ، سبک روح ، جاری

volatile

adj. Changeable.

حافظه داده پرداز الکترونیکی که با قطع توان الکتریکی پاک میشود ، فرار ، بخارشدنی ، سبک ، لطیف

volition

n. An act or exercise of will.

خواست ، از روی قصد و رضا ، از روی اراده

volitive

adj. Exercising the will.

ارادی، حالت افعال ارادی

voluble

adj. Having great fluency in speaking.

پر حرف ، روان ، سلیس ، چرب و نرم ، خوش زبان

voluptuous

adj. having fullness of beautiful form, as a woman, with or without sensuous or sensual quality.

شهوتران ، شهوت پرست ، شهوت انگیز ، شهوانی

voracious

adj. Eating with greediness or in very large quantities.

سبع ، پرخور ، حریص ، پرولع ، خیلی گرسنه

vortex

n. A mass of rotating or whirling fluid, especially when sucked spirally toward the center.

گردابی ، گرداب ، حلقه ، پیچ ، گردبادی

votary

adj. Consecrated by a vow or promise.

هوا خواه ، طرفدار ، پارسا ، عابد ، زاهد ، شاگرد

votive

adj. Dedicated by a vow.

نذری ، وابسته به نذر ، نذر شده

vulgarity

n. Lack of refinement in conduct or speech.

هرزگی، بی نزاکتی، بددهانی، پستی، اصطلاح عوامانه، عوامیت، وحشیگری

vulnerable

adj. Capable of receiving injuries.

زخم خور، زخم پذیر، آسیب پذیر، قابل حمله

waif

n. A homeless, neglected wanderer.

مال بی صاحب (در دریا)، مال متروکه، بچه بی صاحب، ادم دربدر، بچه سر راهی

waistcoat

n. A vest.

جلیقه، لباس زیر شبیه جلیقه، نیم تنه یا ژلیت

waiive

v. To relinquish, especially temporarily, as a right or claim.

صرفنظر کردن از ، اسقاط کردن ، صرف نظر کردن ، چشم پوشی کردن ، چشم پوشیدن از ، از قانون مستثنی کردن

wampum

n. Beads strung on threads, formerly used among the American Indians as currency.

صدف براق و زیبایی که سرخ پوستان امریکایی بجای پول مصرف میکردند ، (زبان عامیانه) پول

wantonness

n. Recklessness.

بازیگوشی ، لاقیدی

warlike

adj. Belligerent.

نظامی ، جنگجو ، ستیز گر ، آماده جنگ ، جنگ دوست ، جنگی ، رزمجو

wavelet

n. A ripple.

موج کوچک، خیزابچه، خیزک، خیزاب کوچک

weak-kneed

adj. Without resolute purpose or energy.

سست زانو، بی اراده، سست عنصر، بی تصمیم

weal

n. Well-being.

خیر، سعادت، اسایش، ثروت، دارایی

wean

v. To transfer (the young) from dependence on mother's milk to another form of nourishment.

از شیر گرفتن، ترک (عادت و غیره) دادن، باز داشتن، منصرف کردن، (اسکاتلند) کودک، بچه، از پستان گرفتن، از شیر مادر گرفتن

wearisome

adj. Fatiguing.

خسته کننده

wee

adj. Very small.

کوچولو ، ریز ، یکی کمی ، اندکی ، لحظه ای

well-bred

adj. Of good ancestry.

با تربیت ، تربیت شده

well-doer

n. A performer of moral and social duties.

ادم نیکو کار

well-to-do

adj. In prosperous circumstances.

اسوده ، خوشبخت

whereabouts

n. The place in or near which a person or thing is.

کجا، در چه محل، جا، محل، محل سکونت (where about هم می گویند)، (مهجور) که، که در یا روی آن (یا او)، تقیبا، در کجاها، جای تقریبی، حدود تقریبی

whereupon

adv. After which.

که بر آن، که روی آن، در نتیجه ی آن، و در آن هنگام، که در نتیجه آن، که بر روی آن، روی چه

wherever

adv. In or at whatever place.

هر کجا، هر جا، هر محل (که)، (عامیانه - برای تاکید - از where قوی تر است) کجا، چه محل، در کجا (شعر قدیم: where'er)، هر جاکه، هر کجا که، جایی که، انجا که

wherewith

n. The necessary means or resources.

(قدیمی) با چه (چیز)؟، چگونه؟، (که) با آن، چیزی که با آن... وسیله، با چه، بچه چیز، بچه وسیله

whet

v. To make more keen or eager.

برانگیختن، تهییج کردن، صاف کن، ابچرا، عمل تیز کردن بوسیله مالش

whimsical

adj. Capricious.

بوالهوس، وسواسی، دهن بین، غریب، خیالباف

whine

v. To utter with complaining tone.

نالیدن، ناله کردن، با ناله گفتن، ناله، فغان

wholly

adv. Completely.

كاملا ، بطور اڪمل ، تمام و كمال ، جمعا ، رويهم ، تماما

wield

v. To use, control, or manage, as a weapon, or instrument, especially with full command.

گرداندن ، گردانیدن ، اداره کردن ، خوب بكار بردن

wile

n. An act or a means of cunning deception.

حيله ، فريب ، خدعه ، تزوير ، مكر ، تلبيس ، بطمع انداختن ، فريفتن ، اغوا کردن

winsome

adj. Attractive.

با مسرت و خوشی ، مناسب ، خوش ايند ، پيروز

wintry

adj. Lacking warmth of manner.

زمستانی ، سرد ، بیمزه ، مناسب زمستان

wiry

adj. Thin, but tough and sinewy.

سیمی ، سفت ، کج شو ، قابل انحاء ، پر طاقت

witchcraft

n. Sorcery.

جادو گری ، افسونگری ، نیرنگ

witless

adj. Foolish, indiscreet, or silly.

بی هوش ، کودن ، پخمه ، کند ذهن ، احمق ، بی شعور ، نفهم ، بی معنی ، نادان ، دیر فهم ، بی خبر

witling

n. A person who has little understanding.

کسی که خیال می کند باهوش یا خوش قریحه است، آدم بی شعور و کم عقل، کودن، فضل فروش

witticism

n. A witty, brilliant, or original saying or sentiment.

لطیفه، بذله، شوخی، کلمه ی (کلمات) قصار، بذله گویی، لطیفه گویی، مسخره

wittingly

adv. With knowledge and by design.

دانسته، عمد، تعمدا، قصدا

wizen

v. To become or cause to become withered or dry.

چروکیده کردن یا شدن، پلاسیده کردن یا شدن، (کاشانی) ورچلسکیدن، خشکیده، لاغر، پژمرده
یا پلاسیده

wizened

adj. Having a shriveled face.

(به ویژه پوست انسان) چروکیده، پرچین و چروک، ورچلسکیده، خشک و پلاسیده، خشک و پلاسیده

working-man

n. One who earns his bread by manual labor.

کارگر، افزارمند

workmanlike

adj. Like or befitting a skilled workman.

ماهرانه، استادانه، چیره دستانه، وابسته به کارگر یا طرز کار خوب

workmanshi

p

n. The art or skill of a workman.

طرز کار ، مهارت ، استادی ، طرز کار ، کار ، ساخت

wrangle

v. To maintain by noisy argument or dispute.

مشاجره کردن، محاجه کردن، کلنجار رفتن، یکی به دو کردن، جنجال بر پا کردن، مجادله کردن، دعوا کردن، (به ویژه اسب - گله وار) راندن، بردن، داد و بیداد کردن، نزاع کردن، گرد اوری و راندن
احشام

wreak

v. To inflict, as a revenge or punishment.

(دق دل و غیره) خالی کردن، درآوردن، (انتقام و غیره) گرفتن، بروز دادن، کینه یا خشم خود را
اشکار کردن، انتقام گرفتن

wrest

v. To pull or force away by or as by violent twisting or wringing.

(با زور یا ترفند) به دست آوردن، غصب کردن، تحریف کردن، واتگردانی کردن، دستکاری کردن (متن)، وارونمایی کردن، (با تکان یا چرخش) از جا کندن، درکشیدن، گرداندن، پیچاندن، چلانیدن
پارچه، زور آوردن، فشار آوردن، واداشتن، بزور قاپیدن و غصب کردن، چرخش، پیچش، گردش

wretchedness

n. Extreme misery or unhappiness.

بد بختی، بیچارگی، بدی، پستی

writhe

v. To twist the body, face, or limbs or as in pain or distress.

به خود پیچیدن، بی قرار شدن، پیچیدن، پیچاندن، پیچ و تاب دادن، کج و معوج کردن، (از شرم یا تنفر) رنج بردن، چنندش شدن، بی قراری، وول خوری، حرکت مار مانند، از شدت درد یا شرم بخود پیچیدن، پیچ و تاب خوردن، از رده شدن

writing

n. The act or art of tracing or inscribing on a surface letters or ideographs.

نوشتن، تحریر، نگارش، - نویسی، (معمولا جمع) نوشتار، نوشته، دستنوشته، دستنویس، دستخط، اثر(آثار)، دبیره، نویسندگی، وابسته به نوشتن یا تحریر، سبک نویسندگی، سبک نوشته، نوع نوشته، نوشتجات

wry

adj. Deviating from that which is proper or right.

پیچ و تاب خوردن، پیچیدن، تاب خوردن، پیچاندن، تاباندن، درهم کشیدگی، کج و معوج کردن، پیچ خورده، تابیده، پیچانده، یک وری، غیرعادی، غیرطبیعی، نابهنجار، خودرایی، سرسخت، قد، تحریف شده، سوی تعبیر شده، معوج شده، کنایه امیز، چرخیدن، پیچ خوردن، خم کردن، دهن کجی کردن، به اطراف چرخاندن، اریب شدن

wunderkind

v. To diminish in size and brilliancy.

(آلمانی) کودک نابغه

yearling

n. A young animal past its first year and not yet two years old.

(جانور - به ویژه دام) یک ساله، (اسب دوانی) اسب یک ساله، اسب جوان، ادم یکساله، گیاه یک ساله

zealot

n. One who espouses a cause or pursues an object in an immoderately partisan manner.

نام فرقه ی افراطی که با سلطه ی رومیان در فلسطین مبارزه می (بزرگ - یهودیان باستان Z) کرد، غیور، ادم متعصب یا هواخواه، مجاهد، جانفشان

zeitgeist

n. The intellectual and moral tendencies that characterize any age or epoch.

روحیه یا طرز فکر یک عصر یا دوره ، زمان ، روال

zenith

n. The culminating-point of prosperity, influence, or greatness.

سمت الراس ، نقطه قائم بر ناظر ، راس القدم ، اوج محور قائم بر افق نقاط ، بالاترین نقطه آسمان ،
قله ، اوج

zephyr

n. Any soft, gentle wind.

باد مغرب، باختر باد، نسیم، باد خوشایند، صبا، نخ یا پارچه یا جامه ی سبک وزن، باد صبا، نسیم
باد مغرب

zodiac

n. An imaginary belt encircling the heavens within which are the larger planets.

زودیاک ، منطقه البروج ، دایره البروج